خلیج فارس

تألیف : سر آرنولد ویلسن

ترجمه : محمّد سعیدی

بنگاه ترجمه و نشر کتاب



محمد سعیدی در سال ۱۲۸۶ شمسی درطهران تولد یافت . زبان و ادبیات انگلیسی را در کالج امریکائی طهران و علوم قدیمه را نزد استادان فن آموخت. نخستین‌مقالات‌اودر روزنامهٔ«شفق‌سرخ» ذوق نویسندگی واستمداد ادبی وی‌را آشکارکرد و بزودی در زمرهٔ نویسندگان وادیبان جوان درآمد .

از آن پس هرچند سعیدی بکار سیاست‌پرداخت اماهیچگاه دامن‌تحقیق و مطالعه را رها نکرد وبا انتشار مقالات و تراجم ، دوستداران علم و دانش را برخوردار ساخت . ازاین جمله میتوان ترجمهٔ «اخلاق»ساموئل سمایلز(۱۳۰۶)، ونمایشنامه‌های سوفوکل(دردوجلد۱۳۳۴ و۱۳۳۵)و«انسان‌درتکاپوی تمدن»(۱۳۳۵) و «راز آفرینش» (۱۳۳۵) و«تاریخ‌عرب» (۱۳۳۶) و «سالومه» اثر اسکار وایلد (۱۳۳۶) ، و«کریستف‌کلمب» و«خاطرات سفر امریکا » و آثاروتألیفات دیگر را نام برد . از جملهٔ مشاغل سیاسی سعیدی کفالت وزارت راه و معاونت نخست‌وزیری و سرپرستی ادارهٔ کل تبلیغات بوده‌است . اکنون‌دو دوره‌است که از طرف مردم پایتخت به‌نمایندگی مجلس سنا انتخاب می‌شود . چندسال نیز مدیریت مجلهٔ «راه‌نو» را بعهده داشت . سعیدی درنویسندگی شیوه‌ای فصیح‌ودلپذیردارد؛ حسن‌سلوک‌وفروتنی ولطف‌محضرش زبانزد دوستان‌وی‌است.

بها : ۲٤ تومان

بفرمان

محمدرضا شاه پهلوی آریامهر

بنگاه ترجمه و نشر کتاب

انتشارات

بنگاه ترجمه و نشر کتاب

۳۲۶

مجموعهٔ ایران‌شناسی

۴۴

بنگاه ترجمه و نشر کتاب

از این کتاب دو هزار نسخه روی کاغذ اعلا
در چاپخانهٔ زیبا به‌طبع رسید

مجموعهٔ ایرانشناسی
زیر نظر احسان یارشاطر

خلیج فارس

تألیف

سر آرنولد ویلسن

ترجمهٔ

محمد سعیدی

بنگاه ترجمه و نشر کتاب

تهران، ۱۳۴۸

منظور ازانتشار مجموعۀایرانشناسی اینست که‌آثار برگزیده‌ای که به‌زبانی غیراز زبان فارسی دربارۀ ایران و ایرانیان نوشته شده در دسترس فارسی‌زبانان قرارگیرد .

این مجموعه گذشته‌از آثار خاورشناسان شامل‌سفرنامۀ سیاحانی که اثری سودمند دربارۀ ایران بجاگذاشته‌اند وهمچنین آثارمورخان و نویسندگانی‌که گوشه‌ای از احوال مردم این‌کشور را باز نموده‌اند خواهد بود .

امید می‌رودکه انتشاراین‌گونه آثاراستفاده‌ازتحقیقات ایران‌شناسان را آسان‌تر کند و موجب توسعۀ آشنائی با تاریخ و فرهنگ و هنر و ادبیات ایران و سرگذشت بزرگان آن گردد .

ا . ی .

فهرست مندرجات

مقدمه

هیچ دریای دیگری نیست که بیش از خلیج‌فارس توجه علمای معرفة‌الارض و باستان‌شناس و مورخین و جغرافیا نویسان و سیاستمداران و جنگجویان را مشترکاً بخود معطوف ساخته باشد. سرگذشت حوادث خلیج بقدیمترین ازمنهٔ تاریخی میرسد و ذکر آن در تاریخ مکتوب بشری مقدم بر تمام دریاهای دیگر آمده است. موقع مرکزی آن در یکی از مهمترین جاده‌های میان شرق و غرب از ابتدای شروع تاریخ اهمیت خاصی بدان داده است. در حینی‌که هنوز آبهای دریای مدیترانه با حرکت کشتی‌ها شیار نشده‌بود حوادث معظمی درصحنهٔ خلیج اتفاق می‌افتاد که در سیر تکامل نژاد بشر اهمیت فوق‌العاده داشت. مکتوبات و مؤلفات بیشماری‌که به‌ده زبان مختلف راجع باین دریاموجود است بخوبی گواهی میدهد که‌ملل اروپائی‌از زمانهای‌خیلی‌قدیم‌نسبت بآن‌علاقه‌مند بوده‌اند. سیاحان پرتغالی درقرن شانزدهم وکمپانیهای انگلیسی وفرانسوی‌وهلندی درقرون‌هفدهم وهجدهم سعی مینمودندکه بزوریابوسائل دیگر تجارت انحصاری خودرا برآبهای خلیج مسلط سازند و سایر رقبا را از میدان بیرون‌کنند.

با آنکه از حیث اهمیت ارتباطی بحراحمر همیشه رقیب‌قوی پنجهٔ خلیج

فارس بوده است معذلک دراوایل قرن نوزدهم فرستادگان ناپلئون در تعقیب سیاست جهانگیری خود جهد وافر نمودندکه نفوذ خویش را بر آن دریا مستولی سازند. از اواخر قرن گذشته تاظهور جنگ بین‌المللی اول خلیج فارس یکی از مهمترین عوامل سیاسی دنیا بشمار می‌رفت زیرا در یکسمت آن تا سنه ۱۹۰۷ روسها چشم طمع بکشور ایران دوخته ودرآنجا اقدامات میکردند ودرسمت دیگر آن سودای استعمار طلبی آلمان و سیاست وطن پرستانهٔ ترکیه جوان تمرکز یافته بود[۱].

گذشته از عوامل سیاسی و تاریخی موقع و محل خود خلیج نیز براهمیت آن افزوده است زیرا دریای مذکور برسر راه کلیه خطوط بحری در مشرق عدن واقع است و آب‌های آن بسواحل عربستان و عراق وایران میرسد و باینجهت از حیث سوق‌الجیشی حائز اهمیت فوق‌العاده میباشد. اهمیت موقع خلیج فارس از جهت دفاع و حفظ منافع هندوستان بخوبی از این نکته استنباط میشود که کلیه قونسولها ومأمورین سیاسی نواحی مختلف آن ازطرف حکومت هندوستان تعیین میگردد و قسمتی از نیروی دریائی هند همیشه در آبهای آن مستقر است.

خلیج فارس و بحر احمر در حقیقت دوشعبهٔ بزرگ از اقیانوس هندند که تقریباً بموازات یکدیگر تا قلب دنیای قدیم پیش‌رفته و هردو ازراه اقیانوس هند به اروپا متصل میشوند. مجموع مساحت خلیج فارس ۹۷۰۰۰ میل مربع است. طول آن ازسواحل عمان تا رأس خلیج تقریباً پانصد میل وعرض آن بطور اختلاف از ۱۸۰ تا ۲۹ میل میباشد (نزدیک تنگه).

۱ــ دولت انگلیس تا سال ۱۸۹۲ وحتی بعد ازآن تاریخ سعی داشت که برای‌جلوگیری از پیشرفت روسیه بسمت جنوب دولت آلمان را در ایران و بین‌النهرین و خلیج فارس ذیعلاقه سازد. درسال ۱۸۹۲ سفیر انگلیس مقیم برلن به بیزمارك اصرارکرد که کشتی‌های آلمانی را بآبهای خلیج فرستاده و تجارت آن کشور را در آن صفحات دائر نماید ولی کلیهٔ مساعی و جدیتهای دولت انگلیس در این زمینه بی‌نتیجه ماند.

چهار رودخانه معظم یعنی دجله و فرات و کرخه و کارون که با کمک متفرعات خود آب برفهای جبال زاگرس و ارمنستان را اخذ میکنند متفقاً وارد خلیج فارس میشوند. انهار بزرگ دیگری که مستقلاً بخلیج میریزد رودخانه‌های جراحی و هندیان (تاب) است و از آنها گذشته سواحل خلیج عموماً فاقد آب شیرین میباشد و رودخانه‌های کوچک دیگری که در آنجاها یافت می‌شود همه شور و تلخ است.

دجله و فرات که از حوالی آرارات سرچشمه میگیرند از رودخانه‌های خیلی پیروقدیمی محسوب نمیشوند. علم طبقات‌الارض که دوربین‌تر از تاریخ است عصری را در نظر دارد که رودخانه‌های دجله و فرات و فلات مرتفعی که انهار مذکور در آن جاری هستند وجود نداشته وبجای آنها اقیانوس وسیعی درسرتاسر اماکن مقدسهٔ عراق وخاك ایران وقسمت اعظم عربستان‌مرکزی جاری بوده‌است. یک فشار تحت‌الارضی درعصر «میوسن» طبقات زمین‌رابالا آورده وفلات‌ایران‌را تشکیل داده است ومقارن همان اوقات نیز فشار دیگری نواحی جنوبی فلات را فرو برده و خلیج فارس را ایجاد نموده است.

شط فرات سالیانه معادل ۱,۲۲ میلیون و دجله تقریباً ۲/۲ میلیون یارد مکعب شن ولای از حوالی فلوجه و بغداد عبور میدهند. رودخانه‌های کارون و دیز وکرخه نیز سالیانه معادل ۱/۵ میلیون یارد مکعب گل و لای با خود حمل میکنند لیکن از مجموع این‌مقادیر بیش از یکعشر به«فاو» واقع در رأس‌خلیج نمیرسد و بقیه در نقطه‌ای که بنام «دریاچه‌های‌کلده» مشهور است جمع میشود. اما گل ولای رود کرخه در باتلاقها ته‌نشین میشود وفقط رسوبات‌کارون ودز بدون کم‌وکاست داخل شط‌العرب میگردد.

شوری آب خلیج فارس نسبت بسایر دریاهای داخل خشکی کمتر است و

مخصوصاً آب آن در فصل تابستان شیرین‌تر از زمستان است زیرا اولاً رودخانه‌های معظم بین‌النهرین مقادیر هنگفتی آب شیرین وارد آن میکنند و ثانیاً امواج خارجی اقیانوس بواسطه تنگی مدخل خلیج که بشکل گلوی بطری است داخل آن نمیگردد.

هوای خلیج فارس رویهمرفته چندان معتدل و سالم نیست ولی بیجهت هم ببدی و ناسازگاری مطلق اشتهار یافته است. ازماه نوامبر تااواخر آوریل هوای آن ازحیث سردی وخشکی شبیه بهوای مصراست و اروپاییانی که زمستان کوتاه و بیدوام جلگه‌های هندرا برای تلافی گرمای مرطوب وزنندهٔ آنجا کافی نمیدانند در نواحی خلیج بسلامت زیست میکنند ونیرو وفعالیت خودرا از دست نمیدهند درهر نقطه که روشنائی برق ویخ وسایر وسائل زندگانی جدید ازطرف ادارات و مؤسسات رسمی فراهم شده است، مأمورین و کارمندان در کمال رفاه و آسایش میباشند ودر زمان جنگ که عدهٔ زیادی قشون ببوشهر وبندرعباس فرستاده شده بود کلیه نفرات از حیث سلامت و صحت مزاج مثل سایر افراد قشونی بودند که درنقاط مختلفهٔ هندوستان توقف داشتند.

کمپانی نفت جنوب که تقریباً نهصد نفر اروپائی در استخدام خود دارد و اغلب آنها را در سرچاههای نفط آبادان ونقاط دیگر مابین خانقین و بوشهر بکار گماشته است خانه‌های خوب و وسائل زندگانی راحت برای مأمورین خود تهیه نموده و بااینجهت کارگران آن عموماً از حیث سلامت مزاج واستعداد کار کردن بمراتب از کارگرانی که در هندوستان بهمین نوع کارها اشتغال دارند بهترند. دریاداری انگلیس نیزمتوجه اهمیت اینموضوع گردیده و باآنکه ناوگان‌جنگی مأمورین خلیج اصولاً برای مناطق‌حاره ساخته نشده‌اند معذلک بوسیلهٔ تدارک یخ و بادزنهای برقی و اغذیهٔ تازه مخصوصاً میوه توانسته است عملجات اروپائی

کشتی‌های مزبور را در خلیج فارس مانند مدیترانه صحیح المزاج و سالم نگاهدارد.

در نواحی ساحلی عربستان عموماً اعراب از نژاد خالص اقامت دارند لیکن در بسیاری از شهرها عناصر خارجی زیاد یافت میشود. اعراب عمان بطوریکه مشهور است از دو قبیلهٔ مختلف می‌باشند: یکی یمنی‌ها که نخستین ساکنین این نواحی بوده‌اند و دیگری نظیری‌ها که عرب خالص نبوده و بعدها باین سرزمین مهاجرت کرده‌اند. قسمت اعظم جمعیت بحرین و واحه‌های حسا وقطیف را اخلاف عشیرهٔ «بحارینه» تشکیل می‌دهند که اصل ومنشأ حقیقی آنها معلوم نیست. عشایر چادرنشین عربستان عموماً اعراب خالص هستند. گذشته از این قبایل در نقاط مختلف عربستان طوایفی هم از عناصر بلوچی و ایرانی و هندی و سیاه افریقائی یافت می‌شود و نژاد اخیر در نتیجهٔ تجارت متمادی برده در آنجا پیدا شده است. در رأس خلیج قسمت اعظم ساکنین بومی عربند ولی درسواحل ایران از شط العرب تا تنگهٔ هرمز قبایل مختلفی از نژادهای متفاوت اقامت دارند که مهمترین آنها خود ایرانیها و اعرابی هستند که سالیان متمادی در آن سرزمین اقامت نموده و با ایرانیها اختلاط و امتزاج کرده‌اند. علاوه براین دو نژاد در سمت شمال قبایل لر و درجنوب یعنی در نزدیکی بهبهان دسته‌هایی هم ازطوایف ترکمن (قشقائی) سکونت دارند. در سواحل مکران طوایفی سکونت دارند که ازنژاد عرب هستند. این‌طوایف یا از سابق درمکران اقامت داشته‌اند و یا بعدها از سند یا کاش باینجا کوچ کرده‌اند. در ساحل ایران عشایر عرب و قشقائی که ساکن تپه‌ها و کوهستانها هستند درفصل تابستان بنواحی سردسیر ودر موقع زمستان بنقاط گرمسیر مهاجرت می‌نمایند ولی هیچوقت درجلگه‌ها سکونت اختیار نمی‌کنند.

احتمال کلی می‌رود که قدیمی‌ترین ملل تاریخی عالم مانند سومریها و

عیلامیها و آشوریها و بابلیها و کلدانیها اول دفعه در آبهای خلیج فارس شروع بکشتی‌رانی کرده‌اند لیکن تاریخ وجغرافی صحیح این‌دریا تاقبل از مبدأ میلادی بطور جامع در دست نیست و آنچه راجع بدان می‌دانیم اشاراتیست که مورخین وجغرافیانویسان یونانی و رومی – از قبیل « بطلمیوس »[1] و « استرابو »[2] و « پلی نی »[3] ودیگران– بطور اجمال درتألیفات خودکرده‌اند . مؤلفین مذکور درخصوص اقوام و نواحی مختلف عربستان اشارات بیشتری نموده‌اند تا در خصوص ساحل مقابل‌آن ولی‌باوجود این ازروی نوشته‌های‌آنان بخوبی استنباط می‌شودکه اقوام ساکنه در سواحل ایران از همان ازمنهٔ اولیه آبهای خلیج را وسیلهٔ ارتباطات تجارتی و نظامی قرارداده بوده‌اند . در قرن هفتم قبل از میلاد سناخریب نیروی دریائی بزرگی تدارك کرد و از راه خلیج باقامتگاه اهالی کلده که ببلاد عیلام گریخته بودند حمله برد و ایشانرا از آنجا منهزم و متواری ساخت . چند قرن بعد یعنی در اواسط مائه چهارم‌میلادی می‌بینیم‌که اعراب ساکن بحرین و نواحی مجاور آن مدتی بدست‌اندازی و تهاجم بسواحل ایران مشغول بوده‌اند تا آنکه شاپور بوسیلهٔ جهازات جنگی خود در خلیج فارس آنها را تعاقب و مغلوب نمود و مزاحمت ایشانرا از خاك ایران رفع‌کرد .

هرچندامروزه دلیل‌قطعی در دست نیست‌که درازمنه قدیم ارتباطات بحری خارج ازحدود داخلی‌آبهای خلیج نیز وجود داشته است ولی احتمال کلی‌می‌رود که روابط تجارتی میان نواحی خلیج فارس و هندوستان و شرق اقصی برقرار بوده است .

پس‌ازآن واقعه‌ای رخ دادکه درتاریخ خلیج‌حائز اهمیت فوق‌العاده‌گردید وآن مسافرت نیارکوس[4] بامر اسکندربود . ون سنت[5] دراین‌باره چنین می نویسد:

۱– Ptolemy ۲– Strabon ۳– Pliny ۴– Nearcus ۵– Van cent

« مسافرت نیارکوس (از ۳۲۵ تا ۳۲۶ پیش از میلاد) از رود سند تا فرات یکی از مهمترین وقایعی است که در تاریخ بشر خاصه درتاریخ بحرپیمائی اتفاق افتاده است . درطرح نقشه‌این مسافرت اکتشافی، ازطرفی نبوغ‌فوق‌العاده اسکندر کبیر معلوم می‌شود و از طرف دیگر لیاقت وکاردانی شخصی نیارکوس که نقشه مزبور را ببهترین وجهی بانجام رسانده است . حوادث تاریخی معمولاً از جهت نتایجی که برای ما به‌میراث گذاشته‌اند مورد توجه ما قرار می گیرند . مسافرت نیارکوس دارای نتایج فوق‌العاده‌مهمی بوده‌است. این مسافرت برای نخستین‌بار در تاریخ بشرراه‌ارتباط میان اروپا ونقاط دوردست شرق‌را افتتاح‌نمود . درنتیجه افتتاح همین‌خط ارتباط بعدها پرتغالیها موفق بکشفیات جغرافیایی خود شدند و پایه و شالوده معتبرترین سیستم تجارتی جهانی را در دنیا ریختند و باز می‌توان گفت‌که همین مسافرت در واقع مقدمهٔ تسلط و استقرار انگلیسها در هندوستان گردید» .

بعدها در قرن ششم‌میلادی انوشیروان بقصدتسخیر عربستان نیروی‌دریائی بزرگی در ابوله‌واقع درمصب فرات تجهیزکرد واز رأس‌الحد (عمان) و سواحل جنوبی عربستان گذشته و بعدن رسید .

از آن تاریخ ببعد متدرجاً پردهٔ تاریکی و ابهام از صحنهٔ خلیج برداشته می‌شود و عده زیادی از مورخین و جغرافیانویسان ایرانی وعرب در فاصله میان قرن نهم و هفدهم اطلاعات جامعی در بارهٔ حوادث خلیج و مردمان ساکن آن ناحیه بدست می‌دهند . تألیفات نویسندگان مذکور در ابتدا غیر از ترجمهٔ کتب جغرافی قدیم‌چیز دیگری نبود لیکن بمرورایام که‌سیاحین عرب و ایرانی‌شروع بسیاحت در آسیای جنوبی و مرکزی و افریقای‌شمالی ونواحی اطراف مدیترانه کردند تألیفات مذکور تکمیل گردید و هرکدام شامل اطلاعات مفید و تازه‌ای‌شد

که امروز مورد استفاده ما می‌باشد.

معروفترین این سیاحت‌ها سفری است که سلیمان تاجر درحوالی سال ۸۵۰ میلادی کرده و اغلب قصه‌ها و داستانهائی که بنام سندباد بحری معروف است از همین مسافرتها سرچشمه گرفته.

ارتباط و مراودهٔ اعراب و مسلمین با چین در اواخر قرن نهم باوج ترقی رسیده بود. در قرن دوازدهم شهر سیراف با «قصور ومساجد عالیه خود» اهمیت و اعتبار یافته و در قرن سیزدهم مهمترین مرکز تجارتی ایران و یگانه بندر ایالت فارس گردیده بود. بعد از آن جزیرهٔ کیش روبتوسعه وترقی رفت ودارای اهمیت تجارتی شد و باین‌حال باقی بود تا اوایل قرن چهاردهم که جزیرهٔ هرمز جانشین آن‌گردید و بزرگترین مرکز تجارتی فارس شد.

درخلال این اوقات‌کم‌کم باب تجارت بامغرب نیز مفتوح گردید. اما نباید تصور کرد تجارت میان شرق و غرب که در آن ایام انحصاراً در دست اعراب بود فقط از راه خلیج فارس وشط فرات‌انجام می گرفت بلکه نیمی‌ازآن نیز ازطریق دریای‌احمر انجام می‌شد چنانکه قسمت اعظم امتعهٔ اقیانوس هند و سواحل‌جنوب شرقی‌آسیا ومحصولات سودان، گاهی ازطریق خلیج فارس وگاهی‌هم ازراه دریای احمر بمدیترانه حمل‌می‌شد. گاهگاهی این‌دوراه بواسطه‌مناقشات‌سیاسی مسدود می‌گردید و اغلب‌هم وجود دزدان دریائی در« سوکوترا » وسایر نقاط رفت‌وآمد دراین راهها را بمخاطره می‌افکند.

از میان‌کشورهای اروپائی‌که در اوایل قرن پانزدهم با مشرق زمین شروع به تجارت‌کرده بودند ازهمه مهمتر ایالات «ونیز» و«ژنوا» بودندکه تجارت‌بسیار وسیعی با شرق داشتند. بعدها وقتی تفوق تجارتی این دو شهر از میان رفت ملل اروپائی در صدد پیداکردن راه جدیدی برآمدند که بدون مزاحمت عثمانی ها و

امرای مملوك مصر از ثروت بی‌حساب هند استفاده حاصل کنند و در این زمینه پرتغالی‌ها بیش از سایرین بذل مجاهدت نمودند.

از بعد از اکتشاف دماغه امیدواری توسط واسکودوگاما در سنه ۱۴۹۸ خلیج فارس واردمرحلهٔ جدیدی در تاریخ تجارت عالم گردید و اول ملت اروپائی که بدان دریا آمد و متصرفاتی برای خود در آنجا ایجادکرد پرتغالی‌ها بودند. پرتغالی‌ها ازثمرهٔ اکتشافات واسکودوگاما برخوردار گردیدند و درقرن شانزدهم میلادی پایگاه مستحکمی برای خود در خلیج بدست‌آوردند. «البوکرك» ابتدا جزیرهٔ هرمز را به تصرف خود درآورد وبعد برعده‌ای ازبلاد ساحلی عمان دست یافت وتسلط و حکمروائی خویش را برآبهای خلیج مستقر نمود. پرتغالی‌هابعد از مجادلات و کشمکشهای طولانی با سایر ملل بالاخره در سنه ۱۶۲۲ از هرمز اخراج گردیدند.

مقارن همین اوقات‌کمپانی هند شرقی تشکیل شد و بخیال تجارت باایران افتاد وبا وجود مخالفت‌های شدید پرتغالی‌ها موفق گردیدکه تجارتخانه‌ای برای خود در جاسك تأسیس نماید. ایرانی‌ها به تحریك و تقویت عمال کمپانی جزیرهٔ هرمز را از تصرف پرتغالی‌ها خارج ساختند و در اثر همین اقدام بودکه اساس و شالودهٔ تفوق تجارتی و نفوذ سیاسی انگلیس در نواحی خلیج در قرن نوزدهم‌و بیستم ریخته شد. اولین پایگاه تجارتی انگلیسها در خلیج فارس بندر گمبرون (بندرعباس) بود. هلندیها دراوایل قرن هفدهم به‌خلیج فارس راه یافته ودرآنجا تفوقی حاصل‌کرده بودند و بهمین جهت انگلیسها در تمام مدت این قرن با آنها زد و خورد داشتند تا عاقبت در سال ۱۷۶۶ که‌آخرین تجارتخانهٔ آنها در جزیرهٔ خارك بدست‌ایرانی‌ها خراب شد. هلندیها ناگزیر دست از تجارت خلیج شستند و ازآنجا رفتند، با وجود این مدتها طول‌کشید تا نفوذ و تسلط انگلیسها برنواحی

خلیج مستقر گردید.

در طول مدتی که این حوادث در ناحیه خلیج رخ می‌داد سه نیروی محلی معتبر بر آن ناحیه تفوق وحکومت داشت: یکی ایرانی‌ها در شمال شرقی، یکی ترکها در شمال و دیگری اعراب در جنوب. هریك از این سه نیرو تا مدتی در منطقه خلیج نفوذ و تفوق داشتند تا عاقبت اعراب عمانی ساکن مسقط که حدود قلمرو آنها بسواحل افریقا و هندوستان هردو می‌رسید صاحب اختیار مطلق خلیج گردیدند. در اواخر قرن هفدهم برای نخستین بار اشاره به نیروی دریائی آنها شده و اسمی ازجواسم در «ساحل‌دزدان دریائی» برده می‌شود. سیادت وحکومت اعراب در خلیج فارس تا مدتی طولانی توأم با اغتشاش و خونریزی و دزدی در دریا بود و یکی از اولین وظایفی که کمپانی هند شرقی در آغاز ورود خود در حوزهٔ خلیج بعهده‌داشت ازبین بردن‌همین دزدیهای دریائی بود. عمال ومأمورین کمپانی هند شرقی پس از استقرار نفوذ و تسلط خود در خلیج موفق باجرای سه اقدام مهم شدند که نتایج آن برای عالم انسانیت حائز کمال اهمیت بود: اوّل دزدی دریائی رااز آبهای خلیج برانداختندوآشیان دزدان را در آنجا بهم‌زدند. دوّم از زدوخورد و مجادلات مشایخ عرب وخونریزیهای دائمی ایشان جلوگیری کردند. سوّم تجارت برده را ملغی و ممنوع ساختند. الغای تجارت برده فصلی طولانی است‌که متضمن صبر و بردباری و شجاعت‌ها و دلیریهای بسیار می‌باشد.

علاوه براین سه اقدام بسیار مهم امروزه هرگونه علائم وآثار دیگری هم از تمدن و امنیت وآسایش در آبهای خلیج مشاهده می‌شود همه براثر جدیت و فداکاری سربازان و ملاحان و مأمورین سیاسی انگلیس بوجودآمده است و انتظامات کنونی آنجا راکلیتاً باید مرهون مساعی و مجاهدات دولت انگلیس و حکومت هندوستان دانست.

عجب آنکه فرانسویها بهیچوجه با این اقدامات انگلستان موافق نبودند و حتی گاهی کار شکنی‌های سخت هم برای آنها می‌کردند چنانکه غالباً تجارت برده‌در آبهای خلیج بتوسط کشتی‌های فرانسوی یا در زیر بیرق آنها انجام‌می‌شد و از این حیث ناوگان جنگی انگلیس که مأمور مبارزه با تجارت برده بودند اغلب بزحمت می‌افتادند. «لوات فریزر»[۱] چنین می‌نویسد:

مدت یك قرن است که ما انگلیسی‌ها خلیج فارس را بزور اسلحه‌وشمشیر خود مبدل بمنطقه‌ای امن وآرام ساخته‌ایم و می‌توان گفت هیچیك از عملیات ما در نقاط دیگر جهان مثل اقداماتی که در خلیج کرده‌ایم مفید و رضایت بخش نبوده است. ازجمله کارهائی‌که ما در این منطقه‌کرده‌ایم این‌که آشیان دزدان دریائی‌خلیج را ویران ساختیم وقلاع و استحکامات آنانرا متصرف شدیم‌وجهازات آنها را نابود ساختیم و برده فروشی را منع کردیم و از آوردن کنیز و غلام از سرزمین‌افریقا بشدت جلوگیری نمودیم. ماشیوخ عرب راکه کاری جزخونریزی و راهزنی در دریا نداشتند وادار بصلح و آشتی با یکدیگر نمودیم و میان آنان عهدنامه‌های مودت منعقد ساختیم وآنها را ناگزیر برعایت این معاهدات‌ساختیم تاجائی‌که امروز مشایخ مزبور بنام «مشایخ صلح طلب» عمان معروف شده‌اند. پس ازاینکه شیوخ عرب را با هم‌آشتی دادیم وصلح را تا مدتی مدید میان آنها برقرار ساختیم آنگاه معاهداتی با آنها منعقد نمودیم که بموجب آن حمایت و سیادت‌دولت انگلستان را برخود برسمیت شناختند. پس از این بحرین‌را تحت‌الحمایه‌کردیم‌و روابط مخصوص باکویت برقرار نمودیم. ما قراء و قصبات بومیان را در موقع چیدن خرما از دستبرد و غارت مصون ساختیم و امنیت و آرامش را درهنگام‌صید سالیانه مروارید برقرار داشتیم. قسمت اعظم‌نواحی‌خلیج رامساحی

۱ــ Lovat Fraser

و نقشه‌برداری کردیم و بنا بتقاضای دولت ایران قرنطینه و سازمان بهداشتی دائر کرده‌ایم که از شیوع وبا و طاعون جلوگیری نماید.

مأمورین سیاسی ما در خلیج پیوسته در مناقشات و زد و خوردهای مشایخ محلی سواحل عربستان بعنوان قاضی و داور انتخاب شده و بکرات عدیده موفق شده‌اند که جلو قتل و خونریزیهای بزرگ را بگیرند. اگر امروز انگلیسی‌ها پای خود را از منطقه خلیج بیرون بکشند فردا دوباره تجارت برده و راهزنی در دریا و آدم‌کشی و اغتشاش و بی‌نظمی در آنجا رواج خواهد یافت.»

ولی با این حال یکنفر مورخ غیر مغرض و بی‌طرف مجبور است باین نکته اعتراف کند که هر چند انگلیسها در دورهٔ نفوذ و تسلط خود بر خلیج امنیت و انتظام را برقرار ساخته‌اند و برای حفظ منافع خویش مراقبت کامل در نقشه‌برداری و تعیین اعماق دریا و احداث مناره‌های راهنما بعمل آورده و خطوط تلگرافی و روابط بی‌سیم در آنجا برقرار ساخته‌اند معذلك در هیچ جا غیر از آبادان و مراکز نفت‌خیز مربوط به‌خود بتأسیس مدارس و مؤسسات تربیتی مبادرت نکرده‌اند و اقدامی بعمل نیاورده‌اند که صنایع بومی را ترقی و توسعه دهند و مردم آنسامان را برای زندگی در دنیای امروزی آماده و مجهز سازند. مؤسسات بهداشتی ایشان در سراسر نواحی خلیج منحصر به چند داروخانهٔ ناقص است که چندان کمك و مساعدتی بحال اهالی نمی‌کند، سواحل وسیعهٔ عمان و عربستان هنوز مساحی و نقشه‌برداری نشده، راجع بحیوانات برّی و بحری و نباتات خلیج و کیفیات طبقات الارضی آنجا هیچگونه مطالعات منظم علمی بعمل نیامده است، هنوز صخره‌های مجهولی در آبهای خلیج وجود دارد که کسی آنها را روی نقشه ترسیم نکرده‌است و باینجهت جهازات تجارتی اغلب با آنها تصادم می‌کنند و آسیب می‌بینند. دولت انگلیس برای جلوگیری از تجارت اسلحه بی‌مضایقه پول خرج کرده است ولی از صرف

مبالغ قلیلی که بجهت اینگونه مقاصد لازم است خودداری کرده است. اینهامسائل مهمی‌است که اولیای دولت بایستی متوجه‌آن باشند وبرای حفظ شرافت وحیثیت بریطانیای کبیر در قرن بیستم بتلافی و تدارك بپردازند.

حق‌تجارت انحصاری‌کمپانی هند شرقی در سال ۱۸۱۳ ملغی گردیدوبتدریج براثر پیش‌آمدهای سیاسی اروپالازم شدکه زمام امور خلیج ازدست‌امنای‌کمپانی وحکومت بمبئی خارج وبعهده حکومت‌کل هندوستان واگذارشود. دراواخرقرن نوزدهم مجدداً دولت انگلیس در خلیج فارس رقیب‌های تازه پیدا کرد وبعضی‌از دول اروپائی بخیال افتادندکه متصرفاتی برای خویش در آنجا احداث نمایند. فرانسویهاکه از دیر زمان در مسقط نفوذی بهمرسانیده و موقع خود را درآنجا همدوش موقع انگلیس می‌دانستند در سنه ۱۸۹۵ بصدد افتادند که مرکز ذغالی برای‌خویش درخلیج احداث‌کنند، روسها بقصد بسط دایرهٔ نفوذ وتجارت‌خویش هیئت‌های متعدد بنواحی خلیج اعزام داشتند که «بندری در دریای گرم» برای خود دست و پا نمایند و باین قصد نیز سالیانه مبلغ هنگفتی بسرویس‌کشتی‌رانی بحراسودکمك خرج می‌دادندتا ناوگان آنها بآبهای خلیج نیز رفت وآمد نماید. عثمانی بر قسمتی ازنواحی غربی خلیج تسلط یافته ونسبت بایالات حسا و بحرین وحتی عمان وکویت دعوی مالکیت وقیمومیت می‌کرد. دولت‌آلمان نیز درتعقیب سیاست مشرقی خود وبخیال تأسیس خط ارتباط میان هامبورك وخلیج فارس‌همه نوع سعی ومجاهدت بعمل می‌آوردکه بعناوین تجارتی متصرفاتی برای خویش‌در خلیج احداث نماید و ضمناً «ژان ترکها» و ایرانیان تجددخواه را نیز آلت اجرای این مقصود ساخته بود.

اماظهورجنگ بین‌المللی اوضاع خلیج را نیزمانند اوضاع اروپادگرگون ساخت و پس از انعقاد معاهدهٔ صلح ورق بنفع کامل انگلیسها بر گشت و وضع آن

دولت در مشرق از سابق هم محکم‌تر گردید : روسیه موقتاً از میدان کشمکش و رقابت بیرون رفت. دست عثمانی الی‌الابد از آبهای خلیج کوتاه شد. آلمان در اثر مغلوبیت خود چنان لطمه و آسیب دید که در عرض قرن حاضر مشکل می‌توانست دوباره قد علم نماید. فرانسویها که تا قبل از ۱۹۱۴ در مسقط و نقاط دیگر خلیج با انگلیسها رقابت و دشمنی می‌کردند در موقع جنگ با آنها متحد و دوست شدند ودوش بدوش ایشان در میدان می‌جنگیدند. ابن‌سعود جیره‌خوار و دست نشاندۀ انگلیسها کلیه رقبای خود را معدوم ساخت و منافع انگلیس را در عربستان مرکزی حفظ می‌کرد. امارت نشین‌های بحری عرب عموماً در اثر جنگ دولتمند و متمول شده و باینجهت نفع خود را دراتحاد وتشریك مساعی باانگلیس می‌دیدند. نیروی نظامی انگلیس موقتاً تمام بنادر ایران رابتصرف خود درآورده وپلیس جنوب در تحت ریاست صاحب منصبان انگلیسی دشمنان دولت انگلیس را که در عین حال دشمنان مشترك ایران هم بودند در کرمان و شیراز و سایر شهرها شکست فاحش دادند . از آن تاریخ ببعد نیز باوجود پیش‌آمدن بعضی انقلابات و نهضت‌های استقلال طلبی در نواحی مختلف خلیج معذلك باساس تسلط و اقتدار انگلیس درآن دریا لطمه‌ای وارد نیامده و نفوذ و قدرت آن دولت در آنجا همچنان باقیست .

۱

انسان اولیه در خلیج فارس و عمان

سرزمین‌های افریقای شمالی و عربستان و ایران در عصر طبقات الارضی «میوسن»[۱] به‌شکل کنونی خود درآمده‌اند ولی در آن عصر بحر احمر از جهت طول با دریای مدیترانه متصل بوده است.

در اوایل‌عصر «پلیوسن»[۲] که‌برحسب تخمین در حدود پانصدهزار سال‌پیش از این می‌شود بحر احمر از مدیترانه جدا شده و آبهای اقیانوس هند داخل آن گردید و تا اواسط عصرمذکور دریای‌مدیترانه هنوز تادشت پامیر امتداد داشت. در ابتدای‌عصر «میوسن» دریای مدیترانه‌تمام نواحی‌کوهستانی کردستان‌وجنوب ایران را فراگرفته بوده است بعد از آن آب شروع به‌عقب نشینی کرده و مقدار زیادی نمك و شوره در مردابهای بزرگ باقی ماند. در اواسط عصر «میوسن» دریا مجدداً پیش آمده و قسمت اعظم نواحی سابق را فرا گرفت لیکن دراواخر همین عصر ارتباط بین مدیترانه و اقیانوس هند بالاخره قطع گردید. در اوایل عصر «پلیوسن» خلیج فارس منحصر بزبانهٔ باریکی درکناردشت‌های ساحلی‌ایران

۱– Miocene ۲– Pliocene

بودکه فقط تا لرستان امتداد می‌یافت .

حرکات شدید ارضی‌که باعث تشکیل رشته‌جبال «زاگرس» گردیده درعصر « پلیوسن » اتفاق افتاده است و فشارهای آن از طرف شمال شرقی وارد آمده و بالنتیجه منطقهٔ دریاچه‌های بختیاری بسمت جنوب غربی تغییر مکان داده است . در اثر این تغییرات خلیج فارس کنونی‌واراضی فرو رفته وسیع بین‌النهرین‌ایجاد گردیده است . برعکس خاك عربستان قطعه زمین سخت وصلبی بوده که حرکات و فشارهای وارده از جانب منطقهٔ ایران بهیچوجه تأثیری در آن نکرده است . فقط عمان از این قاعده مستثنی گردیده و در تشکیل و ساختمان عربستان قطعهٔ جداگانه محسوب شده است به‌این‌معنی‌که دراواسط دوره «کرتاسیوس» فشارهای سخت دیده و بعدها نیز بر ارتفاع آن افزوده شده است .

فشارهای عظیمی که در اثر تشکیل کوهها ایجاد گردیده تأثیرات شدیدی هم در نواحی خلیج فارس داشته است . دردورهٔ «کامبریان» طبقهٔ ضخیمی از نمك ایجاد شده که بعدها متحجر گردیده و در طول اعصار بعدی هم باقی مانده است . نمك نیز حال یخ را دارد و در زیر فشار نرم و متحرك می‌شود . به‌این‌جهت فشار تشکیل کوهها نمکهای مذکور را از اعماق زمین بیرون آورده و به‌شکل قطعات استوانه‌ای‌که از چهار تا شش‌میل قطر آنست در زمین‌ظاهر ساخته است . جزایر هرمز و هنگام ولارك وابوموسی و بسیاری از جزایر دیگر همه از این قبیل برآمدگیهای نمکی هستند و در سطح زمین نیز کوه‌هائی تشکیل داده‌اند که تا چهارهزار پا ارتفاع دارند مانند کوه نمك دشتستان و لارستان . صخره‌های آتش فشانی و سنگهای آهن و مس و غیره‌که بومی این منطقه از خاك ایران نیست نمونه‌ایست از مواد طبقات تحتانی که با نمك بسطح علیای زمین رسیده‌اند .

در حینی که این حوادث درجنوب غربی ایران‌اتفاق می‌افتاد آتش‌فشانهای

عظیمی نیز در مرکز ایران و در عربستان حادث می گردید . در طول تمام دورهٔ «پلیستوسن»[۱] و شاید در ازمنهٔ تاریخی هم از دمشق تا مکه انفجارهای شدیدی به‌وقوع پیوسته است چنانکه امروزه‌هم بقایا وآثاری از سعیر آتش‌فشان دراین منطقه دیده می‌شود و اعراب آن را به‌نام «حاره»[۲] می نامند .

اگر انسان اولیه در نواحی خلیج فارس وجود داشته[۳] آثار او حتماً بایستی در زیر طبقات شن ولای مدفون شده باشد زیرا در این نواحی هیچگونه اثری از انسان تا قبل از عصر «نئولتیك» یافت نمی‌شود . اما احتمال می‌رود که آثار مذکور بعدهاکشف گردد چنانکه در ایران و عربستان فعلاً اشیاء و آثاری پیدا شده است که مربوط به‌عصر دویم یا سوم یخ می‌باشد (یعنی مابین چهارصدهزار و صد هزار سال قبل از میلاد) . هنوز دلیل مقنعی در دست نیست که انسان عصر «نئولتیك» در کلده یا شوش وجود داشته است زیرا اشیاء سنگی صاف و صیقلی که در شوش و بوشهر پیدا شده حتماً متعلق به‌ادوار بعد می‌باشد .

اما ممکن است که در سواحل اقیانوس هند و در امتداد آن اصلاً دوره حجری به‌وجود نیامده‌باشد وچون برخی از نویسندگان معتقدندکه یك عصرچوب یا عصر صدف قبل از دورهٔ اول حجری وجود داشته است ، بنابراین انسان اولیه در اینجا صدفهای تیز و چوبهای سخت‌را برای رفع حوائج خویش به‌کار می‌برده و اشیائی که از این مواد ساخته می‌شده است تا ازمنهٔ اخیر تاریخی هم به‌کار

۱ــ Cretaceous ، Cambrian ، Pliestocene و Neolothic اسامی‌اعصار طبقات‌الارضی‌است .

۲ــ قصهٔ خرابی شهر سدوم و «گوموره» محتمل است‌اشاره بیکی از انفجارات نواحی‌بحرالمیت باشدکه به‌واسطهٔ خروج زبانه‌های نفط وگاز تولید احتراقات شدیده نموده و اهالی‌آن‌حدود را به‌قتل رسانده است . جبل‌السدوم‌که محل شهرقدیم سدوم است تپهٔ نمکی‌است‌که ازحیث ساختمان طبقات‌الارضی شباهت تام به‌جزایر نمکی خلیج فارس دارد .

۳ــ به‌احتمال قوی وجودهم داشته است زیرا نمی‌توان تصورکردکه نواحی مرتفع عربستان مسکون باشد ولی نواحی گرم و قابل سکونت ساحلی عربستان غیرمسکون مانده باشد .

می‌رفته زیرا وقتی «نیارکوس» در سال ۳۲۵ قبل از میلاد در خلیج فارس سیاحت می‌نمود قبایلی که در سواحل بلوچستان بـاو برخوردند نه اشیاء آهنی داشتند و نه پوشاکی غیر از پوست حیوانات.

«آریان»[1] در بارهٔ طوایفی که مابین کراچی و «اورمارای» امروزی اقامت داشته‌اند چنین می‌نویسد: «این طوایف دارای نیزه‌هائی هستند به‌طول شش‌ذراع که نوك آن به‌جای آهن چوب‌تیزی است که در آتش سخت و صلب شده است... آهن در میـان ایشان یافت نمی‌شود و لباس آنهـا منحصر به‌پوست حیوانـات و ماهی‌های بزرگ‌است ... افرادی‌که از این‌قبایل‌اسیرشده بودند تمام‌بدنشان‌مانند سرشان مو داشت و ناخن‌های آنها از بلندی شبیه به‌پنجهٔ حیوانات وحشی‌بود».

این توصیف تصویر جـامع و کاملی است از طریقهٔ زندگانی انسان اولیه در این صفحات‌که هنوز هم برخی ازآثار آن تابامروزباقی مانده‌است. زورقهای ماهیگیری بدوی که‌هنوزهم استعمال‌می‌شود بدون شك یادگار ادوار بسیار قدیم است. اهالی جزیرهٔ «سوکوترا» که در فصل صید بمسقط می‌آیند یك قسم قـایق دارند که خودشان آن را «راماس» می‌نامند وعبارت ازسه تنهٔ درخت‌است به‌طول شش پا که با الیاف نباتی آنهارا بهم بسته وقطعهٔ وسطی‌آن‌ازسایرین‌طویلتراست.

«شاشه» هم‌که در ساحل «باتینا» استعمال می‌شودبسیارجالب توجه‌می‌باشد وعبارت است ازعده‌ای چوب خرما که آنها را پهلوی یکدیگر بسته و روی‌آن‌را با پوست نخل و الیاف درخت نارگیل‌می‌پوشند. این قایقهابه‌طول‌دوازده پاهستند و فقط یك یا دو نفر در روی آن می‌نشینند و تا نیمه بدن آنهـا هم در آب فرو می‌رود. حرکت این قایقهـا خیلی سریع است و برای صید ماهی و مراوده با کشتی‌هـای بومی که در ساحل لنگر انداخته‌اند به‌کار می‌رود. «هوری» نیز که

۱ـ arrian

عبارت از یك تنهٔ درخت میان تهی و مجوف است زیاد استعمال می گردد.

بنا به‌ضرورت اقتصادی انسانهای اولیه ساکن نواحی خلیج ، ماهی خشك شده می‌خوردند وغارنشینان قدیم اروپا نیز که معاصر با آنها بودند گوشت‌خشك مصرف می‌کردند. این عادت هنوز تا به‌امروز باقی‌مانده و اعراب و ایرانیان و هندیها ماهی مانده مصرف می کنند ، درصورتی که اروپاییان امروزی نیز گوشت بیات شکار را به‌صورت کنسرو بکار می‌برند.

رویهمرفته عمان و تمام خلیج فارس زمینهٔ بکر و مناسبی برای تحقیق و مطالعه در بارهٔ انسان نخستین است. مسائلی که دانشمندان دراین سرزمین به‌آن برخورد می‌نمایند به‌منزلهٔ یادداشتی است‌که نصیب آنها می‌گردد. زیرا سه نژاد اولیهٔ بشری یعنی نژادهای «دراویدی»[1]، افریقایی یا «هامی» و «مغولی» ابتدا در سواحل خیلج فارس باهم تلاقی کرده‌اند. می‌توان گفت که قبایل ساکن‌کراچی و «اورمورا»ی‌فعلی واورثاهای‌غربی آن‌که «آریان» هم‌اشاره‌ای به‌آنها‌کرده‌است از نژاد «دراویدی» و در اصل منسوب به‌هندوستان بوده‌اند[2]. از نژاد «هامی» هنوز بقایائی در سواحل عمان باقی است و طایفه «شیهوه» که قبیلهٔ‌کوچکی از نژاد سیاه پوست بوده و قدمت تاریخی بر نژاد سامی عربستان دارند هنوز در غارهای دماغه «موساندام» زندگانی می کنند.

نژادهای مذکور همگی از اصل افریقائی بوده‌اند ولی هنگامی‌که تیرهٔ «دراویدی» در مکران اقامت جست و «هامی»ها دربرابر سواحل عمان پراکنده شدند مشخصات وخصوصیات نژادی‌هریك جداگانه تکامل یافت و هر کدام‌بصورت نژاد علیحده‌ای درآمدند. مثلاً «دراویدی»های مکران موی بدن را که از خصوصیات نژاد سیاه‌پوست می‌باشد (زیرا «آریان» بخصوص متذکر می‌شود که

۱ــ دراویدیان Dravidian ۲ــ به صفحهٔ ۱۹

بدن آنها پوشیده از مو بوده است) از دست داده و «هامی»های عمان پاره‌ای از خصوصیات خود را مانند مجعد بودن زلف وکلفتی لب حفظ کرده‌اند . نژاد مغول که سالها پس از سایرین به‌این مناطق وارد شدند و در اصل در آسیای مرکزی متوطن بوده و ظاهراً تا دورهٔ بعد از عصر یخ بطور انزوا در مسقط‌الرأس خویش می‌زیستند ، وقتی نژاد مزکور وارد این نواحی گردید مردمی متفکر و سازمانی مرتب داشت و ورود آن قوم همزمان آغاز تمدن دربین‌النهرین گردید (هرچند برخی از محققین معتقدند که قبل از ورود آنها نوعی تمدن سامی درآنجا وجود داشته است .)

با اینکه نژادهای دامپرورهمواره علاقه دارند درمواقع ثابتی مأواگزینند و با آنکه هنوز آثار تیره‌هائی از «دراویدیها» در سواحل مکران یافت می‌شود معذلك نژاد مذکور پس از ورود مهاجمین بلوچ منقرض گردید . همچنین تیره « هامی » نیز بعد از آمدن سامی‌ها که اولاد « جغتان » هستند و به‌قول توراة منزل ایشان از «مشا» تاکوه «سفار» در مشرق بوده است از میان رفته‌اند . اقوام سامی مردمانی چوپان بوده وگله‌های بزوشتر و الاغ که همه بومی عربستان است داشتند و بعدها گوسفند و اسب را هم از صفحات شمالی آوردند . زبان این اقوام ساختمان خاصی داشت‌که طی قرون بازبان «هامی» آمیخته شد واز نظرروحیات و ساختمان جسمانی در ظاهر امر بیش از هر نژاد بزرگ دیگری با هم متفق و بردبار بودند .

قبل از اینکه این مبحث را خاتمه داده و وارد ازمنهٔ اولیه تاریخی شویم لازم است اشاره‌ای هم به‌وضع آب وهوا وتغییرات آن بنمائیم زیرا چنانکه‌قبلاً تذکر داده شد آب و هوا عامل قوی و مؤثر تکامل و جنبش نژادهای بشری بوده است .

در بررسی و تتبعات اخیر به‌عوامل جغرافیایی از قبیل سرزمین مسکونی و میزان آب آن ، پستی یا بلندی منطقه وشرایط مساعد دیگری که برای نزول برف در پاره‌ای نقاط و در فصول مختلف موجود است بیش ازآنچه درنجوم‌مانند تغییر محور زمین و فصول که در گذشته مورد اعتنا بود اهمیت می‌دهند . در هر صورت این نکته به‌یقین پیوسته است‌که سخت‌ترین دوره‌های یخ‌بندان و انجماد مقارن با اعصاری بوده که زمین در زیر آب غوطه‌ور بوده است و هرقدر زمین بیشتر ظاهر گردید وهوای اقلیمی‌خشک‌تر شد، ذوب‌یخها وعقب‌نشینی آن بیشتر گردید زیرا هوای خشک هرقدرهم که سرد باشد برف و بارندگی کمتری‌دارد[۱].

چهار دورۀ یخبندان اروپا مقارن با چهارعصر بارانی درۀ نیل است وبه‌نظر می‌رسد که غایت یخبندان دنیای جدید تکراری از عصر یخبندان اروپا می‌باشد. در منطقۀ خلیج فارس به‌این مسئله کمتر توجه شده است اما به‌نظر می‌رسد که اعصار بارانی مشابهی نیز در این مناطق به‌وجود آمده است . ازدامنۀ شمال‌شرقی واز سواحل فرات به‌غرب امتداد لایتغیر رودخانه‌هائی دیده می‌شود که تعدادآن از سه رشته تجاوز نکرده و حد اکثر عمق آن به‌۹۰ پا می‌رسد . در پاره‌ای نقاط اطراف سواحل خلیج فارس و سراسر سواحل عربستان جنوب فرورفتگی‌های مشخصی در زمین دیده می‌شودکه ارتفاع آنها از سطح آب در حال حاضر به‌۱۰۰ تا ۲۰۰ پا می‌رسد . و آخرین عصر بارانی که آثار آن تا آغاز دورۀ تاریخ ادامه داشته است مسئول واقعی بوجود آمدن دشت‌های خاک‌آلود جنوب غربی ایران و عراق می‌باشد تا زمانی که سنگ‌پاره‌ها در دامنه‌های غربی زاگرس در حرکت

۱ــ به تاریخ کهن کمبریج Cambridge Ancient History جلد نهم صفحه ۱۸ مراجعه شود.

بودند خلیج‌فارس (شاید نه‌به‌طور مداوم) لااقل به‌آنجائی که[۱] دجله از دامنه‌های کردستان بیرون می‌ریزد کشیده می‌شد .

تمام نواحی مجاور خلیج فارس درعصر یخ مسکون‌بوده است و اشیاءسنگی «شلیان» در ایران و عربستان و در میان شن‌های سواحل بحرخزر که استخوان ماموت هم در جزو آن بوده است یافت شده و این خود بخوبی ثابت می‌کند که نواحی مذکور محل اقامت و سکنای بشر بوده است .

ذوب یخها دراین صفحات موجب‌خرابی‌های عمده گردیده است ودراقاصی جنوب همینکه حدت سرما برطرف گشت یخها به‌سرعت آب شده تولید سیلهای شدید کرد و بالنتیجه اراضی عربستان درطول چندین خط‌عمیق شسته شده وخاك ولای آن دراطراف پراکنده‌گردید چنانکه بسترهای شن «زبیر» نمونه‌ای‌از آن می‌باشد. ازارتفاعات «زاگرس» نیز سیلهای شدید سرازیر شده و مقادیرهنگفتی شن وسنگ با خود پایین آورده است‌که دراثر آن رشته تپه‌های ممتدی دردامنهٔ جبال زاگرس ازخانقین تا حوالی برازجان تشکیل‌شده است . هنوز هم سیلابهای کوههای‌مزبور جاری است منتهاگل‌ولای آن‌که‌ته‌نشین می‌شودکمتر ونرم‌تراست[۲] .

۱ــ بستر عظیم Batin که از ارتفاعات مرکزی عربستان آغاز و سرزمینی به وسعت ۱۵۰هزار میل مربع را مشروب و در مجاورت زبیر به سوی مغرب در سطح زمین گسترده می‌شود و مواد رسوبی زیادی که رودهای کرخه و کارون با خود آورده و در دشت وسیع ۲۰هزار میل مربعی از دامنهٔ زاگرس بین خود حائل‌ساخته‌اند بطور احتمال قبل از پا نهادن بشر به این منطقه بوده است . درپشت این مانع دریاچه‌های «چالدان» به وجود آمد که دو رود دجله وفرات گل ولای خود را درآن می‌ریختند .

۲ــ بطوریکه تخمین زده‌اند تنها رود کارون سالیانه معادل یك میلیون یارد مکعب یا ۱۸۰۰۰۰۰ تن گل‌ولای باخود حمل میکند و سایر رودخانه‌هائیکه از جبال زاگرس سرچشمه میگیرند دو برابر اینمقدار خاك زمین را میشویند . دجله و فرات‌هم سالی ۴۵۰۰۰۰۰ تن‌مواد رسوبی‌حمل میکنند ولی‌از مجموع این‌منابع فقط ۲ر۲۵۰۰۰۰ تن وارد مسیر شط‌العرب میشود ، سیل شدید اوایل سال ۱۹۲۴ که پیش از ذوب شدن برفها رخ داد سه ربع جلگه‌های جنوبی اهواز را فرا گرفت وخسارات مالی وجانی زیاد واردآورد .

دراواخردورهٔ «پلوویال»[۱] تقریباً هفت‌هزارسال قبل اقوامی ظاهراً از آسیای مرکزی که سرهای دراز و کشیده‌ای داشتند بفلات ایران و اراضی بین‌النهرین و سواحل خلیج فارس سرازیر شدند.

بطوری که از آثار آنها مانند ظروف گلی و اسلحه و وضع زندگیشان استنباط می‌شود تمدن مادی این‌قوم قدیمی‌تر از سایر آثاریست که در این نقاط به‌جای مانده است. با ورود اقوام مذکور تاریخ مکتوب این نواحی بطور تاریک شروع می‌شود و ما امروز به‌تحقیق نمی‌دانیم که آنها جانشین سکنهٔ قبلی شدند یا آنها را در خود حل کردند. ولی ظاهراً اقوام مذکور اطلاعی از کاشت نخل نداشتند و چون این درخت پر ثمر از عوامل تمدن انسانی بود و لازمهٔ پرورش آن اطلاع و بصیرت کامل می‌باشد اشکال آن برروی کتیبه‌های قدیمی‌منقوش‌است لهذا می‌توان این‌طور نتیجه گرفت که ساکنین اولیهٔ این نواحی از زراعت نخل‌و کود دادن زمین اطلاع و سررشته داشته‌اند. درخت خرما چنانکه «ویلکاک»[۲] می‌نویسد همان «درخت حیات است» که ذکر آن در توراة آمده و این درخت مفید یکی از مهمترین عوامل زندگانی انسان اولیه در آن دوره و در اعصار بعدی می‌باشد.

۱– دورهٔ پلوویال Plouvial یکی از اعصار اخیر طبقات‌الارضی است. ۲– Willcocks

۲

خلیج فارس در قدیمترین ازمنهٔ تاریخی

تاریخ قدیم خلیج فارس و نواحی اطراف آن کاملاً روشن نیست و آنچه در این خصوص گفته می‌شود از دائرهٔ فرض وحدس خارج نمی‌باشد. مأخذاطلاعات ما عموماً اساطیر و افسانه‌های قدیم و مدارك تاریخی از قبیل توراة وکتیبه‌های میخی و همچنین کشفیاتی است که علمای حیوان‌شناسی از جمجمه واستخوانهای نژادهای مختلف قدیم و جدیدکرده‌اند.

این نکته تقریباً به‌ثبوت رسیده است که در زمان خیلی قدیم شاید ده‌هزار سال قبل از میلاد مسیح سه نژاد مختلف انسانی در سواحل خلیج فارس زیست می‌کرده‌اند: اول تیره «دراویدیها» که درسواحل‌مکران اقامت داشته وامروزه درقوم‌بلوچ فاتح‌حل شده و ازبین رفته‌اند. دویم‌نژاد «سامی» درسواحل‌عربستان که علی‌الظاهر جانشین تیرهٔ «هامی» یا نژاد سیاه افریقائی سکنه این سرزمین شده یا آنها را در خود حل‌کرده‌اند. سوم نژاد عیلامی که در انتهای خلیج و تا حوالی شرقی بوشهر سکونت داشتند.

مقصود از نژاد سامی مردمانی هستند که بعدها در شمال به‌اسم آرامی‌ها و

شامی‌ها ، در مشرق به‌نام بابلیها و آشوریها ، در جنوب به‌اسم اعراب و در مغرب به‌نام فینیقی‌ها و یهودیها و موءابیها معروف شده‌اند . محل سکونت طوایف این نژاد ناحیه‌ای بوده است که حدود آن جبال ارمنستان و سرزمین ایران و خلیج فارس و اقیانوس‌هند و بحراحمر و مصر ومدیترانه بوده وبه‌نام «هلال حاصلخیز» معروف شده است زیرا شکل‌آن تقریباً نیم دائره واراضی‌آن بی‌نهایت قابل‌کشت و حاصلخیز می‌باشد . پشت این هلال کوهستان شمالی و درجلو آن دشت وجلگهٔ سرسبزی قرار دارد . گوشهٔ غربی آن به‌دریای مدیترانه وگوشه شرقیش به‌خلیج فارس تا حوالی بوشهر امتداد می‌یابد . می‌گویند تاریخ جنوب غربی آسیا بطور کلی‌عبارت‌است «ازیك‌دوران زدوخوردهاوکشمکش‌های‌دائمی‌ساکنین‌کوهستانهای شمالی جلگه‌های جنوبی بر سر تصرف هلال حاصلخیز» که این گفته صحیح و مقرون به‌حقیقت می‌باشد[۱].

عیلامی‌ها اقوامی بوده‌اند که قبل از شروع تاریخ دردشت‌های جنوب‌غربی ایران از حوالی شوش تا نزدیکی بوشهر سکونت داشته‌اند . بطور کلی تصور می‌رود که اقوام مذکور ابتدا در آسیای مرکزی ساکن بوده و درچهار هزارسال قبل از میلاد به‌فلات ایران و شام ومصر هجرت نموده‌اند. قرائن ودلائلی دردست هست که ساکنین قدیم «انو»[۲] واقع در ترکستان روس با مردم شوش دارای یك اصل و منشأ مشترك بوده‌اند و از این قرار تمدن ماقبل‌التاریخ آسیای وسطی و عیلام هر دو قدمت زیاد داشته است . مطابق تحقیقات ومطالعات «پزارد»[۳] تپه‌های سبزآباد واقع در شبه جزیرهٔ بوشهر در قدیمترین ازمنهٔ تاریخی مسکون بوده و دامنهٔ تمدن آنها تا حوالی‌بندرعباس واراضی‌حاصلخیزدشت‌میناب می‌رسیده‌است.

---

۱ ـ بنا به مندرجات صفحه ۱۸۱۲ جلد نهم تاریخ قدیم کمبریج : دامنهٔ این نزاع تا عصر ما ادامه دارد . موصل در مرکز هلال واقع است . ۲ ـ Anau ۳ ـ Pézard

پس از عیلامی‌ها اقوام «سومری»[1] که دارای سرهائی طویل بودند و به‌زبانهای مخصوص تکلم می‌کردند بدین نواحی آمده‌اند. نسبت بین اقوام مذکور و عیلامی‌ها کاملاً روشن نیست ولی می‌توان حدس زد که آنهـا هم تیره‌ای از طوایف ساکن آسیای مرکزی بوده و در حوالی پنجهزار سال قبل ازمیلاد به‌نواحی خلیج‌فارس مهاجرت کرده‌اند.

مسئلهٔ هجرت ساکنین اولیهٔ خلیج‌فارس و تعیین اصل ومنشأ آنها ازموضوع بحث این کتاب خارج است و فقط دانستن این نکته کافی است که نژاد سامی از قدیمترین ازمنه در سواحل عربستان ودرسرزمین عیلام سکونت داشته‌اند وکشور عیلام نیز شامل جلگه‌های جنوب غربی‌ایران وسرزمین «اور»[2] یعنی کشور «سومریها» بوده‌است.

حال باید دید خلیج فارس تاچه اندازه وسیلهٔ ارتباط ومراودهٔ اقوام وملل مختلف بوده است. درکتیبه‌های قدیم آشوری مکرر اشاره به‌جزیره‌ای شده‌است که به‌زبان «آکادیانی»[3] آن‌را «نی‌دوك کی»[4] وبه‌آشوری به‌آن تیلوون[5] (دیلمون)[6] و امروزه حدس زده می‌شودکه جزیرهٔ مزبور ممکن است بحرین باشد. نخستین کتیبه‌ای‌که ذکری از این جزیره می کندلوحه‌ایست مربوط به‌ذکر کارهای‌سارگن کبیر[7] (در حوالی ۲۸۷۲ قبل‌از میلاد) که‌در آنجا نوشته است: «سارگن» بدریای «سفلی» یعنی‌خلیج فارس وممکلت «سیاه پوستان» رسید وجزیرهٔ «نی‌دوك کی» و یك‌بندر دیگر را تصرف کرد.

در یك لوح دیگرکه علی‌الظاهر همان دنبالهٔ ضبط وقایع لوح اولی است می‌نویسد که «نارام‌سین»[8] جانشین «سارگون» پادشاه «اپیراك»[9] ومتحد وهمدست

۱ــ Sumerian ۲ــ Ur ۳ــ Akkadian ۴ــ Niduk - ki ۵ــ Tilwun
۶ــ Dilmun ۷ــ Sargon ۸ــ Naramsin ۹ــ Apirok

او پادشاه «ماجان»[۱] را شکست داد. این کلمه ترکیبی است از لفظ سومری «ما» که به‌معنی کشتی است و وجه تسمیهٔ آن اینستکه اهالی آنجا مردمان بحرپیمائی بوده‌اند و دونگی[۲] سلطان اور (۲۴۵۰ ق. م.) دریکی از کتیبه‌های خود اشاره‌ای به کشتی‌های ساخت «ماجان» شده‌است. درکتیبه‌های سومری همه‌جا اسم «ماجان» با «ملوخ‌خا»[۳] توأماً ذکر گردیده و «ملوخ‌خا» ظاهراً اسم سرزمینی بوده است در سواحل جنوبی خلیج فارس ولی همینکه ملاحان قدیم در دریا جلوتر رفته و خود را به‌بحر احمر رسانیدند کم‌کم اسم «ماجان» و «ملوخ‌خا» به‌نواحی مغرب نیز اطلاق شده است چنانکه بعدها آشوریها حبشه را به‌نام «ملوخ‌خا» نامیدند. قطعات عظیم سنگ چخماق که هنوز در خرابه‌های «ابوشهرین» واقع در جنوب «اور» یافت می‌شود غنائمی است که از «ماجان» یا از یکی از نواحی که در سر راه آن واقع بوده‌است آورده شده[٤] یا ممکن‌است سنگ چخماقهای مذکورفرات از بقایای آتشفشان کردستان بوده و یا محتملاً از «جبل سنام» واقع در جنوب «زبیر» آمده باشد و به‌طور یقین از حدود مصر نیامده زیرا سنگ چخماق سیاه رنگ «ماجان» از نظر ساختمان فرق فاحشی باسنگ مصری دارد و بااین تفاصیل منبع واقعی این سنگ روشن و محقق نیست.

«ماجان» به‌نام کوه مس موسوم بوده است و یکی از اشعار پهلوانی «سومری» آن‌را به‌اسم سرزمین چخماق می‌نامد. «گودی»[۵] پادشاه «لاگاش»[٦] (۲۶۰۰ ق. م.) نیز اشاره به‌چوبهائی می‌کند که از «ماجان» و «ملوخ‌خا» و «گوبی»[۷] «دیلمون»[۸]

۱ـ Magan ۲ـ Dungi ۳ـ Melukh kha ٤ـ درهنگام قطعات عظیم سنگ چخماق یافت میشود که وزن هریك از آنها بچندین تون بالغ میشود و بواسطهٔ فشارهای تحت‌الارضی از اعماق زمین بیرون آمده‌اند. در نزدیکی «اور» و «ابوشهرین» نیز امثال صخره‌های مذکور دیده میشود و در کتیبه‌های قدیم مذکور است که این سنگها را از «ماجان» حمل میکرده‌اند.

۵ـ Gudee ٦ـ Lagash ۷ـ Gubi ۸ـ Dilmun

می‌آورده‌اند . بزهای «ماجان» معروف بوده است و در یکی از افسانه‌های «سومری» خدای آنجا به‌نام «نیندولا»[۱] یا «ملکهٔ اغنام» نامیده شده‌است . اینکه در کتیبه‌ها اشاره به‌کوههای مس «ماجان» گردیده نشان می‌دهد که «جبل‌اخضر» عمان نیز در قلمرو خاك آنجا بوده است زیرا در جبال مزبور مس فراوان یافت می‌شود و از اینرو می‌توان حدس زد که «ماجان» همان عمان امروزیست چه که در عمان مس و چخماق و گله‌های بز زیاد است و چوب هم از هندوستان آمده و از آنجا به‌خارج صادر می‌گردد همانطوری که در حال حاضر نیز جریان دارد . در کتیبه‌های قدیم ذکری هم از خرمای «ماجان» و «دیلمون»[۲] شده است و امروزه نیز خرما محصول عمدهٔ عمان را تشکیل می‌دهد چنانکه خرمای مسقط در اروپا شهرت بسزائی دارد .

«نارام‌سین»[۳] در اوایل سلطنت خود «ماجان» را تصرف نمود و مانیوم[۴] ماجان به‌این افتخار رسید که شهر مانیوم ـ کی[۵] به‌نام او نامیده شد و به‌این موضوع چهار قرن بعد از دوران «نارام‌سین» یعنی در زمان «دونگی»[۶] در الواح یکی از معابد اشاره شده است و به‌طوری که می‌دانیم سکنه ماجان اصلاً «سومری» بودند و نذورات سالیانهٔ خود را برای تقدیم به‌بت‌ها به «سومر» می‌فرستادند . شهرت این سرزمین به‌خاطر سنگی بود که به‌زبان سومری آن‌را «گوگ»[۷] و به‌آشوری آن را سامتو[۸] می‌نامیدند که تصور می‌رود همان کلمه شوهام[۹] عبری باشد .

«گودی»[۱۰] از «ماجان» الواح سنگی می‌آورده‌است . در کتیبهٔ مجسمه‌ای که در «تل‌لو»[۱۱] پیدا شده است اشاره به ساختمان کشتی به‌افتخار الهه «بائو»[۱۲]

۱ـ Nindulla ۲ـ Dilmun ۳ـ Naram - sin ۴ـ Manium
۵ـ Manium - ki ۶ـ Dungi ۷ـ Gug ۸ـ Samtu
۹ـ Shoham ۱۰ـ Gudee ۱۱ـ Tel - lo ۱۲ـ Bau

کرده و ذکری هم از مسافرت دریا به«ماجان» و «ملوخ‌خا» می‌نماید. بنابراین معلوم می‌شود که درسه هزار وپانصد سال قبل از میلاد مسافرتهای طویل دریایی در اطراف شبه‌جزیرهٔ عربستان معمول بوده است[۱].

در آنموقع تجارت بحری هم منحصر به‌سواحل عربستان‌نبود زیرا دریکی از کتیبه‌های آن دوره می‌نویسد: کشتی‌های «گودی» از سرزمین الهه «قانا»[۲] و رب‌النوع نینگرسو[۳] از «ماجان» و «ملوخ‌خا» و «گوبی» و «نیدوك کی»[۴] و از نقاط مختلفه دیگری که نام آنها هر چه باشد انواع امتعه و محصولات برای او می‌آورد: از «ملوخ‌خا» چوب «اوشو»[۵] برای ساختمان معابد و از «گوبی» درختهای «خولوپو»[۶] و از «ماجان» سنگهای قیمتی می‌آمد.

از عبارت «نقاط مختلفهٔ دیگری که نام آنها هرچه باشد» اینطور استنباط می‌شود که کشتیهای «گودی» از سرزمین‌های دیگری دیدن نکردند. درصورتی که از روی انواع محصولات معلوم می‌شود ازچه بنادری دوباره‌صادر شده‌است[۷].

مابین هندوستان شمالی و مصب شط‌العرب از ازمنهٔ خیلی قدیم رابطه‌ای موجود بوده است زیرا در سال ۳-۱۹۲۲ «مسترماکی»[۸] درکیش[۹] واقع‌در نزدیکی بغداد مهر منقوشی پیدا کرده است که ازهرجهت با مهرهائی که وسیلهٔ سرجان مارشال[۱۰] درشمال هندوستان کشف شد مشابه‌می‌باشد. ازاین اکتشاف معلوم‌می‌شود

۱ــ به صفحه ٤٣١ جلد نهم تاریخ قدیم کمبریج مراجعه شود. ۲ــ Ghanna

۳ــ Ningirsu ۴ــ Niduk - ki ۵ــ Ushu ۶ــ Khuluppu

۷ــ برای اثبات وجود بحرپیمائی در خلیج فارس مدرك خوبی داریم وآن عبارت ازلوحی‌گلی است که در «اور» در سال ۱۹۲۶ توسط مستر وولی Mr. C. L. Woolley کشف شد. در این لوح صورت امتعه وارده از دیلمون را به سومر شرح می‌دهد از قبیل چوب و انواع سنگ‌ها چشم ماهی (شاید منظور مروارید است؟) مس و عاج در ظهر این لوح یادداشتی است که درآن مقصد ارسال امتعه ازمبدأ دیلمون و وسیله حمل یعنی کشتی و اینکه به معبد نینگال (Nin - gal) تعلق دارد ذکر شده است.

۸ــ Mr. E. Mackcy ۹ــ Kish

۱۰ــ Sir John Marshal

نه تنها ارتباط منظمی بین این دوناحیه وجود داشته بلکه تمدن مشترکی در آن نقـاط بوده است‌که چندین‌هزارسال اقدم‌برادواریست که ما اطلاعی از آن‌داریم.

حال باید دید این ملاحان و بحرپیمایان جسوری که قرنهای متمادی قبل از زمان ما در توسعهٔ تجـارت می‌کوشیده‌اند چه اشخـاصی بوده‌اند. «دکتر تئودوربنت»[۱] معتقد است که ملاحان مزبور از نژاد فینیقی بوده ومقابر متعددی که امروزه در جزیرهٔ بحرین دیده می‌شود و متعلق به‌چندین هزارسال پیش‌است بدست آنها بنا شده که منشأ وجود این مقابر به نوبهٔ خود از جملهٔ مسائل جالب زمین‌شناسی است. درصورتی‌که این نظریه با عقیدهٔ محققین معاصرمنافات دارد.

فینیقی‌ها از نژاد سامی بودند و زبان آنها که شعبه‌ای اززبان آشوری‌است فقط ازحیث لهجه با لسان‌عبری اختلاف‌داشته است. امروز بر خلاف سابق‌دیگر کسی فینیقی‌ها را مخترع خط نمی‌داند ولی این نکته مسلم است که چون قومی تاجر بودند فن نوشتن را در نواحی مغرب منتشر ساخته‌اند و مطـابق اطلاعی‌که در دست ما هست این قوم در هزار وصد سال قبل از میلاد پـاپیروس را از مصر به‌محل اقامت خود یعنی سواحل شامات می‌آورده‌اند. مدتهای مدید قبل‌ازظهور فینیقی‌ها در تاریخ، قوای بحری متعلق به«مینو»[۲]ها موجود بوده و فینیقی‌هـا طریقهٔ تجارت و ارتباط با اقوام سائره را از زمانهای پیش به‌میراث برده بودند. ما امروز نمی‌دانیم‌که میزان حقیقی ارتبـاط و مراودهٔ اقوام قدیمه تا چه اندازه بوده است ولی شك نیست که اقوام نژاد سامی بطور انفراد و انزوا نمی‌زیستند و با خارج ارتباطی داشته‌اند. «عزقیل»[۳] در جائی‌که شهر «تیر»[۴] را توصیف‌می‌کند تصویر روشنی از تجارت فینیقی‌ها کشیده است[۵] و نویسندگان عبری و یونانی در

۱ــ Dr. Theodore Bent ۲ــ Minon ۳ــ Ezekiel ۴ــ Tyre

۵ــ هرودوت می‌نویسد «بنا به‌گفتهٔ دانشمندان ایرانی .... فنیقی‌ها به‌آبهای ما از دریای سرخ آمدند ودرسرزمینی که فعلادرآن سکونت دارندتخت قاپو شدند ودست به‌سفرهای‌طولانی‌زدند.»

در این نکته با هم متفقند که فینیقی‌ها ملاحانی جسور و ماهر بوده به‌مسافرتهای طولانی می‌رفتند و امتعهٔ نقاط دوردست را برای تجارت با همسایگان خود می‌آوردند. بدبختانه آثار مکتوبی از قوم مزبور باقی نمانده و طول و جهات حقیقی سفرهای آنها معلوم نیست و ما مشکوکیم که آنها واقعاً در دریای مشرق مسافرت کرده‌اند. فینیقی‌ها مدعی هستندکه تاریخ آنها بسی هزار سال قبل می‌رسیده و به «هرودوت» گفته بوده‌اند که شهر «تیر» در ۲۳۰۰ سال قبل از این احداث شده است. «هرودوت» می گوید فینیقی‌ها مدعیند که از نواحی خلیج فارس آمده‌اند ولی دلیلی برای اثبات این ادعا دردست نیست وبرعکس «ژوستین» اصل آنها را به‌بحرالمیت منتسب می‌سازد. «استرابو»[۱] می‌گوید «تجار (گرا)[۲] امتعهٔ عربستان وعطریات‌را ازراه‌خشکی حمل‌می‌کنند» لیکن برخلاف «اریستوبولوس»[۳] می‌نویسد که آنها اغلب بازورق به‌بابل رفته و از آنجا مال‌التجارهٔ خود را در امتداد شط فرات به «تاپساکوس»[۴] می‌برند وسپس ازراه خشکی به‌سایر نقاط حمل می‌نمایند[۵]. درامتدادشط‌قدری بالاترجزایر دیگری ازقبیل «تیروس»[۶] و «ارادوس»[۷] وجود دارد که معابد آنجا کاملاً شبیه به‌معابد خود فینیقی‌هاست. ساکنین این جزایر می گویند بلاد فینیقی که هم اسم شهرهای ماست از طرف ما بنا شده و کوچ‌نشین ما می‌باشد ولی صحت وسقم این‌ادعا معلوم نیست[۸]. فاصله این جزایراز «تردون»[۹] از راه آب ده‌روز واز برآمدگی ماکا[۱۰] واقعه در دهانهٔ خلیج فقط یك روز است».

بنابراین هم «هرودوت» و هم «استرابون» هردو تصریح می کنندکه دراین

۱ـ Strabo ۲ـ Gerra ۳ـ Aristobulus ۴ـ Thapsacus

۵ـ تاپساکوس درفرات بوده وکمی بالاتر از راکای فعلی است. ۶ـ Tyrus

۷ـ Aradus ۸ـ بندر کوچك سور در ساحل‌عمان شباهت نزدیکی به‌یکی ازبنادر فینیقی در سواحل سوریه دارد. ۹ـ Teredon ۱۰ـ Makae

نواحی مراکز مهم تجارتی وجود داشته و فینیقی‌ها در سواحل خلیج فارس آمد و شد می‌کرده‌اند.

پلینی[1] در توصیف این سواحل می‌نویسد:

«از حالا به‌بعد پس از بیرون آمدن از چاراکس[2] به‌شرح سواحلی که بنا به‌فرمان «اپی‌فان» پادشاه[3] می‌پردازیم. ابتدا به رود سالسوس[4] مصب اولیه فرات و دماغه «چالدون»[5] جائی که به‌طول ۵۰ میل به‌جای‌دریای عادی گردابهائی وجود دارد رسیدیم. پس از گذشتن از رود «آخپوس»[6] و صحرائی به‌وسعت بیش ازصد میل قدیم به‌جزیرهٔ «ایچارا»[7] و خلیج «کاپوس»[8] رسیدیم که در ساحل آن «گولوپس»[9] و «شاتنی»[10] و بالاخره خلیج «گرا» واقع است در اینجا بود که از شهر «گرا» به‌بزرگی ۵ میل با برج و باروئی از سنگ چهارگوش نمکی دیدن کردیم. در ۵۰ میلی‌ساحل در داخل‌خشکی درناحیهٔ «آتن»[11] واقع‌است وروبروی «گرا» و در چند میلی آن جزیرهٔ «تیلوس»[12] که مروارید آن معروف است و شهری به‌همین نام دارد دیده می‌شود. در آن حوالی‌جزیرهٔ کوچك دیگری به‌نام «آرادوس»[13] که از دامنه دماغه فقط ۱۲ میل ونیم مسافت دارد قرارگرفته‌است.

قبرستان بحرین که دربالا اشاره‌ای به‌آن‌شد چند میل دورتر از «ابوعلی» است. ابوعلی قصبه‌ایست در قسمت شمالی جزیره واقع درشش میلی جنوب‌غربی بندر منامه. قبرستان مذکور محل بسیار وسیعی است که تلهای زیادی در آن قرارگرفته و ارتفاع بعضی از آنها به‌چهل تا پنجاه قدم می‌رسد. تعدادی از این

۱ــ Pliny ۲ــ Charax یا چاراکس اسپاسینو Charax Spasinu ابتدا وسیلهٔ اسکندر ساخته شده و محل آن جائی بین دهانه فرات و دجله بود که ممکن است محمره (خرمشهر) فعلی باشد. ۳ــ King Epiphanes ۴ــ Salsus ۵ــ Chaldon

۶ــ Achenus ۷ــ Ichara ۸ــ Capeus ۹ــ Gaulopes ۱۰ــ Chatenis

۱۱ــ Atten ۱۲ــ Tylos (بحرین فعلی) ۱۳ــ Aradus

تلها که در سنوات مختلف از طرف متخصصینی مانند کاپیتن دوراند (Durand) در سال ۱۸۷۹ و تئودوربنت (Theodore Bent) در ۱۸۸۹ و سرهنگ دوم پریدوکس (Perideaux) در ۷-۱۹۰۶ حفر شده از حیث نقشه و اساس با هم شبیه بوده‌اند.

تلهائی که تا کنون موردتحقیق وکاوش واقع شده‌اند همگی مدخلشان رو به‌مغرب وبنای آنها دو طبقه و از سنگهای تراش است وطبقهٔ تحتانی از طبقه‌بالا قطورتر و ضخیم‌تر می‌باشد. در دوسمت دالان طویلی‌که روبمشرق قرار گرفته دخمه‌های متعددی است که در آنها جسد اموات را قرار می‌داده‌اند. سقف‌دالان از قطعات بزرگ سنگ می‌باشد که دو گوشهٔ آنها برروی دیوارها استوار است و روی دیوارها را نیز با کاه‌گل اندود کرده‌اند. در کنار هر دخمه سوراخ کوچکی است که ظاهراً تیری در آنها فرو کرده و هدایا و نذوری را که برای اموات می‌آورده‌اند بر آن می‌آویخته‌اند. «دوراند» دخمه‌های یکی از این تلها را اندازه‌گرفته است و طول هر یك هفت‌پا، عرضش سه‌پا و ارتفاع آن پنج پا و نیم بوده‌است. درهمین‌تل کتیبه‌ای به‌خط آشوری‌پیدا شده که «سرهنری‌راولینسون» آنرا خوانده است.

هنوز اصل و منشأ تاریخی این مقابر روشن نیست در میان اشیائی که تا به‌حال در آنجا پیدا شده مقدار زیادی استخوان انسان و حیوان و دو جمجمه، قطعات‌کوچك یك‌گاو عاج، تکه‌های شکسته‌از چند جعبهٔ مدور، یك بازوبندطلا، مقدار زیادی‌ظروف شکسته و درست سفالین‌با اشکال و رنگ‌آمیزی‌های مخصوص که روی هرکدام خطوط سیاهی‌کشیده شده به‌دست آمده است. تاکنون هیچ رقم لوح و کتیبه‌ای پیدا نشده واشیائی هم‌که یافته‌اند نمی‌تواند اساس ومأخذنظریات علمی راجع به‌زمان آنها گردد. «مسترماکی»[1] در سنهٔ ۱۹۲۴ تحقیقات جدیدی

۱ـ Mackay

کرده واینطور نتیجه‌گرفته است‌که محتملاً این ناحیه قبرستان مقدسی بوده واز اطراف مرده‌های خود را برای دفن بدانجا می‌آورده‌اند. نوع ظروف سفالین و مغشوش بودن وضع استخوانها و فزونی اجساد ذکور و همچنین عدم وجود یک مرکز پرجمعیت در آن حوالی جملگی عقیدهٔ «مسترماکی»را تأیید می‌نماید.

نقشهٔ ساختمان این مقابر شباهت تام و تمامی با دخمه‌هائی که از فینیقی‌ها باقی مانده است دارد و حتی «استرابون» هم متوجه این نکته شده و می‌گوید: در جزایر «تیروس» و«ارادوس» معابدی‌شبیه به‌معابدفینیقی وجود دارد. ساختن دخمه‌ها در دوسمت دالان مطابق سبك قبرستانهای فینیقی است چنانکه نمونه‌ای از مقابر دوطبقهٔقوم مزبور هنوزهم در «آمریت»[۱] و «ساردینی»[۲] و «کارتاژ»[۳] دیده می‌شود.

تشابه اسمی «تیلوس» با «تیروس» و «آرادوس»[۴] (بنا به‌نوشتهٔ «استرابو» همچنین «پلینی») واقعه در خلیج فارس و «سور» و «آرواد» در ساحل فینیقیه قابل بررسی می‌باشد درصورتی که به‌عقیدهٔ «راولینسون» بحث در اصل مشترك آنها بی‌نتیجه است و به‌نتیجه‌ای نمی‌رسد.

«تئودوربنت» فقط به‌اتکاء این دلائل و بدون آنکه مطالعات بیشتری کرده باشد مقابر مذکور را از بقایا و آثار فینیقی‌ها دانسته است ولی‌دکتر «هوگارت»[۵] در این موضوع می‌گوید:

«تحقیقات اخیر عقیدهٔ فینیقی‌بودن این‌مقابررا بکلی‌باطل می‌سازد. منشأ ایجاد این عقیده هم وجود چندقطعه عاج در «موزهٔ بریطانیا» بوده که «لایارد»[۶] آنها را در «نمرود» پیدا کرده است و چون درآن‌وقت متخصصین نمی‌دانستندکه

۱ــ Amrit ۲ــ Sardinia ۳ــ Carthage ۴ــ جزیرهٔ محرق را هنوزگاهی اعراب آزاد می‌نامند. ۵ــ Dr. D. G. Hogarth ۶ــ Layard

سایر اقوام قدیمی هم از این قبیل اشیاء می‌ساخته‌اند لهذا آنها را به‌فینیقی‌ها نسبت داده‌اند. اما امروزه ما اطلاع کافی داریم که اشیاء مزبور به‌دست اهالی شمال شامات و یا بوسیلهٔ خود آشوریها ساخته شده است و بخصوص اکثر آثار ومدارک موجوده فینیقی بودن آنها را مردود می‌دانند».

بنا برملاحظات فوق بطور قطع معلوم نیست که محل اقامت فینیقی‌ها در نواحی خلیج فارس و توسعه تجارت آنها تا چه حدود بوده است ولی این نکته مسلم است که از ازمنه خیلی قدیم مراکز تجارتی مهمی در چندین نقطه سواحل عربستان وجود داشته و بنابراین می‌توان گفت که از چهار هزارسال قبل ازمیلاد تجارت بحری بین اقوام ساکن خلیج بدون انقطاع رواج داشته است.

تجارت بابلیهادرخلیج فارس: اسناد و مدارك مختلفی در دست هست که بابلی‌هادارای قوای بحری‌بوده و در عین حال دردریا و هم در رودخانه کشتی‌رانی می‌کرده‌اند. مؤلفین‌قدیمی همه بابلی‌ها را مردمی تجملی می‌دانستند به اینجهت مسلم است‌که برای رفع‌حوائج‌خود با سایر ممالك روابط تجارتی داشته‌اند. شك نیست‌که مقداری از احتیاجات مردم بابل از راه خشکی حمل می‌شده ولی‌درعین حال امتعه و اجناس دیگری هم مورد احتیاج آنها بوده که حمل‌آن جز از راه دریا میسر نمی‌گردید. بابل بواسطهٔ موقعیت جغرافیایی‌خوب خودمهمترین‌کشور آسیای غربی گردیده ومرکزعمدهٔ تجارت بین‌المللی شرق شده بوده است ووقوع آن بین رود «سند» و دریای مدیترانه بالطبع آنرا مرکز خرید و فروش امتعهٔ شرقی ساخته و اهالی مغرب‌که فوق‌العاده طالب مصنوعات شرق بوده‌اند برای سوداگری بدانجا ایاب و ذهاب می کرده‌اند. بعلاوه بابل درنزدیکی خلیج‌فارس وکنار دو رودخانه معظم دجله و فرات واقع شده و باینجهت مرکز ارتباطی سه دریای هند و بحر اسود و خلیج فارس بشمار می‌رفته است.

دردورهٔ بابل جدید سلاطین آنجاتوجه خاصی به مسئله حمل و نقل درخلیج داشته‌اندچنانکه بخت‌النصر دویم (۶۰۴ـ۵۶۱ ق . م) بندری در کنار مرداب‌ساخته و شهر «ترتون»[۱] را نیز در مغرب فرات بنا نمود و یکی از مقاصد عمدهٔ وی از ساختمان شهر مذکور این بودکه‌کشور خود را از حمله و تهاجم اعراب محفوظ نگاهدارد . «ون‌سنت»[۲] می‌گوید بخت‌النصر شهر «تیر» را برای آن خراب‌کرد که تجارت هندوستان را تا خلیج فارس و بابل توسعه داده دامنه آن را ازکشور خود بدمشق و شامات برساند . مطابق اسنادی‌که در دست هست «بخت‌النصر» در نزدیکی بابل دوکانال بزرگ حفر کرد وسدی در مقابل آب دجله بساخت وشهر «تردون»[۳] را به مقصد جلوگیری از حملهٔ اعراب بنا نمود و شهر مذکور یکی‌از مراکز عمدهٔ تجارتی شده و تا زمان «نیارکوس»[۴] بزرگترین بازار خرید و فروش امتعهٔ عربستان و هندوستان بشمار می‌رفت .

درکتاب یوشع (از اسفار توراة) جمله‌ایست که نشان می‌دهد بابلی‌ها در دورهٔ شوکت و اعتبار خود (یعنی در حوالی قرن هفتم قبل از میلاد) قوای‌بحری بزرگی داشتند . می‌نویسد : « خداوند نجات دهندهٔ شما و خدای مقدس اسرائیل چنین می‌گوید :بخاطر شما ببابل فرستادم تا همهٔ آنها حتی‌اهالی‌کلده رادرکشتی‌های خودشان‌که بدانها مباهی بودند باسارت بیاورند . » این جمله بخوبی نشان می‌دهد که اهالی بابل همانقدرکه ببرج و باروها و شهرهای محکم خود مغرور بوده‌اند همانقدر هم بکشتی‌های خویش می‌نازیدند .

اما نویسندگان یونانی صریح‌تر و روشن‌تر باینموضوع اشاره نموده‌اند .

۱ـ تردون یا دیریدوتیس Diridotis یکی از شهرهای بابل است که مرکز تجارت بحری محصولات عربستان از قبیل‌کندر و امثال‌آن‌بوده است . (بنا بگفته ماک‌کریندل Mc Crindle) دراصل‌کتاب Teredon می‌نویسد ؛ ۲ـ Vincent ۳ـ Teredon ۴ـ Niarchus

«ایسکیلوس»[۱] در تآتر خود موسوم به «ایرانیان» در موقع نامبردن اقوامی که جزو ارتش شاهنشاه ایران بوده‌اند می گوید «مملکت بابل هم که طلای فراوان دارد عدهٔ کثیری از مردان جنگی خود را فرستاده بود. رزم‌آوران مذکور که بر ناوگـان خود سوار بودند به مهـارت خود در تیراندازی می‌بالیدند». سایر نویسندگان هم در کتاب‌های مختلف خود به مسائل‌گوناگون پرداخته وبا اینکه با یکدیگر در پاره‌ای موارد اختلافاتی دارند ولی در اینکه بـابل امتعهٔ جنوب (یعنی محصولات عربستان و هندوستان) را از طریق خلیج فارس وارد می کرده است اتفاق دارند و این مصنفین برای تعیین دوران این تجارت متوسل به حدس شده‌اند تا بتوانند از آن پرده بردارند.

بین گفتهٔ نویسندگـانی که در اطراف گرا[۲] و تیلوس[۳] قلمفرسائی کرده‌اند به‌نوشته‌هـای «استرابو»[۴] می‌پردازیم. به‌عقیدهٔ این نویسنده گرا یکی از نقـاط مسکونی کلده‌ئی‌ها بود که رابطهٔ تجاری بین بابل را تأمین می کرد و تجارت در آن رونقی بسزا داشت[۵] آگاتاسید[۶] با کمال‌صراحت می گوید که سکنه گرا غنی‌ترین ملل روی زمین بودند و ثروتشان مدیون رفت وآمد به‌عربستان و تجارت با هند می‌باشد و برای حمل مال‌التجاره‌خود به‌غرب از کاروان و به‌بابل از ناوگان‌استفاده می‌کردند. امتعه پرفایده‌ای که از گرا به‌بابل برده می‌شدکندر و بخور و امثال آن وادویه‌بودکه مصرف بسیار زیادی داشت[۷] یکی ازمال‌التجاره‌هائی‌که راه خود را در این سرزمین بـاز نمود پنبه بود و اگر پـایه گفتهٔ تئوفراستوس[۸] را بر

۱ـ Aeschylus ۲ـ Gerra ۳ـ Tylos ۴ـ Strabo ۵ـ گاهی بین کلده وبابل فرق‌گذاشته می‌شود. بابل قسمت شمالی سرزمین وکلده ناحیهٔ جنوبی‌آن بوده‌است. معمولا اصلح است‌آنها را باهم وبه‌یك نام بخوانیم (عقیده هیرین Heeren).

۶ـ Agatharchides ۷ـ بنا به‌گفتهٔ هرودوت مردم‌کلده تنها در معبد بلوس هزارتالان کندر و بخور مصرف می کردند. ۸ـ Theophrastus

مبنای محکمی استوار بدانیم در تـایلوس[1] پنبه‌کاری وسیعی از درخت پنبه بود (احتمالاً درخت پنبه) که قسمت اعظم خرید را می‌پوشانید وبنابه گفتهٔ پلینی[2] تایلوس صغیر[3] یا آرادوس[4] در کشت پنبه معروفیت بیشتری داشت. بعلاوه موقعی که تئوفراستوس به‌بحث در اطراف تایلوس می‌پردازد می‌گوید: «در این جزیره الواریست‌که در مقابل حیوانات نیروی مقاومت زیادی داشته و به‌کار کشتی‌سازی می‌آید و بیش از دویست سال در آب مانده فـاسد نمی‌شود ولی در خـارج آب به‌مراتب زودتر از بین می‌رود». بابل‌که از نظر الوار در مضیقه بود و جز چوب نخل و بید مجنون درختی نداشت و این‌دو درخت‌نیز به‌هیچ‌وجه به‌کار کشتی‌سازی نمی‌آمد چون منبع دیگری برای تحصیل الوار مورد نیاز نداشت با دست یافتن به‌این چوب مهمترین مانع دریانوردی را از سر راه برمی‌داشت. بلاتردید این الوار چیزی جز درخت تیک[5] هندی نبود که از آن کشور به‌تیلوس برده بودند.

معلوم نیست که کشتی‌رانی خلیج تا چه اندازه در تحت تسلط خود بابلی‌ها بـوده است ولی این نکته مسلم است که پس از ظهور امپراطوری ایران دیگر قوم مزبور دستی در تجارت بحری خلیج نداشت و ملاحان عرب جـانشین ایشان شدند. احتمال‌هم‌می‌رود که درتمام ادوار، بحرپیمائی خلیج اساساً دردست‌اعراب بوده و فینیقی‌ها و بابلی‌ها به‌منزلهٔ دلال و واسطه‌ای بوده‌اندکه محمولات آنهارا خرید و فروش می کرده‌اند.

ایرانیها وخلیج‌فارس: در زمان سلطنت هخامنشی‌ها در ایران(قرن‌ششم تا چهارم ق. م.) به‌کشتی‌رانی خلیج فارس سکتهٔ عمده وارد آمد و علت اصلی‌آن این بودکه سوداگران «تیر»[6] از زمان بخت‌النصر بازار بابل‌را ترک‌گفته و متوجه

۱ـ Tylos ۲ـ Pliny ۳ـ Little Tylos ۴ـ Aradus ۵ـ Teak

درختی است‌که از تنهٔ‌آن برای‌کشتی‌سازی استفاده‌کرده واز برگ‌آن رنگ قرمز می‌گیرند.

۶ـ Tyre

بحراحمر گردیدند. بعلاوه ایرانیان می‌ترسیدند ایالات سرحدی آنها مورد حمله و تهاجم کشتی‌های اقوام بیگانه قرار گیرد و این بیم و اندیشه نیز کاملاً مورد داشت زیرا بابل و شوش هر دو در ساحل دو رودخانهٔ بزرگ و قابل کشتی‌رانی یعنی فرات و «دز» (که از متفرعات کارون است) واقع و به‌این‌جهت با کمال سهولت ممکن‌بود به‌قلب کشورشان راه یافت. برای انجام این مقصود قوای بحری بمفهوم امروزی هم لازم نبود و دزدان دریائی که همیشه درخلیج فارس فراوان بودند با کشتی‌های خود می‌توانستند شهرهای عمده را مورد نهب و غارت قرار دهند.

ایرانیها برای جلوگیری از اینگونه تهاجمات مصمم گردیدند که سدی در مدخل‌کارون بسته و راه عبور و مرور کشتی‌ها را بر روی آن مسدود سازند و چنانکه «استرابو»[۱] می‌نویسد ایرانیان بهمین منظور در نقاط مختلف رودخانه سدهای‌سنگی بسته و آبشارها یا شلاله‌هائی ایجادکردند. سدهای مذکور تازمان اسکندر باقی‌بود و وی‌چون به‌اهمیت تجارت دریا وارتباطات بحری بخوبی‌واقف بود مصمم‌گردید که پس از مراجعت از هندوستان سدها را بشکنند لیکن اجل مهلتش نداد و قبل از اجرای این منظور درگذشت. این سدها در غالب موارد فقط به‌منظور آبیاری ساخته می‌شده است چنانکه اکنون هم نظیر آن در فرات سفلی احداث می‌گردد چنین سدهائی در کارون سفلی تا اواخر قرن هیجدهم‌باقی بود ولی همیشه در کنار آنها معبرهای تنگی برای عبور کشتی‌های کوچك باز می‌گذاشته‌اند[۲]. با وجود اینها هرگز از جانب دریا خطری متوجه ایرانیان نگردید و با آنکه تجارت بحری بابلی‌ها در دورهٔ تسلط ایرانی‌ها تقلیل یافت

۱ــ Strabo ۲ــ یکی ازاین معابر درحال حاضر نیز وجود دارد. در جزیره دها Dha که مقابل مارد واقع‌است سدی‌ساخته شدتاکارون را دربستراولیه‌اش جاری سازند وبدین‌ترتیب معبر قبان به خورموسی به‌وجود آمد.

معذلك هیچوقت بکلی قطع نشد و در زمان فتوحات اسکندرکبیر یعنی درقسمت اخیر قرن چهارم قبل از میلاد دوباره تجدیدگردید و موقتاً رونقی یافت .

از آن‌دوره به‌بعد شواهد ودلایل قطعی در دست است که ارتباط بحری‌بین بنادر خلیج فارس وهندوستان ومشرق دائر بوده است‌لیکن در عهد قدرت رومیان و تسلط آنها بر دریاهای شرقی راه ارتباط بین شرق وغرب منحصر به‌بحر احمر شده و این حال تا موقع سقوط امپراطوری روم یعنی اوایل قرن ششم میلادی باقی بود .

۳

نویسندگان قدیم

دنبالهٔ مطالعات ما در اطراف وقایع و حوادثی که در خلیج فارس روی داده است به‌قرن چهارم قبل از میلاد و زمان اسکندر کبیر که در نظر داشت ارتباط بحری وسیعی مابین بابل پایتخت ممالك شرقی خود و هندوستان برقرار نماید می‌انجامد. باآنکه داریوش اول یکنفر یونانی موسوم به «اسکیلاکس»[1] اهل کاریاندا[2] را مأمور کشتی‌رانی و سیاحت در خلیج فارس نموده بود معذلك از قرار معلوم مسئلهٔ بحرپیمائی و ارتباط دریائی بین خلیج وهندوستان در دورهٔ تسلط ایرانیان به‌دست غفلت و نسیان سپرده‌شد. «هرودوت» می گوید داریوش چون می‌خواست مصب رود سند را پیداکند چند نفررا که طرف اعتماد و وثوق او بود باچندفروند کشتی مأمور این‌کار ساخت و اشخاص مذکور ازکاسپاتیروس[3] واقعه درقسمت‌علیای سند به‌سمت مشرق حرکت نموده و تا نزدیك دریا آمدند و پس از آن خط سیر خود را تغییر داده در وسط دریا به‌طرف مغرب رفتند تا در ماه سیزدهم مسافرت خود بدهانهٔ خلیج عربستان (یعنی بحر احمر) رسیدند. «هرودت» دراینجا

۱ـ Scylax ۲ـ Caryanda ۳ـ Caspatyrus

بطور مبهم اشاره می‌کند که پس از این مسافرت اکتشافی داریوش اهالی هندوستان را مطیع خود ساخته و از این دریا استفاده نمود.

اطلاعاتی که ما راجع به‌اوضاع واحوال نقاط مختلفهٔ نواحی خلیج درقرون قبل ازمیلاد و بعد از آن در دست داریم همه‌را مدیون نویسندگان یونانی ورومی مخصوصاً نویسندگان یونانی می‌باشیم. نویسندگان این‌دوره به‌استثنای «آریان»[۱] کمتر مطالب قطعی وروشنی راجع به‌موضوع به‌دست‌می‌دهند و با آنکه «آریان» کتاب خود را در قرن دویم نوشته معذلك روایات او ازحیث زمان برکلیه‌مصنفین قدیم اولویت دارد زیرا او عین یادداشت‌های مسافرت «نیارکوس»[۲] امیر البحر اسکندر را که مربوط به‌قرن چهارم قبل از میلاد می‌باشد در کتاب خود راجع به‌هندوستان‌ضبط کرده است. قسمتهائی‌را که آریان ازسفرنامهٔ مذکور نقل‌نموده است به‌قدری جامع و کامل است که از لحاظ تحقیقات جغرافیائی هیچگونه اختلافی با اصل آن ندارد.

مسافرت «نیارکوس»: اسکندر چون فتوحات خود را درمشرق کامل‌کرد آمادهٔ مراجعت شد (۳۲۶ ق. م.) و در «هی‌داسپس»[۳] (جلوم حالیه)[۴] بحریه‌ای عبارت از ۱۸۰۰ کشتی جنگی وجهازات ساحلی‌فراهم آورده وعده‌ای ازلشکریان خود را که اطلاعی از فن کشتی‌رانی داشتند به‌خدمت آن‌گمارد.

قسمت اعظم تجهیزات محاصره به‌ناوگان‌نیارکوس انتقال‌یافت‌که در تسخیر سواحل بلوچستان نتیجه فوق‌العاده داد زیرا به‌کار بردن این وسائل از کشتی آن هم در عهد یونانیان خالی از اهمیت نیست.

وقتی‌کشتی‌های مذکور آماده ومجهزشد بتأنی از «هی‌داسپس» و «اکسین» و «سند» بطرف پائین آمده و پس از ده ماه به«کیلوتا»[۵] واقع در یکی از شعب

۱ـ Arrian ۲ـ Nearchus ۳ـ Hydaspes ۴ـ Jhelum ۵ـ Killouta

غربی‌سند که‌فاصلهٔ زیادی با دریا ندارد رسید . در تمام‌عرض راه اسکندر باقشون خود پابه‌پای‌کشتی‌ها حرکت می‌کرد و آنهارا حراست ومحافظت می‌نمود . عاقبت اسکندر عازم مراجعت‌به‌ایران گردید و به‌نیارکوس[۱] دستورداد‌که پس‌ازقطع‌شدن بادهای موسمی بدون درنگ مسافرت دریائی‌خودرا شروع نماید . ابتدا اسکندر قصد داشت که حتی‌المقدور از کنار ساحل حرکت نماید وبه‌کشتی‌ها نزدیك باشد تا بتواند در مواقع معین لوازم و آذوقه به‌آنها برساندولی چون اجرای این‌نقشه میسر نبود ناگزیر راه دیگری را درخشکی پیش گرفته و ازخاك مکران[۲] کنونی بـه‌قصد شوش حرکت کرد « استرابون » تفصیل مراجعت اسکندر را این طور شرح می‌دهد[۳] :

« وقت مراجعت از هندوستان عمداً به‌تابستان موکول‌شد زیرا در این‌فصل در ناحیه «گدروزیا»[۴](مکران) بارندگی زیاد می‌شود و رودخانه‌ها و قنوات پر از آب است درصورتی‌که در زمستان آب آنها قطع می‌شود . بارندگی بیشتر در صفحات شمالی نزدیك کوهها می‌شود وهمین‌که رودخانه‌ها طغیان کردند دشتهای مجاور دریا آبیاری شده و چاهها پر از آب می گردد . اسکندر پیشاپیش خود عده‌ای را به‌بیابانهای سرراه می‌فرستاد تا چاه‌های آب کنده ومحل مناسبی برای اردوگاه او و ناوگانش مهیا سازند .

در موقع عزیمت اسکندر قوای خود را بسه قسمت تقسیم نمود ویك‌قسمت را بـا خود از راه « گدروزیـا » آورد و در حین حرکت هیچوقت بیش از ۵۰۰

۱ـ Nearchus ۲ـ به‌جلد چهارم کتاب هوگارث Hogarth مراجعه شود .

۳ـ بنا به‌گفتهٔ استرابو Strabo مکران سرزمینی است‌که بیش از سایر نقاط آسیا ولی‌کمتر از هندوستان درمعرض‌تابستان وآفتاب سوزان است. چون به‌استثناء تابستانی‌آب ومیوه‌ای درآن وجود ندارد دست‌کمی از استان ایختیوفاجی Ikhthyophagi ندارد . در این سرزمین‌بخصوص آن‌قدر Nard وWyrrh به‌دست می‌آیدکه سربازان اسکندربرای پوشش چادرها وبسترهای‌خود از آن استفاده می‌کردند . ۴ـ Gedrosia

استاد یا در حدود یك کیلو متر از دریا دور نمی‌شد زیرا می‌خواست ساحل را برای حرکت کشتی‌ها در تصرف خود داشته باشد. و به‌علت ناهمواری سواحل کمتر به‌ساحل می‌چسبید قسمت دیگر قشون را بسرکردگی «کراتروس»[۱] به‌داخلهٔ کشور فرستاد تا پس از تسخیر و تصرف «آریانا» به‌ارتش خود او ملحق شود. قسمت سوم را که عبارت از قوای بحری بود بسرکردگی نیارکوس و برنا خدایش «اونسی کریتوس»[۲] واگذاشت و به‌ایشان دستور داد که در خطی موازی با خط‌سیر خود او در خشکی حرکت کرده و از پی او بروند».

لئوناتوس[۳] در کروکالا بطوریقین به‌دستور اسکندر شروع به‌جمع‌آوری ذرت و بارکردن در کشتی‌ها نمود تا ذخیره غذائی را تا مدت ده روز تأمین نماید. و چون بر اثر تغییر هوا لطماتی به‌کشتی‌ها وارد آمده بود در آنجا ناوگان تعمیر شد بعلاوه سربازانی که ازسفر دریا ناراحت شده‌بودند به‌خشکی منتقل گردیدند. لئوناتوس هنگامی که درمصب‌رود سیلابی «تومروس»[۴] یا «هینگل»[۵] لنگرانداخت و می‌خواست قدم به‌خشکی گذارد با مخالفت اوریتائیهای ساکن ساحل که در کلبه‌های بی‌منفذ زیست می‌کردند مواجه‌گردید. نئارکوس از آنان که بی‌بهره از شجاعت نبودند سخن می‌گوید که چسان برای مقابله با بیگانگانی که خیال قدم گذاشتن به‌ساحل را داشتند آماده و مهیا بودند. بطوری که می‌نویسد نیزه‌های دومتری آنهاپیکان آهنی نداشت ولی نوك آن درآتش تیز شده بود. اماوحشی‌های کاملاً عریان که از سلاح خیره‌کننده و سرعت پیاده شدن و ضربات تیرها و سایر سلاح‌های مهاجمین به‌وحشت افتاده ووسیله برای محافظت‌خود نداشتند جملگی دست به‌فرار گذاشتند. بدن چند نفری که به‌اسارت درآمدند از موهای بلند

۱ـ Craterus ۲ـ Onesicritus ۳ـ Leonatos ۴ـ Tomeros
۵ـ Hingol

پوشیده شده بود و ناخن بلندشان مانند ناخن حیوانات درنده برای دریدن ماهی یا پاره کردن چوبهای نسبتاً نرم به‌کار می‌رفت. برای بریدن اجسام سخت از سنگهای تراشیده استفاده می‌کردند و از وسایل آهنی پیش آنها خبری نبود. برای پوشش پوست حیوانات وحشی یا ماهی‌های دراز را به‌کار می‌بردند.»

در جائی به‌نام مالانا[۱] (شاید رأس‌مالین[۲] باشد) ناوگان سواحل قوم اوریتائی[۳] راترك نمود ومتوجه سواحل باز وخالی ازسکنه گدروزیا[۴] گردید ودر این منطقه بود که اسکندر با مشکلات زیادی قوای خود را هدایت نمود زیرا در این ناحیه پهناور جنبنده‌ای سکونت نداشت وازاین حیث نفرات او درزحمت بودند ولی در ساحل دریا قومی به‌نام «ایختیوفاجی»[۵] سکونت داشتند. پس از عبور از «باقی سرا»[۶] (اورمارا یا خلیج هورمارا[۷]) و محل‌های دیگری به‌جزیرهٔ «کاربین»[۸] رسیدند. دراینجا موردپذیرائی دوستانه ده‌نشینانی قرارگرفتند که به‌آنها گوسفند و ماهی عرضه داشتند. چون در آن نواحی علفی وجود نداشت گوسفندان باماهی تغذیه می‌کردند و بدین‌جهت گوشت آنها مانند گوشت ماهی‌خوارهای دریائی طعم و مزه ماهی می‌داد.

پس از لنگراندازی در «کیسا»[۹] به‌شهر «موزارنا»[۱۰] که در کنار ساحل بودند رسیدند و از آنجا برای راهنمائی مردی به‌نام «هیدراکس»[۱۱] اهل «گدروزیا» را همراه برداشتند تا آنها را تاکارمانیا[۱۲] کرمان در دریا هدایت کند. آسایش و رفاهی که نصیب «نئارکوس» دربحرپیمائی ساحلی براثرهمراه برداشتن یك ملوان صلاحیتدار شد نشان می‌دهد که دریانوردی در سواحل ایران و همچنین سواحل

۱ـ Malana ۲ـ Ras Malin ۳ـ Oreitai ۴ـ Gedrosia
۵ـ Ikhthyophaghi ۶ـ Bagisara ۷ـ Ormara or Hormara ۸ـ Karbine
۹ـ Kissa ۱۰ـ Mosarna ۱۱ـ Hydrakes ۱۲ـ Karmania

عربستان رو به توسعه نهاده بود. در «بارنا»[۱] تعداد زیادی نخل خرما و باغی دیدند که در آن اشجار مورد و گلهای زیادی وجود داشت که مردان آن سرزمین از الیاف آن شب کلاهی برای پوشاندن موهای خود می‌بافتند و برای اولین بار به‌باغات دستی و طوایفی که با وحشی‌ها تمایزی داشتند برخورد نمودند. (سایر سومریهائی بودند که از شمال به‌آن سرزمین آمده بودند). در «کوفاس»[۲] وارد بندری شدند که آب شیرین و گوارائی داشت و ماهیگیرها قایق‌هائی داشتند که پاروهای آن به‌بدنه قلاب نشده بود بلکه پاروهای کوچکی بود که در پهلوی قایق مثل بینی در آب فرو می‌بردند[۳] پس از عبور از «کای‌زیا»[۴] به‌قریه کوچکی که در کنار خلیج قطر[۵] واقع شده و از نظر کشت ذرت و انبوه غلات موقعیتی بس ممتاز داشت رسیدند و چون از نظر تدارکات درمضیقه بودند برای گرفتن آذوقه ازسکنه دست به‌تظاهرات خصمانه زدند. آذوقهٔ اهالی عبارت بود از ماهی سرخ شده با قدری گندم و جو ولی برای رئیس قبیله غذائی ازماهی باکمی نان تهیه می‌کردند.

«نیارکوس» مدت یکماه در «کیلوتا»[۶] توقف نمود و پس از آن درموقعی که بادهای موسمی قطع گردید آهسته ازمصب رودخانه وارد دریاشد و بجزیره‌ای موسوم به «کروکالا»[۷] رسید. وقتی از «کروکالا» حرکت کردند در سمت راست آنها رشته جبالی بود موسوم به «ایروس»[۸] ودر سمت چپشان جزیرهٔ پهنی بود که سطح آن با سطح دریا برابر ویکسان بنظر می‌آمد .... پس از آن به بندربزرگ و محفوظی رسیدند که بواسطه خوبی و وسعت آن «نیارکوس» نام آنرا «بندر

۱ـ Barna ۲ـ Kophas ۳ـ بنا به گفتهٔ کمپ‌تورن (Kempthorne) که مورد تأیید دوتونوت (De Thevenot) نیز می‌باشد امروز نیز عشایر از همین‌نوع قایق‌ها استفاده می‌نمایند وآن عبارتست از تعدادی الوار محدب که به‌یکدیگر میخ شده یا باطنابی که از الیاف نخل می‌سازند وآن‌را کائیر Kair (یاکوئیر Coir) می‌گویند به‌هم محکم گردیده‌است وروی‌آن را از طبقه قیر یا نوعی صمغ می‌پوشانند. ۴ـ Kyzia ۵ـ Gwatar Bay

۶ـ Killouta ۷ـ Krokola ۸ـ Eiros

اسکندر» نهاد .... در نزدیکی این بندرگاه جزیره‌ای بود که دو «استاد» تا مدخل آن فاصله داشت»[۱].

کشتی‌ها دراوایل ماه نوامبر (۳۲۶ق . م.) ازاین بندر حرکت کردند و پس از گذشتن ازمصب رودخانه «ارابیس»[۲] یا پورالی[۳] که آخرین سرحد هندی‌نشین است در امتداد سواحل مکران امروزی که سکنهٔ آن را اوریتایی[۴] می‌نامیدند[۵] به سمت مغرب پیش راندند.

«نیارکوس» در ضمن این مسافرت اغلب نواحی خلیج فارس را سیاحت نموده وبالاخره در ۲۴ فوریه ۳۲۵ ق . م . بقصد پیوستن بموکب اسکندر کشتی‌ها را در رودخانه‌ای در اهواز لنگر انداخت و در آنجا قشون بری و بحری اسکندر بهم ملحق شدند. تمام مسافرت «نیارکوس» ۱۴۶ روز بطول انجامید.

شك نیست که اسکندر نقشه‌های دیگری برای مسافرت‌های اکتشافی داشته و ازآنجمله بوده است کشتی‌رانی دراطراف عربستان از خلیج فارس تا بحراحمر. «نیارکوس» چون مسافرت اولی خود را بکامیابی و مطابق دلخواه انجام داده بود اسکندر به پیشرفت سایر نقشه‌های خود نیز امیدواری داشت و دستور داد عدهٔ زیادی کشتی ساخته و آنها را در بابل حاضر کنند. مقارن همان اوقات چند هیئت‌اکتشافی دیگر برای‌سیاحت سواحل غربی‌خلیج‌فارس‌از جانب اسکندر اعزام گردید. یکی ازاین هیئت‌ها بسرکردگی «ارکیاس» تا حوالی «تیلوس» پیشرفت کرد. سیاح دویمی موسوم به «اندروستن» از آن نقطه هم جلوتر رفت و سیاح

۱ــ از این توصیفات که «آریان» کرده است معلوم می‌شود بندرگاه مزبور همان بندر کراچی امروزی است. ۲ــ Arabis ۳ــ Purali ۴ــ Orientai ۵ــ ذکر کلیه نقاطی که ناوگان در آنجا لنگر انداخت از موضوع بحث این کتاب خارج است فقط کافی است اشاره کنیم که اکثر ایستگاهها ومسافاتی که «نئارکوس» به‌آن اشاره می‌کند خالی از واقع نبوده گرچه پاره‌ای مسافات را بیش از واقع تخمین زده است.

سومی که اسمش «هیرون» و ازاهالی «سولی» بود از هر دو آنها دورتر رفت‌ولی معلوم نیست بشبه جزیره «ماکتا» رسیده باشد.

خبرهائی که ملاحان مذکور از مسافرتهای خود می‌آورده‌اند ظاهراً هیچ کدام رضایت بخش نبوده است ولی باوجود این «نیارکوس» مأموریت یافته بود که اطراف شبه جزیرهٔ عربستان را سیاحت‌کند. «نیارکوس» مقدمات سفر خود را فراهم‌آورده و عازم حرکت بودکه اسکندر در سنه ۳۲۳ ق. م. وفات یافت.

تا اینجا ما اوضاع خلیج فارس را در عرض مدت سیصد سال قبل از مبدأ میلاد بنابروایت «آریان» تشریح‌کردیم حال لازم است مراجعهٔ اجمالی هم‌بسایر نویسندگان قدیم کرده و ببینیم راجع باوضاع ناحیهٔ مذکور در قرون بعد چه اطلاعاتی می‌توانیم از آنها بدست‌آوریم. به ترتیب تاریخی قبل از همهٔ مصنفین مذکور «مگاستن» است‌که درزمان «سلوکوس نیکاتور» (۲۸۱-۳۱۲ق. م) میزیسته و متأسفانه‌کلیه نوشته‌های او ازبین رفته است و فقط قطعاتی ازوی بنقل «آریان» و «استرابون» دردست می‌باشد. تألیفات این شخص همه راجع به هندوستان‌بوده وچون خود او به عنوان سفارت به‌دربار سلاطین هند رفته بوده است از اینجهت اطلاعات وی در خصوص آن مملکت در درجهٔ اول اهمیت می‌باشد. اول کسی که مطالبی در خصوص «سیلان» نوشته همین «مگاستن» است که می‌گوید در جزیرهٔ مزبور طلا و مروارید فراوان یافت می‌شود و چون او این اطلاعات را از تجاریکه بدانجا آمد و رفت می‌کرده‌اند بدست‌آورده است از اینرو می‌توان استنباط نمودکه تجارت بحری بین خلیج فارس وشرق اقصی ازازمنهٔ قدیم‌موجود بوده است.

اطلاعات کاملی را که ما امروز راجع بعربستان داریم همه را مدیون «آراتوستن» (۲۷۶-۱۹۴ ق. م) جغرافی‌دان اسکندریه می‌باشیم و باید دانست

که «استرابون»هم سیصد سال بعدکلیه اطلاعات خود را راجع به عربستان وخلیج فارس از او مأخوذ داشته است. «استرابون» از قول «اراتوستن» می‌نویسد:

«می‌گویند دهانهٔ خلیج فارس بقدری تنگ است که از دماغه «کرمانیا» می‌توان دماغهٔ مکه واقع در عربستان را بچشم دید. ساحل سمت راست دهانهٔ خلیج بشکل دائره است و ابتدا قدری از جانب «کرمانیا» بسمت مشرق متمایل شده بعد بطرف شمال می‌رود و بالاخره از سمت مغرب تا «تردون» و مصب شط فرات می‌رسد. مجموع مساحت آن ده‌هزار «استاد» است و سواحل «کرمانیا» و ایران و شوش و قسمتی از بابل جزو آن می‌باشد.»

همچنین اطلاعات «استرابون» راجع بسیاحتی‌که بامر اسکندر در عربستان بعمل آمده، وتوصیفاتی‌که از «گرا» وجزایر «تیلوس» و «ارادوس» نموده است همه را از «اراتوستن»کسب و اقتباس کرده است. «اراتوستن» نیز بنوبهٔ خویش این اطلاعات را از «نیارکوس» و «اورتاگوراس»کسب‌کرده است که:

«جزیرهٔ هرمز(اوگیریس قدیم) درسمت جنوب در وسط دریا قرارگرفته و تاکرمانیا دوهزار «استاد» فاصله دارد. مقبرهٔ «ارتیراس» بشکل تل بزرگی‌در این جزیره است و روی‌آن نخلهای صحرائی سبز شده است. «ارتیراس» پادشاه این‌مملکت بوده و دریا بنام او موسوم شده است».

اگر نقل قول «استرابون» صحیح‌باشد «اراتوستن» اظهارات عجیبی‌راجع بخلیج فارس کرده و می‌گوید:

«در سرتاسر دریا درختهائی شبیه بدرخت قار و زیتون در اعماق آب میرویدکه موقع‌جزرو مد بخوبی نمایان می‌شوند. این نکته مخصوصاً قابل‌توجه ودقت است‌که دراراضی ساحلی آنجا بهیچوجه درختی‌نمی‌روید». شاید درختهای مذکور همان نباتات باطلاقی باشد که در نزدیکی «قشم»فراوان است و شاید هم

بوته‌های مرجان باشد.

«اراتوستن» اولین کسی است که بوجود نفط و سایر مواد مربوطه بآن در نواحی خلیج اشاره می‌کند و می گوید:

«قیر در بابل بطوروفور یافت می‌شودوقیر مایع که به‌نفط موسوم‌است‌درشوش وجود داشته و دارای خاصیت عجیبی است باین معنی که وقتی آنرا نزدیك آتش قرار دهند محترق می‌شود و اگر جسمی را بـا آن اندوده و آتش بزنند با شعلهٔ شدیدی می‌سوزد و جز بوسیلهٔ ریختن مقداری‌آب برروی آن ممکن نیست‌آنرا خاموش نمود».

«پوزیدونیوس» (۱۳۵ـ۵۱ ق.م) نیز چنانکه «استرابون» از قول او نقل کرده است می گوید:

«در بابل چشمه‌های نفطی وجود داردکه از بعضی‌آنها نفط سفید و ازبعضی دیگر نفط سیاه بیرون می‌آید. نفط سفید گوگرد مایع است و زودآتش‌می‌گیرد، نفط سیاه نیز قیر مایع است و آنرا بجای روغن در چراغ استعمال می‌کنند».

«پلی‌نی» نیز اشاره بوجود نفت در نواحی خلیج فارس کرده و می گوید: «نفط مایع سیالی است مانند قیرمذاب ... قله‌کوه «کوفانتوس» در باختر شبهامثل آتش می‌سوزد. همچنین در مدی و سرحدات ایران و در شوش و «برج سفید» نقاطی یافت می‌شودکه شبها مشتعل هستند و یکی از آنها که از سایرین بزرگتر است حتی‌درموقع روز نیز می‌سوزد. دردشت بابل مکانی است‌که بقدر یك‌جریب مساحت دارد و دائماً شعلهٔ‌آتش ازآن برمی‌خیزد».

«پولی‌بیوس» پنجاه سال بعد از «اراتوستن» (۲۰۴ـ۱۲۲ق.م) اشاره به‌شهر «گرا» می‌کند و شهر مذکور در زمـان وی هنوز مرکز عمدهٔ تجـارت عربستان بوده وراههائی ازآن به مکه و مدینه و پترا منشعب می‌شده است. «گرا» ارتباط

مستقیم با سایر بنادر خلیج فارس داشته وتجارت وسیعی بین آنجا و شهر سلوسی که اخیراًدر ساحل دجله روبروی تیسفون بنا شده بود و دائر بوده است .

«اگـاثارخید» که در قرن دویم قبل از میلاد می‌زیسته راجع به« گرا » می گوید : شهر مذکور مهمترین مرکز تجارتی عربستان است و ساکنین آنجا از حیث تمول و ثروت با «سابی»ها رقابت می‌کنند .

بین زمان «اگاثارخید» و «استرابون» که مأخذ عمدهٔ اطلاعات ماست سه نویسندهٔ دیگر بوده‌اند که یکی یونانی موسوم به «ارتمیدوروس» (۱۰۰ ق . م) دیگری«پوزیدونیوس» وسومی«جوبا»ی جوان ازاهالی روم می‌باشند . نویسندهٔ اولی جزنقل‌وتسویدنوشته‌های«اگاثارخید»کاردیگری‌نکرده‌است.«پوزیدونیوس» نیز باآنکه «استرابون» غالباً بنوشته‌های او اشاره می کند اطلاعات تازه و مهمی راجع بنواحی خلیج بدست نمی‌دهد .

کتاب جغرافیای «استرابون» (۶۳ق.م) هرچند جامع و کامل است لیکن در خصوص خلیج فارس مطالب بکر و جدیدی ندارد و بطوریکه اشاره‌کردیم‌وی غالب اطلاعات خود را از نویسندگان مـاقبل خویش اقتباس نموده و بدینوسیله بسیاری از مطـالب مفید و گرانبهـای ایشانرا از معدوم شدن حفظ کرده است . «استرابون» هیچوقت شخصاً به‌ایران و هندوستان نیامده واطلاعات خود را راجع باین دو مملکت از«اریستولوبوس» و«نیارکوس» اخذ نموده است . مآخذاوراجع به‌ایران وفارس «هرودوت» و « کزنفون» و «اراتوسطنس» : راجع‌بآشور وبابل و بین‌النهرین«هرودوت» و«اراتوسطنس» و«پوزیدونیوس»: راجع به‌شامات وفینیقیه و خلیج فارس و عربستان نویسندگان مذکور و همچنین «ارتمیدوروس» معـاصر اگاثارخید : راجع به عربستان و دریای هند و بحر احمر«اگاثارخید» وایلیوس‌ـ گالوس» و «ارتمیدوروس» بوده‌اند .

از فحوای کلام «استرابون» راجع بریختن آب دجله و فرات بخلیج فارس بخوبی مستفاد می‌شود که در زمان او این دو رودخانه هرکدام مصب جداگانه‌ای داشته‌اند. دریکجا می‌گوید «از ابتدای مصب دجله تا حوالی «اوپیس» و «سلوسی» قابل کشتی‌رانی است و «اوپیس» مرکز تجارتی نواحی اطراف بشمار می‌رود. در شط فرات نیز تا نزدیکی بابل بمسافت سه‌هزار استاد می‌توان کشتی‌رانی نمود.»

«استرابون» عین‌عبارات «ارتمیدوروس» را راجع بثروت و تمول «سابی‌ها» و «گاریها» نقل نموده و می‌گوید:

«طوایف «سابی» و گاری بوسیلهٔ تجارت عطریات از تمام اقوام آن حدود متمولتر شده‌اند و دارای مقدار هنگفتی اسباب و اثاثیه طلا و نقره از قبیل‌ارابه و سه پایه و ظروف مختلف هستند. بعلاوه خانه‌های ایشان در نهایت تجمل و آراستگی است زیرا درها و دیوارها و سقفهای منازل خویش را با عاج و طلا و نقره و جواهرات زینت و آرایش می‌دهند».

راجع بروابط بحری با «تاپروبان» استرابون مطلب جدیدی براطلاعات «اراتوسطنس» نیفزوده است.

از آن ببعد تا موقعی‌که بعهد «پلی‌نی» می‌رسیم بر اطلاعات و معلومات ما راجع بنواحی خلیج فارس چیز مهمی اضافه نمی‌شود. قسمت جغرافیای «تاریخ طبیعی» تألیف «پلی‌نی» ازسایر قسمتهای آن‌کتاب بی‌اهمیت‌تراست و بهیچوجه بپای تألیفات «اراتوسطنس» و «استرابون» نمی‌رسد زیرا جز فهرستی ازاسامی شهرها و قبایل و رودخانه‌ها و غیره مطلب مهم دیگری ندارد.

شرحی که «پلی‌نی» راجع بتجارت غرب باهندوستان می‌نویسد وطرق تجارتی و بنادر عرض راه را توصیف می‌کند حائز اهمیت مخصوص است و معلوم می‌شود که در زمان او رابطهٔ مستقیم دریائی مابین شرق و غرب دائر بوده و دیگر

مسافرتهای بحری منحصر بحرکت ازکنار سواحل نبوده است بلکه ملاحان کم کم در اثر تجربه و ممارست جرأت و جسارت یافته وکشتی‌های خود را از وسط دریا می‌رانده‌اند. نکته جالب توجه دیگری که در کتاب «پلی‌نی» بدان اشاره شده است مسئلهٔ دزدان دریائی است و این موضوع در تاریخ آتیهٔ خلیج فارس کسب اهمیت فوق‌العاده کرده است چنانکه بعدها خواهیم دید.

درعهد بطالسه و درزمان اقتدار دولت روم خطوط ارتباطی وتجارتی خلیج فارس تا اندازه‌ای متروک گردیده و بجای آن خلیج عربستان یا بحر احمر حائز اهمیت شده است. مطابق اطلاعاتی که از «پلی‌نی» و سایر نویسندگان عهدعتیق در دست است در آن‌دوره از راه بحر احمر تجارت وسیعی با هندوستان می‌شده ودورهٔ مزبورمقارن با زمانی‌است‌که مصر درتصرف رومیان‌بوده ومسئله‌بحرپیمائی بقدری اهمیت یافته بودکه دسته‌های متعدد کشتی دائماً به‌بنادر هندوستان آمد و رفت می‌کردند. در عهد ساسانیان بازار خلیج فارس مجدداً قدری رواج و رونق گرفت وبعد از ظهور دولت اسلام درقرن هفتم دوباره خلیج اهمیت واعتبار سابق خود را کسب‌کرد و بصورت مرکز ارتباطات تجارتی شرق درآمد.

سفرنامهٔ دریای «اریثران» که در حدوه سنهٔ ۸۰ میلادی نوشته شده[۱] راجع بتجارت بحراحمر و سواحل افریقا باهند شرقی ونواحی مجاور آن در دوره‌های قبل از اسلام اطلاعات جامعی دارد لیکن در بارهٔ خلیج‌فارس حاوی مطالب‌زیادی نبوده و فقط در آنخصوص بنگارش‌شرح مختصری اکتفاکرده است که ما از نقطهٔ نظر اهمیت مندرجات آن شرح مذکور را عیناً در اینجا نقل می‌کنیم:

۱ـ Periplus of the Erythraen Sea . این‌سفرنامه را یك‌نفر ملاح‌یونانی درحین‌مسافرتهای تجارتی خود به بنادر افریقـای شرقی و سواحل غربی هند نوشته است ونام مؤلف و هویت او معلوم نیست.

« همچنانکه ازسمت شمال پیش‌رفته وبمدخل خلیج فارس نزدیك می‌شوید بیکدسته از جزایر می‌رسید که به‌نام «کالیتوس» موسومند و در امتداد ساحل که بمسافت ۲۰۰۰ «استاد» طول‌دارد قرارگرفته‌اند . ساکنین‌ساحل مجاور همه‌خائن و ظالمند و هیچکدام در روشنائی روز چشمشان درست نمی‌بیند .

نزدیك جزیرهٔ آخری‌کوهی است موسوم به «کالون» که دهانهٔ خلیج فارس تا پای آن می‌رسد و در آنجا عدهٔ زیادی مغاص مروارید موجود است . در سمت چپ مدخل خلیج رشته‌جبال عظیم و مرتفعی‌است موسوم به«آسابوی» و روبروی آن طرف راست کوه مدور و مرتفع دیگری‌است معروف به «تپه سیمیرامیس». تنگه‌ای‌که این دوکوه را از هم جدا می کند ۶۰۰ «استاد» عرض دارد و آبهای خلیج فارس از وسط این تنگه بداخلهٔ خشکی می‌رسد . در رأس خلیج مذکور مرکز تجارتی‌مهمی وجود دارد موسوم به«اپولوگوس» که در نزدیکی « پازینوس خاراکس » (محمره‌کنونی) و رودخانهٔ فرات واقع است .

ازدهانهٔ خلیج شش‌روزه بمرکز تجارتی دیگری می‌رسندکه متعلق‌به‌ایرانست و بنام عمان موسوم می‌باشد . «باروگازا» با هردو این بنادر ایرانی روابط تجارتی منظم برقرار دارد و کشتی‌های بزرگ با بارمس و صندل و تیر و الوار و شاخ و آبنوس بدانجا می‌فرستد . عمان ادویه و عطریات از «کان» وارد کرده و یکقسم کشتی مخصوص که تخته‌های آن‌را به‌هم می‌دوزند به‌عربستان صادر می‌نماید . از «اپولوگوس» و عمان مرواریدهای ارزان قیمت و ارغوان و پارچه‌های معمولی و شراب و خرما و طلا وغلام به «باروگازا» وعربستان صادر می‌شود .

پس از خروج از عمان بمملکت «پارسیدی»که حکومتی جداگانه دارد و به‌خلیج «ترابدوی» می‌رسند. »

مطلب‌مهم‌دیگری که‌درسفرنامهٔ‌مذکوریافت‌می‌شودشرح‌ابتدای مسافرتهای

مستقیم دراقیانوس هند است زیرا سابق بر آن مسافرین فقط از کنار ساحل حرکت می‌کردند ولی بعد از کشف جهت وزش بادهای موسمی اقیانوس هند دیگر ملاحان جرأت کرده و از وسط دریا می‌رفتند.

«کنتوس کورتیوس» مورخ رومی که تاریخی راجع به اسکندرکبیر نوشته و زمان قطعی نوشته‌های او معلوم نیست توصیفی از رودخانهٔ «پازی‌تیکریس» (کارون) می‌کند که هرچند موجز و مختصر است ولی صحیح و مقرون به‌حقیقت می‌باشد. مورخ مذکور می گوید:

«سرچشمه این رودخانه درکوههای «اوکزیان» است و در طول مسافت هزار «استاد» ازمیان بیشه‌ها وجنگل‌ها گذشته و درمجرای سنگلاخ وسراشیبی خود به‌طرف پایین می آید. همین که به‌دشتها و اراضی مسطح می‌رسد آرامتر می‌شود وکم‌کم مبدل بیك رودخانهٔ قابل کشتی‌رانی گردیده وپس از پیمودن ششصد «استاد» در زمین مسطح و هموار وارد خلیج فارس می‌شود.»

توصیفی هم که این مورخ از سرزمین ایران کرده است همینقدر دقیق و مقرون به‌صحت است چنانکه می گوید:

«ایران‌ازیکطرف به‌وسیلهٔ رشته‌جبال معظمی‌که ۱۶۰۰«استاد» طول و ۱۱۰ «استاد» عرض دارد مسدودگردیده است. این سلسله جبال که شعبه‌ای ازکوههای قفقاز است تا کنار دریای «اریثران» امتداد می‌یابد و درنقطه‌ای‌که جبال مزبور قطع می‌شود خلیج بمنزلهٔ سد دیگری شروع می گردد. در دامنهٔ این سلسله دشتهای وسیع و حاصلخیز مملکت واقع است‌که شهرها و قصبات بسیار در آنها مشاهده می‌شود. رودخانهٔ «اروسیس» درمیان این دشتها با انهار بی‌شمار دیگر ملحق شده و بر رودخانهٔ «مدوس» می‌ریزد. رود مذکور را بوسیلهٔ سدها و قنوات متعدد از رفتن به‌طرف دریامنحرف ساخته وآب آن‌را در جنوب بمصرف آبیاری

مزارع می‌رسانند بطوری‌که هیچ رودخانهٔ دیگری تولید اینهمه زراعت و اراضی حاصلخیز نمی‌کند . . . . . درهیچ‌نقطهٔ دیگر آسیا آب وهوائی بسلامت واعتدال هوای این‌نقطه یافت نمی‌شود: ازیکطرف قله‌های سردکوه شدت گرما رابرطرف ساخته وهوا را معتدل می‌سازد . ازطرف‌دیگر نسیم دریای مجاور حرارت‌ملایمی بزمین می‌رساند که آن‌را منبت و حاصلخیز می‌کند . »

رومی‌ها در حدود سنهٔ ۱۱۶ میلادی به‌خلیج فارس رسیدند .

«گیبون» می‌گوید : « تراژان بی‌نهایت متمایل بکسب شهرت و معروفیت بود و تمجیداتی که شعرا و مورخین درطول قرون متمادی از اسکندرکرده‌بودند آتش‌خطرناکی درفکراو روشن نموده‌بود . باینجهة امپراطور روم بتقلیداسکندر بر علیه ممالك‌شرقی قشون‌کشی‌نمود لیکن متأسف بودکه بواسطهٔ پیری وکبرسن نخواهد توانست اشتهار و معروفیت خود را بپای شهرت پسر فیلیپ برساند . معذلك تراژان در جنگهای خود پیشرفت و فتوحات درخشان نمود . اشکانیان که مدتی پیش دچار انحطاط و ضعف داخلی شده بودند در مقابل او تاب مقاومت نیاورده تسلیم شدند . تراژان فاتحانه وارد دجله گردید و از کوههای ارمنستان بخلیج فارس رفت و افتخار آن‌را پیدا کردکه سردار منحصر بفرد رومی بشودکه در آن دریای دوردست کشتی‌رانی‌کرده باشد . کشتی‌های او سواحل عربستان را متصرف گردیدند و تراژان مغرور بود که بزودی به‌سرحدات هندوستان خواهد رسید . . لیکن‌اجل بزودی رشتهٔ فتوحات‌وخودنمائی‌های‌اورا منقطع گردانید».

بطلیموس منجم وجغرافی‌دان معروف قرن‌دوم میلادی که آخرین‌جغرافی نویس بزرگ عهد عتیق است بر اطلاعات و معلومات ما راجع به‌اوضاع سیاسی و جغرافیائی خلیج‌فارس درآن تاریخ چیزی نمی‌افزاید . درخصوص نواحی مجاور خلیج و مخصوصاً راجع بساحل عربستان هم جز توضیحات عمومی وذکر اسامی

قراء و قصبات وطوایف مختلفه که همهٔ آنها امروزه ازبین رفته و معدوم شده‌اند مطلب مهم دیگری بدست نمی‌دهد. اما روی همرفته از نوشته‌های بطلیموس و همچنین ازسفرنامهٔ سابق الذکر این‌طوراستنباط می‌شودکه ملاحان یونانی دائرهٔ تجارت و مسافرت خود را خیلی از قرون سابق وسیعتر کرده بوده‌اند.

دراینجا تاریخچهٔ اوضاع خلیج فارس به‌نقل مصنفین قدیمی خاتمه می‌یابد و از زمان بطلیموس ببعد حوادث و وقایع آن نواحی در پردهٔ ابهام و تاریکی مستور می‌شود تا آن که درقرون اولیهٔ اسلام مورخین‌وجغرافیون عرب این پرده را بلندکرده و اوضاع آنجا را مجدداً روشن می‌سازند. بین زمان مصنفین عتیق و دورهٔ ظهوراسلامی جزمعدودی ازنویسندگان‌درخصوص خلیج چیزی ننوشته‌اند ومکتوبات آنها هم که غالباً تلخیصی ازآثار قدماست‌حاوی مطالب جدیدی نبوده و چیزی برمعلومات ما نمی‌افزاید. درعرض این مدت فقط جسته جسته حوادثی رخ می‌دهد که قدری از وقایع نواحی خلیج را روشن می کند: در سمت ایران در قرن سوم تا قرن ششم میلادی مابین سلاطین ساسانی و امپراطوران روم زد و خورد برپا بوده ودرطرف‌عربستان‌نیز بواسطهٔ کشف‌جهات حرکت بادهای‌موسمی بحر پیمائی اعراب توسعه یافته وپیوسته مشارکت‌آنها درکشتی‌رانی خلیج‌زیادتر شده است.

درزمان سلطنت شاپور دویم (۳۰۹-۳۳۷ میلادی) مکرر اعراب «هاجر» که در آن‌وقت قطیف و بحرین نیز جزو آن بود بسواحل ایران هجوم آوردند. شاپور شخصاً باقوای بحری کامل درخلیج فارس با مهاجمین زدوخورد کرده آنها را مغلوب و منکوب نمود واین جنگ اولین محاربهٔ دریائی است‌که پس ازقشون کشی‌های «سناخریب» ذکری از آن در تاریخ باقی مانده است.

٤

قرون وسطی

عراق ـ خوزستان ـ فارس ـ کرمان و مکران

برای کسب اطلاعات راجع باوضاع اجتماعی واقتصادی خلیج درقرون وسطی باید بمورخین وجغرافیون اسلام مراجعه کرد. مصنفین مزبور ازبلاذری و یعقوبی و طبری که همه در قرن نهم میلادی می‌زیسته‌اند با ابوالقاضی و صادق اصفهانی که در قرن هفدهم بوده‌اند یك رشته وقایع و حوادث خلیج‌را بدون انقطاع ضبط کرده‌اند. جغرافیای عرب در زمان خلیفهٔ منصور (قرن هشتم و نهم میلادی) شروع شده و در عهد مأمون (قرن ۹ـ۱۰) به‌اوج کمال و ترقی رسید زیرا در این‌دوره کتب جغرافیای بسیاری به‌سبك و شیوه کتب یونانی تألیف گردید.

کمتر ملتی مثل اعراب متمایل بسفرهای طولانی بودند و اساساً علل و موجبات زیادی درکار بوده است که اعراب را وادار بترك مملکت خود ومسافرت بممالك خارجی می‌کرده است. دیانت اسلام از طرفی هوس مسافرت را در دل پیروان خود پرورش می‌داد و از طرف دیگر هم وسائل تسهیل سفر و حرکت را برای ایشان فراهم می‌ساخت. همه ساله جمعیت کثیری از ایران و شام و ممالك

مسلم افریقا بقصد حج وزیارت مرقد پیغمبر بعربستان می‌رفتند ومسافرین مزبور گذشته از نیت زیارت خانهٔ خدا قصد نفع و استفاده هم داشتند زیرا حجاج دراین سفرها فرصت متناسبی به‌دست آورده وامتعهٔ مملکت خودرا بسایر ممالک می فروختند. قناعت و اعتدال که ازخصائص نژاد عرب است مخارج سفر ومشقات راه‌را تااندازهٔ مهمی تقلیل می‌داد. مهمان‌نوازی که از صفات جبلی شرقی است کار مسافرین و غربا را تسهیل می‌کرد و نذورات وصدقات حجاج متمول وعوائد اوقاف به‌فقرا و مساکین کمك ومعاونت می‌نمود. طبقهٔ منورالفکر وتحصیل‌کرده نیز برای‌مقاصد مختلف بمسافرت می‌پرداختند مثلاً طلاب فقه وعلوم‌دینیه بقصد استفاضه ازمحضر علما و مدرسین بزرگ‌رنج مسافرتهای‌طولانی‌را بخودهموار می‌کردند ویااشخاص متعصب در مذهب برای زیارت زهاد و روحانیون مقدس‌ترك وطن و خانه‌می گفتند و بنواحی بعیده سفر می‌نمودند. از اینهاگذشته میل مطالعهٔ عوائد و آداب ملل خارجی مسافرین‌را بممالك دوردست‌می کشانیدچنانکه عده‌ای از آنها حتی بچین و هند هم می‌رفتند ولی باید دانست که انتشار وسیع زبان عربی خیلی بتسهیل‌کار مسافرین مزبورکمك می‌کرد.

«کوسماس» ملاح هندی را که در زمان سلطنت «ژوستین» (۵۳۵ میلادی) می‌زیسته است باید پیشوای مصنفین اسلام محسوب داشت زیرا تاریخچه حوادثی که مابین زمان‌نویسندگان قدیم‌ودورهٔ اسلامی درخلیج اتفاق‌افتاده بقلم اونگارش یافته است. «کوسماس» می‌گوید تجاری که مابین خلیج فارس و چین بتجارت و سوداگری اشتغال داشتند اعراب، ایرانیها وحبشی‌ها بوده‌اند و جزیرهٔ «سیلان» مرکز تلاقی و معاملات ایشان بوده است. عدهٔ ایرانی‌ها در جزیرهٔ مذکور بقدری زیاد است که کلیسائی شبیه به‌کلیسای فرقهٔ عیسویان ایران در آنجا دائر شده و یك اسقف و چند کشیش هم از ایران آمده است و برسم و آئین معمولهٔ خود

مراسم کلیسا را بجا می‌آورند. لیکن ساکنین بومی آنجا وسلاطین آئین دیگری غیر از عیسوی دارند».

در زمان «کوسماس» آوازهٔ شهرت و اقتدار رومیان که مدت چند قرن در دریاهای مشرق تسلط وقدرتی پیدا کرده بودند کم کم از میان می‌رفت. «پروکوپیوس» که کمی بعد از «کوسموس» می‌زیسته است می‌گوید: ایرانی‌ها بر بازارهای تجارت شرق تسلط یافته‌اند وموضوع ارتباطات ومراودات تجارتی درخلیج مجدداً مانند ایام سابق رونق گرفته است. از گفته‌های «کوسماس» اینطور استنباط می‌شود که در آنموقع هنوز ملاحان خلیج درمسافرتهای خود بشرق اقصی نرسیده وچینی‌ها هم به‌خلیج فارس و عربستان راه نیافته بوده‌اند واز قرار معلوم اعراب وایرانی‌ها در نیمه راه به‌چینی‌ها برخورده و با ایشان آشنائی حاصل کرده‌اند. ظاهراً در اواخر قرن دهم تازه باب مراودات بین شرق اقصی و شرق نزدیك افتتاح یافته و کشتی‌های چینی شروع به‌تردد بین بنادر ایران و عربستان کرده‌اند و جهازات ایرانی‌ها و اعراب خود را بسواحل مملکت آسمانی رسانیده‌اند. اولین مدرك موجوده که در اینخصوص اشاره‌ای می کند سفرنامهٔ سلیمان نام تاجراست که ظاهراً در بصره اقامت داشته وچندین سفر به‌چین رفته است. در آن‌موقع ارتباط‌بحری مستقیم بین‌دولت عرب وچین برقرار بوده وتجارت چینی‌ها به‌منتها درجهٔ وسعت و قوت رسیده بوده است (اواسط قرن نهم).

بطوری‌که از سفرنامهٔ مذکور استنباط می گردد در آن ایام عدهٔ زیادی از تجار و سوداگران که غالبشان از اهل عراق بوده‌اند از راه خلیج فارس بچین و هندوستان‌مسافرت‌می‌کرده‌اند. بندری‌که تجار مزبوراز آنجاحرکت می‌نموده‌اند صیرف بوده است و این بندر در آن‌موقع مهمترین مرکز تجارتی خلیج بشمار می‌رفته است. سلیمان می گوید:

« طریقهٔ مسافرت و نقاطی که کشتی‌ها در آنجا توقف می‌کنند از قرار ذیل است: کشتی‌های چینی اغلب در صیرف بارگیری می‌کنند و مال‌التجاره‌هائی را هم که از بصره و عمان و سایر نقاط می‌آورند در اینجا بکشتی می‌گذارند زیرا در نقاط دیگر این دریا (یعنی خلیج فارس و بحر احمر) غالباً طوفان و کولاك برپاست. از آنجا کشتی‌ها به‌محل دیگری می‌روند موسوم به‌مسقط که در اواخر خاك عمان واقع است و تا صیرف دویست فرسخ فاصله دارد. »

ابوزید صیرفی که سفرنامهٔ سلیمان را تدوین کرده است می‌گوید سکه‌های مسی چینی در صیرف رواج داشته و جهازات صیرف هم ببحر احمر می‌رفته‌اند لیکن از حدود جده خارج نمی‌شده‌اند.

مسعودی که معاصر ابوزید بوده است تقریرات او و سلیمان را تأیید کرده و اطلاعات زیادی راجع به‌تجارت و محصولات دریاهای شرقی (یا بقول خودش دریای حبشه) بر معلومات ما می‌افزاید و می‌گوید:

« در این دریاکه از حدود چین وهندوستان تافارس‌وعمان و بصره وبحرین و یمن و حبشه و حجاز و قلزم و زنگبار و سند امتداد دارد و درجزایر واقعه در آبهای آن بقدری اقوام و ملل مختلفه سکونت دارندکه عده و اسامی واقعی آنها را خدا می‌داند چیست. . در خیلی از نقاط این دریا صید مروارید می‌کنند و در سواحل آن انواع مرجان و یاقوت ولعل و الماس وفیروزه یافت می‌شود. معدن مس نیز درساحل مجاور خاك‌کرمان‌کشف شده ودرعمان‌هم‌این فلز یافت‌می‌گردد. ازممالك مختلفی‌که سواحل این‌دریارا تشکیل می‌دهند اقسام عطریات و چوبهای خوشبو و ادویه طبی و امثال آن بخارج حمل می‌شود ».

ملاحان عمان که به‌قول مسعودی از اعراب قبیله «عضد» بوده‌اند تاجنوب ماداگاسکار پیش رفته‌اند. در آن ایام ساکنین جزیرهٔ مذکور اغلب مسلمان بوده

و تجار صیرفی هم بدانجا آمد و رفت می کرده‌اند .

نکتهٔ جالب توجه اینست که در این مراحل بدوی بحر پیمائی هم برای احداث چراغهای بحری ومراکز راهنمای ملاحان در خلیج فارس اقداماتی بعمل می‌آمده است چنانکه مسعودی می گوید :

« درطرف « اوبوله » وآبادان دروسط دریا علامت‌های چوبی برای‌هدایت ملاحان نصب‌کرده‌اند که شب‌ها بر روی آن‌آتش روشن می کنند تا کشتی‌هائی‌که از عمان و صیرف و سایر بنادر می‌آیند از خوردن بصخره‌ها مصون بمانند . »

ادریسی جغرافیادان مسلم ازاهالی اندلس راجع بهمین علامات می‌نویسد:

« خشابات درمحلی که آب دجله به‌دریا می‌ریزد نصب شده است و بر روی آنها کلبه‌های کوچك چوبی است‌که مستحفظین بنادر وراهنمایان بحری درآنجا اقامت نموده و با قایقهای خویش در سواحل تردد می‌نمایند » .

ناصر خسرو (۱۰۴۷ میلادی) نیز در سفرنامهٔ خود بعلامات مزبور اشاره کرده می گوید :

« این علامات‌را برای دومنظور ساخته‌اند : اول آنکه شبها آتشی برروی آن افروخته جهازات را درخط سیر خود هدایت می‌نمایند . دویم آنکه بوسیلهٔ آنها بملاحان نشان می‌دهندکه در چه نقطهٔ دریا واقع شده‌اند تا بتوانند خود را از خطر دزدان دریائی رهائی دهند . »

بی‌مناسبت‌نمی‌دانیم‌که برای‌تکمیل‌مطالعات تاریخی‌خود اجمالاً به‌روایات مشهوربسفرنامهٔ سندباد ملاح نیز در اینجا اشاره‌کنیم . شرح مسافرتهای هفت‌گانهٔ سندباد تاریخچهٔ حقیقی و واقعی است از سفرهای متعدد مسلمین در قرون نهم و دهم و با آنکه سفرنامهٔ مذکور درلباس افسانه و قصه است معذلك راجع بنقاط و اماکنی که امروزه هم در آنها ایاب و ذهاب می‌شود توضیحات کامل دارد .

برای روشن ساختن مطلب لازم است در اینجا اشارهٔ مختصری بعلل و موجبات تسلط و سیادت مسلمین بر نواحی خلیج فـارس بنمائیم . در زمان بعثت حضرت محمد بسمت رسالت در اوایل قرن هفتم میلادی ایران و بین النهرین در تصرف پادشاه ساسانی خسرو بود و نواحی عرب نشین خلیج فارس مانند بحرین و عمان و مجمره و حضرموت نیز جزو متصرفات ایران بشمار می‌رفت . سلطنت ساسانیان بالاخره بدست اعراب منقرض گردید و آخرین پادشاه این سلسله در سنه ۶۵۲ میلادی بقتل رسیده و مملکت ایران بالتمام بتصرف مسلمین در آمد . ایالات ساحلی ایران عراق و خوزستان و فارس و کرمان و مکران بود و اعراب نیز پس از تسلط خود باین نقاط حدود و ثغور آنها را به همان ترتیب سابق حفظ کردند .

شرح تصرف تدریجی ایران بتوسط مسلمین از موضوع بحث این کتاب خارج است و تفصیل آن در کتب تاریخی ذکر شده و فقط ما برای توضیح مطلب بذکر خلاصه‌ای از وقایع اولیه فتح ایران در اینجا اکتفامی‌کنیم . پس از وفات پیغمبر در زمان خلافت ابوبکر سردار نامی او خالد به ایالات غربی ایران حمله برد و ابتدا بطرف شمال شرقی پیش رفته و در نزدیکی «اوبولا» هرمز حکمران آن ایالت را مغلوب نمود و سپس در ساحل فرات متوجه شمال شده حیره را متصرف گردید و در سنهٔ ۶۳۴ شکست فاحشی به دشمن وارد آورد .

در سنهٔ ۶۳۵ عمر سفرائی بنزد یزدگرد پادشاه ایران فرستاد و اورا بقبول اسلام دعوت نمود لیکن یزدگرد اعتنائی بدعوت وی نکرد و سفرا را باهانت از نزد خویش راند . پس از فتح دمشق قسمت اعظم قشون مسلمین در تحت ریاست سعد به‌جنگ ایرانیان شتافتند و نتیجهٔ محاربات آنها از این قرار شد :

در ۶۳۶ ایرانیهـا درقـادسیه واقع در ساحل غربی فرات شکست فـاحشی خوردند .

در ٦٣٧ «اوبولا» و عراق بتصرف مسلمین درآمد.

در ٦٤٠ خوزستان و فارس فتح شد و بعداز آن سایر ایالات ایران متوالیاً ضمیمهٔ دولت اسلام گردید.

در تمام مدت خلافت بنی‌امیه که مرکز حکومت آنها در دمشق بودوتقریباً صدسال خلافت‌کردند مملکت ایران‌جزو دولت اسلامی خلفا بود. بعد ازانقراض امویه و روی‌کار آمدن عباسیان مرکز خلافت از شام به بین‌النهرین انتقال یافته‌و شهر بغداد درکنار دجله احداث گردید.

حوادث عمدهٔ تاریخ ایران در طول مدتی که موضوع بحث ماست بشرحی است‌که در ذیل این صفحه نگاشته می‌شود.*

فتوحات مسلمین با سرعت مخصوصی توسعه می‌یافت چنانکه در عرض ٢٥ سال پس از وفات پیغمبر تمامی شامات و عراق ضمیمهٔ دولت اسلام شده بود. سرداران عرب برای تحکیم مرکز عملیات خودکه چهارصد میل مسافت آن بود و در مشرق باردوگاههای بصره و کوفه منتهی می‌شد اساس و شالودهٔ شهرهای اخیرالذکر را ریختند و بعلاوه در طرف جنوب غربی بابل قدیم شهر حیره رابنا نهادند که بعدها از بلاد مهم و معتبر عراق شد و چنانکه مصنفین عرب متذکر

*ـ اوایل قرن هفتم انقراض دولت ایران به‌دست اعراب.
٦٣٢ـ٦٦١ دورهٔ خلفای راشدین.
٦٦١ خلفای بنی‌امیه در دمشق.
٧٤٦ خلفای عباسی در بغداد.
٩٢٢ـ١٠٥٥ سلسله‌آل‌بویه (دیالمه).
قرن یازدهم ابتدای دولت سلجوقیان.
قرن سیزدهم حملهٔ مغول ـ انقراض خلفای عباسی ـ ایلخانان.
قرن چهاردهم امیرتیمور و دولت تیموریان.
قرن پانزدهم ظهور دولت صفوی (شاه اسمعیل ـ شاه‌طهماسب ـ شاه‌عباس‌کبیر).
قرن شانزدهم‌آمدن پرتغالیها به‌خلیج فارس.

گردیده‌اند درقرون پنجم وششم جهازات تجارتی هندوستان و چین دائماً بدانجا آمد ورفت می‌کردند. راجع بمراودهٔ کشتی‌های چینی درآن تاریخ قدری مشکوك هستیم ولی رویهمرفته مسلم است که شهر مذکور از مراکز تجارتی مهم بوده و انواع امتعه و مال‌التجاره از اطراف بدانجا می‌آمده است.

مدتها قبل ازاحداث بصره شهر «اوبولا» (که اسم قدیم آن پولوگوس است) حائزاهمیت فوق‌العاده بوده و مخرج عمدهٔ خلیج و بندرگاه تجارتی ایران بشمار می‌رفته است. محل این شهر در نقطه‌ای بوده‌است که راههای عمدهٔ ایران وعربستان در هر دو سمت دجله در نزدیکی آن تلاقی می‌کرده و از این رو کشتی‌هائی که در شط ایاب و ذهاب می‌کردند در آنجا لنگر می‌انداختند. جغرافیون اسلامی تفصیلات جالب توجهی راجع به اوضاع قدیم این شهر نوشته‌اند و منجمله ابن‌خردادبه در خصوص اهمیت موقع آنجا در تجارت شرق و غرب چنین می‌گوید: «گاهی تجار یهودی ازمملکت فرنگ (فرانسه) واقع در دریای مغرب به انطاکیه می‌آیند و از آنجا از راه خشکی بطرف «الجوبیه» حرکت‌کرده و پس ازسه‌روز مسافت بمقصد می‌رسند. از الجوبیه در فرات سوار قایق شده ببغداد می‌روند و از آنجا بطرف اوبولا حرکت کرده و سپس درآن بندر بکشتی می‌نشینند و عازم عمان و سند و هندوستان و چین می‌شوند.»

شهر «اوبولا» در دورهٔ ساسانیان (۲۲۰ میلادی) و شاید هم قبل ازآن‌تاریخ بنا شده و محل آن در ساحل غربی شط فرات می‌باشد و روبروی آن در ساحل شرقی رودخانه محلی بوده است که مسافرین از آنجا عازم خوزستان می‌شده‌اند. در زمان حملهٔ اعراب شهر مذکور بقول طبری «نقطهٔ سرحدی ایران در طرف عربستان بوده است». درسنهٔ ۶۲۰ میلادی خالد مأموریت یافت که با ۲۰ هزارقشون به «اوبولا» برود. حکومت اوبولا در آنموقع بایکی از بزرگان ایران موسوم به

هرمز بود و خالد مکتوبی بوی نوشته درخواست کردکه یا قبول دین اسلام کند یا جزیه بپردازد و یا آمادهٔ جنگ باشد و چون هرمز اعتنائی باین پیشنهاد نکرد مسلمین شهر را متصرف گردیدند و غنائم بی‌حد وحسابی از آنجا بردند و تاج‌خود هرمز هم‌که ۱۰۰۰۰ درهم قیمت آن بود جزو غنائم بمدینه فرستاده شد. جنگ مزبور در تاریخ باسم «جنگ زنجیر» (سلاسل) معروف است زیرا هرمز قبل از وقت مقدار زیادی غل‌وزنجیر حاضر کرده بود که اسرای خود را با آن محبوس سازد.

مسلمین ظاهراً صدمه و آسیبی بخود شهر وارد نیاوردند چه‌که درقرن بعد هم آنجا و بصره هنوز از مراکز عمدهٔ بحرپیمائی خلیج محسوب می‌شده است.

ناصر خسرو در سنه ۱۰۵۱ میلادی باین شهر رفته و راجع بآن می‌نویسد: «اوبولا یکی از بلاد آباد و معمور است و دارای قصور و مساجد و بازارها و کاروانسراهای بسیاری است‌که شمارهٔ آنها ازحد امکان خارج می‌باشد. شهرخاص در ساحل شمالی قنات واقع است ولی در سمت جنوب نیز میدانها و مساجد و کاروانسراها و بازارها و ابنیه فخیمه‌ای مشاهده می‌شودکه نظیر آنها در هیچ‌نقطهٔ دیگر عالم یافت نمی گردد. این قسمت شهر باسم شیخ عثمان معروف است».

صدسال بعد باآنکه از وسعت شهر کاسته شده بود معذلك بطوریکه‌ادریسی می‌نویسد هنوز دارای بناهای عالی و باغهای دلگشا بوده و جمعیت زیاد داشته است لیکن‌درقرن چهاردهم این شهر از اهمیت و اعتبار سابق خود افتاده ومبدل بقریه‌ای‌گردید که بقایای ابنیه و قصور عالی آن یادی از اعتبار و عظمت گذشته آن می‌نمود. انحطاط و سقوط شهراوبولا مصادف می‌شود باشروع رونق واعتبار بصره و علت انحطاط آن نیز بدون شبهه بدی وناسازگاری هوای آنجا بوده‌است؛ برعکس بصره که‌هم مزایای موقعی آنجا راداشته ومسافرین‌بآسانی می‌توانسته‌اند بدانجا ایاب وذهاب نمایند و هم‌آب و هوای آن‌کاملاً سالم و سازگار بوده است.

در تاریخ خلیج کمتر شهری بپـای اهمیت و اعتبار بصره می‌رسد ولی باید دانست که مقصود بصرهٔ قدیم است که در ساحل راست فرات و در نزدیکی «زبیر» حالیه واقع شده بود و نباید آنرا با بصرهٔ امروزی اشتباه نمود. پس از فتح ممالک ساسانی اعراب احتیاج ببلادی پیدا کردند که متعلق بقوم خودشان باشد و ضمنـاً بمنزلهٔ اردوگاه دائمی آنها نیز بکار رود و باینجهت سه شهر عمده را که عبارت از کوفه و بصره و «وسیط» باشد بنا نهادند و بلاد مذکور بعدها از مهمترین شهرهای دولت اسلامی گردید.

طبری راجع باحداث شهر بصره می‌گوید:

«بصره تا زمان خلیفه عمر شهر مهمی نبود و فقط عبارت از قلعهٔ مستحکمی بود در ساحل فرات که نواحی اطراف آن همه شن‌زار وغیر مسکون بود. بعد از جنگ قادسیه و انهزام سپاه ایران عمر از ترس آنکه مبادا شاه ایران باامرای عمـان و هندوستان سازش کند و کمکی از ایشان بگیرد لازم دانست که یکدسته قشون در اطراف مصب دجله ساخلو بگذارد و ضمناً شهری هم احداث نماید که ساکنین آن عبارت از اعراب بوده و بدین ترتیب ایرانیان را از داشتن هر گونه رابطه با خارج و جلب مساعدت از ممالک دیگر بازدارند. بنابراین «عقبابن غزوان» راکه ازصحابهٔ پیغمبر و رئیس طایفهٔ «بنی‌مزین» بود نزد خود خوانده بوی چنین گفت: خداوند اسلام را بدستیاری من مظفر وپیروز و ایرانیانرا مغلوب ومتواری ساخته است. اینك من مایلم که راه بین هندوستان و عمان را تحت مراقبت قرار دهم تا ایرانیان نتوانند ازآن راه کمکی از خـارج بیاورند. بنابراین تو باید با عساکر خود بدانجا رفته و شهری در همان حوالی بناکنی که سپاه مسلمین بتوانند درآنجا استقرار یابند».

بصره در کنار بیابـانی خشك و بایر قرار گرفته ولی روبروی آن اراضی

حاصلخیز وبیشه‌های نخل شط‌العرب واقع است. سابقاً دو ترعهٔ وسیع بدان اتصال داشته است: یکی ترعهٔ مقیل که در سمت شمال شرقی بوده وکشتی‌ها از بغداد در آن می‌آمده‌اند دیگری ترعهٔ «اوبولا» که در سمت جنوب شرقی بوده و ایاب‌وذهاب خلیج فارس از میان آن می‌شده است. شهر بصره با سرعت حیرت‌انگیزی توسعه یافت و خانه‌های آن ازطرف مغرب بشکل نیمدایره تا نزدیکی بیابان امتداد پیداکرد و در آنجا دروازه‌ای احداث شدکه‌بنام باب‌البادیه‌معروف گردید. خانه‌های بصره‌اغلب باآجر ساخته شده بود. «مقدسی» که در نیمهٔ اخیر قرن دهم‌می‌زیسته می گوید: «شهر بصره دارای سه مسجد جامع است‌که در وسط میدان شهر قرار گرفته و دارای ساختمانهای عالی و ستونهای مرمر می‌باشد». بعلاوه سه‌بازار بزرگ هم در این شهر بوده است که دکان‌ها و انبارهای آن شباهت ببازارهای بغداد داشته است اما در زمان خود مقدسی هم عده‌ای از محلات شهر روبخرابی و انهدام می‌رفته است. مقدسی در ضمن توصیف مؤسسات شهر اشاره به یك کتابخانهٔ عمومی هم می کندکه در قرن دهم وجود داشته و آنرا یکنفر موسوم به «ابن‌سوار» وقف عموم کرده بوده است. تابحال نقشهٔ هوائی کاملی از این ناحیه برداشته نشده ولی بایك نگاه اجمالی از روی هوا بقایای کانالهای درهم برهم و جای بیشه‌های نخلی که در هردو طرف دجله قرارگرفته بوده است بخوبی‌درنظر پدیدار می‌باشد.

بصره هم مانند کوفه محل جنگ‌ها و کشمکشهای داخلی بوده است و در زمان خلفای عباسی بواسطهٔ طغیانهای متوالی که در آنجا رخ می‌داده شهرصدمات عمده‌دیده است. در سنه ۸۷۱ میلادی فتنهٔ زنگیان بروز نمود و پیشوای‌شورشیان که خود را از اولاد علی می‌دانست شهر را محاصره‌کرده آتش زد و قسمتی از آنرا بامسجد کبیر سوزانید. در سنه ۹۳۲ نیز رئیس قرمطیان شهر را در عرض

هفده روز بباد غارت و تاراج داد ولی بعدها خرابی‌های وارده تا اندازه‌ای ترمیم گردیدو شهر دوباره رونقی گرفت . درزمان آل بویه و سلجوقیان حوادث گوناگون برای این شهر پیش آمده است .

ناصر خسرو در سنه ۱۰۵۰ ببصره رفته است و درآنزمان قسمت اعظم شهر بحال خرابی بوده لیکن هنوز جمعیت زیاد داشته است . در میان شهر مساحتی بقدرنیم فرسنگ همه پر از ابنیهٔ مخروبه بوده و فقط دیوار و دروازهٔ شهر کاملا محفوظ مانده بوده است . ناصرخسرو توصیف جالب توجهی از طریقهٔ معاملات و داد و ستد اهالی در بازارهای سه گانه شهر کرده و می گوید : « کسانی که دارای اسناد یا اشیاء قیمتی هستندآنها را نزد صرافان امانت گذارده رسید می گیرندو بعد هرچه می‌خرند بابت قیمت آن برات می‌دهند . تجار مادامی که در شهر اقامت دارند کلیهٔ معاملات و پرداخت های خود را به وسیلهٔ قبض و برات بعمل می‌آورند » .

در سنه ۱۱۲۳ میلادی قاضی عبدالسلام دیوار شهر را تعمیر و مرمت نمود لیکن پس از حملهٔ مغول و انقراض خلافت عباسیان بدست هلاکوخان بصره متدرجاً رو بخرابی رفت و بواسطه خرابی و ازکار افتادن قنوات بالطبع اهالی آنجا باطراف متفرق گردیدند . ابن‌بطوطه که در اواسط قرن چهاردهم میلادی بصره را دیده است از انحطاط اوضاع اقتصادی و تمدن آنجا اظهار تأسف‌می‌کند لیکن باوجود این می گوید «بصره یکی از مهمترین بلاد عراق است و در تمام ممالك مشهور می‌باشد . وسعت آن بسیار زیاد و دارای خیابانهای خوب‌وباغهای دلکش ومیوه‌های عالی است ... در هیچ نقطهٔ دیگرعالم نخل بخوبی نخلهای آنجا یافت نمی‌شود . ساکنین این شهر همه‌کریم‌الطبع و سخاوتمند و با غربا به کمال دوستی وعدالت رفتار می‌کنند وباین جهت هیچ شخص بیگانه‌ای ازتوقف متمادی

در آنجا خسته و آزرده نمی‌شود».

این توصیفی که ابن بطوطه از اخلاق و غریب نوازی اهالی قدیم بصره کرده است امروزهم درحق ساکنین آنجا صدق دارد. مستوفی که در همان قرن می‌زیسته است می گوید «مسجد کبیر بصره یکی از بزرگترین مساجد اسلام است و آنرا حضرت علی تعمیر کرده و دارای مناره‌ایست که مردم در مقابل آن قسم می‌خورند واگر قسم آنها دروغ باشد مناره بلرزه درمی‌آید».

در قرون بعد بصره نیز بسرنوشت بغداد گرفتار گردید و پس از فتح بغداد و عراق به‌توسط سلطان سلیمان اول (سنهٔ ۱۵۳٤ میلادی) بصره بدست ترکها افتاد، در اوایل قرن هفدهم یکی از بومیان رشید آنجا موسوم به افراسیاب استقلالی برای شهر تحصیل کرده ایجاد سلسله‌ای از امرا نمودکه بسعی و مجاهدت آن‌ها بندرگاه بصره بروی تجارت اروپائی‌ها بازشد یعنی ابتدا پرتغالی‌ها وبعدهلندیها و انگلیسها بدانجا راه یافتند وآغاز مراوده نمودند. بعدها بر سر تصاحب بصره زدوخوردهای طولانی بین عثمانی‌ها و ایرانی‌ها رخ داد تا بالاخره درسنه۱۷۷۹ ترکها پیش برده وآنجا را متصرف شدند. بقیهٔ وقایع تاریخی این شهر را در فصول بعد ذکر خواهیم‌کرد.

در عهد خلفای عباسی قسمت اعظم تجارت بحری عراق از راه بصره بعمل می‌آمده‌است و ارتباط بین بصره و بغداد بوسیلهٔ رودخانه دائر بوده است. لیکن باید این نکته را در نظر داشت‌که اوضاع جغرافیائی عراق در آن دوره بکلی با امروز متفاوت بوده است و علت آنهم تغییراتیست که تاکنون درمجاری دجله و فرات حاصل شده است. امروزه دجله در نقطه‌ایکه بخط مستقیم ۲۵۰ میل از بغداد فاصله دارد در قسمت بالای بصره بافرات ملحق می‌شود و از آنجا داخل شط‌العرب شده بخلیج فارس می‌ریزد. لیکن در صدر اسلام و شاید هم تا اوایل

قرن شانزدهم دجله بمسافت صدمیل پائین‌تر از بغداد از مجرای کنونی خود منحرف شده وارد شط‌الحی می گردید و از «وسیط» گذشته در قسمت سفلی آنجا داخل مرداب بزرگی می‌شده است‌که تا حوالی بصره امتداد داشته و سپس‌دوباره بمجرای خود افتاده بنام دجلة‌العوراء نامیده می‌شده است. کشتی‌های تجارتی بدون هیچ مانع و اشکالی در این شط از بغداد ببصره آمد و رفت می‌کرده‌اند.

بصرهٔ قدیم و حومهٔ آن «اوبولا» مدتهای متمادی مرکز عمدهٔ تجارت بحری اعراب بوده است‌که چنانکه قبلا اشاره کردیم توسعهٔ تجارت‌آنها تاحدود چین می‌رسیده است واین شهر مهمترین بازار خرید و فروش سنگهای معدنی‌وفلزات و سایر اجناس بشمار می‌رفته است. در دوره‌های بعد صیرف در تجارت بحری حائز اعتبار و اهمیت گردیده و بصره در درجهٔ دویم اهمیت واقع می‌شود لیکن در آنجا انواع پارچه‌های ابریشمی بافته شده و بازارهای جواهر فروشی‌آن در همه‌جا معروف بوده است چنانکه قصه‌های الف‌لیله را می‌توان تصویر حقیقی‌و روشنی از وضع زندگانی تجمل‌آمیز این شهر بزرگ دانست.

مطابق نوشته‌های مؤلفین قدیم‌عرب‌کشتی‌هائی‌که از بصره حرکت‌می‌کردند درآبادان وارد دریا می‌شده‌اند. آبادان امروزه متجاوز از ۲۰ میل ازخلیج دور است لیکن درزمان مقدسی درقرن دهم نزدیك دریابوده‌است. حصیرهای‌آبادان در قدیم همه‌جا مشهور بوده است و در اطراف شهر قراولخانه‌هائی احداث‌کرده بودندکه دهانهٔ خلیج‌را بوسیلهٔ آنها محافظت نمایند. ناصر خسرو نوشته است‌که در زمان او در قرن دهم جزر ومد چندین میل زمین خشك مابین دریا و آبادان احداث‌کرده‌است وضمناً نویسندهٔ مذکور اشاره‌ای‌هم به‌فانوس‌های‌بحری (خشابات) آنجا می‌کند که شرح آن در همین فصل داده شد. درقرن سیزدهم آبادان هنوز معمور و معتبر بوده است لیکن درقرن چهاردهم‌که ابن‌بطوطه آنجا را دیده‌است

مبدل به‌یك قصبهٔ کوچك شده و تا دریا سه میل فاصله داشته‌است. مستوفی معاصر ابن‌بطوطه آنجارا بندر معتبری‌نامیده ومی گوید‌عوابد آن که سالیانه به‌۴۴۱۰۰۰ دینار بالغ است همه بخزانهٔ بصره عائد می گردد.

خوزستان در مشرق عراق واقع است ودارای خط ساحلی کوتاهی است که در قرون وسطی بندر سلیمانان بر روی آن واقع بوده و امروز اطلاع کاملی‌راجع به‌آن در دست نداریم. در سمت مشرق نیز در نقطه‌ای که قسمت اعظم آب‌های خوزستان وارد خلیج فارس می‌شود «بازیان» (یـا بوزی جدید) واقع بوده و نزدیك آن جزیره وخلیج کوچك «دوراکستان» قرار گرفته بوده است. یاقوت و مستوفی هر دو اشاره بـه‌این محل کرده‌اند و همین اسم هنوز هم به‌آن اطلاق می‌گردد وسابقاً کشتی‌هائی که ازهندوستان‌می آمده‌انددرآنجا لنگرمی‌انداختند. در«بازیان» قلعهٔ‌محکمی‌بوده‌است‌که‌خلفا محبوسین‌سیاسی‌رابدانجامی‌فرستاده‌اند.

مهمترین مزایای جغرافیائی خوزستـان وجود رودکارون است درآنجا که شعبات کثیره دارد وسابقاً از مصب جداگانه به‌خلیج فارس ریخته و اعراب آن‌را به‌نام دجیله می‌نامیده‌اند. دو شهر مهم و معتبر اهواز و شوشترکه هر دو سوابق تاریخی‌طولانی‌دارند درروی‌این رودخانه‌واقعند. اهواز درقدیم‌پایتخت‌خوزستان بوده و مقدسی می‌گوید در آن‌زمان انبارهای زیادی در آنجا وجود داشته است که مال‌التجاره‌های اطراف را بقصد صدور ببصره در آنهـا جا می‌داده‌اند. کمی پائین‌تر ازشهر سدی بوده‌است موسوم به‌شادروان که‌آب رودخانه را برای‌آبیاری بالا می‌آورده است و در اطراف این سد سه‌قنات با دریچه‌های مخصوص قرارداده بودند که موقع طغیان رود آنها را باز می‌کرده‌اند و بدان‌وسیله شهر را از خطر خرابی سیل محفوظ می‌ساخته‌اند. بقایـای سد شادروان وکانالهـای آن هنوز تا به‌امروزباقی است واراضی‌که بوسیلهٔ آنهاآبیاری می‌شده‌است یـکی ازحاصلخیز-

ترین نقـاط ایران بشمار رفته و مخصوصاً بهترین نیشکرهـا در آنجـا به‌عمل می‌آمده است.

بنا بقول مقدسی هوای اهواز فوق‌العاده گرم بوده و تمام روز بادهای گرم در آنجا می‌وزیده و در موقع شب هم بواسطهٔ وفور پشه وسایر حشرات گزنده که «مانندگرگ بدن انسان‌را می گزیده‌اند» خواب درآنجا غیرممکن بوده است. نواحی اطراف تماماً نمک‌زار بوده وماروعقرب فراوان داشته‌است ونانی‌که اهالی بومی ازآرد برنج می‌ساخته‌اند بی‌نهایت‌سنگین وغیرقابل هضم‌بوده است. یاقوت از اهالی‌آنجا مذمت کرده و راجع به‌آب وهوای آنجا نیز می‌گوید: «تب ونوبه دائماً در آنجا حکمفرماست و مردمان آنجا قیافه‌هائی زرد و پژمرده دارند». پس از خرابی سد و از میـان رفتن آبیاری اراضی آب و هوای اهواز روببهبود رفته پشه‌ها کمتر شدند و هوا فوق‌العاده خشک گردید. اهواز چه در قدیم و چه امروزه مهمترین مرکز طرق ارتباطی این ایـالت می‌باشد زیرا از طرف مشرق مستقیماً ازراه رامهرمز وارژن به‌استخر مربوط است وازسمت مغرب به«وسیط» و بغداد و از طرف شمال و جنوب به‌شوشتر و بصره راه دارد.

اما شوشترکه پای‌تخت ثـانی خوزستان است و به‌مسافت ۶۰ میل در شمال اهواز واقع می‌باشد ازهرحیث بااهواز اختلاف ومغایرت دارد. مقدسی می‌گوید اطراف شهر را تاکستانها و نخلستانهای بسیار احاطه کرده است وباآنکه هوای آن در تابستان فوق‌العـاده گرم می‌شود معذلک محل آن برای اقـامت و سکنی مناسب می‌باشد. مستوفی که در قرن چهـاردهم میلادی می‌زیسته راجع به‌آنجا می‌گوید:

«شوشتر را هوشنگ پیشدادی بنا نهاد وبعدها اردشیربابکان آن‌را تعمیر نموده و نقشه آن‌را به‌شکل اسبی درآورد. شاپور دویم پس‌ازغلبه یافتن برقیصر

روم او را به‌ایران آورد و مجبورش ساخت که خرابی‌های وارده از قشون‌کشی روم به‌ایران‌را مرمت و جبران نماید و بعلاوه قیصر را واداشت‌که رود شوشتر را وارد سه مجرا کرده و سد بزرگی درمقابل آن بنا نماید وبه‌این‌وسیله کانال دشت آبادرا که از مهمترین بناهای شوشتر است ایجاد نمود. شاپور دویم قصر بزرگی نیز در شوشتر بنا کرد. محیط شهر ۵۰۰ قدم است و دارای چهار دروازه می‌باشد. هوای آنجا فوق‌العاده گرم است زیرا در فصل تابستان و بهار بادهای‌گرم درآنجا می‌وزد. آب شوشتر بی‌نهایت سهل‌الهضم است و بهمین جهت با وجود گرمی هوا غذای سنگین وزیاد می‌توان خورد. زمین‌آنجا بقدری حاصلخیز است که برای شخم وشیار آن فقط یك الاغ کافی است. پنبه وغلات و نیشکر درآنجا بخوبی می‌روید و لوازم زندگانی خیلی ارزان است... اهالی بومی آنجا تیره رنگ و لاغر هستند».

سد شوشتر که هنوز هم خرابهٔ آن باقی است و به‌کار می‌خورد در قدیم برای آن ساخته شده بود که آب دجیله را از سطح‌شهر بالاتر آورده و به‌وسیلهٔ قنات مخصوصی اراضی اطراف را آبیاری نمایند. قنات مزبور که امروزه بنام آب گرگر نامیده‌می‌شود درقرون وسطی به«مسروقان» موسوم‌بوده‌است ورودخانه در ۲۵ میلی جنوب شوشتر به‌آن ملحق می‌شده است.

دزفول (یا دژپل بمعنی پل قلعه) وجه تسمیه‌اش پل مشهوری بوده است که شاپورثانی آن‌را بنانموده وبقایای‌آن هنوز برجاست. این پل درازمنهٔ‌مختلفه اسامی‌مختلف داشته‌است‌ازقبیل قنطرةالروم‌وقنطرةالرود وقنطراةالزاب. مستوفی درقرن چهاردهم می‌نویسدکه پل‌مزبور دارای‌۴۲ چشمه بوده و۵۲۰ قدم‌طول و۱۵ قدم‌عرض داشته است. درجنوب شرقی دزفول خرابه‌هائی‌است موسوم بشاه‌آباد که بقایای جندشاپور می‌باشد و این شهر در زمان ساسانیان پایتخت خوزستان بوده

وتا زمان خلیفه منصور بواسطه مدرسهٔ بزرگ طب آن مشهور بوده است .

حوزهٔ ایالت فارس در قرون وسطی شامل تمام سواحل شرقی خلیج فارس بوده و از رودخانهٔ تاب تاتنگهٔ هرمز امتداد داشته است . یونانی‌ها این ایالت را باسم « پرسیس » می‌نامیده‌اند و بعدها اشتباهاً تمام خاك ایران را بهمین اسم خوانده‌اند و این اسم اشتباهی هنوز هم تا بامروز در اروپا شایع می‌باشد زیرا السنهٔ اروپائی ایران را از اشتقاق کلمهٔ «پرسیس» باسم «پرس» و «پرشیا» می‌خوانند درصورتی که خود ایرانی‌ها مملکت خویش را ایران می‌نامند و فارس یا پرسیس قدیم فقط یکی از ایالات جنوبی آن می‌باشد . شیراز پایتخت فارس درسنهٔ ۶۸۴ میلادی در زمان خلفای اموی بنا شده و بزودی از حیث اهمیت و اعتبار استخر قدیم را تحت‌الشعاع خود قرار داد . در دورهٔ خلفای عباسی فارس دارای همان پنج ناحیه‌ای بود که ساسانیان برای آن تعیین کرده بودند و جزایر واقعه در ساحل شرقی خلیج نیز جزو خاك آن محسوب می‌شدند .

جغرافی نویسان عرب ایالت فارس را بدو ناحیهٔ گرم و سرد تقسیم نموده بودند و این تقسیم‌بندی اراضی پست ساحلی و فلات‌های مرتفع کوهستانی هنوز تا بامروز باقی است و نواحی مذکور بنام گرم‌سیر و سردسیر نامیده می‌شوند .

نقاط ساحلی فارس که در قرون‌وسطی هرکدام یکموقع دارای اهمیت و اعتبار بوده‌اند ازاینقرارند : مهروبان ، سی‌نیز ، جانابا ، صیرف وجزایر کیش و هرمز ولی جزیرهٔ هرمز را باید قاعدتاً جزو ایالت کرمان محسوب داشت . ازتمام این اماکن امروزه غیر از اسم آنها چیز دیگری باقی نمانده است . راجع بصیرف و کیش و هرمز که در تاریخ خلیج فارس دارای اهمیت مخصوصی بوده‌اند در فصل بعد گفتگو خواهیم کرد .

«کوداما» که در قرن نهم میلادی می‌زیسته در کتاب دقیق خود موسوم به

« راهها و مالیاتها » می‌گوید : « بلاد بحری ایران عبارتند از مهروبان ، سی‌نیز و جانابا و تواج و صیرف » . شهر مهروبان یا مهرویان درسرحد غربی فارس‌در کنار خلیج واقع بوده و رودخانه تاب یا هندیان از کنار آن می‌گذشته است . کشتی‌هائی که عازم هندوستان بوده‌اند پس ازگذشتن از بصره و مصب دجله ابتدا باین بندر می‌آمده‌اند و در آنجا پارچه‌های کتانی خوب بافته شده وخرما نیز از آنجا صادر می‌گردیده است لیکن پیشه و مشغلهٔ عمدهٔ مردم شهر کشتی‌رانی بوده است . ناصر خسرو در سنه ۱۰۵۲ این‌شهر را دیده و شرح مبسوطی در توصیف آن نوشته است . محل وقوع مهروبان امروزه بکلی ناپدید شده ویقیناً جای آن در زیر بستر رودخانهٔ هندیان فرو رفته است .

دویمین بندر قسمت سفلای خلیج شهر سی‌نیز یا شی‌نیز بوده است که خرابه‌های آن درنزدیکی‌بندردیلم بمساحت‌نیم‌فرسنگ فاصله هنوزباقی می‌باشد. بنا بقول استخری‌شهر مزبور درقرن دهم بزرگتر ازمهروبان بوده است و مقدسی شرحی در خصوص مسجد وقصرحکومتی وبازارهای معمورآنجا می‌نگارد. یاقوت می‌گویدکه قرمطیان در سنه ۹۳۳ میلادی بندررا غارت‌کرده ونصف آن‌را خراب نمودند . مستوفی در قرن چهاردهم می‌نویسد که سی‌نیز شهر معظم وآبادی است و در آنجا انواع پارچه‌های کتانی بافته می‌شود . درسی میلی جنوب شرقی «سی نیز» شهر جانابا واقع بوده و خرابه‌های آن هنوز در مغرب قریه‌گناوه کنونی باقی است . استخری می‌نویسد که جانابا فوق‌العاده گرم است و برای لنگرگاه کشتی مناسب نیست ولی از مهروبان بزرگتر می‌باشد . ابوطاهر مؤسس فرقهٔ قرمطیان در آنجا متولد شده و ایرانیان بمناسبت آب‌کثیف آنجا آن‌را بنام‌آب گنده می‌نامیده‌اند . بنابقول ابن حوقل پارچه‌های کتانی ممتاز در آنجا بافته می‌شده و زری‌دوزیهای آن‌را سلاطین وامراء غالب ممالك می‌پسندیده‌اند وآن

را بتمام نقاط عالم می‌برده‌اند.

یکی ازقدیمترین اماکن حوزهٔ فارس که درکتب عتیق نیز مکرر بدان اشاره شده است شبه جزیره‌ایست که شهر بوشهر در انتهای شمالی آن واقع می‌باشد. در سمت جنوبی این شبه جزیره شهر «ری‌شهر» واقع بوده که حق تقدم بر بوشهر داشته و پیشاهنگ آن محسوب می‌شده‌است زیرا شهر بوشهر نیز مانند بندرعباس در دوره‌های نسبتاً اخیر احداث گردیده و شالودهٔ آن بر اطلال بلاد قدیمه قرار گرفته است. تاریخ ساکنین اولیهٔ این شبه‌جزیره بزمان آبادی و عظمت بابل می‌رسد و ظروف سفالی و آجر و کتیبه‌های میخی متعددی که در سنوات ۱۸۷۲ و ۱۸۷۷ کشف شده و همچنین اکتشافات مهمی که در سال ۱۹۱٤ بتوسط «پزارد» در آنجا بعمل آمده است همه این نکته‌را تأیید می‌نماید. «ری‌شهر» تادوره‌های اخیر هم یکی از بلاد بحری محسوب می‌شده و حتی در نقشه‌های پرتغالی نیزکه مورخ بتاریخ قرن شانزدهم و هفدهم است شهر مذکور بزرگترین مرکز تجارتی ساحل ایران قلمداد شده است. «موسی‌خورن» درجغرافیای عتیق خود می‌نویسد که بهترین مرواریدهای خلیج‌فارس را به‌ریشهر می‌آورند و «دوباروس» درقرن شانزدهم بزرگی شهر را بدوهزارخانه تخمین زده‌است. همین که بوشهر احداث شد ریشهر کم کم رو بتدنی و انحطاط رفت و بالاخره کارش بجائی رسیدکه برای ساختمان بوشهر و سایر قراء مجاور از آنجا سنگ و آجر وغیره می‌بردند. از این شهر قدیمی امروزه فقط خرابه‌های یك قلعهٔ مستطیل ببزرگی دویست ذرع مربع باقی‌مانده است‌که آنهم‌ظاهراً متعلق به‌زمان‌پرتغالی‌هابوده و قشون‌انگلیس در جنگ با ایران (۷-۱۸۵٦) ابتدا آنجارا به‌تصرف درآورده وجزواستحکامات خود قرار داد.

جغرافی‌نویسان عرب‌کمتر توجهی نسبت به‌ری‌شهر داشته‌اند واول کسی‌که

نامی از آن می‌برد یاقوت است. مستوفی می گوید:

« شهر ریشهر را لهراسب پادشاه‌کیانی بنانموده وشاپور اول عمارات آن‌را تعمیر و مرمت‌کرده است. بزرگی این شهر متوسط است و در ساحل خلیج‌فارس قرار گرفته و هوای آن فوق‌العاده گرم و مرطوب است. در تابستان اهالی آرد ذرت ببدن خود می‌پاشند والا بواسهٔ عرق‌کردن زیادپوست بدنشان زخم ومجروح می‌شود. محصول عمدهٔ ریشهر خرماست و منسوجات کتانی آن معروف می‌باشد. غالب اهالی آن مردمان ملاح ودریانوردند لیکن هیچکدام درهیچ پیشه‌وصنعتی تخصص تام ندارند».

ابن بلخی نیز تقریباً بهمین مضمون اشاره بشهر مذکور کرده و راجع به‌اهالی آنجا می گوید که مردمانی ضعیف‌البنیه هستند و ملکات اخلاقی ندارند. حافظ ابرو در اواسط قرن پانزدهم نوشته است که ریشهر قصبهٔ کوچکی است در ساحل دریا و از این‌قرار معلوم می‌شود که شهر مذکور در آن تاریخ کوچکتراز سابق شده بوده است. «ویرینك» انگلیسی که درسنهٔ ۱۸۰۲ به‌بوشهر رفته است راجع به‌ریشهر چنین می‌نویسد:

« گاهی‌درمیان خرابه‌های‌آنجا قطعات توپ و مجسمه‌های سنگی‌انسانی‌پیدا می‌شود. هندوهای‌مقیم بوشهراین مجسمه‌های سنگی‌را به‌قیمتهای گزاف‌می‌خرند و مخصوصاً مواظبت دارندکه‌اشخاص خارجی و بیگانه آنهارا با دست خودآلوده نکنند... احتمال داردکه مجسمه‌های مذکور تمثال مقدسین مسیحی باشد».

ولی احتمال قویتر آنست که این مجسمه‌ها مربوط بشاه‌پور باشند خاصه که امثال آنها درخرابه‌های زمان ساسانیان زیادیافت‌شده است اماامروزه دیگر این قبیل آثار دربوشهر پیدا نمی‌شود.

«تواج» در داخلهٔ ایالت بر روی رودخانه واقع بوده است و در زمان غلبهٔ

اعراب مرکز تجارتی مهمی بشمار می‌رفته و پارچه‌هـای کتانی رنگارنگ آن در همه‌جا شهرت داشته است. امروزه محل قطعی این شهر را نمی‌توان تعیین نمود ولی تلهای بزرگی که در نزدیکی «ده کهنه» واقع‌است احتمال دارد که بقایای خرابه‌های همین شهر باشد. راههای داخلی فارس همه بشیراز متصل می‌شده‌است.

کرمان: ایالت کرمان در حوالی سنهٔ ۶۴۲ میلادی به‌تصرف اعراب درآمد و حکومت اسلامی در آنجا برقرار شد. تـاریخ این ایـالت تا آنجا که مربوط بخلیج فارس است با تاریخ فارس همواره یکی بوده و اختلافی با آن نداشته‌است تا زمان سلاجقه که ملك کاوندکرمانی (۱۰۴۱ ـ ۷۲) سلطنت مستقلی‌برای‌خود درکرمان تشکیل داده و جانشینان او مدت یکقرن ونیم در آنجا سلطنت نمودند و ایالت عمان نیز جزو قلمرو حکومت ایشان بوده است.

در زمان حملهٔ چنگیز به‌ایران شخصی به‌نام «براق حاجب» از طرف او در کرمان حکومت می‌کرده است و وقتی «مارکوپولو» در اواخر مائه سیزدهم بمسافرت مشرق آمده‌بود یکی ازجانشینان‌براق یعنی‌زوجهٔ قطب‌الدین درکرمان سلطنت می‌نموده است. «مارکوپولو» می‌گوید:

کرمان یکی از ایـالات ایران است و سابقاً سلطنتی موروثی داشته است لیکن از بعد از حملهٔ مغول سلطنت موروثی آنجا از بین رفته و تاتارها هرکسی را که میل داشته‌باشند بحکومت آنجا می‌فرستند». درآن تاریخ هرمز نیزجزو قلمرو خاك کرمان بوده است و تـاریخچهٔ مبسوط‌تر این نـاحیه را تا آنجا که مربوط بخلیج است در فصل بعد می‌نگاریم.

مکران: احتمال‌می‌رودکه درازمنهٔ قدیم مکران جزویکی از ساتراپیهای مملکت‌وسیع ایران بوده است زیرا با آنکه ساکنین‌کنونی آنجا که به‌نام بلوچ موسومند قومیت جداگانه و خاصی برای خود تشکیل داده‌اند معذلك در زبـان

ایشان هنوز بعضی شباهت‌های نزدیك بزبان ایرانی مشاهده‌می‌شود . از تاریخ‌قدیم این سرزمین اطلاعات کافی در دست نیست ولی می‌توان حدس زد که چون ایالت مزبور یکی از نواحی دور دست و مجهول مملکت ایران بوده است مدتها بحال خود افتاده و چون کسی مداخله درکار آن نکرده است بتدریج در تحت ریاست خوانین بومی یا خارجی به‌حالت استقلال درآمده است .

مطابق روایات‌بومی، مکران درقدیم مملکتی‌مستقل بوده وخانوادهٔ‌مشهور به «مالکین» برآن سلطنت می کرده‌اند . حکمرانان این خانواده مملکت خود را به‌ایالاتی چند منقسم کرده و هر ایـالت را به‌یك‌نفر حاکم می‌سپردند که در قلمرو حکومت خویش اختیارات تامه داشته است . این ایالات نیز بنواحی جزء تقسیم شده وهر ناحیه در تحت تسلط موروثی یکی از خوانین محلی بوده است . مجموع این ایـالات « اتحادیه » بلوچ را تشکیل داده و حکومت کل با شخص « مالك » بوده است که همیشه درایالت «کج» اقامت داشته و سایرحکام وخوانین ازاواطاعت می‌نمودند وبه‌وی خراج‌می‌دادند. این‌طرز‌حکومت ظاهراً باساختمان اخلاقی بلوچها خیلی متناسب می باشد .

سلطنت خانوادهٔ « مالکین » درنیمهٔ اخیر قرن هفدهم‌منقرض شده وبجای ایشان خانوادهٔ جدیدی بنام « بولیدی » روی کار آمد . از تفصیل تاریخ مکران تا قبل از این تغییر سلطنت اطلاعات جامعی در دست نیست و حتی نمی‌دانیم که « مالکین » اصلاً بلوچی بوده‌اند یا مالك عنوان ولقب خانوادگی ایشان است .

۵

قرون وسطی: عمان و بحرین

«عمان هم از نقطه‌نظر سیاسی و تاریخی و هم ازحیث موقع جغرافیائی از کلیهٔ نقاط عربستان متروک‌تر ودورافتاده‌تر بوده‌است. از لحاظ ارتباطات خارجی با سایر اماکن عرب‌نشین عمان در مدت چندین قرن بمنزلهٔ جزیره‌ای بوده‌است که یکطرف آن‌را دریا و طرف دیگرش‌را بیابانی ریگزار احاطه می‌کرده است. اهالی آنجا نیز از سایر طوایف اعراب بدوی‌تر وبی‌تمدن‌تر هستند. فقط مسقط تا اندازه‌ای با دنیای خارجی آشنائی و مراوده دارد و بندر مذکور یگانه بندری است در تمام عمان که کشتی‌هـای بخاری بدانجا آمد و رفت می کنند. حکومت عثمانی حتی در زمان سلطان سلیمان هم بعمان دست نیافته و هیچیك از خلفـای اولیه نیز نتوانستند آنجـا را تحت نفوذ و تسلط خود در آورند. ناحیهٔ عمـان قرنهای‌متمادی مستقل بوده وحکمرانان آن‌بنام امام یا سلطان نامیده می‌شده‌اند وساکنین آنجا عموماً عرب‌مسلمانند ونسب آنهابدو عشیرهٔ مهم قحطانی وعدنانی می‌رسد و اتصالاً این دو طایفه با یکدیگر در حال جنگ و جدال می‌باشند.»

اینست تاریخچهٔ مختصری که «زومر» راجع بعمان‌ذکر می کند درصورتی

که عمان با همهٔ دورافتادگی و انزوای خود اثرات زیادی در تاریخ خلیج فارس داشته است. سرگذشت قدیم این مملکت در پردهٔ تاریکی و ابهام مستور است و اشاراتی‌که مؤلفین عتیق راجع به‌آن درکتب خود نموده‌اندبیشتر متضمن‌اطلاعات جغرافیائی است و مطالب زیادی راجع به‌تاریخ آنجا ندارد. مورخین بزرگ عرب نیز جز اشارات پراکنده و مبهمی در خصوص این مملکت در تألیفات خود ندارند و تنها مأخذی‌که راجع به‌وقایع تاریخی آنجا در دست است کتابی است موسوم به «کشف‌الغصه»[1].

حدود قطعی‌عمان در ازمنهٔ قدیمه کاملاً معلوم‌نیست ولی‌بطورکلی می‌توان گفت‌که وسعت‌آن درقدیم خیلی‌بیش ازحالا بوده وحدود آن ازطرف مغرب‌به‌یمن می‌رسیده است و خاك بحرین نیز در جزو آن بوده است.

اطلاعات ما درخصوص ساکنین اولیه‌عمان تحقیقی ومبنی بر اسناد ومدارك قطعیه نیست ولی اهالی آنجا باید طبیعتاً بـا سایر ساکنین شبه جزیرهٔ عربستان منسوب ومربوط باشند. ازقرار معلوم اهالی‌قدیم آنجاازنژادافریقائی یا «هامی» بوده‌اند و بعدها یك طایفه از نژاد بزرگ سامی ازطرف‌شمال آمده و جای‌ایشان را گرفته‌اند مهاجمین‌جدید سامی‌مرکب از دوقبیله بوده‌اندیکی قحطانیان (اولاد جغتان) که در یمن اقامت گزیده‌اند و دیگری‌طایفهٔ‌عدنانی که در صفحات‌شمالی شبه‌جزیره رحل اقامت افکندند.

عمان ابتدا درحوالی سنهٔ۳۲۶میلادی درزمان‌کوروش‌کبیر بتصرف ایرانی‌ها درآمد ولی دیری نگذشت که قبـایل بومی به کمك طوایفی که در اثر شکستن سد مأرب به‌اطراف پراکنده‌شده بودند ایرانی‌ها را از آنجا خارج کردند. بعدها خسرو انوشیروان قشون بزرگی به‌یمن فرستاده آنجارا متصرف گردید و بعلاوه

۱ــ تألیف صرهان‌ابن سعیدابن صرهان

حضرموت ومحمره وعمان و بحرین‌را نیز به‌متصرفات ایران‌افزود. ایالات‌مذکور مدت مدیدی در تحت تسلط ایرانی‌ها باقی نماند زیرا درسنهٔ ۶۳۰ حضرت رسول یمن و نجد را بحیطهٔ تصرف اسلام درآورد و امرای عمان را هم که در آن‌موقع دو برادر موسوم به‌جعفر و عبد بودند به‌ترک بت‌پرستی و قبول اسلام دعوت‌کرد و آنها هم آئین جدید را به‌آسانی پذیرفتند.

در زمان خلافت ابوبکر عمان و حضرموت وبحرین رایت طغیان افراشتند وابوبکر چند نفرازسران سپاه خودرا به‌جنگ شورشیان فرستاده و بزودی‌آتش فتنه و طغیان را در عمان خاموش‌کرد. بلاذری درفتوح البلدان می گویدکه عمر در سنه ۱۵ هجری شخصی موسوم به‌عثمان ابن‌ابی‌العـاصی را به‌حکومت عمان و بحرین منصوب نموده واز این‌رو معلوم می‌شودکه درآن تاریخ عمان جزو قلمرو خلافت بوده است. لیکن تسلط خلفا برعمان ظاهراً اسمی بی‌مسمی‌بوده تا آن‌که عبدالملک‌خلیفهٔ‌اموی در سنه ۶۵ به‌خلافت رسیدوچندین بارقشون به‌عمان‌فرستاد تا بالاخره آنجا را متصرف گردید و از جانب خود حاکمی بدانجا گسیل داشت. بعدها در طول زمان مشاغل جزء از قبیل تحصیلداری و غیره به‌مأمورین محلی واگذارگردید و عاقبت شخصی موسوم به‌جناح ابن عبدحنوی[1] به‌سمت والی آنجا منصوب شد. اهالی از این فرصتی‌که خلیفه به‌دست آنها داده بود استفاده کرده و درسنه ۷۵۱ میلادی‌شخصی معروف‌به‌جلند ابن‌مسعودرا به‌امیری خویش‌انتخاب نمودند و او را به‌عنوان اولین امام بحق عمان نامیدند. این‌جنبش استقلال‌طلبی ظاهراً در تحت نفوذ و تأثیرات مذهبی به‌عمل آمده است زیرا در آن موقع‌فرقه

۱ـ طایفهٔ حنوی در جزو مهاجرین اولیهٔ عمان محسوب میشوند و هنوز هم قسمت اعظم ساکنین عمان خـاص را تشکیل می‌دهند. حنوی‌هـا همیشه در امور مملکتی عمان دارای نفوذ بسیار بوده‌اند و فعلاً جمعیت عمـان عبارت از ۲ طبقهٔ بزرگست که یکی همین حنوی‌هـا هستند و دیگری غفیری‌ها.

عبادیه در سرتاسر عمان قوت و قدرت گرفته بودند[۱].

پس از آن تاریخ یعنی از زمان حکومت جلند تا اواخر قرن هیجدهم (به‌استثنای مدت ۲۶۰ سال که طایفه بنی‌بنهان قوت داشتند و سلسله «ملوك» را ایجاد کردند) حکومت عمان در دست یك سلسله طولانی امام‌هائی بود که دارای اقتدار کامل نظامی و سیاسی و مذهبی بودند و غالباً از بین طوایف عضد و صنوی و کندی یا یاربی انتخاب می‌شدند ومرکز حکومت ایشان دریکی ازبلاد داخلی خاك عمان بود. تاریخ این‌مدت (که به‌تفصیل در کتاب‌کشف‌العضد مندرج است) به‌استثنای بعضی وقایع عمده غالباً عبارت از شرح کشمکشهای بین عشایر و زد و خورد ایشان بر سر تحصیل قدرت است و ذکر آن در اینجا باعث ملالت خاطر خواننده می‌شود. معذلك برخی ازرؤس حوادثی که درطول این‌مدت اتفاق‌افتاده و منتج به‌نتایج عمده‌ای‌گردیده است در اینجا نقل می‌شود.

درزمان‌امامت «الوارث» خلیفه‌هرون‌الرشید (۷۸۹-۸۰۹ میلادی) درصدد افتاد که مجدداً عمان را فتح کرده وآن‌را جزو قلمرو خلافت قرار دهد. درعهد حسن جانشین «الوارث» به‌تهاجم و حملهٔ دزدان جسور دریائی که مرکز اقامت خود را در شمال «سند» قرار داده و در آبهای مجاور عمان بغارتگری مشغول بودندخاتمه داده شد. این‌واقعه نشان می‌دهدکه‌اولاً مسئله دزدان دریائی ازقدیم در این دریاها سابقه داشته و ثانیاً اهالی عمان درکشتی رانی ودریانوردی ماهر و آزموده بوده‌اند.

در یکموقع که عمان به‌حال اغتشاش وهرج ومرج افتاده بود خلیفهٔعباسی مهتدی (۸۹۲-۹۰۲) حاکم بحرین موسوم به‌محمدبن نوررا مأمورنمود که بدانجا

۱- فرقهٔ عبادیه‌یك‌طایفه ازخوارج‌هستند وخوارج آنهائی را گفته‌اند که معتقد به‌منحصر بودن مقام روحانی امامت و خلافت بقبیلهٔ قریش نبوده‌اند.

حمله نماید و وی‌امر خلیفه را اطاعت کرده با ۲۵۰۰۰ قشون به‌عمان رفت و امام آنجا را که « اذان » نام داشت به‌قتل رسانید و سرش را بنزد خلیفه فرستاد . در این واقعه بسیاری از خانواده‌های عمان جلای وطن اختیار کرده به‌هرمز و بصره و شیراز مهاجرت نمودند و « نور » با کمال قساوت در آنجا مشغول حکومت شد چنانکه « دست و گوش‌مردم را می‌برید ، چشمان نجبارا کور می‌نمود ، و صدمات فوق‌العاده به‌اهالی وارد می‌آورد ، قنات‌های آب را خراب می‌کرد و کتابها را می‌سوزانید و بالاخره در عرض اندك مدتی سر تا سر مملکت را خراب و ویرانه ساخت » . وقتی « نور » به‌بحرین مراجعت‌کرد شخصی‌را از جانب‌خود به‌حکومت عمان گماشت لیکن مردم به‌انتقام مظالم « نور » اورا به‌قتل رسانیدند . پس از آن در عرض سی سال هفت نفر امام انتخاب شد و درطول این مدت غالباً اهالی عمان خراجگزار خلفا بودند و چند مرتبه هم قشون آنها بدانجا حمله برد تا از سنهٔ هزار میلادی ببعد که ضعف و انحطاط خلافت عباسی شروع گردیددیگر ذکری از مداخلهٔ خلفا در امور این ایالت به‌میان نیامد .

اهالی عمان دوباره طرز حکومت قدیم خودرا پیش گرفتند ولی در اواسط قرن دوازدهم طایفه «بنهان» قوت یافتند وتا سنه ۱۴۲۹میلادی که دوباره امامت برقرارگردید در مملکت عمان حکومت‌کردند وبعداز آنهم به‌مدت دوقرن نفوذ و تسلط ایشان در آنجا باقی بود .

در زمانی‌که عمان هنوز در تحت حکومت ملوك « بنهان » بود دو مرتبه ایرانی‌ها بدانجا حمله‌بردند : اول اهالی شیراز در سنه ۱۲۶۵ ودویم امیر محمد ابن احمدالخوزی از اهالی هرمز بسرکردگی مغولها که در آن موقع تقریباً بر تمامی خاك ایران تسلط داشتندبعدها مهاجمین‌مذکور ازعمان اخراج گردیدند ولی «سلاطین هرمز» تا اوایل قرن شانزدهم پیوسته برای خود حقی در آنجا

قائل بودند . در قرن مزبور پرتغالی‌ها به‌خلیج فارس رسیده‌اند و ما روایت خود را راجع به‌تاریخ قدیم عمان در همینجا ختم می‌کنیم تا در فصول بعد که راجع به‌عملیات پرتغالی‌ها در آبهای خلیج صحبت خواهیم کرد دو باره رشتهٔ وقایع عمان را شروع نمائیم .

در خصوص حملات بعدی ایرانی‌ها به‌خاك عمان اطلاعات زیادی در دست نیست لیکن احتمال می‌رود که بقایای کاریزها وقنوات وخرابه‌های ابنیهٔ فخیمه وسدهای بزرگ سنگی که در نقاط مختلف‌عمان یافت می‌شود همه به‌دست‌مهاجمین ایرانی یا بتعلیم و راهنمائی ایشان ساخته‌شده باشد . بعلاوه ایرانی‌ها ظاهراً طرز زراعت و فلاحت خود را هم به‌اهالی عمان آموخته‌اند زیرا طریقهٔ زراعت بومی در نواحی داخلی‌عمان بر خلاف‌انتظار فوق‌العاده ماهرانه ومطابق اسلوب‌صحیحه است لیکن از زبان و مذهب و فلسفه ایرانیان در این صفحات هیچگونه اثری باقی نیست .

بحرین : در قرون اولیه میلادی بحرین که در وسط ساحل عربستان خلیج فارس واقع است به‌مناسبت اسم یکی از نواحی عمدهٔ آن به‌نام « هاجر » معروف بوده و ایالت مشهور به‌حسنه نیز جزو آن‌محسوب می‌شده است . تاریخ قدیم‌این ناحیه فوق‌العاده مغشوش و غیر منظم است .

در خصوص ساکنین اولیه بحرین اطلاعات قطعی در دست نیست و نخستین کسی‌که راجع به‌این موضوع مطالبی‌نگاشته است مورخ معروف طبری‌است که‌در کتاب خود می گوید :

« در عهد پادشاهان اشکانی غیر از قبیله معدابن عدنان که اجداد آنها را بخت‌النصر ازعربستان به‌اسارت آورده‌بود طوایف عرب دیگری در عراق اقامت نداشتند و سایر قبایل اعراب در بیابان حجاز یا در یمن سکونت‌داشته وبواسطهٔ

کمی آذوقه و زد و خوردهای داخلی در زحمت و مضیقه بسیار بودند . بدینجهة عدهٔ کثیری از سلاطین عرب و امرای حجاز مملکت خود را ترک گفته و چون از ترس پادشاهان اشکانی جرأت ورود به‌خاك عراق‌را نداشتند ناگزیر در بحرین و یمامه اقامت اختیار نمودند . »

«کوزن دوپرسوال» سنه ۱۹۰ میلادی را برای این‌واقعه تعیین می‌نمایدو ضمناً تفصیل افسانه مانند ذیل را ازکتاب اغانی ابن‌خلدون نقل می‌کند :

« خانواده‌های مهاجر عرب در تحت ریاست « مالك » و برادرش عمرو حرکت کرده در سنه ۱۹۰ میلادی به‌هاجر که ناحیهٔ عمدهٔ بحرین است رسیدندو چون‌ساکنین بومی‌آنجا از ورود ایشان به‌خاك بحرین‌ممانعت می‌کردند ناگزیر اعراب با آنها جنگیده همه را از آن سرزمین تاراندند و خود به‌جای ایشان در آن‌جا اقامت اختیار کردند .

اعراب پیش از خارج کردن ساکنین قدیم بحرین از کاهنهٔ قبیله خود (زرقاء) استفسارکردند که چه باید بکنند . کاهنه در جواب آنها گفت : این مکان بعد از این تونوخ (توقف‌گاه) شما خواهد بود تا موقعی که غرابی حلقه بپا بدین صفحات آمده بر نخلی بنشیند و بعد فریاد زنان از روی آن برخاسته پرواز نماید. آن‌وقت برشما لازم خواهد بودکه‌دنبال آن‌حرکت‌کرده بحیره‌بروید. به‌این‌مناسبت‌بودکه‌مهاجرین‌مذکور به‌نام« تونوخ » یاتونوخیه نامیده‌شدند.

بزودی قبایل‌مختلف دیگری نیز ازاعراب به‌این مهاجرین پیوسته باآنها عهد اتحاد و یگانگی بستند و سوگند یادکردند که همواره با هم دوست و متحد بوده و به‌کمك یکدیگر قیام نمایند . ازآن‌موقع به‌بعدتمام طوایفی‌که دربحرین گرد آمده بودند جمعاً بنام تونوخیه موسوم گردیدند .

«تونوخیه» پس از چندین سال اقامت در بحرین یکروزغرابی را مشاهده

کردند که پاهای آن با چند حلقهٔ طلا زینت شده برروی نخلی نشست وبعدفریاد زنان از روی آن پروازکرد. اعراب چون پرندهٔ مذکوررا دیدند به‌یاد پیشگوئی کاهنه افتادند ودنبال غراب حرکت‌کرده به‌سرزمین عراق‌رسیدند. درآنجا مالك رحل اقامت افکند و شهر حیره را بنا نهاد».

این قصه که مؤلف اغانی آن‌رانقل کرده است قدیمترین‌مأخذ است راجع به‌اصل و نسب تونوخیه یا اهالی بحرین.

طبری می گوید در زمان اردشیر (اوایل قرن سوم میلادی) پادشاهی در بحرین بود موسوم به «ساتیرون» که در حصار و قعلهٔ مستحکمی اقامت داشت.

اردشیرچون‌نواحی اطراف فارس‌را مسخرخویش‌ساخت قشونی‌هم‌به‌بحرین فرستاد و پس ازیکسال محاصره قلعه‌را متصرف‌شده‌خزائن ودفائن آن‌را به‌ایران آورد و بعد پسر خود شاپور اول را به‌حکمرانی آنجا گماشت.

بعدها در اوایل مائه چهارم میلادی در موقعی که شاپور دویم هنوز طفل و صغیر بودقبایل عرب بحرین و یمامه چندین مرتبه به‌خاك ایران هجوم آوردند. شاپور وقتی به‌حد بلوغ رسید به‌جانب قبایل مذکور حمله برد و جماعت کثیری از ایشان‌را به‌قتل رسانید. بقیه عده‌ای به‌خاك بین‌النهرین پناهنده شدند وعده‌ای هم که از اهل بحرین بودند به‌وطن خود مراجعت کردند. شاپور دست ازتعاقب ایشان نکشید وبا لشکری انبوه‌سوارکشتی شده درقطیف پیاده‌گردید وعدهٔ‌زیادی از اهالی بحرین را به‌قتل رسانید و بعلاوه هاجررا بتصرف خود درآورد و قسمت اعظم قبیله عبدالعیش را معدوم ساخت وبه‌تمیم حمله برد. عاقبت همینکه ازقتل و خونریزی خسته‌گردید به‌لشکریان خود دستور داد که شانه اسرا و محبوسین را سوراخ کرده طناب از میان آن بگذرانند و به‌این‌واسطه شاپور درتاریخ شرق به‌نام ذوالاکتاف معروف شده است. از آن موقع به‌بعد بحرین جزو متصرفات

فارس گردید.

بعد از این حادثه مهم دیگری در صدر اسلام یعنی در اوایل قرن هفتم میلادی در تاریخ بحرین اتفاق افتاد. نفوذ و قدرت اسلام متدرجاً به‌سمت مشرق بسط و توسعه می‌یافت. وحضرت رسول درسال نهم بعثت‌خود العلی پسر خضرامی را مأمور ساخت که به‌نزد منذر رئیس قبیلهٔ عبدالقیس که در آن‌وقت از جانب خسرو ثانی شاهنشاه ایران‌حکومت بحرین‌داشت رفته و اورا به‌قبول اسلام‌دعوت نماید. منذرواهالی بحرین‌که طوایف عبدالقیس وبنی‌بکر در جزو زعمای‌ایشان بودند قبول اسلام کرده و تا زمان خلافت‌ابوبکر به‌این دین باقی ماندند. پس‌از مرگ منذر اهالی بحرین چون به‌خود افتادند همگی از آئین اسلام برگشتند لیکن شخصی موسوم به «جرود» قبیلهٔ عبدالقیس را مجدداً به‌کیش اسلام عودت داد و فقط بنی بکر بحال ارتداد باقی مانده و در صدد افتادند که پادشاهی برای خود انتخاب نمایند. حضرت رسول، العلی را مأمور دفع شورشیان نمود و وی با قشون خویش از نجد و یمامه‌گذشته و به‌خاك تمیم که مابین یمامه وبحرین واقع است و اهالی آن مسلمان بودند داخل‌گردید. سرکردهٔ شورشیان موسوم به‌حاتم در آن‌وقت ناحیهٔ قطیف و قسمت اعظم حوالی هاجر را به‌تصرف خود درآورده بود. العلی بعد از محاصرهٔ طولانی، قلعه «جوائه» را با جزیرهٔ داریان واقع در خلیج فارس متصرف شد وحاتم را به‌قتل‌رسانیده اسرا وغنائم بسیار به‌چنگ‌آورد و تسلط اسلام را دوباره در آنجا برقرار نمود و خود از جانب خلیفه در آنجا به‌حکومت پرداخت. از آن‌موقع ببعد بحرین جزو قلمرو خلافت بنی‌امیه قرار گرفت و در زمان خلفای عباسی ضمیمهٔ عمان و یمامه گردیده واین حال همچنان باقی بود تا قرامطه بدانجا دست یافته و آن‌را مستقل ساختند.

درسنه ۶۳۹ العلی درصدد افتادکه فتوحات مسلمین‌را ازسمت مشرق‌توسعه

دهد و بدین قصد قشون خود را به کشتی نشانده از خلیج فارس عبور نمود وعازم تسخیرفارس شد. همینکه به‌ساحل رسید کشتی‌هارا بدون محافظ و پاسبان گذاشت و خود بداخله خاك دشمن رفت. ابتدا درعرض راه کسی مزاحم حال او نگردید ولی بالاخره سپاه دشمن به‌مقابلهٔ وی آمد و جنگی بین آنها اتفاق افتاد و العلی خود را مواجه با اشکال و خطری بزرگ‌دید. به‌اینجت به‌عجله قاصدی به‌مدینه فرستاد و عتبه سردار مسلمین با دوازده هزار قشون به‌امداد وی آمد و متفقاً دشمن را شکست دادند. تفصیل فتح فارس به‌دست مسلمین در فصل سابق شرح داده شد.

بنا بقول ابن خرداذبه که در حوالی قرن ۸٦٤ میلادی می‌زیسته در آن ایام دزدی دریائی در سواحل بحرین شیوع داشته است.

ابن‌خرداذبه می گوید: «اهالی بحرین همه دزد وقطاع‌الطریقند وزراعت در میان ایشان معمول نیست ولی درخت خرما وشتر زیاد دارند». در جزو بلاد بحرین که این مؤلف نام می‌برد اشاره‌ای هم به‌قطیف و هاجر و جوائه و داریان می‌نماید. قدامه که چند سال بعد از ابن‌خرداذبه کتاب خودرا تألیف کرده است می‌گوید: «مطابق جدول مالیاتی‌سنه ۲۳۷ هجری مجموع‌عواید خلیفه از بحرین و یمامه به‌پانصد و ده هزار دینار‌بالغ می‌گردد.» خرداذبه می‌نویسد: که هوای بحرین تولید التهاب می کند و درجای دیگر می گوید « دربحرین یکقسم‌خرما وجود دارد موسوم به‌انابیح که شراب مخصوصی ازآن می‌گیرند و هر کس ازآن شراب بیاشامد عرق بدنش رنگ سفید لباس را برنگ زرد مبدل می‌سازد».

ناصرخسرو می‌گوید ساکنین بحرین از قبیلهٔ عبدالقیس‌اند که از تهامه بدانجا مهاجرت‌کرده‌اند. خود ناصرخسرو درموقع‌مراجعت از سفر مکه درسنه ۱۰۵۱ شهر لحسارا دیده است. این‌شهر ابتدا قلعه‌ای بوده‌است درنزدیکی هاجر

پایتخت قدیم بحرین و ناصرخسرو توصیف جامع و دلکشی از تاریخ و اوضاع اجتماعی آن درزمان معاصر خودش کرده‌است. به‌قول ناصرخسرو این‌شهررا ابوطاهر الجنابی رئیس فرقهٔ قرمطیان[۱] در سنهٔ ۳۱۴ هجری بنا نهاده و ابتدا آن را به‌نام «المؤمنیه» موسوم نموده‌بوده است. درآن موقع قرامطه به‌ریاست شخصی موسوم به‌ابوسعید بحرین را میدان تاخت و تاز خود قرار داده بوده‌اند. ناصرخسرو در توصیف لحسا می‌گوید:

«لحسا شهریست که همه سواد و روستای او حصاریست وچهار باروی قوی از پس یکدیگر در گرد او کشیده است از گل محکم و میان هر دو دیوار قرب یك فرسنگ باشد و چشمهای آب عظیم است درآن‌شهر که هریك پنج آسیاگرد باشد و همهٔ این آب در ولایت بر کار گیرند که از دیوار بیرون نشود و شهری جلیل در میان این حصار نهاده است با همه آلتیکه در شهرهای بزرگ باشد، در شهر بیش از بیست هزار مرد سپاهی باشد، وگفتند سلطان آن مردی شریف بود و آن مردم را از مسلمانی بازداشته بود وگفته نماز و روزه از شما برگرفتم و دعوت کرده بود آن مردم‌را که مرجع شما جز با من نیست ونام او ابوسعید بوده است و چون از اهل آن‌شهر پرسند که چه مذهب داری‌گوید که ما بوسعیدیم. نماز نگویند وروزه ندارند ولیکن بر محمدمصطفی صلی‌الله علیه‌وسلم وپیغامبری او مقرند. ابوسعید ایشان‌را گفته است‌که من باز پیش شما آیم یعنی بعد ازوفات وگور او به‌شهر لحسا اندر است و مشهدی نیکو جهة او ساخته‌اند و وصیت کرده است فرزندان خود را که مدام شش تن از فرزندان من این پادشاهی نگاهدارند

۱ـ قرامطه طایفه‌ای‌بودند که «حمدان قرمط» مؤسس‌فرقهٔ خود را پیغمبربحق دانسته وبا مسلمین کینه وعداوت مخصوصی داشته‌اند. طایفهٔ مزبور تمام‌قوانین اسلامی رانقض‌کرده واحکام وفرایض جدیدی برای خویش وضع نموده بودند و شرب مسکرات را حلال وجائز میشمردند. آغاز فتنهٔ قرامطه در دولت اسلامی درسنهٔ ۲۷۶ هجری بوده است.

و محافظت کنند رعیت را بعدل و داد و مخالفت یکدیگر نکنند تا من باز آیم . اکنون ایشان‌را قصری عظیم است که دارالملك ایشانست و تختی که شش ملك بیك جای بر آن تخت نشینند و به‌اتفاق یکدیگر فرمان دهند وحکم کنند وشش وزیر دارند پس این شش ملك بر یك تخت بنشینند و شش وزیر بر تختی دیگر و هر کار که باشد بکنکاج یکدیگر می‌سازند و ایشان‌را در آن‌وقت سی‌هزار بندهٔ درم خریدهٔ زنگی و حبشی بود وکشاورزی و باغبـانی می‌کردند و از رعیت عشر چیزی نخواستند و اگر کسی درویش شدی یا صاحب قرض او را تعهد کردندی تا کارش نیکو شدی و اگر زری کسی را بردیگری بودی بیش از مایهٔ او طلب نکردندی و هرغریب که بدان شهر افتد و صنعتی داند چندانکه کفـاف او باشد مایه بدادندی تـا او اسباب و آلتی که در صنعت او به‌کار آید بخریدی و به‌مراد خود زر ایشان که همانقدر که ستده بودی باز دادی و اگر کسی از خداوندملك و اسباب را ملکی خراب شدی و قوت آبادان کردن نداشتی ایشان غلامان خود را نامزد کردندی‌که بشدندی و آن ملك واسباب آبادان کردندی واز صاحب‌ملك هیچ نخواستندی ، وآسیاها باشد درلحسا که ملك سلطان باشد بوی رعیت غله‌آرد کنندکه هیچ نستانند وعمارت آسیا ومزدآسیابان ازمال‌سلطان دهند وآن‌سلاطین را سادات می گفتند و وزرای ایشان را شائره و در شهر لحسا مسجد آدینه نبود و خطبه و نماز نمی کردند الا آنکه مردی عجمی آنجا مسجدی ساختهٔ بود نام آن مرد علی ابن‌احمد مردی مسلمان حاجی بود و متمول وحاجیان که بدان‌شهر رسیدندی او تعهدکردی ، درآن شهر خرید وفروخت وداد وستد بسرب‌می کردند و سرب در زنبیلها بود در هر زنبیلی شش هزار درم سنگ، چون معامله‌کردندی زنبیل برشمردندی و همچنان برگرفتندی و آن نقد کسی از آن بیرون نبردی و آنجا فوطه‌های نیکو بافند و به‌بصره برند و بدیگر بلاد ، اگر کسی نماز کند

او را باز ندارند ولیکن خود نکنند. و چون سلطان برنشیند هر که باوی سخن گوید او را جواب خوش دهد و تواضع کند و هرگز شراب نخورند، و پیوسته اسبی تنگ‌بسته با طوق و سرافسار بدر گورخانهٔ ابوسعید بنوبت بداشته باشند روز و شب یعنی چون ابوسعید برخیزد برآن اسب نشیند و گویند ابوسعید گفته است فرزندان خویش را که چون من بیایم وشما مرا باز نشناسید نشان آن باشد که مرا با شمشیر من برگردن بزنید اگر من باشم در حال زنده شوم و آن قاعده بدان سبب نهاده است تا کسی دعوی بوسعیدی نکند. و یکی از آن سلطانان در ایام خلفای بغداد با لشکر به‌مکه شده است و شهر مکه ستده وخلقی مردم را در طواف درگرد خانهٔ کعبه بکشته حجرالاسود از رکن‌بیرون کرده بلحسا بردند وگفته بودند که این سنگ مقناطیس مردم است که مردم را از اطراف جهان به‌خویشتن می کشد و ندانسته‌اند که شرف و جلالت محمد مصطفی صلی‌الله‌علیه و سلم بدانجامی‌کشدکه حجر ازبسیار سالها باز آنجامی‌بودوهیچکس بآنجا نمی‌شد، و آخر حجرالاسود از ایشان باز خریدند و بجای خود بردند[1] و در شهر لحسا گوشت همهٔ حیوانات فروشند چون گربه و سگ و خر وگاو وگوسپند و غیر او هرچه فروشند سروپوست آن حیوان نزدیك‌گوشتش نهاده باشند تا خریداردانند که چه می‌خرد و آنجا سگ را فربه کنند همچون گوسپند معلوف تا از فربهی چنان شود که نتواند رفتن بعد از آن می کشند و می‌خورند.

وچون ازلحسابجانب‌مشرق روند هفت‌فرسنگی دریاست اگر در دریابروند بحرین باشد و آن جزیره‌ایست پانزده فرسنگ طول آن و شهری بزرگست و نخلستان بسیار دارد ومروارید ازآن دریا برآورند وهرچه غواصان برآوردندی

۱ـ حجرالاسود را ابوطاهر پسر ابوسعید در سنه ۳۱۸ هجری بلحسا برد و بعدها قرامطه‌آنرا در سنهٔ ۳۲۹ بجای خود عودت دادند.

یك نیمه سلاطین لحسا را بودی، و اگر از لحسا سوی جنوب بروند بعمان رسند و عمان برزمین عرب است ولیکن سه جانب او بیابان و برّ است که هیچکس آنرا نتواند بریدن و ولایت عمان هشتاد فرسنگ در هشتاد فرسنگ است و گرمسیر باشد و آنجا جوز هندی که نارگیل می‌گویند روید، و اگر از عمان بدریا روی فرا مشرق روند ببارگاه کیش ومکران رسند، واگر سوی جنوب روند بعدن رسند و اگر جانب دیگر بفارس رسند، وبلحسا چندان خرما باشد که ستوران را بخرما فربه‌کنند که وقت باشد که زیادت از هزار من بیکدینار بدهند، وچون از لحسا سوی شمال روند به‌هفت فرسنگی ناحیتی است که آنرا قطیف می گویند و آن نیز شهری بزرگ است و نخیل بسیار دارد و امیری عرب بدر لحسا رفته بود و یکسال آنجا نشسته و از آن چهار باره که دارد یکی ستده و خیلی غارت کرد و چیزی بدست نداشته بود با ایشان و چون مرا بدید از روی نجوم پرسید که آیا من می‌خواهم که لحسا بگیرم توانم یا نه‌که ایشان بی‌دین‌اند من آنچه مصلحت بود می‌گفتم و نزدیك منهم بدویان با اهل لحسا نزدیك باشند به‌بی‌دینی که آنجا کس باشد که به‌یك‌سال آب بردست نزند واین معنی که تقریر کردم از سر بصیرت گفتم نه‌چیزی از اراجیف که من نه ماه درمیان ایشان بودم به‌یك دفعه نه‌بتفاریق و شیر که نمی‌توانستم خورد و از هر کجا آب خواستمی که بخورمی شیر بر من عرض کردندی و چون نستدمی وآب خواستمی گفتندی هر کجا آب بینی آب طلب کن که آن کس را باشد که آب باشد[1] و ایشان همه عمر هرگز گرمابه ندیده بودند و نه آب روان».

ادریسی که یکقرن بعد اززمان ناصرخسرو می‌زیسته‌چون اطلاعات شخصی درخصوص بحرین نداشته است مطالب مهمی برمعلومات مراجع به‌آنجا نمی‌افزاید

۱ــ این عبارت ظاهراً مغشوش است و چیزی ازآن مفهوم نمی‌شود.

مشارالیه در یکجا می گوید :

« جزیرهٔ عمدهٔ بحرین جزیرهٔ « اول » است که شش میل طول و عرض آن می‌باشد . پایتخت آن بحرین شهر پرجمعیت آبادی است و در حوالی آن سبزه و خرما بفراوانی می‌روید . چندین رشته آب شیرین در آنجا هست که غالب آنها به‌شکل آبشاردرآمده وسنگهای آسیاب‌را می گردانند . حکومت جزیره دردست امیری مستقل است و اهالی آنجا ازحسن‌سلوك و عدالت وتقوای اونهایت‌رضایت را دارند و وقتی او می‌میرد شخص عادل و مقدس دیگری را به‌جای وی انتخاب می‌نمایند » .

ابوالفدا (۱۳۲۱ میلادی) شاهزاده وجغرافیانویس شامی‌که کتاب خود را از روی مؤلفات پیشین اقتباس و تألیف نموده است می گوید « بحرین مجاورنجد است و بنام هاجر نیز نامیده می‌شود » . در زمان اوشهر لحسا ظاهراً از اهمیت‌و اعتبار سابق خودافتاده بوده است‌زیرا نویسنده متذکر می‌شود که « شهر کوچك است . . . و برج و بارو ندارد » . محل این شهر را ابوالفدا بقدر دو روز مسافت درسمت جنوب غربی قطیف معین کرده و می گوید مـانند دمشق اطراف آن را درختان نخل احاطه‌کرده است . قطیف نیز دارای نخلستانهای زیاد و مغاص‌های مروارید بوده است و یکی از اهالی بومی آنجـا به ابوالفدا گفته است که شهر دیوار محکمی با چهار دروازه و یك خندق بزرگ دارد و درموقع جزر ومدآب دریا تا پشت دیوار رسیده و سپس مجدداً عقب می‌رود و خشکی ظاهر می گردد. چون شهر درانتهای خلیج واقع بوده است‌کشتی‌های بزرگ تجارتی با مال‌التجارهٔ خود بدانجا آمد و رفت می کرده‌اند .

ابن‌بطوطه باآنکه شهر و ناحیهٔ بحرین را با هم یکی دانسته و فرقی بین آنهانگذاشته است معذلك اطلاعاتی‌که در خصوص آنجا بدست می‌دهد ازمنقولات

ابوالفدا صحیح‌تر است زیرا خود او در مسافرت مکه از بندر صیرف و خلیج فارس گذشته و آنجا را بچشم دیده است. مشارالیه می گوید «بحرین شهر معتبر قشنگی است که انهار و بساتین و اشجار فراوان دارد و آب در آنجا به آسانی بدست می‌آید یعنی همینکه قدری خاك زمین را با پنجه کنند آب از زیر آن جاری می‌شود. در این ناحیه نخل خرما و انار و لیمو و پنبه بعمل می‌آید وهوا فوق‌العاده گرم است و بقدری شن درآنجا وجود داردکه غالباً ابنیه و منازل رادر زیر خود مدفون می‌سازد». در زمان ابن‌بطوطه همین شن و ماسهٔ متحرك راه خشکی بین بحرین و عمان را مسدود ساخته بوده است و هیچکس نمی‌توانسته است غیرازراه دریا از راه دیگری به عمان و بحرین ایاب وذهاب نماید. قطیف در آنموقع «شهر زیبائی بوده است که نخل بسیار داشته و اعراب ساکن آنجا هم رافضی[1] بوده‌اند وبدون هیچ بیم وپروائی کفر و بی‌دینی خودرا ظاهرمی‌ساخته‌اند» ابن‌بطوطه شهر هاجر را هم دیده است و این شهر همانست که ضرب‌المثل مشهور «خرما به هاجر بردن» در بارهٔ آن گفته شده است زیرا خرما در آنجا بحدی فراوان است که اهالی آنرا عوض نواله بچهارپایان می‌دهند. اعراب ساکن این ناحیه اغلب از قبیلهٔ عبدالقیس هستند.

۱ــ رافضی‌ها یك فرقه از مسلمین شیعه هستند و آنها را از اینجهت رافضی گفته‌اند که وقتی با زید پسر امام زین‌العابدین بیعت نمودند از او تقاضا کردندکه ابوبکر وعمر را طرد وتکفیر نماید لیکن زید بعنوان اینکه این دونفر ازصحابهٔ خاص جد او پیغمبر بوده‌اند ازقبول تقاضای ایشان امتناع ورزید و باینجهت اشخاص مذکور از بیعت او برگشتند واز آنرو بنام رافضیه مشهور شدند. امروز سنی‌ها کلیهٔ فرق شیعه را بنام رافضی مینامند.

٦

صیرف - کیش - هرمز

این سه مکان از ابتدای قرن نهم تا مدت هفت قرن متوالیاً در تاریخ خلیج فارس دارای اهمیت واعتبار مخصوص بوده‌اند. «ون‌سنت» به تبعیت قول «ویلیام‌ـ اوزلی» محل‌صیرف را درمقابل جزیرهٔ کیش دانسته‌است ولی خرابه و آثاری در آنجا دیده نمی‌شودکه مؤید این ادعا باشد. «موریر» بطوریکه افواهـا شنیده بوده است می‌نویسد درمحل‌کنونی «طاهری» آثارخرابه‌ای باقی است وکتیبه‌هائی نیز بخط‌کتیبهٔ پرسپولیس درآنجا موجود می‌باشدولی مسافرینی‌که بعدها بدانجا رفته‌اند اثری از این‌کتیبه‌ها نیافته‌اند. نخستین‌کسی که محل حقیقی صیرف را تشخیص داده و شرحی نیز راجع بآن نوشته است «کاپیتان‌کمپتورن» عضو بحریهٔ هندوستان می‌باشدکه خود بشخصه در سنه ۱۸۳۵ آنجا را دیده است.

قصبهٔ جدید طاهری در محل صیرف قدیم واقع است و این قصبه نقطهٔ‌غیر معروف و بی‌اهمیتی است‌که غالباً صیـادان عرب در آنجا اقامت دارند. در سمت مغرب در دامنهٔ رشته جبالی که ارتفاع قلهٔ آن به پنجهزار پا می‌رسد و بموازات خلیج فارس امتداد دارد تپهٔ‌کوچکی است‌که برروی‌آن قلعهٔ چهارگوش محقری

بنا شده است. مابین کوه مزبور و دریا دامنه‌ایست بارتفاع ۶۰۰تا ۷۰۰ پاکه‌برروی آن خرابه‌های شهر قدیم واقع می‌باشد. آثار و بقایای بلدهٔ قدیم اسلامی صیرف بمسافت دو میلی قصبهٔ طاهری در حاشیهٔ ساحل قرار گرفته و عبارت از توده‌های عمارات مخروبه‌ایست که از کناردریا تاپای تپه‌ها امتداد دارد. مابین‌این خرابه‌ها آب انبارهای مخروبهٔ زیادی دیده می‌شود که همه بطرز آب انبارهای کنونی آن صفحات ساخته شده‌است به‌این معنی که چاله‌های‌مستطیل‌بزرگی کنده اطراف آنرا باآهك وساروج اندوده‌اند و برای جلوگیری‌از تبخیر آب سقف مدوری هم‌برروی آن زده‌اند ولی‌سقفهای مذکور امروزه همگی‌فروریخته وخراب شده‌اند. ظروف شکستهٔ سفالین زیاد با چند قطعه چینی در آن حوالی یافت شده است. در ۱۸۵۷ از کلیه عمارات این شهر فقط یك مسجد بزرگ‌که ازسنگ تراش ساخته شده‌است وهیئت ظاهر آن بر زیبائی و شکوه گذشته‌اش دلالت می کرد باقی‌مانده بود ولی آنهم در شرف خرابی و انهدام افتاده است. درنزدیکی این مسجد قنات خشکی مشاهده می‌شود و عدهٔ زیادی هم سنگ قبربا کتیبه‌های کوفی درآنجا پیدا شده است. یکی‌از این سنگها بموزهٔ بریطانی‌برده شده و تاریخ آنرا اواخر قرن دهم میلادی معین کرده‌اند.

اینها بقایا و آثار عمده‌ای است که از این شهر مشهور اسلامی باقی مانده است لیکن در داخلهٔ خاك مزبور آثار قدیمی‌تر و مهم‌تر نیز یافت می‌شودکه‌شرح آنها درکتاب «استیف» بتفصیل داده شده است. دهانهٔ غارهائی‌که در دامنهٔ تپه‌ها واقع است پر از دخمه‌های سنگی است‌که برای رسیدن باغلب آنها باید نردبان گذاشت. گشادی مدخل این غارها سه قدم در دو قدم است و هرمدخلی بدو یا چند دخمه ساروجی راه داردکه درهر کدام مقداری خاك نرم و استخوان‌پوسیدهٔ انسانی یافت می گردد و از اینرو معلوم می‌شود که دخمه های مذکور مقبرهٔ

زرتشتیان بوده است. کمی دورتر در دامنهٔ تپه‌ها نیز بقایا و آثاری مشاهده‌می‌شود که از این دخمه‌ها هم عجیب‌تر وجالب توجه‌تر هستند. چند پلکان پهن و کوتاه سنگی که در دو سمت دهانهٔ غار ساخته شده است به محل این خرابه‌ها اتصال می‌یابد . در سرتاسر این دامنه‌که تقریباً نیم میل مساحت آنست شن و ماسه‌طبقهٔ علیا را بکلی پوشانده است و چند ستون سنگی بطور متفرق در آنجا دیده می‌شود که بزرگترین آنها شش الی نه پا قطر و از دوازده تاچهارده پا ارتفاع دارد . در آن قسمت از دامنه‌که شن و ماسه روی آنرا نپوشیده و سطح آن نمایان است عدهٔ زیادی دخمهٔ کوچك وبزرگ مشاهده می‌شودکه همه در ردیفهای منظم‌قرار گرفته است و فقط جدار سنگی نازکی آنها را از یکدیگر جدا می‌سازد. چندین چاه که هرکدام دو الی سه‌پا قطر دهانه آنست در دامنهٔ تپه حفر شده و یکی از آنها که‌برروی خود تپه واقع است۲۰۴ پا عمق دارد وآب زیادی می‌گیرد. تاریخ قطعی این خرابه‌ها هنوز کشف نشده است . در « فهرست‌کتب شرقی » می‌نویسد صیرف راکیکاوس که ظاهراً معاصر داود بوده است بناکرده است ولی آنچه ازخود این خرابه‌هامی‌توان حدس زد اینست‌که مدتهای مدید قبل ازاحداث‌شهراسلامی صیرف این نقطه مسکون و آباد بوده است .

راجع بتاریخ صیرف در قرون وسطی اطلاعات زیادی از مصنفین اسلامی در دست است . شهر مذکوردر عرض سه یا چهار قرن بندر عمدهٔ فارس بشمار می‌رفته و یکی از بزرگترین مراکز تجارتی خلیج فارس بوده است. چنانکه‌قبلاً اشاره‌کردیم‌نخستین‌کسی‌که ذکری از این شهر نموده است سلیمان تاجر وابوزید صیرفی در قرن نهم بوده‌اند . بعد از آنها اسطخری در مائهٔ دهم میلادی شرح مبسوطی راجع بآنجا نگاشته و منجمله می گوید :

«بعد از شیراز صیرف مهمترین شهر فارس است و از حیث وسعت به‌همان

اندازهٔ شیراز می‌باشد. خانه های آنجا از چوبهای سخت و محکم زنگباری ساخته شده و دارای چندین طبقه است. شهر مذکور در ساحل دریا واقع شده و دارای ابنیهٔ قشنگ و جمعیت زیاد می‌باشد. ساکنین آنجا بقدری بخانه‌های ظریف و خوش ساخت علاقه دارند که گاهی تا سی هزار دینار برای ساختمان عمارت و تنظیم باغ اطراف آن بمصرف می‌رسانند. آب خوب و میوهٔ عالی را از کوه جام که در مجاورت شهر واقع است می‌آورند و هوای صیرف از کلیه نقاط دیگر این ایالت گرمتر می‌باشد[۱] واردات شهر صیرف عبارت است از عود و عنبر و کافور و جواهرات و خیزران و عاج و آبنوس و کاغذ و صندل و ادویه وعطریات هندی و صادرات آن عبارت می‌باشد از انواع پارچه‌ها و منسوجات کتانی خوب و همچنین مروارید در آنجا زیاد خرید و فروش می‌شود.»

ابن حوقل نیز قریب بهمین مضمون شرحی راجع به صیرف در کتاب خود نگاشته و بعلاوه می نویسد: در اینجا زراعت و باغبانی معمول نیست و آب را از مسافتی بعید بشهر می آورند. در حومهٔ مجاور خود شهر درخت یافت نمی‌شود و اهالی عموماً به تجارت و سوداگری اشتغال دارند. بنابقول ابن‌حوقل شهر صیرف شهری کاملاً تجارتی بوده است و واقعاً هم بواسطهٔ محدود بودن اراضی بین کوه‌و دریای مجاوروسعتی برای زراعت باقی نمانده است. مقدسی(قرن دهم) می‌نویسد که صیرف از حیث اهمیت تجارتی با بصره رقابت می‌نماید و خانه‌های آن همه پاکیزه و عالی است ولی در سنه ۹۷۷ میلادی زلزلهٔ سختی که تا مدت هفت روز ادامه داشت واقع شده است و خرابی عمده بشهر وارد آورده است.

۱ــ در سنهٔ ۱۹۱۱ که نویسنده ازطاهری به‌جام میرفتم کاروانی را در راه دیدم که ازجام میوه حمل میکند. در دامنهٔ تپه‌ای که پائین معبر کوه واقع است خرابه‌های یکعده خانه بسبك ابنیهٔ اروپائی دیده میشود و از قراری که میگویند این خانه‌ها در ایام سابق محل ییلاق پرتغالیها بوده است.

پس از انقراض سلسله آل بویه در حدود سنه ۱۰۵۵ میلادی شهر صیرف رو بانحطاط و خرابی گذاشت و ابن بلخی علل و موجبات انحطاط آنجا را در کتاب خود بشرح وتفصیل ذکر کرده است. در زمان یاقوت (اوایل قرن سیزدهم) ظاهراً انهدام و خرابی صیرف به حدکمال رسیده بوده است زیرا یاقوت می نویسد «من خود باین شهر رفته‌ام و بقایای ابنیهٔ معظم و مسجد زیبای آنرا که با ستونهای چوب صنوبر تزئین شده است بچشم دیده‌ام ... اما از وقتی که جزیرهٔ کیش آباد و معمور گردیده و مرکز تجارت هندوستان شده است صیرف اهمیت و اعتبار قدیم خود را ازدست داده است. فعلا در آنجا فقط چند خانوادهٔ فقیر زندگی می‌کنند».

یاقوت عقیدهٔ نویسندگان قبل از خود را راجع ببزرگی و عظمت صیرف رد می‌کند و می گوید «من نمی‌خواهم بنوشته‌های اسطخری ایرادی بگیرم ولی لازم است این نکته را متذکر شوم‌که شهر صیرف مابین کوه و دریا واقع است و فاصلهٔ این دو از یکدیگر بیش از یك تیرانداز مسافت نیست. با اینحال چطور می‌توان اظهارات اسطخری را در خصوص وسعت و عظمت صیرف قبول نمود.» و باید تصدیق کرد که یاقوت در این اظهاریه خود کاملاً ذیحق می‌باشد.

ابن بطوطه کیش و صیرف را با هم اشتباه کرده است و از نوشته‌های او هیچ چیز به معلومات و اطلاعات ما افزوده نمی‌شود. مستوفی که معاصر ابن بطوطه بوده است آخرین کتیبهٔ سنگ قبرشهر متوفی را نوشته و می گوید: این شهر در قدیم بسیار بزرگ و دولتمند بوده ومرکز تجارت بحری خلیج‌فارس بشمارمی‌رفته است لیکن در عهد دولت آل بویه مرکز تجارت از آنجا به‌کیش منتقل گردید.

بنا بقول ابن بلخی مجموع عواید دولتی فارس وکرمان و عمان از بابت عایدات گمرکی در زمان خلیفه المقتدر (۹۰۸–۳۲) سالیانه به ۲،۳۳۱،۸۸۰ دینار سرخ بالغ می‌شده است و از این مقدار فارس و مضافات آن به استثنای صیرف

۱،٦۳٤،۵۰۰ دینار می‌پرداخته وصیرف با نضمام عوائد عشریه که از کشتی‌های تجارتی می‌گرفته است ۲۵۳،۰۰۰ دینار عاید می‌داشته است.

در قرون وسطی کلیه جاده‌های ایالت فارس از شهر شیراز منشعب می‌شده است. صیرف وکیش وهرمزچون هرکدام بنوبهٔ خود مهمترین بنادر خلیج‌فارس شده بودند به هریك از آنها چندین راه متصل می‌گردیده است. جادهٔ صیرف‌در ایام قدیم هم مثل امروز ٦٦ فرسخ بوده و ده منزل داشته است و از قراءوقصبات متعدد می‌گذشته است.

کیش به دلایل و جهاتی که ابن‌بلخی ذکرکرده است جانشین صیرف شده و مهمترین مرکز تجارتی خلیج فارس گردیده است. مساحت این جزیره ۸ میل و نیم در٤ میل ونیم است‌وتنگهٔ عریضی بوسعت نه میل آنرا ازخشکی جدامی‌سازد. شهر قدیم کیش در اواسط ساحل شمالی جزیره واقع بوده و بقایای‌آن به شکل تل‌های بزرگی از سنگ و آجر هنوز باقی است و در اراضی مجاور آن مقدار زیادی ظروف شکسته سفالین و چینی پیدا شده است. خرابه‌های یك مسجد قدیمی نیز در اینجا دیده می‌شودکه ستونهای سنگی شکسته‌اش دراطراف افتاده است. بعلاوه چندین‌آب‌انبار بزرگ بشکل مستطیل‌با دیواره‌های‌ساروجی نیز موجود است‌که عمق یکی از آنها به ٢٤ پا می‌رسد و سقف آن خراب شده و فرو ریخته است. آب را برای زراعت بوسیلهٔ قنات که میان ایرانی‌ها معمول و متداول است می‌آورده‌اند.

راجع بتاریخ قدیم‌کیش اطلاعات‌کاملی در دست نیست ولی این نکته مسلم است که در زمان اسکندر موقعی‌که «نیارکوس» در خلیج فارس بسیاحت‌مشغول بوده است این جزیره اختصاص با آلههٔ «ونوس» و «مرکور» داشته است زیرا جزیره‌ای که «آریان» باسم «کامتینا» بدان اشاره می‌کند همین کیش امروزی‌بوده

است . « سرویلیام اوزلی » افسانهٔ ایرانی ذیل را راجع بوجه تسمیهٔ این جزیره درکتاب خود نقل نموده است :

« بنا بروایت یك کتاب خطی فارسی اسم کیش از قرن دهم باین جزیره اطلاق شده است و وجه تسمیهٔ آن بدینقرار می‌باشد :

پسر بیوهٔ فقیری موسوم به قیس از شدت فقر و تنگدستی با گربهٔ خودسوار کشتی شده به هندوستان می‌رود . از قضا در موقع ورود او بدانجا آفت موش پیدا شده و عدهٔ این حیوان موذی بقدری زیاد گردیده بودکه بدون بیم و پروا بسفرهٔ پادشاه حمله می‌بردند و چند نفر فراش مجبور بودند با چوبدستی خود همهٔ آنها را از اطراف سفره دورکنند . قیس چون این حال را مشاهده کرد گربهٔ خود را آورده در میان موشها رها نمود و در اندك مدتی همهٔ موش‌ها از ترس او متواری گردیدند. پادشاه خلعت وانعام بزرگی بوی ارزانی‌داشت وقیس به‌صیرف‌مراجعت کرده مادر و برادران خود را بدان جزیره برد و ازآنموقع ببعد جزیرهٔ‌مذکور بمناسبت اسم او قیس یا بزبان فارسی‌کیش نامیده شد» .

یکی از قدیمترین مصنفین اسلامی که اشاره به‌این جزیره کرده است ابن خرداذبه است و وی می گوید :

« جزیره کیش چهار فرسخ عرض وطول دارد و در آنجا نخلستان و اراضی مزروع وگله‌های مواشی یافت می‌شود و مغاص مرواریدی‌هم در آنجا هست زیرا مردم آن بمروارید خیلی توجه دارند و اهمیت می گذارند » .

از این گفته چنین استنباط می‌شود که جزیرهٔ مذکور سابقاً خیلی بیش‌از امروز منبت و حاصلخیز بوده است ومخصوصاً جمعیت‌زیادی‌که در آنجا سکونت داشته است این نکته‌را تأیید می‌نماید . یکی ازمسافرین در اواخر قرن نوزدهم می‌نویسد : « در طرف ساحل شمالی زراعت مختصری می‌شود و عدهٔ قلیلی نخل و

سایر درختهای میوه‌دار هم در آنجا وجود دارد . . . لیکن داخلهٔ جزیره خشك و ریگزار است و جز علفها و بوته‌های کوچکی که گله‌ها در آن چرا می‌کنند چیز دیگری یافت نمی‌شود » .

بطوری که مؤلفین قدیم نوشته‌اند درجزیرهٔ کیش شهر بزرگ حصارداری ساخته شده وکشتی‌های تجارتی هندوستان و عربستان اغلب در بندرگاه آن لنگر می‌انداخته‌اند . قزوینی می گوید هوای این جزیره از هوای حمام گرمتر است لیکن با وجود این جمعیت زیادی در شهر آن سکونت دارند .

« ادریسی » نیز که درنیمهٔ اخیر قرن دوازدهم می‌زیسته است شرح مفصلی راجع بجزیرهٔ کیش نوشته و مطالب مهمی براطلاعات ما در خصوص تاریخ آنجا افزوده است .

« ربی‌بنیامین » از اهالی « تودلا » (۷۳-۱۱٦٤ میلادی) درموقع مسافرت بهندوستان و سیلان آنجا را دیده و شرحی درخصوص آن نوشته‌است لیکن‌چون مشارالیه‌تاجر بوده وقصدش جغرافی‌نویسی‌نبوده‌است‌لهذا درتوصیفی‌که ازجزیره کرده است بیشتر جنبهٔ تجارتی آن‌را مورد بحث قرارداده و می گوید :

« از قزوین به‌مملکت خوزستان که بر روی دجله واقع است رفتم . این رودخانه از بالا به‌سمت پایین جاریست و در نزدیکی جزیرهٔ کیش بدریای هند (خلیج فارس) می‌ریزد . جزیرهٔ مذکور شش میل مساحت دارد و ساکنین آن بواسطهٔ فقدان آب توجهی به‌فلاحت و زراعت نمی کنند و چون غیر از یك‌چشمه درتمام جزیره یافت نمی‌شود اهالی‌ناگزیر آب‌مشروب خودرا ازباران می گیرند. این جزیره بازار تجارتی مهمی بشمار می‌رود و تجار هند و سایر جزائر امتعه و اجناس خود را برای فروش بدانجا می‌آورند و سوداگران بین‌النهرین و یمن و ایران انواع پارچه‌های ابریشمی و ارغوانی و کتان و پنبه و شاهدانه و ماش و

گندم و جو وذرت و برنج و غیره به‌آنجا صادر می‌کنند. تجـار هندی مقادیر زیادی ادویه واردمی‌نمایند وخود اهالی جزیره شغلشان دلالی امتعهٔ خارجی‌است و از آن رهگذر استفاده می کنند. در جزیرهٔ مذکور تقریباً پانصد نفر سکونت دارد».

«بنیامین» ظاهراً در موقع آبادی واهمیت کیش‌آنجا را دیده است وشرح جامع ومبسوطی‌که راجع به‌تجارت‌آنجا مینویسدتاریخچهٔ روابط تجارتی‌بین‌کیش وهندوستان‌را تا اندازه‌ای روشن‌می‌سازد. «مارکوپولو» (نیمهٔ اخیرقرن سیزدهم) فقط اشاره میکند که جزیره کیش توقفگاهی است برای مسافرینی‌که عازم سفر دریا هستند.

یاقوت در اوایل قرن سیزدهم شخصاً جزیره کیش و شهر صیرف را دیده است و به‌اینجهت مقایسهٔ جالب توجهی از این دو نقطه نموده و می گوید:

«جزیرهٔ قیس‌که ایرانی‌ها آن‌را کیش می‌نامند چهار فرسخ مساحت دارد. شهر کیش بسیار قشنگ و زیباست واطراف آن را عمارات عالی و باغهای دلگشا احاطه کرده است. پادشاه عمان‌که تمامی این دریا در تحت اختیار وفرمان اوست در کیش اقامت‌دارد وکشتی‌هائی‌که مابین‌هندوستان وفارس ایاب وذهاب می‌نمایند در آنجا توقف می‌کنند. چندین آب انبار بزرگ برای ذخیرهٔ آب باران و پنج بازار معمور در آنجا موجود است و پـادشاه آنجا را بواسطهٔ قوهٔ بحریه بزرگی که داراست امرای هندوستان تکریم و احترام می‌کنند. من او را چندین مرتبه دیده‌ام: قیافه‌اش شبیه به‌ایرانیان است وبه‌طریق دیلمیان لباس می‌پوشد. خدمه و اعضاء درباری او فوق‌العاده زیادند و اسبهای عربی خیلی عـالی دارد. در این نقاط صید مروارید هم می‌شود وکلیه جزایر مجاور در تحت حکومت کیش است. دراین مملکت من چندین نفر را دیدم‌که درحکمت وادبیات تبحرکامل داشتند».

ابن‌مجاور[1] در کتاب تاریخ مستنصری خود یك فصل کامل در خصوص جزیرهٔ کیش نوشته و راجع به‌اوضاع اجتماعی آنجا بیش از سایر جغرافیا نویسان عرب اطلاعات به‌دست داده است. مشارالیه می نویسد:

« دراین جزیره نخلستان زیاد یافت می‌شود وهمه متعلق به‌سلطان‌می‌باشد. هر نقطه از زمین آنجارا با دست بکنندآب از زیرآن بیرون می آید. یك‌قنات تحت‌الارضی که پادشاهان قدیم آن را حفر کرده‌اند از میان باغ امیر می گذردو آب انهار و چشمه‌ها وارد آن شده منابع و آب انبارهـای شهر را پر می‌کند. اهالی کیش ماهی را با خرما می‌خورند وعادت‌آنها اینستکه‌غذای خودرا همیشه با دست راست تناول می‌نمایند و اگر کسی نان‌را با دست چپ پاره کند بی‌تربیت محسوب می‌شود. خانه‌ها عموماً بـا سنگ و کاه‌گل ساخته شده و دارای چندین طبقه است و از دور به‌شکل قلاع مستحکمی به‌نظر می‌آید... اهالی آنجا از منسوجات بافت مراکش لباس می‌پوشند وگوشهٔ دستار خود را آویزان می‌کنند. پادشاه ایشان نه قشون پیاده دارد و نه لشکر سواره و عموم مردم جزیره ملاح و بحرپیما هستند. زنها همگی لباس سیاه در برمی کنند و در موقع عروسی داماد صد دینار بعنوان شیربهاء بزن می‌دهد و زن هم بهمانمقدار پول به‌خـانهٔ شوهر می‌آورد وبعد درقباله قید می کنند که داماد دویست‌دینار به‌عروس مقروض‌است. در این جزیره مردهاکلیه تابع زنها هستند وهیچ‌کاری برخلاف‌میل ورضای‌ایشان نمی‌کنند درصورتی که این رسم با قول پیغمبر اکرم که می‌فرماید بازنها مشورت کنید لیکن درست بر خلاف رأی ایشان رفتار نمائید مغایرت دارد ».

بنا بقول همین مؤلف در آن‌زمان عواید جزیرهٔ کیش بخلیفهٔ بغداد تعلق

۱ــ جمال‌الدین ابوالفتح یعقوب‌الدمشقی مابین سنوات ۲۶ــ۱۲۲۴ میلادی کتاب جغرافیـائی نوشته وآنرا بنام خلیفه منصور مستنصر کرده است.

داشته و از جانب خلیفه هم مأموری مقیم آنجا بوده است لیکن تجارت ظروف سفالین و چوبی منحصر بشخص سلطان بوده و کسی دیگر اجازهٔ خرید و فروش آن را نداشته است.

جزیرهٔ کیش در قرن سیزدهم نیز به‌اهمیت و اعتبار سابق خود باقی بوده است چنانکه زکریای قزوینی متوفی سنه ۱۲۷۵ میلادی می گوید این‌شهر دارای ابنیه وعمارات و باغها ودروازه‌های زیاد است ودر عهد ماهیچ مکانی بصفا ودلشکی آنجا نیست» وبعلاوه می‌گوید هنوز کشتی‌های ایران وعربستان که به‌قصدتجارت بدین‌صفحات می آیند در آنجالنگر می‌اندازند. حمدالله قزوینی (قرن‌چهاردهم) نیز شرحی قریب بهمین مضمون دربارهٔ آنجا می‌نویسد.

همانطورکه سابقاً کیش جانشین صیرف شده بود همانطور هم بعدها هرمز جای کیش راگرفته و مهمترین مرکز تجارتی خلیج فارس گردید. اما در موقع مطالعهٔ تاریخ این نقطه باید متذکر بود که هرمز هم اسم شهری قدیمی واقع در خشکی بوده است وهم نام جزیره‌ای درخلیج فارس ونباید این دو را بایکدیگر اشتباه نمود. جزیرهٔ هرمز ازقدیم سلاطین بومی مستقل داشته وبه‌عظمت وجلال وتمول درآفاق مشهور بوده است ولی‌این اشتهار با اوضاع کنونی آنجا بهیچوجه تطبیق نمی‌نماید و ظاهراً در قدیم هم هرگز وضع حقیقی آنجا با اشتهاراتش در خارج برابر نبوده است. اسم این جزیره بواسطهٔ اشعاری‌که «میلتون»[1] وشعرای دیگر در حق ثروت وتمول افسانه مانند آنجا گفته‌اند درمیان ما هم معروف‌شده

۱ــ «میلتون» در «فردوس مفقود» میگوید:

« برفراز تخت سلطنتی نشسته بودکه برق جبروت و جلال آن

از ثروت و تمول هرمز وهند واز جواهر و مروارید بیحسابی که دست سخاوتمند شرق بپای سلاطین خود نثار مینماید سبق میبرد».

یك ضرب‌المثل‌شرقی‌هم‌هست‌که میگوید «اگردنیا حلقهٔ انگشتری‌باشد هرمزنگین‌آنست».

و جنبهٔ افسانه و داستان به‌خودگرفته است .

لردکرزن می گوید « این محل جز آنکه در دهانهٔ خلیج فارس واقع‌است و دو بندر خوب دارد دارای هیچ چیز دیگر نیست که شهر بزرگی توانسته باشد در آنجا احداث شود . . . کلیه لوازم زندگانی و حتی مایحتاج روزانه را هم از خارج می‌آورده‌اند و امروزه هرکس این مکان را ببیند باور نمی‌تواند بکند که سابقاً در اینجا شهری بوده است که چهل هزار نفر در آنجا اقامت داشته‌اند» .

در قرن دهم هرمز کهنه بندر تجارتی کرمان وسیستان بوده ولی در تجارت عمومی عالم اهمیتی نداشته است . ادریسی و اسطخری ومقدسی هر سه‌شهرهرمز را بازار عمدهٔ تجارت‌کرمان نامیده‌اند . در ناحیهٔ هرمز نیل وانگور وگندم وجو و برنج به‌عمل می‌آمده و از معدنیات طلا ونقره و مس و آهن و نمك در آنجا وجود داشته است . بنای این شهررا به‌اردشیر بابکان‌نسبت می‌دهند لیکن اهمیت و اعتبار آن از بعد ازاسلام شروع می‌شود وتا اواخر قرن پانزدهم اسبهای اصیل وممتاز ازآنجا به‌هندوستان‌می‌برده‌اند اشاره‌ای که « مارکوپولو » به‌هرمز کرده و آنجا را «شهر بزرگ و زیبائی در ساحل دریا» خوانده است مقصود شهرهرمز واقع در خشکی بوده است که شرح مبسوطی راجع به‌تجارت و مشاغل مختلفهٔ آنجا مخصوصاً صادرات اسب بهندوستان مینگارد و بطور کلی در خصوص تربیت اسب در ایران می گوید :

« در این مملکت اسبهای اصیل و خوب زیاد یافت می‌شود و مردم غالب آنها را چون به‌قیمت گزاف خرید وفروش می‌شود بهندوستان می برند . الاغهای خوب هم که از حیث قوت بدن و سرعت حرکت بهترین الاغهای دنیا محسوب می‌شود در اینجا زیاد است . تجار اسبها را به« کیسی» و «کورموزا» که دو شهر عمده درساحل دریای هند است برده ودرآنجا آنهارا به‌تجار دیگری می‌فروشند

که بهندوستان حمل کنند » . علاوه براین «مارکوپولو» شرح بسیار جامع ودقیقی هم در خصوص اوضاع اجتماعی و عملیات تجارتی شهر هرمز در آن ایام نگاشته است که خیلی جالب توجه می‌باشد .

از حوالی سنه ۱۱۰۰ میلادی ببعد یك سلسله از امرای عرب در هرمز حکومت کرده‌اند و یکی از امرای مذکور موسوم به‌توران شاه تاریخ مفصل و کاملی راجع به‌این سلسله نگاشته است . بنا به‌روایت توران‌شاه مؤسس این سلسله یکی از رؤسای قبایل عرب بوده‌است موسوم به‌درهم‌کوب که از خلیج فارس گذشته و درهرمز به‌امیری رسیده است . تاریخ ظهور این شخص معلوم نیست لیکن چون رکن‌الدین محمد که درسنهٔ ۱۲۴۶ میلادی به‌امارت هرمز رسیده دوازدهمین امیر سلسلهٔ مذکور می‌باشد لهذا می‌توان تصور نمود که در هم‌کوب قبل از سنهٔ ۱۰۰۰ میلادی بدانجا آمده است . امرای هرمز ظاهراً همه تابع و دست‌نشاندهٔ اتابکان فارس و حکمرانان کرمان بوده‌اند . در زمان امارت میر بهاءالدین ایاز سیفین (پانزدهمین امیر هرمز) مقارن با سنه ۱۳۰۱ میلادی یکدسته از سواران‌مغولی به‌هرمز حمله برده و چنان آن‌جا را دستخوش چپاول و یغمای خود ساختند که پادشاه و اهالی ناگزیر شهر را ترك گفتند و ابتدا بجزیرهٔ کیش و سپس به‌جزیرهٔ هرمز (جرون یازرون قدیم) مهاجرت کردند .

این‌بود مختصری ازوقایع هرمز بنقل‌توران شاه لیکن بطور قطع‌نمی‌توان معین‌کردکه علت اصلی انتقال شهر از محل بالنسبه خوش و حاصلخیز اولیه‌خود به‌جزیرهٔ گرم و بایر هرمز چه بوده است . ابوالفدا می گوید « شخصی که همین اواخر از هرمز آمده است اظهار می‌دارد که شهر قدیم هرمز دراثر تهاجم‌مغول خراب شده و اهالی آن به‌جزیرهٔ « زرون » مهاجرت کرده‌اند و امروزه غیر از عده‌ای ازمردمان فقیر و بی‌بضاعت کسی دیگر در آنجا سکونت ندارد » . لیکن

بطوری‌که تاریخ نشان می‌دهد مغول‌ها هیچوقت تا سواحل کرمان پیش نرفته‌اند.

«فرایاراودوریك» که دراوایل قرن‌چهاردهم می‌زیسته نخستین‌کسی‌است که از شهر جدید درجزیرهٔ هرمز سخن رانده ومی‌گوید: «این شهر دارای برج و باروئی متین و مستحکم است و انواع امتعهٔ قیمتی در آنجا یافت می‌شود. جزیره‌ای که شهر مذکور در آن واقع‌است پنج‌میل تاخشکی فاصله دارد وهوای آن فوق‌العاده گرم وناسازگار است ودرخت وآب‌شیرین درآنجا یافت نمی‌شود». ابن‌بطوطه در موقع مراجعت از عمان (سنه ۱۳۵۵) هرمز را دیده و درتوصیف آنجا و شهرکهنه می‌گوید:

«شهر کهنهٔ هرمز درکنار ساحل‌واقع‌است وبنام مغستان نیز موسوم‌می‌باشد شهرجدید روبروی‌آن دروسط‌دریا واقع است وبین‌آن وخشکی تنگهٔ‌کوچکی‌از آب‌به‌وسعت‌سه‌فرسخ‌قرارگرفته‌است. هرمز جدیدکه مابدانجا وارد شدیم جزیره است و «جرون» پایتخت آن می‌باشد. شهر هرمز شهر بزرگ قشنگی است که بازار معموری دارد و در حکم انبار تجارتی هند و سند می‌باشد زیرا امتعه و محصولات هندوستان از آنجا به‌عراق و فارس و خوزستان می‌رود. پادشاه در همین شهر اقامت دارد وساکنین جزیره عموماً با ماهی وخرما که ازبصره وعمان می‌آورندتغذیه می‌نمایند وضرب‌المثلی‌دارندکه«ماهی وخرماغذای‌پادشاهانست». آب شیرین در آنجا کمیاب وگرانست و به‌این‌جهت آب انبارهای بزرگ برای جمع‌آوری و ذخیرهٔ آب باران ساخته‌اند و چون مسافت آب انبارهای مذکور تا شهر زیاداست مردم مشکهای خودرا درآنجا پر کرده تاکنار دریا بر پشت‌خویش حمل می‌نمایند و بعد بوسیلهٔ قایق آنها را بشهر می‌آورند.

در مقابل مسجدی‌که نزدیك بازار واقع است من چیز عجیبی به‌چشم دیدم و آن عبارت ازکلهٔ ماهی بود به‌بزرگی یك‌تپه که چشمهائی به‌فراخی ووسعت‌یك

درداشت و انسان باکمال سهولت می‌توانست از سوراخ چشم آن پائین رفته و از دهنش بیرون آید ! »

ایاز پانزدهمین پادشاه هرمز کهنه نخستین پادشاه شهر جدید گردید و اسم اصلی جزیره را به‌یادگار وطن قدیم خود به‌هرمز مبدل ساخت. پس‌از احداث و استقرار شهر تازه مدتی بین آنجا و سلاطین کیش و بحرین جنگ و نزاع برپا بود تا بالاخره هرمز بر هر دو آنها تفوق یافت وسلطان آن موسوم به‌قطب‌الدین درسنهٔ ۱۳۲۰ میلادی کیش وبحرین‌را به‌تصرف خوددرآورد. «آبه‌رینال» توصیف جامعی از اوضاع اجتماعی شهر جدیدالاحداث کرده و می گوید :

« هرمز پایتخت مملکت وسیعی گردید که از یکطرف قسمت اعظم خاک عربستان وازطرف دیگر کشورایران ضمیمهٔ آن بود. منظرهٔ این‌شهردرنظر تجار و مسافرین خارجی از سایر بلاد مشرق زیباتر و مجلل‌تر جلوه می‌کرد. مردمان مختلفی از جمیع اقطار معمورهٔ عالم بدانجا آمده و امتعه و مال‌التجاره خود را با ادب و احترام‌کاملی که در هیچیك از مراکز تجارتی دیگردنیا نظیر آن دیده نمی‌شود با هم معاوضه می‌کنند. کف کوچه‌ها را با حصیر و در بعضی نقاط باقالی مفروش ساخته‌اند وبرای جلوگیری ازحرارت‌شدیدآفتاب پرده‌های کتانی قشنگ در مقابل درخانه‌ها آویخته‌اند. اهالی دراطاقهای خود گلدانهای چینی پرازگل و ریاحین قرار می‌دهند. شترهای زیاد با مشکهای پر از آب همیشه در میدان عمومی شهر حاضر هستند. شرابهای ایرانی وعطریات وانواع فواکه و مأکولات بحد وفور دراینجا یافت می‌شود وعالی‌ترین موسیقی‌های شرقی‌را درآنجامی‌توان شنید. خلاصه آنکه تمول و ثروت و تجارت و ادب و نجابت با هم متفق شده و این شهر را مرکز سعادت و آسایش ساخته است »[۱].

۱ــ «فریزر» میگویداین‌توصیفات باآنکه خیلی‌مبالغه‌آمیز است معذلك‌نشان میدهدکه‌شهرهرمز قبل ازآنکه‌اول بدست‌پرتغالیها وبعدبتصرف‌ایرانیها بیفتد دارای جمعیت وثروت‌زیاد بوده‌است.

شهر جدید هرمز تا مدت دویست سال بمنتهی درجهٔ اهمیت و اعتبار بوده و قلمرو آن در دو طرف خلیج فارس تا نزدیکی بصره می‌رسیده است. «وارثمان» در سنه ۱۵۰۳ یعنی اندکی قبل از ورود پرتغالیها آنجا را دیده و از توصیفی که در بارهٔ آن کرده است معلوم می‌شود که شهر مذکور در آن‌موقع از حیث آبادی‌و عمران و از جهت توسعهٔ تجارت بمنتهی درجهٔ ترقی و اعتبار رسیده بوده است. مشارالیه می گوید:

« در طی مسافرت خود بشهر زیبائی رسیدیم موسوم به‌هرمز که در جزیره واقع است و تا خشکی ۱۲ میل فاصله دارد. در این شهر مروارید فراوان یافت می‌شود و کلیه مایحتاج زندگانی اهالی را از نواحی اطراف می‌آورند. . . . گاهی متجاوز از سیصدکشتی از ممالك مختلفه بقصدتجارت بدانجامی آیند. سلطان‌آنجا مسلمان است و همیشه تقریباً چهارصد تاجر در آن شهر اقامت دارند و بتجارت ابریشم و مروارید و احجار قیمتی و ادویه و غیره مشغول هستند. خوراك‌ساکنین آنجا اغلب برنج است زیرا غلات و حبوبات دیگر ندارند ».

« دورات باربوسا » سیاح پرتغالی که در حوالی سنهٔ ۱۵۱۸ ممالك مجاور اقیانوس‌هند را سیاحت‌کرده است تفصیل جامعی راجع به‌اوضاع هرمز در اوایل ورود پرتغالیها نوشته ومن‌جمله می گوید « این‌شهر باآنکه چندان بزرگ‌نیست فوق‌العاده تمیز و قشنگ است و خانه‌های آن بلند و از سنگ و ساروج ساخته شده است و هر کدام چندین‌پنجره‌دارد. کشتی‌هائی که به‌این‌شهر می آیندنمکهای فراوانی را که درروی زمین یافت می‌شود جمع‌کرده باخود می‌برند وبسایر نقاط می‌فروشند. تجار این جزیره غالباً ایرانی وعرب هستند. ایرانی‌ها از زن ومرد مردمانی بلند قد و خوش‌قیافه هستند و بدنهائی ورزیده و بسیار شکیل دارند. مذهب ایشان اسلام است و موسیقی را خوب می‌دانند و چندین قسم ساز مختلف

دارند . عربها ازایشان سیاه‌تر و بی‌قواره‌ترند . دراین شهر عدهٔ زیادی تاجر معتبر و با سرمایه اقامت دارد و کشتی‌های بسیار بدانجا آمد و رفت می کند . بندرگاه جزیره خیلی خوبست وانواع مال‌التجاره‌ازممالك‌خارجی بدانجاآمده و بااجناس بومی معاوضه می‌شود » .

« دورات‌باربوسا » می‌گوید شهرهرمز سکه‌ای مخصوص‌به‌خود دارد لیکن علی‌الظاهر دراین موضوع اشتباه نموده‌است زیراسلاطین آنجا اجازهٔ ضرب‌سکه نداشته‌اند .

« رالف فیتخ » تاجر و سیاح از اهالی لندن که بعدها نیز در خصوص وی اشاره‌ای دراین کتاب خواهیم‌کرد شصت سال بعد از « باربروسا » جزیرهٔ هرمز را دیده و راجع به‌آنجا می‌نویسد :

« این جزیره از تمام جزایر عـالم خشك‌تر است و غیر از نمك چیزی در خاك آن یافت نمی‌شود و اهـالی کلیه مایحتاج خود را از ایران وارد می کنند . درشهر هرمز تجار ازکلیه ملل‌عالم چه مسلم وچه‌غیرمسلم اقامت دارند و به‌تجارت اقسام ادویه و پارچه‌های ابریشمی و فرشهای ایرانی مشغول هستند . از جزیرهٔ بحرین مرواریدهای اعلابدانجامی‌آورند واسبهای‌اصیل ایرانی‌راکه‌درهندوستان مشتری زیاد دارد ابتدا به‌این جزیره می‌آورند و بعد بهندوستان می‌فرستند » .

عدهٔ زیادی از نویسندگان دیگر هم تاریخچهٔ هرمز را موضوع تحریرات خود قرار داده و حوادث‌آنجا را با خیال وتوهم آمیخته‌اند وجنبهٔ افسانه ورمان بدانجا داده‌اند. بالاخره پرتغالی‌هاکه درقرن پانزدهم وشانزدهم پیشاهنگ‌ممالك بحری اروپا بودند در صحنهٔ تـاریخ هرمز ظاهر می‌شوند و در ماه مارس ۱۵۰۶ « الفونسودوالبوکرك » به‌عزم ایجاد وتأسیس مستملکات درشرق ازلیسبون‌حرکت می کند . تاریخ خلیج فارس‌را ما تا این مرحله رسانیده واین فصل‌را درهمین‌جا ختم می‌نمائیم .

۷

ورود پرتغالیها

قبل از شروع به‌ذکر وقایع این قسمت از تاریخ خلیج فارس برای توضیح مطلب لازم می‌دانیم که اندکی بقهقرا برگشته و حوادث ماقبل این دوره را بطور اجمال از نظر بگذرانیم . در ایام انحطاط و زوال امپراطوری روم « ونیزیها » قسمت اعظم تجارت بین‌المللی را دردست خودگرفته بودند . پس از سقوط قسطنطنیه «ونیز» بر یونان تسلط و برتری یافت و در نتیجهٔ آن ثروت و تمول جمهوری مزبور روبترقی گذاشت و نفوذ واستیلای آن دردریای مدیترانه بی‌رقیب و منازع گردید . «ونیزیها» دائرهٔ تجارت خود (مخصوصاً تجارت امتعه‌شرقی) را درقسطنطنیه بسط وتوسعهٔ زیاد داده بودند لیکن امپراطور بیزانس برنفوذ وثروت روز افزون ایشان رشك برده آنها را از قسطنطنیه اخراج نمودو جای ایشان‌را به‌سوداگران « ژنوا » و « پیسا » تفویض کرد . همینکه « ونیزیها » از قسطنطنیه رانده شدند توجه خود را بجانب مصر معطوف ساختند و از راه اسکندریه و «روستا» در آن مملکت روابط تجارتی منظمی با مشرق برقرار کرده وبزودی تجارت بحری‌شرق را به‌انحصار خوددرآوردند . از طرف دیگر « ژنوائیها » نیز تجارت دیرینهٔ

امپراطوری بیزانس را احیا و تجدید کردند و برای خود از راه خشکی روابط تجارتی باشرق اقصی برقرار نمودندلیکن چون ازقدرت واختیاراتی که حکومت بیزانس به‌ایشان اعطاکرده بود سوء استفاده می کردند امپراطور بیزانس ناگزیر به‌کمك «ونیزیها» و ترکها ایشان‌را از مملکت خود راند و پس از آن نفوذ و قدرت «ژنوا» در شرق روبزوال گذاشت و«ونیزیها» رفته‌رفته مالك‌الرقاب‌تجارت مشرق گردیدند.

در اواخر قرن پانزدهم تفوق تجارتی ونیز درمقابل پیشرفت ترکها شروع به‌انحطاط کرد و ونیزیها مجبور شدند مراکز تجارت خود را درشرق به‌آنها تسلیم نمایند. طرق مختلف تجارت ایشان باهندوستان هم‌متدرجاً مسدود گردید چنانکه پس از فتح قسطنطنیه به‌دست ترکها فقط یك راه تجارت با هندوستان از طریق اسکندریه و بحراحمر برای آنها باقی ماند که آنهم از طرفی مطمح حرص و آزسلاطین مملوك مصر و از طرف دیگر دچار تکفیر ولعن پاپ بود.

آخرین ضربتی که به‌تجارت شرقی ونیز وارد آمد اکتشاف راه دماغهٔ امیدواری به‌هندوستان بود که پرتغالی‌ها آن‌را پیدا کرده و در نتیجه کشتی‌های ایشان توانست امتعه ومحصولات مشرق را به‌قیمتی خیلی ارزانتر از آنچه سابقاً از راه مصر وارد می‌شد به‌اروپا بیاورد. در سنه ۱۴۸۶ «بارتلو مودو دیاز» از دماغهٔ امیدواری عبور نمود لیکن خودش متوجه این مسئله نگردید. بعد از او «واسکودگاما» درسنهٔ ۱۴۹۷ از لیسبون‌حرکت کرده در۱۴۹۸ بهندوستان‌رسید و سال بعد به‌لیسبون مراجعت نمود. این مسافرت در تاریخ عالم دارای اهمیت زیاد است و نتیجهٔ مستقیم آن برای پرتغالی‌ها آن بود که راه را برای ایجاد مستعمرات آندولت در هندوستان و مشرق باز کرد واعتبار وحیثیت بسیار بجهت آن دولت تحصیل نمود چنانکه ازآن‌موقع به‌بعد سلاطین پرتغال خود را بعنوان

« خداوند فتح و کشتی‌رانی و تجارت هندوستان و حبشه و عربستان و ایران » می‌نامیدند و پاپ هم این لقب را برای آنها تصویب کرده بود.

مابین سنوات ۱۴۸۱ و ۱۴۸۷ یعنی قبل از اکتشافات « واسکودگاما » « دوم‌ژوا »ی ثانی هیئت‌های مختلفی به‌اطراف اعزام داشته بود که « ممالکی را که ادویه در آنجا می‌روید کشف نمایند » . یکی از این مأموریت‌ها را بعهدهٔ « ژواپرس دوکاویل‌ها » و « الفونسودوپیوا » واگذار کرده بود و اشخاص مذکور درسنه ۱۴۸۷ ازراه «بارسلون» و «ناپل» و «رودز» حرکت‌کرده به‌قاهره آمدند. در آنجا بیکعده از مسلمین برخوردند که عازم مسافرت به‌عدن بودند و به‌اتفاق ایشان به «تور» واقعه دربحراحمر رفتند و ازآنجا خودرا با کشتی به«سواکین» و عدن رسانیدند . در عدن «کاویلها» و«پیوا» ازیکدیگر جدا شدند واولی‌سوار یکی از کشتی‌های اعراب شده ابتدا به«کانابوز» و بعد به«کالکوت» رفت و در آنجا دید که فلفل وزنجبیل به‌فراوانی می‌روید لیکن شنیدکه گلیر و میخك را ازممالك دور دست‌دیگر می‌آورند . از «کالکوت» به «گوا» وجزیرهٔ هرمزرفت و پس ازکسب‌اطلاعات جامع و کافی ازاوضاع تجارتی آنجا به‌سمت «زیلا» واقع در باب‌المندب حرکت کرده و در سواحل افریقا تا «سوفالا» پیش رفت . بدین ترتیب «کاویلها» اطلاعات صحیح وجامعی ازتجارت‌دریاهای شرقی به‌دست‌آورده به‌قاهره مراجعت نمود و از آنجا شرح مسافرتها و مشاهدات گوناگون خود را به «دوم‌ژوا» نوشت . مشارالیه بعدها یکبار دیگر به‌هرمز آمده از آنجا به‌عدن رفت و در حبشه اقامت گزید و بعد ازآن نام او ازصفحات تاریخ ما محو می‌شود.

ذکر تاریخچهٔ مفصل دولت پرتغال در هندوستان از بحث این کتاب خارج است و مادر اینجا فقط به‌ذکر حوادثی می‌پردازیم که کم و بیش ارتباط مستقیم با خلیج فارس داشته است . قبل از آمدن پرتغالیها تجارت بحری مشرق دردست

اعراب عمان و یمن بود و پرتغالیها این تجارت را به‌زور از دست ایشان گرفته و تا مدت سه قرن آن را در حیطهٔ تصرف خود نگاهداشتند. «دوم فرانسیسکو دوالمیدا» که درسنه ۱۵۰۵ نایت‌السلطنهٔ‌متصرفات پرتغال در هند بود برای‌حفظ روابط تجارتی بین مملکتین در صدد ایجاد تجارتخانه‌هائی در هندوستان برآمد لیکن‌جانشین‌وی «الفونسودوالبوکرك» که سابقاً هم در سنه ۱۵۰۳ یکبار دیگر به‌آسیا آمده‌بود تنها به‌اجرای نظریهٔ «المیدا» اکتفا نداشت و می‌خواست‌دولت مستعمراتی بزرگی از برای پرتغال درمشرق ایجاد نماید. بهمین جهت در هر نقطه‌که تجارتخانه‌ای احداث می‌کرد قلعه‌محکمی نیز درمجاورت آن بنامی‌نمود تا بدان وسیله هم روابط تجارتی را در امتداد ساحل محافظت کند و هم سلاطین و امرای بومی را از قوه و قدرت خویش مرعوب ساخته و آنها را وادار به‌قبول قیمومیت پرتغال نماید. این نقشه عیناً به‌تقلید نقشهٔ اسکندر کبیر طرح شده و «البوکرك» در کلیه اقدامات خویش از آن پیروی می کرد.

«البوکرك» در سنهٔ۱۵۰۶ با چهارده کشتی به‌مشرق آمد وفرماندهی کشتی-های مذکور بعهدهٔ شخصی‌واگذار بود موسوم به«تریستوداکونا». وی‌فرمان‌داشت که از راه دماغه به«سوکوترا» رفته در آنجا برای مخزن مهمات کشتی‌هائی که بنا بود به‌قصد انسداد بحر احمر و جلوگیری از ایاب و ذهاب جهازات مصری و ونیزی بیایند قلعه واستحکاماتی بنا نمایند وپس ازآن خود باقسمتی ازکشتی‌ها به‌هندوستان رفته و «البوکرك» را با جماعتی از همراهانش در همانجا بگذارد که عدن و جده را متصرف شود و به‌تجارت مسلمین سکته وارد آورد. ضمناً به«البوکرك» محرمانه‌دستورداده شده‌بود که پس‌ازانقضای‌مدت‌سه سال «المیدا» را معزول‌کرده و خود به‌جای وی حاکم و نایب‌السلطنه هندوستان بشود. در بین راه طوفان‌شدیدی‌کشتی‌هارا ازهم‌متفرق نمودلیکن‌بعدها همگی در «موزامبیك»

به‌یکدیگر ملحق شدند غیر از دو فروند آنها که یکی بریاست «پریرا» مدتها در دریاها سرگردان بود و بالاخره جزیرهٔ ماداگاسکار را کشف نمود. کمی بعد مابین «داکونا» و «البوکرك» اختلافی بر سر مقصد و خط سیر کشتی‌ها رخ داد و «داکونا» قسمت اعظم جهازات را به «البوکرك» سپرده او را به‌ریاست ملاحان و ناخدایان برقرار نمود وخود بهندوستان رفت.

«البوکرك» چون قوای خودرا برای تسخیر عدن غیر کافی می‌دانست به‌خیال تصرف هرمز افتاد و هرمز در آن موقع بطوری که سابقاً شرح دادیم مهمترین مرکز تجارتی خلیج فارس بود و اگر «البوکرك» موفق به‌تسخیر آنجا می‌شد کلیه خطوط تجارتی خلیج به‌دست او می‌افتاد و فایدهٔ این کار به‌مراتب بیشتر و مهمتر از انسداد موقتی بحراحمر بود. بنابراین کشتی‌های او در دهم ماه‌اوت از «سوکوترا» خارج شده از کنار جزایر «کوریاموریا» گذشتند و چون برأس الحد رسیدند سی چهل کشتی صیادی را که از هرمز وسایر نقاط آمده ودر آنجا لنگر انداخته بودند همه را آتش زدند. سپس متوجه شمال غربی گردیده و روبروی «کالحت» که مخزن تجارت بحری هندوستان و جزو متصرفات پادشاه هرمز بود لنگر انداختند. اهالی این نقطه تبعیت دولت پرتغال را قبول کردند و «البوکرك» برای کشتی‌های خود آذوقه و لوازم دیگر از آنجا گرفته و به‌اصرار قیمت آنها را پرداخت. «البوکرك» از آنجا به «کوریات» رفت و چون اهالی در صدد مدافعه از خود برآمدند. شهر را مورد حمله و تهاجم قرار داد و پس از کشته شدن هشتاد نفر از اهالی و سه‌نفر از پرتغالی‌ها بالاخره‌وارد شهر گردید و ابتدا آنجا را غارت کرده و سپس شهر را با چهارده کشتی که در بندر بود آتش زد. بعد از آن به‌مسقط رفت. مسقط شهری‌است که از سایر بلاد آن‌نواحی مستحکم‌تر است و جمعیت زیاد دارد و تمام کسانی هم که خبر انهدام «کوریات» را شنیده

بودند بدانجاپناه آورده‌بودند. چون کشتی‌های «آلبوکرك» در بندر مسقط لنگر انداختند دو نفر از «رجال مسلمین» بعنوان نمایندگی از طرف حاکم شهر نزد وی آمده و تقاضا کردند که آسیب وگزندی به‌شهر نرساند و ضمناً حاضر شدند که‌تبعیت پادشاه پرتغال‌را قبول کرده وخراجی‌را که‌به‌سلطان هرمزمی‌پرداختند به‌وی بپردازند.

عاقبت مذاکرات‌طرفین منتج به‌نتیجه نگردید و«البوکرك» به‌تصور آن‌که اهالی در صدد تهیهٔ تجهیزات و آغاز مقاومت هستند به‌دو فروند از کشتی‌های خود دستور دادکه شهر را از ساحل‌گلوله‌ریز نمایند. اهالی‌ابتدا با کمال‌رشادت از خود مدافعه می‌کردند لیکن‌بالاخره مجبور به‌تسلیم شدند واز البوکرك‌تقاضا نمودندکه شهر را آتش نزنند. مشارالیه تقاضای آنها را پذیرفت و شرط کرد که تا فردا قبل از ظهر ده هزار زرافین طلا (معادل ۶۲۵ لیره) به‌عنوان غرامت بپردازند ولی چون وجه مزبور در موقع معین پرداخته نشد البوکرك شهر را با مسجد جامع آن و کشتی‌هائی که در بندر بودند آتش زد و چند نفر زن و مرد اسیر راکه فایده‌ای از وجودآنها متصور نبود وپرتغالی‌ها نمی‌توانستندآنها را با خود ببرند گوش و بینی برید و آزادشان ساخت. در موقع چپاول و غارت شهر فقط خانهٔ حاکم آنجا از هرگونه تعرضی مصون ماند زیرا در ابتدای امر «از مهاجمین حسن استقبال کرده و آنها را دوستانه پذیرائی نموده بود».

توصیفی‌که درکتاب «وقایع اتفاقیه» ازشهر مسقط شده‌است اهمیت‌سیاسی و اقتصادی آنجا را در اوایل قرن شانزدهم بخوبی مجسم‌می‌کند. در کتاب مزبور می‌نویسد:

«مسقط شهر بزرگ وپرجمعیتی است که یکطرف آن را کوههای بزرگ احاطه کرده و از سمت دیگر مجاور دریا می‌باشد . . . بندرگاه آن کوچك و

به‌شکل نعل اسب است و از مخاطرات بادهای شدید مصون و محفوظ می‌باشد. این شهر مخزن تجارتی مملکت هرمز است و کشتی‌هائی که در این حوالی ایاب و ذهاب می‌کنند همه در آنجا لنگر می‌اندازند. مسقط از قدیم‌الایام محل عمدهٔ خرید و فروش اسب و خرما بوده است. خانه‌های آنجا همگی ظریف و قشنگ است و در اراضی آن گندم و ذرت و جو و خرما به‌عمل می‌آید و به‌توسط کشتی به‌خارج صادر می‌گردد. مسقط جزو متصرفات پادشاه هرمز است».

پرتغالی‌ها پس از غارت و تخریب مسقط متوجه «سحار» گردیدند. سحار در آن ایام دارای قلعهٔ مستحکمی بود که هزار مرد جنگی در داخل آن‌از شهر مدافعه می‌کردند لیکن با وجود این‌اهالی جملگی ازترس پرتغالی‌ها فرارنمودند و فقط حاکم و چند نفر از معاریف مسلمین در آنجا باقی مانده شهر را به‌تصرف ایشان دادند و دوباره آن‌را به‌نام پادشاه پرتغال پس‌گرفته و قرار گذاشتند که خراجی‌راکه سابقاً بپادشاهی هرمز می‌پرداختند ازآن پس به‌دولت پرتغال تأدیه کنند. سپس کشتی‌های پرتغالی از «سحار» به‌«خورفکان» رفت و چون ساکنین آنجا در صدد مقاومت برآمدند پرتغالی‌ها شهر راگرفته‌آتش زدند وغارت‌کردند وگوش و بینی اسرا را مثل محبوسین مسقط بریدند.

عاقبت «البوکرك» با تمامی کشتی‌های خود به‌جزیرهٔ هرمز آمده درمقابل شهر لنگر انداخت لیکن پرتغالی‌ها از مشاهدهٔ اوضاع آنجا متوحش و هراسان گردیدند و در شروع به‌اقدامات مردد ماندند زیرا دیدند شهر بسیار بزرگ‌است و جمع کثیری از مردان جنگی در ساحل صف کشیده و چندین کشتی جنگی با تجهیزات‌کامل هم درآنجا لنگرانداخته‌است. به‌این‌جهت ناخدایان باحال‌تشویش نزد البوکرك آمده به‌وی گفتند درانجام کارها جانب حزم واحتیاط را فرومگذار زیرا این شهر غیر از سایر بلادی است که تا کنون دراین نواحی دیده و آنها را

خراب کرده‌ایم و قشون و مهمات هیچیك از آنها به‌پای این یکی نمی‌رسید.

پادشاه هرمز چون از آمدن پرتغالی‌ها مستحضر گردید قوای خودرا برای حمله و مدافعه آماده ساخت. «فاریاسوسا» می‌نویسد:

«وقتی البوکرك به‌هرمز رسید پادشاه آنجا طفلی دوازده ساله موسوم به‌سیف‌الدین بود و یکی از غلامان او معروف به‌خواجه عطار که مردی دلیر و کاردان بود سمت نیابت سلطنت او را داشت. مشارالیه چون از اقدامات البوکرك مستحضر گشت شروع به‌تجهیزات نمود و اولاً عدهٔ زیادی کشتی در بندرگاه حاضر ساخت و ثانیاً از ممالك مجاور مانند ایران و عربستان و غیره مقداری قشون اجیر کرد بطوری که درموقع ورود البوکرك سی‌هزار مرد جنگی مسلح درشهر حاضر بود و از آن جمله چهارهزار ایرانی بودند که مهارت تامی در تیراندازی داشتند. چهار صد کشتی بزرگ و کوچك هم با ۲۵۰۰ نفر قشون دربندر حاضر بودند».

البوکرك به‌پادشاه پیشنهاد کرد که تبعیت‌شاه پرتغال را قبول نماید لیکن چون مذاکرات در این زمینه به‌جائی منتهی نشد با وجودکثرت عدهٔ قشون دشمن و کمی قوای خودش فرمان جنگ داد و پس‌از زحمات ومشقات بسیار فتح وغلبه کامل نصیب اوگردید. درنتیجهٔ این‌شکست پادشاه هرمز تابع‌دولت پرتغال گردید و پنجهزار «زرافین» به‌عنوان غرامت نقداً پرداخته ومتعهد شدکه سالی ۱۵هزار «زرافین» هم‌خراج بدهد. بعلاوه البوکرك قراردادی با اوبست‌که مال‌التجاره‌های وارده به‌پرتغال از پرداخت عوارض معاف باشد و به‌امتعهٔ خریداری آنها هم بیش از میزان مالیاتی که خود اهالی بومی می‌دهندچیزی تعلق نگیرد. از اینها همه‌گذشته پرتغالی‌هابرای حفظ تفوق وتسلط‌خود به‌مملکت‌هرمز قرارگذاشتند که هیچیك ازجهازات بومی بدون‌اجازهٔ مخصوص آنها درخلیج به‌تجارت‌نپردازد و بدین‌ترتیب شالودهٔ تجارت وبحر پیمائی وسیع خودرا درخلیج فارس ریختند.

بعدازعقد معاهدهٔ صلح البوکرك درجزیرهٔ هرمزمحلی‌را خواست که‌قلعه‌ای در آن بنا نماید و ابتدا چند نقطه را مورد توجه و دقت خود قرار داد و عاقبت محل موسوم به « مورونا » را انتخاب نمود و در ۱۵۰۷ شروع به‌ساختمان برج و قلعه‌ای کرد و بزودی آن‌را به‌اتمام رسانید که پرتغالی‌ها محل مناسبی برای حفاظت و مدافعهٔ خود داشته باشند. بعلاوه تجارتخانهٔ بزرگی هم در شهر هرمز تأسیس نمود ومقدارزیادی مال‌التجاره بدانجافرستادکه با مسلمین‌شروع به‌معامله و تجارت نمایند و مخصوصاً به‌متصدیان امر دستور داد که برای جلب توجه و رضایت مردم اجناس را به‌قیمت ارزان بفروشند.

کمی بعد از این وقایع شاه اسمعیل پادشاه ایران از پادشاه هرمز مطالبهٔ خراج معمولی خود را نمود و پادشاه هرمز به «آلبوکرك» مراجعه‌کرد و دراین خصوص از وی کسب تکلیف نمود. البوکرك در جواب گفت:

« مملکت هرمز را ما بزور بازو گرفته‌ایم و متعلق بپادشاه پرتغال است و سلطان هرمز حق ندارد غیر از دولت پرتغال بهیچ دولت دیگری باج و خراجی بدهد و اگر سلطان غیر از این رفتار نماید ما مملکت هرمز را از او گرفته و به شخص دیگری خواهیم دادکه از شاه اسمعیل بیم و ترس نداشته باشد » سپس فرستاده مقداری گلوله توپ و باروت و تفنگ از کشتی‌ها آورد و بقاصد پادشاه هرمز گفت « برو بآقایت بگو اینها را به‌جای خراج برای شاه اسمعیل بفرست زیرا پادشاه پرتغال بما دستور داده است که غیر از این اشیاء چیز دیگری به دشمنان خود ندهیم. من شخصاً همینکه ساختمان قلعهٔ هرمز باتمام رسید بخلیج فارس خواهم رفت وتمام نقاط ساحلی‌آنجا راکه فعلاً در تصرف شاه اسمعیل‌است بنام پادشاه پرتغال فتح خواهم کرد ».

در سنهٔ ۱۸۰۵ موقعی که هنوز کشتی‌های پرتغالی مقیم هرمز بود اختلاف

و منـازعهٔ شدیدی بین ناخدایان و صـاحب منصبان بحریه برخاست و در نتیجه «البوکرك» مجبورگردید که جزیرهٔ هرمز را ترك‌گفته و از ادامهٔ فتوحات خود موقةً صرفنظر نماید. موضوع اختلاف نظر و عدم رضایت صاحب منصبان‌مذکور این بودکه می‌گفتند اگرما بدماغهٔ «کاردافوم» رفته و در آنجا به‌کمین کشتی‌هائی که بقصد تجارت ادویه از هندوستان می‌آید بنشینیم فایده‌اش‌برای پادشاه‌پرتغال بمراتب بیشتر از آن خواهد بود که وقت خود را در هرمز صرف ساختمان قلعه واستحکامات نمائیم و همینکه ازآنجا خارج شدیم آنها را بتصرف مسلمین‌بدهیم.

بنابراین البوکرك به اتفاق معدودی از صاحبمنصبان که نسبت باو وفادار مانده بودند از راه «سحار» و «سوکوترا» عازم هندوستان گردید. صاحبمنصبان متمرد هم بعد از او بهندوستان آمدند و در آنجـا علیه «البوکرك» نزد نایب‌السلطنه شکایت و اقامه دعوی نمودند و نایب‌السلطنه هیئتی را مأمور رسیدگی و تحقیق قضیه‌نمود. بدین‌ترتیب نخستین‌اقدام پرتغالی‌ها برای‌ایجاد نفوذ سیاسی‌در خلیج فارس خاتمه پذیرفت.

درسنهٔ ۱۵۰۹ «المیدا» از هندوستان عزیمت نمود و البوکرك بجای وی‌به حکومت‌ونیابت سلطنت‌آنجا منصوب‌گردید. ازوقایع عمده‌ایکه دراوایل‌حکومت وی اتفاق افتاد شورش و طغیان «گوا» بود که ابتدا چندی از تصرف پرتغالی‌ها بیرون‌آمد ولی «البوکرك» مجدداً آنرا بتصرف خود درآورده و مصمم گردید که آنجا را مرکز حکومت پرتغال در هند سازد.

در طول زمان «البوکرك» متوجه این نکته شدکه تا خطوط ارتباطیه کافی در دست اونباشد نخواهدتوانست موقعیت خویش را درهندوستان مستحکم‌سازد. در مکتوبی‌که بتاریخ ۱۵۱۲ بپادشاه پرتغال نوشته است می‌گوید:

«بزرگترین بلا وخطری که دائماً هندوستان را تهدید می‌کند خبرآمدن

رومی‌هاست[1] که بی‌جهت در افواه منتشر شده و باعث ناراحتی خیال اهالی بومی و مسیحیان هردو گردیده است.

بعقیدهٔ من مادام‌که ما تا بحراحمر پیش نرفته و باین مردم ثابت نکرده‌ایم که «آمدن رومی‌ها» شایعهٔ موهوم است و اصلاً چنین قومی وجود ندارد آسایش و امنیت اتباع اعلیحضرت در این حدود در معرض تزلزل و خطر می‌باشد».

«البوکرك» کمی پس از ارسال این مکتوب باکلیهٔ جهازات خود عازم عدن ومکه گردید لیکن بواسطهٔ انقلاب و سختی هوا کار مهمی از پیش نبرد جزآنکه قلعهٔ «سوکوترا» را چون بکلی بی‌فایده بود خراب نمود و خراج هرمز راوصول کرد.

در فوریهٔ ۱۵۱۳ فرمانی از طرف پادشاه پرتغال رسیدکه فوراً بقصد تسخیر عدن و ورود به تنگهٔ بحراحمر حرکت نماید. بنابراین «البوکرك» با بیست کشتی بزرگ‌که ۱۷۰۰ نفر پرتغالی و ۸۰۰ نفر ازاهالی بومی درآنها سوار بودند از «گائو» حرکت کرده و از راه دماغهٔ «گاردافوئی» بعدن آمد. «آلبوکرك» با تمام مساعی‌که بکاربرد نتوانست عدن را متصرف شود و از این شکست ومغلوبیت بی‌اندازه متأثر و مأیوس گردید زیرا بعقیدهٔ او برای حفظ و صیانت متصرفات پرتغال در هندوستان سه چیز نهایت لزوم و ضرورت را داشت:

اول تسخیر و تصرف عدن برای نگاهداری تنگهٔ باب‌المندب.

دویم حفظ جزیرهٔ هرمز بجهت تسلط داشتن به «تنگهٔ بصره».

سویم نگاهداری «دیو» و «گوا» برای تصرف سایر نواحی هندوستان.

پرتغالی‌ها در موقع حمله به عدن تنهاکاری که توانستند انجام بدهند این بود که بادبانها و لنگرهای جهازات بندر عدن را برای استعمال در کشتی‌های خود

۱ــ «ترکهای رومانی ادعا می‌کردندکه از اخلاف رومیان قدیمند وبه‌اینجهت هندیها ایشان را به‌نام (رومی) نامیده‌اند» (کتاب وقایع اتفاقیه)

برداشته وبعد همهٔ جهازات مذکور راآتش زدند . ازآنجاکشتی‌ها عازم بحراحمر گردیدند لیکن بواسطهٔ وزش بادهای مخالف مدتی در «کامران» متوقف ماندند و نتوانستند از آن نقطه پیشتر بروند تا بالاخره موقع مراجعت رسید و بدون آنکه از این مسافرت هیچگونه نتیجه‌ای برده باشند به «دیو» برگشتند. درحین توقف اجباری در «کامران» البوکرك ازاوقات بیکاری خود استفاده‌کرده بجمع‌آوری اطلاعات جامعی در خصوص نواحی مجاور بحر احمر پرداخت و یك سفر هم بقصد سیاحت بجزیرهٔ «پریم» رفت .

پس از مراجعت «البوکرك» به‌هندوستان سفیری ازجانب شاه‌اسمعیل‌نزد وی‌آمد وروابط دوستانه بااو برقرار کرد.طولی نکشید که خبر رسید شیخ عدن شروع به‌تجاوزبمتصرفات پرتغال کرده وبعلاوه حاکم‌شهر هرمزهم‌وفات‌یافته است و باین جهت «البوکرك» مجدداًکشتی‌های پرتغالی را به‌ریاست برادر زادهٔ خود «پرو» بدان‌صفحات فرستاد.«پرو» درتابستان۱۵۱۳ اطراف «سوکوترا»راگردش کرده بسیاری ازجهازات تجارتی اعراب‌راکه عازم بحر احمربودند اسیرساخت و سال بعد به هرمز رفت. درآنجا «پرو» نتوانست‌کار مهمی از پیش ببرد جزآنکه راجع بتسلیم قلعهٔ شهر و پرداخت خراج معوقه باپادشاه مذاکرات طولانی نمود و چون پادشاه هرمز قبلا به‌تبعیت شاه‌اسمعیل درآمده بود نتیجه‌ای از مذاکرات مذکور حاصل نگردید. «پرو» ناگزیر درماه سپتامبر ۱۵۱٤ به «گوا» مراجعت کرد و وقایع را باطلاع عموی خود رسانید .

«البوکرك» چون از قضایای هرمز مطلع گردید تصمیم گرفت که با عجلهٔ تمام بدانجا برود و بدین قصد شروع به تجهیزات نمود و چنان وانمودکردکه می‌خواهد به بحر احمر مسافرت‌کند. در مکتوبی‌که به‌تاریخ ۲۰ اکتبر به‌پادشاه پرتغال نوشته‌ووسعت صدر وهوش و کفایت سیاسی خودرا بخوبی درآن نشان‌داده

است اوضاع بحر احمر را چنین تشریح مینماید :

« باید عدن را متصرف شد و قلعهٔ محکمی در آنجا بنا کرد. بندرگاه آنجا بسیار خوبست ودر زمستان کشتی‌های ما را می‌تواند در خود جا بدهد . درباب‌المندب ممکن نیست قلعه‌ای بنا کرد زیرا آب در آن حدود یافت نمیشود لیکن چون از آنجا تا عدن فقط سه روز راه است من آن شهر را کلید باب‌المندب میدانم . . . راجع به جزیرهٔ «کاماران» شنیده‌ام که رومیها باشیخ عدن در آنجا مشغول احداث قلعه‌ای هستند ولی این موضوع برای ما چندان اهمیتی ندارد زیرا خودمان در نزدیکی جده قلعهٔ محکمی بنام « فرزان» داریم . . . . نخستین اقدامی که برای ما نهایت لزوم و ضرورت را دارد اینست که موقعیت خود را در « مثوی » مستحکم سازیم تا از حیث آذوقه و لوازم تأمین داشته باشیم» .

در مکتوب دیگری می‌نویسد :

« با وجود کارهای مهم تجارتی که در هرمز دارم معذلك مصمم هستم قبلا به « مثوی» رفته « دالك » را مسخر سازم و ترتیب کارهای جده را بدهم . مسافرت بحر احمر بواسطهٔ مقادیر زیاد ادویه که همه ساله از هندوستان بدانجا می‌آید متضمن منافع هنگفت می‌باشد. قصد من آنست که رومیان را قلع و قمع نمایم و بعد به مکه رفته آنجارا خراب کنم. بنابر این جهات تصمیم گرفته‌ام که ابتدا مسافرتی ببحر احمر کرده و اقتدار و تسلط سلطان قاهره را از آن دریا براندازم».

« البوکرك » چون اوضاع هندوستان را قرین آرامش و انتظام دید در سنهٔ ۱۵۱۵ با بیست و شش کشتی و دو هزارودویست مرد جنگی بطرف هرمز حرکت نمود زیرا اوضاع آنجا کسب وخامت کرده بود و سیف‌الدین پادشاه جزیرهٔ خود را تسلیم و دست نشاندهٔ شاه اسمعیل ساخته و هرلحظه خطر آن میرفت که ایرانیها هرمز را متصرف شوند و پرتغالیها را بالمره از آنجا بیرون کنند .کشتی‌ها ابتدا

به «کوریات» و بعد به‌مسقط رسیدند و «البوکرك» در آنجا شنید که هرمز دچار انقلاب و آشوب شده و شخصی بنام «رئیس‌حامد» رایت طغیان برافراشته است و پادشاه‌را دستگیر ومحبوس کرده است. باینجهت «البوکرك» با شتاب تمام خودرا به هرمز رسانید و بمحض ورود به بندر فرمان داد که شهر راگلوله ریز کنند. «رئیس حامد» از شلیك توپها بقدری متوحش شدکه فوراً پادشاه راآزاد نمود و پرتغالیها پس از مذاکرات بسیار با وی قلعه‌را متصرف گردیدند وبیرق خودرا بر فراز قصر سلطنتی برافراشتند. کمی بعد از این وقایع سفیری از جانب شاه اسمعیل‌آمده قراردادی با پرتغالیها بست که بموجب‌آن پادشاه هرمز بناشد «از طرف اعلیحضرت پادشاه پرتغال درآنجا سلطنت نماید»[1] وبدین ترتیب تسلط پرتغالیها برهرمز اسماً و رسماً برقرار و مسلم گردید.

«البوکرك» برادر زادهٔ خود «پرو» را بریاست قوای مستحفظ قلعهٔ هرمز گماشت و دستورات لازم راجع باتمام ساختمان باروها و تکمیل تجهیزات آن داده و خود با حال کسالت و ناخوشی بطرف هندوستان مراجعت نمود. در بین راه مرض او روز بروز شدیدتر می‌شد تا در پانزدهم دسامبر ۱۵۱۵ بمحض آنکه وارد خاك «گوا» گردید دنیا را وداع گفت.

آخرین مکتوبی که از «وسط دریا» بپادشاه‌پرتغال نوشته‌است بدین‌مضمون می‌باشد: «این مراسله را من بخط خود باعلیحضرت ننوشته‌ام‌و درحین تقریرآن گرفتار سیاه سرفه شدیدی هستم‌که علامت مرگ است. دراینجا من یك پسردارم

۱ــ شرایط ذیل در قرارداد مذکور قید شده بود:

I ــ بحریهٔ پرتغالیها باید باقشون‌کشی ایرانیان برعلیه بحرین وقطیف مساعدت‌نماید.

II ــ پرتغالیها باید در خاموش‌کردن اغتشاش و شورشی‌که در مکران رخ داده بود با شاه‌اسمعیل معاضدت‌کنند.

III ــ ایرانیها و پرتغالیها باید با یکدیگر متحد شده و مشترکاً با ترکها بجنگند.

که مایملک مختصر خود را باو واگذارکرده‌ام. اوضاع و وقایع هندوستان شهادت کامل دربارهٔ اقدامات و عملیات من می‌دهد. اکنون قسمت اعظم خاک هندوستان بتصرف اعلیحضرت درآمده است و تنها کار لازمی که باقی است آنستکه مدخل باب‌المندب مسدودگردد. از حضور اعلیحضرت استدعا دارم که خدمات مرادرمد نظر داشته و بخاطر من از پسرم توجه‌کنند و او را به‌مقامی عالی برسانند».

بدین ترتیب نخستین کسی که اساس و شالودهٔ مستعمرات اروپائی‌را در آسیا ریخت بدرود زندگی گفت بدون آنکه همهٔ مقاصد و نقشه‌های دور و دراز خودرا اجرا کرده باشد.

«البوکرک» دارای اراده‌ای متین وعزمی راسخ بود که درسایهٔ آن برتمام موانع ومشکلات غلبه نمود و قدرت و نفوذ پرتغال‌را بسط وتوسعه داده وتجارت مشرق را بانحصار مملکت خوددرآورد لیکن خشونت رفتار وتندی‌وسخت گیری اونسبت به‌دشمنان سبب شدکه دولتی که‌او بزحمت ایجادکرده‌بودبالاخره روبزوال و اضمحلال برود.

جانشین «البوکرک» شخصی شد موسوم به «لوپوسوارز» این شخص‌از حیث سیرت و اخلاق بکلی با «البوکرک» اختلاف داشت و چون به «کچن» رسید خشونت و سخت‌گیری او همه را متنفر و منزجر ساخت مخصوصاً پادشاه‌را که قبل از او به‌ادب واحترام فوق‌العادهٔ «البوکرک» عادت نموده بود. از آن‌ببعد سیاست پرتغال در مشرق تغییرکرد زیرا بقول فاریاسوسا «تاآن‌زمان نجبا و اصیلزادگان بقاعدهٔ شرافت و افتخار رفتار میکردند وسلاح وشمشیر خود را بر ثروت و تمول ترجیح می‌دادند لیکن ازآن موقع ببعد تجارت وسوداگری چنان آن‌هارا بخود مشغول ساخت که صاحبمنصبان ورؤسای قشونی هم بتجارت افتادند و قدر و منزلت واقعی خویش را فراموش کردند. «لوپوسوارز» چون بحکومت

منصوب شد بقلاع واستحکامات سرکشی نمود، کوتوالان وصاحبمنصبان را عوض کرد واوقات خود را مصروف بکارهای جزئی وبی اهمیتی کرد که ذکر آنها جز سیاه نمودن کاغذ فایدهٔ دیگری ندارد و بر اطلاعات تاریخی چیزی نمی‌افزاید».

در طول قرن شانزدهم پرتغالیها در نواحی خلیج فارس دارای نفوذ وتسلط کامل بودند و هرمز بواسطهٔ موقعیت مناسب خود (که در دهانهٔ خلیج واقع بود) مرکز عملیات بحری و تجارتی آنها بشمار میرفت وکلیه تجارت آنها تا بصره و مسقط وسایر نقاط خلیج از مجرای آن بعمل می‌آمد. لیکن با وجود آنکه نفوذ وتسلط ایشان برجزیرهٔ مذکور دراواخر قرن شانزدهم بیشتر وشدیدتر شد معذلك هرمز متدرجاً رو بانحطاط وخرابی رفت وکم‌کم تجارت آن از رونق واهمیت افتاد و علت آن هم بیشتر بواسطهٔ حرص و طمع و تباه‌کاریهای حکام وصاحبمنصبانی بود که بدانجا می‌آمدند.

وقایع عمدهٔ مربوط به پرتغالیها که در قرن شانزدهم درخلیج فارس اتفاق افتاده است از اینقرار است:

در سنهٔ ۱۵۱۶ «سوارز» شنید که کشتی‌های سلطان مصر بقصد حمله بمتصرفات پرتغال در هند آمده اند و باینجهت بخیال مقابله با آنها از «گوا» بجانب بحر احمر عزیمت نمود. چون به عدن رسید حاکم آنجا بواسطهٔ نداشتن قوا و مهمات کافی ناگزیر کلید شهر را بوی تقدیم کرد ولی «سوارز» از فرط جهالت وکوته‌نظری پیشنهاد حاکم رانپذیرفت و تصرف شهر را بموقع مناسب‌تری محول کرده خود بجانب جده رفت ودر آنجاهم ازکشتی‌های سلطان مصر هیچگونه اثری ندید. در موقع مراجعت «زیلا» را تسخیر کرد و بقصد تصرف عدن عزیمت نمود لیکن اهالی آنجا از غیبت او استفاده کرده برج و باروهای شهر را مرمت نموده بودند و همه باتمام تجهیزات خود آمادهٔ مدافعه بودند. «سوارز» ناگزیر

بطرف «بربرا» رفت ولی در بین راه طوفان سختی برخاست و کشتی‌های او را از هم متفرق نموده عده‌ای راهم‌معدوم نمود وقشون‌کشی اوبدین ترتیب خاتمه یافت. چندی بعد چون پرتغالیها خواسته بودند گمرك هرمز را در دست خود بگیرند و درنتیجه شورش و طغیانی درشهر ایجاد شده بود «سوارز» مجبور گردیدعده‌ای قشون بکمك قوای ساخلوآنجا اعزام‌دارد.

موضوع اداره کردن گمرك هرمز بزودی‌کسب اهمیت کرد و درسنهٔ ۱۵۲۲ مأمورین پرتغالی برحسب امرصریح پادشاه خود گمرك جزیره‌را دردست‌خویش گرفتند لیکن به‌واسطهٔ اجحاف و سوءِ رفتار خود در هرمز و بحرین و مسقط و کوریات و سحار دفعتاً ایجاد انقلاب و شورش نمودند ونقاط مزبور شبانه ازطرف پادشاه هرمز هم از راه خشکی و هم از طریق دریا مورد حمله و تهاجم واقع‌شده و عدهٔ کثیری از مدافعین آنها به‌قتل رسیدند.

پادشاه هرمز امیدوار بود که بدین ترتیب بند اسارت پرتغال را پاره کند و ابتدا هم قلعهٔ پرتغالیهارا درهرمز به‌محاصره‌درآورد لیکن‌چون قوای امدادیه زود از مسقط رسید شاه از پیشرفت خود مأیوس شد و از ترس کیفر و مجازات پرتغالیها شهر را آتش زد چنانکه «چهار شبانه روز دائماً می‌سوخت» و خود به‌جزیرهٔ قشم فرارکرد و در آنجا یکی ازاتباع خود وی او را بقتل رسانید. بعد از او اهالی هرمز پسر سیزده سالهٔ او را موسوم به‌محمود شاه به‌پادشاهی انتخاب کردند.

پرتغالیها با پادشاه جدیدقرار دادتازه‌ای بسته وبدانوسیله نفوذ وتسلط‌خود را بر هرمز محکم‌تر از سابق کردند وشاه جوان را دوباره به‌هرمز معاودت‌دادند. «منزز» که در آن‌وقت حاکم هندوستان بود و قرارداد مذکور را با پادشاه هرمز بسته بود پس از کسب منافع هنگفت از راه تجارت در سنهٔ ۱۵۲۴ بهندوستان

مراجعت نمود ولی وقتی بدانجا رسید دید که بجای او « واسکودگاما » به‌نیابت سلطنت هندوستان منصوب گردیده است .

در سنهٔ ۱۵۲۶ اهالی «کلهت» و مسقط بر علیه تعدیات پرتغالی‌ها شورش کردند ولی «لوپوسوارز» حاکم هندوستان با عدهٔ زیادی‌کشتی بدانجا شتافته وفتنه را خوابانید .

در سال ۱۴۴۲ چون پادشاه هرمز خراج معینه را نپرداخته و از آن بابت به‌میزان پانصد هزار « دوکات » مقروض بود و بعلاوه نایب‌السلطنه هندوستان می‌دانست که پادشاه واقعاً قادر به‌تأدیه آن نیست لهذا ازکلیه خراج معوقه‌صرف نظر نمود و در عوض قرار گذاشت که عواید گمرکات بنادر تماماً در تحت نظر پرتغالیها جمع‌آوری شود . به‌این ترتیب بعد از آن‌دیگر هیچوقت خراج هرمز به‌تعویق نیفتادزیرا پرتغالی‌ها مطالبات خودرا مستقیماً ازعایدات گمرك برداشت می‌کردند .

دراواسط قرن‌شانزدهم‌ترکها درنواحی‌خلیج‌فارس‌شروع به‌عملیات واقدامات کردند و بزودی بین ایشان وپرتغالی‌ها کشمکش ونزاع درگرفت در سنهٔ۱۵۵۰ اعراب مقیم قطیف قلعهٔ خودرا به‌ترکها تسلیم نمودند وبعلاوه سلطان بصره را هم از محل حکومت خویش اخراج‌کردند . سلطان‌مذکور شخصاً سی‌هزار نفرقشون داشت و برای‌استرداد مملکت خود از پرتغالیها استمدادنمود و درعوض به‌ایشان اجاز دادکه قلعه‌ای دربندرگاه‌بصره بنا کنند . به‌این‌جهت نایب‌السلطنهٔ‌هندوستان نوزده کشتی و هزار و دویست نفر سرباز تحت‌ریاست « انتونیودونورونها » برای کمك ومساعدت باپادشاهان قطیف وبصره به‌خلیج فارس گسیل داشت . «نورونها» قلعهٔ قطیف را خراب کرد و عازم بصره شد لیکن نتوانست کار مهمی از پیش‌ببرد زیرا یکی از پاشاهای ترك او را فریب داده به‌وی گفت که امرای قطیف و بصره

در صدد تسلیم او به‌دشمن هستند و «نورونها» از ترس به‌هرمز گریخت و در آنجا از فریبی که خورده بود مستحضر گشت ولی کار از کار گذشته بود و نمی‌توانست اقدام دیگری بکند.

ترکها از عملیات پرتغالیها در قطیف و بصره به‌خشم آمده در صدد تلافی و انتقام افتادند وشخصی‌موسوم به«پیربیك» را که به‌قول‌فریزر دزد و قطاع‌الطریق بودبا شانزده هزار مرد جنگی وعده‌ای کشتی به‌خلیج فارس فرستادندکه در آنجا بشرارت و راهزنی مشغول شود. «نورونها» که در آن‌وقت در هرمز اقامت‌داشت چند فروند ازجهازات خودرا مأمور جلوگیری ازعملیات‌ترکها نمود لیکن‌پسر «پیربیك» جهازات مذکور را مغلوب و منهزم ساخت و نزدیك بود که خود «نورونها» را نیزدستگیر نماید. سپس‌قوای «پیربیك» به‌مسقط حمله‌کرده شهر را خراب نمودند و پس از هیجده روز محاصره و بمباردمان بالاخره کوتوال پرتغالی را مجبور به‌تسلیم قلعهٔ شهرساختند. «پیربیك» تمام توپهارا به‌کشتی‌های خود انتقال داد و فرمانده قشون پرتغال را نیز با شصت نفر از سربازانش اسیر و محبوس نمود و از آنجا عازم هرمز گردید.

«فاریاسوسا» راجع به‌عملیات «پیربیك» در هرمز چنین می‌نگارد:

«کشتی‌های دشمن مسقط را محاصره نمودوپس ازیکماه استقامت بالاخره آنجا را مجبور به‌تسلیم ساخت. پیربیك توپها را شکست و فرمانده قشون را با شصت نفر سرباز اسیر کرد و بعد از آن به‌هرمز رفت. «نورونها» نهصد نفر مرد جنگی با خود در قلعه داشت و پادشاه و زن و بچه و رئیس دربار او هم بدانجا پناهنده شده و لوازم و مهمات کافی برای محاصرهٔ طولانی با خود بدانجا برده بودند... پیربیك در ساحل پیاده شده اردو زد و خندقی حفر نمود و باروئی بنا کرد و توپهای زیادی در آنجا قرار داده و مدت یکماه علی‌الاتصال شلیك

می‌کرد. بالاخره چون از اقدامات خود نتوانست نتیجهٔ قطعی بگیرد شهر را غارت نمود و به‌جزیرهٔ قشم رفت و پس از جمع‌آوری غنائم بسیار از آنجا مراجعت کرد».

نایب‌السلطنهٔ هندوستان چون از اقدامات پیربیك و خطری که متوجه مستملکات پرتغال در خلیج فارس بود مطلع گشت شخصاً با جهازات جنگی زیاد به‌هرمز آمد و چون دید که دیگر خطری متوجه آنجا نیست و اوضاع جزیره قرین آرامش است مجدداً به«گوا» مراجعت نمود. اما پیربیك چون دراجرای اوامر دولت عثمانی راه افراط پیموده و عملیات بیرویه بسیار نموده بود در سنهٔ ۱۵۵۲ در قسطنطنیه کشته شد و به‌جای‌اوشخص دیگری موسوم به‌مرادبیك منصوب گردید. مرادبیك با پانزده فروند کشتی در سواحل ایران با پرتغالی‌ها مصاف داد و پس از جنگ سختی هیچکدام نتوانستند بر دیگری غلبه نمایند و لهذا بدون اخذ نتیجه ازهم جدا شدند. سال بعد باز مابین جهازات ترك و پرتغالی‌در حوالی مسقط جدالی واقع شد وپرتغالی‌ها بحریهٔ عثمانی را بکلی منهدم ونابود کردند و دوباره نفوذ وتفوق خود را بر نواحی خلیج برقرار ساختند.

بعدها عثمانی‌ها به‌خیال افتادندکه بنادرعربستان را درخلیج فارس متصرف شوند و به‌این قصد جهازات خود را با ۱۲۰۰ مرد جنگی به‌محاصرهٔ قلعهٔ بحرین فرستادند. اما طولی نکشید که قوای پرتغالی به‌امداد محصورین رسید و ترکها مجبور به‌ترك محاصره گردیدند و اسرای جنگی را با توپ و اسلحه و اسب‌های خود تسلیم دشمن نموده و بعلاوه ده هزار «دوکات» هم به‌عنوان غرامت جنگی پرداختند و به‌بصره مراجعت کردند.

در سنهٔ ۱۵۸۱ ترکها به‌سرکردگی شخصی موسوم به‌علی بیك با سه فروند از جهازات خود غفلةً به‌مسقط حمله بردند و پرتغالی‌ها چون به‌هیچوجه منتظر

تهاجم ایشان نبودند از ترس به‌داخل خاک گریختند. علی‌بیک شهر مسقط را کاملاً غارت و چپاول نمود و مراجعت کرد[1].

خوانین لار سابقاً بر پادشاهان هرمز سمت ریاست و برتری داشتند لیکن در دورهٔ تسلط پرتغالی‌ها این وضع برعکس شده بود. «فاریاسوسا» می‌گوید: «سلاطین لار همیشه سعی می‌کردند که مانند سابق خود را بر پادشاهان هرمز تفوق و برتری دهند. به‌این‌جهت سلطان فعلی آنجا مصمم گردید که تمام مغستان را تسخیر نماید و لشکر جراری کشیده چندین شهر را متصرف شد و قلعهٔ هرمز را نیز محاصره نمود و روابط آن‌را با خارج قطع کرد». ولی پادشاه هرمز به‌کمک قوای پرتغالی به‌قلعهٔ «شمیل» که بواسطهٔ موقع طبیعی خود بسیار صعب‌العبور بود حمله نمود و پس از زدوخورد شدیدی آنجارا متصرف گردید و بدین‌ترتیب تهاجم پادشاه لار به‌هرمز خاتمه یافت.

در سال ۱۵۸۶ پرتغالی‌ها به‌«مومباسا» که ترکها بر روی آن قلعه‌ای بنا نموده بودند حمله کردند و پس از آتش زدن و منهدم‌ساختن آن به‌هرمز برگشتند. کمی بعد فرمانده قوای پرتغالی قلعهٔ محکمی در مسقط بنا کرد که آنجا را هم مانند هرمز تحت نفوذ و تسلط خود داشته باشد.

در اواخر قرن شانزدهم وضع و موقع پرتغالی‌ها در شرق تغییر کرد زیرا کشتی‌های سایر دول اروپائی به‌قصد انتفاع از تجارت مشرق شروع به‌ایاب وذهاب در دریاهای شرقی کردند وابتدا هلندیها وبعد از ایشان انگلیسها به‌مشرق آمدند. هلندیها با آنکه از سال ۱۵۹۶ متوجه‌هند شرقی‌بودند معذلک در آن تاریخ‌هنوز توجهی به‌آبهای خلیج‌فارس نداشتند ولی درسنهٔ ۱۵۸۳ سیاح‌مشهور هلندی‌موسوم

۱ــ باید دانست که در همین سنه یعنی ۱۵۸۰ پرتغال‌جزو متصرفات‌اسپانی درآمد و تا سنه ۱۶۴۰ به‌اینحال باقی بود.

به «جان هویقن وان لیشوتن» در طی مسافرت تاریخی خود از لیسبون به‌مشرق آمده بود.

اما انگلیسها، هنوز کمپانی هند شرقی تأسیس نشده و اوضاع اقتصادی و تجارتی مشرق‌را فقط چندنفر انگلیسی من‌غیر رسم‌مورد مطالعه قرار داده بودند. در بین این اشخاص از همه معروفتر «جان‌نیوبری» است که در سنهٔ ۱۵۸۰ از انگلستان حرکت نموده به‌هرمز رسید و دو سال بعد به‌لندن مراجعت نمود ولی شش ماه بعد مجدداً به‌اتفاق «رالف‌فیتنخ» از لندن به‌هرمز رفت و در سنهٔ ۱۵۹۱ به‌انگلستان معاودت‌کرد. مسافرت «لنکاستر» به‌دریاهای‌مشرق درسال ۱۵۹۱ جنبهٔ رسمی‌بیشتری‌داشت وشرح‌کلیهٔ این مسافرتها درفصل بعدبه‌تفصیل ذکرخواهدشد.

۸

رقابت انگلیسها و پرتغالیها

در این فصل باید به‌مطالعهٔ حوادث ووقایعی بپردازیم که باعث انتقال تسلط و سیادت خلیج فارس از پرتغالی‌ها به‌سایر ملل شده است. شاه عباس کبیر که در سنهٔ ۱۵۸۷ به‌تخت سلطنت ایران جلوس نمود در حینی که ببسط و توسعهٔ نفوذ و قدرت خود اشتغال داشت با نظر رشك و حسادت به‌غاصبین هرمز و سایر نواحی خلیج نظر می‌کرد. «لردکرزن» می گوید «پرتغالی‌ها متعصب واجحاف‌کار بودند واستعداد و لیاقت‌کافی برای امور تجارتی نداشتند چه بجای مسالمت وملایمت با ایران‌تجارت‌آن مملکت را ازبین بردند وایرانی‌ها را مجبورنمودندکه امتعهٔ لازم خودرا از تجارتخانه‌های پرتغالی بخرند ومال‌التجاره‌های‌خویش‌را نیز باجهازات پرتغالی حمل کنند». اجرای این سیاست غلط بالاخره نتایج سوءِ خودرا ظاهر ساخت.

شاه عباس متمایل بود که جزیرهٔ هرمز را دو باره به‌تصرف خویش درآورد و به‌این جهت خان لار را وادار نمود که به‌بهانهٔ عقب افتادن خراج معمولی خود برعلیه جزیره قیام نماید زیرا واقعاً هم خراجی که پادشاه هرمز همه ساله به‌لار

می‌پرداخت از زمان تسلط البوکرک به‌تعویق افتاده بود. خان لار شروع به‌اشکال تراشی در امور تجارتی هرمز کرد و بعلاوه اختلافاتی هم بر سر تجارت ابریشم ایران تولید شده بود و چون پرتغالی‌ها از قبول دعاوی ایران امتناع داشتندشاه عباس با «جیمز» پادشاه انگلیس معاهده‌ای بست که جزیره را متصرف شده و متفقاً پرتغالی‌ها را از آنجا برانند. برای فهمیدن معنی حقیقی این معاهده باید به‌یکربع قرن قبل از آن تاریخ مراجعه نمود وحوادث مختلفی‌را که منجر بعقد قرارداد مذکور گردید از نظر گذرانید.

مأموریتهای شرلی: درسنهٔ ۱۵۹۸ دو برادر از نجبا واصیلزادگان انگلیسی که شهرت نظامی هم داشتند به‌دربار شاه عباس آمدند. «سرانتونی‌شرلی» برادر بزرگتر علت مسافرت خود را به‌ایران به‌تفصیل نقل کرده است و می‌گوید «بنا به‌تشویق و تحریك «ارل‌اسکس» برای کمك و مساعدت به «دوك فرارا» که بر علیه تجاوزات پاپ قیام کرده بود با چند نفر از سربازان دلیر روانه شدم. اما پیش از رسیدن به‌محل مقصود مجادلهٔ بین دوك و پاپ خاتمه یافته و دوك مغلوب و تسلیم شده بود. دوك چون نمی‌خواست‌که من بدون انجام کاری مراجعت کرده باشم و پس از آنکه وقت و پول وامیدواری خود را در راه او تلف کرده‌ام مورد طعن وتمسخر دشمنان‌خود واقع‌شوم لهذابه‌من پیشنهاد کرد که به‌ایران‌مسافرت کنم و دو فایده برای این مسافرت ذکرکرد: اول آن که به‌یکی از وظایف دینی خود عمل نموده و به‌آن‌وسیله خداوند را تبجیل وتجلیل می‌کنم دویم آنکه‌اگر فرضاً هم خداوندتوفیق این‌خدمت بزرگ‌را به‌من ارزانی‌نفرماید تازه ازمشاهدهٔ آن ممالك دوردست تجارب ذیقیمتی حاصل کرده و راجع به‌تجارت انگلیس در عثمانی ومسکو اطلاعاتی به‌دست می‌آورم و بعلاوه ممکن است بجهت کشتی‌رانی هندوستان که در دست هلند است و در انگلیس هم راجع به‌آن گفتگو می‌شود

راههای جدیدی کشف نمایم ».

برادران «شرلی» با بیست وشش نفر همراهان خود چون به‌قزوین رسیدند « البسهٔ فاخر پوشیده براسبان عالی نشستند » و خودرا به‌عنوان دو نفر از نجبای انگلیس که شهرت پادشاه ایران را شنیده و مایل به‌دخول در خدمت او هستند به‌شاه عباس معرفی کردند و وی پذیرائی شایانی از آنها نمود.

«انتونی شرلی» سمت نمایندگی دولتی نداشت ومقصود اساسی از مأموریت او این بود که شاه عباس را وادار نماید با دول مسیحی اروپا برعلیه ترکها تشریك مساعی کند و بعلاوه باب تجارت بین ایران و انگلیس را مفتوح سازد.

« شرلی » بعد از آنکه بجهات عدیده صداقت و صمیمیت خود را نسبت به‌شاه ثابت نمود و برای آموختن فنون جدید جنگی به‌ایرانیان زحمت بسیار کشید[1] بالاخره شاه‌عباس او را از جانب خود به‌مأموریت به دربارهای سلاطین اروپا فرستاد.

به‌قول «سرجان‌ملکم» اعتبارنامه‌هائی که شاه‌عباس به«انتونی‌شرلی»می‌داد نظیر آن شاید تاکنون به‌هیچ نمایندهٔ‌دولتی دیگری داده نشده است. این اعتبار نامه‌ها خطاب به‌سلاطین مسیحی اروپا بود که پادشاه مسلمان ایشان را به‌دوستی و اتحاد با خود دعوت می‌کرد. در یکی از نامه‌های مذکور می‌نویسد:

« در این ایام فرخنده عالی‌جناب « سرانتونی شرلی » به‌میل و ارادهٔ خود از اروپا بدین‌صفحات آمده است و شما سلاطینی که به‌آئین مسیح معتقدید بدانید

۱ــ « عثمانی مخوف که باعث وحشت عالم مسیحیت شده است اینك از یکنفر شخص (شرلی) مرعوب گردیده واز سرنوشت آتیهٔ خود ترسان است. ایرانیها فنون جنگی را ازشرلی آموخته‌اند وکسانی که پیش از این استعمال توپ را نمی‌دانستند امروزه دارای ۵۰۰ عراده توپ برنجی و ۶۰۰۰۰ قبضه تفنگ شده‌اند. باینجهت ایرانیان که سابقاً با شمشیر باعث ترس و وحشت عثمانی‌ها بودند اینك بوسیلهٔ گلوله و مواد گوگردی لرزه بربدن آنها انداخته‌اند».

«پوچارس» فصل یازدهم.

که اووسیلهٔ وداد ودوستی بین من وشما شده است . ما خود ازسابق تمایل به‌دوستی شما داشته‌ایم لیکن هیچکس غیر از این شخص محترم پیدا نمی‌شد که پردهٔ بیگانگی و ناشناسی را ازبین ما بردارد . اینک‌که‌این شخص به‌میل و ارادهٔ خود پیش ما آمده است ما هم‌اورا با رضایت خودش به‌اتفاق‌یکی ازرجال معتبرخویش نزد شما می‌فرستیم . در اینجا ما به‌قدری در اعزاز و تکریم او کوشش داشتیم‌که همه‌روزه مانندبرادر با اوازیکظرف‌غذامی‌خوردیم ودریك‌جام‌آب می‌نوشیدیم.... بنابراین وقتی این شخص نزد شما سلاطین می‌آید باید او را مثل خود ما دانسته و هرچه می‌گوید و هرچه می‌خواهد برای او انجام دهید . موقعی‌که او از دریا می‌گذرد و وارد مملکت پادشاه بزرگ مسکوی (که ما با او مثل برادر دوست و متحد هستیم) می‌شود باید تمام حکام جزء و کل همراه وی حرکت کرده و او را به‌مسکو برسانند . چون بین شما پادشاه مسکو و ما دوستی و برادری کامل برقرار است لهذا این شخص را ازراه مملکت شماروانه ساختیم و میل وتقاضای ما این‌است‌که وسایل عبور و حرکت او را از هر حیث فراهم سازید » .

مقارن همین اوقات شاه‌عباس به‌موجب فرمان مخصوص حقوق و امتیازات مهمی به‌تجار اروپائی که مایل به‌تجارت با ایران بودند عطا کرد وبه‌آنها اجازه داد که آزادانه به‌داد وستد پرداخته و شعائر دینی خود را به‌جا آورند . از این حقوق و امتیازات که شاه ایران به‌تجار انگلیسی تفویض‌کرد کلیهٔ اتباع خارجی مقیم ایران در عرض سیصد سال گذشته استفاده نموده‌اند ولی امتیازات مذکور برخلاف «کاپیتولاسیون» در ترکیه چندان تولید زحمت و اشکالی برای دولت ایران نکرده است (مگر در صفحات شمالی که مأمورین دولت روسیه‌چه قبل‌از انقلاب آنجا وچه بعداز آن ببهانه ومستمسك‌عهدنامه‌های قدیم‌حقوق وامتیازات بی‌منطق برای‌اتباع‌کثیر خود تقاضا می‌کردند) . فرمان‌مزبور چون دورهٔ جدیدی

را در تاریخ ارتباطات تجارتی ایران با ممالك اروپائی افتتاح می‌نماید و دارای اهمیت مخصوصی است ماعین آن را از سفرنامهٔ «انتونی شرلی» در اینجا نقل می‌کنیم:

«میل و ارادهٔ ما آنست که از امروز ببعد ایالات و ولایات ما بر روی کلیه ملل مسیحی و مذهب آنها گشوده باشد و هیچ یك از رعایا واتباع ما در هیچ‌جا و هیچ حالت صدمه و آسیبی به‌آنها نرسانند. چون روابط وداد و دوستی ما با سلاطین و امرای عیسوی مذهب ثابت و مستحکم است بموجب این فرمان بکلیه تجار مسیحی اجازه می‌دهیم که بدون هیچگونه بیم و تشویش وبدون اینکه هیچ یك از حکام وفرمانفرمایان‌وصاحبمنصبان لشکری وکشوری ماکمترین مزاحمتی برای آنان فراهم نمایند در مملکت ما بتجارت و داد و ستد مشغول شوند وهیچ کس درهیچ مقام ورتبه‌ای نمی‌تواند بمال‌التجاره ایشان به‌هیچ‌اسم وبه‌هیچ عنوان دست بزند مگر آنکه قیمت عادلانهٔ آن‌را بپردازد. علما وروحانیون ما حق ندارند در امور مذهبی آنان مداخله‌کرده و باعث زحمت ایشان بشوند. قوانین واحکام ما به‌هیچوجه در بارهٔ شخص آنها و مال‌التجاره و دارائی آنها مجری نخواهدبود.

(پس از این مقرراتی راجع به اموال اتباع خارجه که در ایران وفات می‌یابند وطریقهٔ استردادآن بوراث ایشان در فرمان مذکور است).

مأمورین وصول مالیات‌وسرحد داران مملکت مابه‌هیچوجه اجازه ندارند از تجار مسیحی باج و مالیاتی مطالبه نمایند.

هریك از تجار مسیحی که بیکی از اتباع ما (در هر مقام و درجه که باشد) قرضی داده وادعائی ازاوداشته باشد می‌تواند به‌موجب این‌فرمان به‌هریك از حکام و قضاة مملکت ما تظلم‌کرده و تقاضای احقاق حق نماید و حقوق خود را باز ستاند.

هیچ یك از حکام و قضاة ما حق ندارند در مقابل رسیدگی بتظلمات تجار عیسوی حق‌الزحمه‌ای از ایشان مطالبه نمایند زیرا ارادهٔ ما آنست که تجار مذکور به‌کمال رفاه و آسایش در ممالك ما زندگی کنند. هیچکس حق ندارد از تجار مسیحی بپرسد که برای چه مقصود در ایران اقامت گزیده‌اند.

هرچند قاعده و مرسوم مملکتی ما آنست که کلیه فرامین و احکام در اول هرسال تجدید شود لیکن میل و ارادهٔ ما بر آن قرار گرفته است که این فرمان الی‌الابد چه در زمان خود ما و در زمان جانشینان ما بموقع اجرا گذاشته شده و هرگز تغییری در آن داده نشود.»

«انتونی شرلی» باداشتن این سفارشنامه‌ها از راه‌مسکو عازم اروپا گردید لیکن ظاهراً نتیجه‌ای از مسافرت او حاصل نشد زیرا پس از مراجعه به‌غالب دربارهای اروپا بالاخره به‌مادرید رسید و در آنجا تا سنه ۱۶۳۰ که وفات یافت اقامت داشت و دیگر هیچوقت به ایران مراجعت نکرد. اما «ربرت شرلی» بعد از عزیمت برادرش در دربار شاه عباس باقی ماند و به سمت فرماندهی کل قشون ارتقاء یافت و در جنگهائی که شاه عباس ما بین سنوات ۱۶۰۲ و ۱۶۲۷ با پادشاه قسطنطنیه می‌کرد[۱] رشادت ودلیری فوق‌العاده از خود بروز داد. مقصود عمدهٔ شاه عباس از این محاربات آن بود که‌دولت عثمانی‌را بکلی منقرض ومعدوم سازدو قلمرو مملکت خود را تا مجاورت ممالك مسیحی‌برساند.

بعدها چون‌هیچگونه خبری از مسافرت «انتونی شرلی» نرسید شاه‌ایران نسبت به «ربرت شرلی» تا اندازه‌ای سرد و کم عنایت شد لیکن عاقبت با اومجدداً

۱ــ قبل از سنه ۱۶۰۰ قسمتی از خاك ایران در تصرف عثمانی‌ها بود منجمله شهرهای تفلیس وتبریز و نهاوند. شاه عباس با تمام قوا و توانائی خود باسترداد این بلاد پرداخت و پیشرفت کلی هم حاصل کرد، چنانکه درسنه ۱۶۰۲ نهاوند را گرفت و در۱۶۰۳ عثمانیها را ازتبریز خارج نمود و بالاخره در سنه ۱۶۰۵ آنها را در جنگ بزرگی بکلی مغلوب و متواری ساخت وقوای ایشانرا درهم شکست. در این جنگ «ربرت شرلی» سه جراحت برداشت.

بر سر التفات آمد و با آنکه از مأموریت اولی نتیجه‌ای نبرده بود در سنه ۱۶۰۹ « ربرت شرلی » را دوباره به اروپا اعزام داشت و قصد او این بود که به‌وسیلهٔ وی روابط وداد و دوستی خود را با ممالك اروپائی برقرار و مستحکم سازد و آنها را از تصمیم‌وعزیمت خود در قلع‌وقمع عثمانی‌ها و رساندن سرحدات ایران به‌حدود ممالك عیسوی مستحضر نماید. « شرلی » به لهستان و آلمان و ایطالیا مسافرت کرد و سپس به مادرید رفت که تدبیری بکار برده و تجارت ابریشم را از دست عثمانیها خارج نماید و مرکز آنرا به هرمز یا یکی از بنادر دیگر خلیج فارس انتقال دهد لیکن دربار اسپانی این نقشه‌را به سردی تلقی‌کرد وروی خوش به‌وی نشان نداد. از آنجا « شرلی » در سنه ۱۶۱۱ به انگلستان رفت و مراسلات شاه عباس راکه در آنها نسبت به پادشاه انگلیس اظهار مهربانی و دوستی شده و تجار انگلیسی‌را دعوت بتجارت با ایران کرده بود تسلیم‌کرد. در انگلستان هم اقدامات و مذاکرات او مثمر ثمر واقع نشد وبعضی‌ها اصلاً در صحت مأموریت وی تردید کردند و تجار هند شرقی نیز با نقشه‌ها و پیشنهادهای او مخالفت نمودند. باینجهت پس ازگرفتن رتبهٔ شوالیه در سنه ۱۶۱۳ از راه سند به ایران مراجعت کرده و دوباره وارد خدمت شاه عباس شد[۱].

۱ــ بعدها شاه عباس « ربرت شرلی » را مجدداً بمأموریت باسپانی فرستاد که بموجب قرار داد مخصوصی تجارت انحصاری ابریشم را بآن دولت واگذار نماید (ومقصود اواین بود که تجارت مذکور را از دست عثمانیها خارج سازد) و ضمناً بدولت اسپانی اجازه دادکه بندرعباس را از نو تحکیم و قلعه‌بندی‌کرده وسالیانه چندکشتی ادویه وکتان هندی وغیره برای فروش ومعاوضه بایران بفرستند.

دراین مأموریت نیز « شرلی» با آنکه پنجسال تمام در مادرید اقامت نمود پیشرفت و کامیابی‌حاصل نکرد ودرسنه ۱۶۲۲ بانگلستان رفت‌که با پادشاه‌آنجا «چارلی» داخل مذاکرات جدیدی شده و قراردادهائی با وی منعقد سازد. « ملکم » میگوید «شرلی راجع بتمول ومنابع ثروت ایران چنان در دربار انگلیس غلو و مبالغه کرد که دولت انگلستان بطمع استفاده از اینهمه ثروت سرشارافتاد وبالنتیجه شاه «سردودمون‌کاتون» را با جماعت‌کثیری بعنوان سفارت بایران فرستاد و « ربرت شرلی» هم باتفاق همین هیئت اعزامی درسنه ۱۵۲۷ مراجعت‌کرد. »

در سال ۱۶۱۳ اسپانیولیها از بابت امنیت ومصونیت هرمز نگران گردیدند زیرا پادشاه اسپانی فیلیپ سوم به مأمورین پرتغالی در هندوستان خبر داده بود که « شرلی » درموقع اقامت خود در انگلستان دولت انگلیس‌را به‌گرفتن هرمز تحریك نموده‌وخود اونیز مأموریت یافته است که قرارداد مخصوصی با شاه ایران منعقد سازد و تجارت ابریشم را با مملکت مزبور برقرار نماید. پادشاه اسپانی در مکتوبی‌که به‌نایب‌السلطنهٔ هندوستان نوشت سفارش‌وتأکید نمودکه استحکامات هرمز را بر علیه انگلیسها تجهیزکند و سفیرآنهارا به هروسیله باشد دستگیر نماید لیکن باوجودمراقبت شدیدنایب‌السلطنه «شرلی» مسافرت خود را به‌انجام رسانید و به سلامت وارد خاك ایران شد.

تأسیس کمپانی هند شرقی : در اواخر سال ۱۶۰۰کمپانی هند شرقی بموجب فرمان ملکه الیزابت بعنوان « شرکت تجار لندن‌که باهند شرقی معامله وتجارت می‌کنند » تأسیس گردید.

انگلیسها ابتدا از راه « معبر شمال غربی » و بعدها از راه روسیه بقصد تجارت به هندوستان می‌رفتند[1]. اولین مسافر انگلیسی‌که به نیت تأسیس روابط تجارتی به هندوستان رفت شخصی بود موسوم به « تماس استیفنس » و مراسلاتی که این شخص به پدر خود می‌نوشت میل و اشتیاق شدیدی برای تجارت مستقیم با هندوستان در انگلیس ایجاد می‌نمود. در سنه ۱۵۸۷ یکی ازجهازات پرتغالی

۱ــ از بین مسافرین مزبور یکی «انتونی جنکینسون » بود که در سنهٔ ۱۵۶۱ به‌ایران آمد و مکتوبی هم از جانب ملکه الیزابت برای شاه طهماسب آورد. در این مکتوب ملکه نوشته بود «چون نوکر صدیق و وفادار ما « انتونی جنکینسون » بنا بامر و اجازهٔ مخصوص ما از ممالك ما خارج شده و بخواست خداوندی عازم مسافرت ایران و سایر ایالات دست نشانده شماست ما او را مشمول توجه و عنایات خاصه خود قرار داده و توفیق و کامیابی او را خواستاریم زیرا غرض و مقصود صادقانهٔ او از این مسافرت آنستکه با اتباع شما وسایر بیگانگانی‌که در قلمرو مملکت شما اقامت دارند روابط تجارتی بر قرار سازد ».

بدست انگلیسها اسیر شد و اوراق و مراسلاتی که جزو محمولات آن بدست آمد حاوی اطلاعات دقیق و جامعی راجع به منافع تجارت هندوستان بود و در اثر انتشار آنها انگلیسها مصمم گردیدند که روابط تجارتی مستقیم با هند برقرار نمایند. بعلاوه چون در سنه ۱۵۸۸ قشون انگلیس بحریهٔ اسپانی را شکست داد انگلیس‌ها نسبت به‌قوای بحری خود اعتماد و اطمینان حاصل کردند و دانستند که با قوای اسپانی و پرتغال می‌توانند در دریاها مقاومت و برابری نمایند. در نتیجه از همین تاریخ تجار لندن جداً در صدد افتادندکه نفوذ و تسلط پرتغالیهارا از اقیانوس هند براندازند.

چندی قبل از آن تاریخ یعنی در سنه ۱۵۸۳ چهار نفر سیاح انگلیسی موسوم به «رالف فیتخ» و «جان‌نیوبری» و «ویلیام‌دید» و «جیمزاستوری» بقصد مطالعهٔ اوضاع اقتصادی و تجارتی مشرق مسافرت کرده و مراسلاتی هم از طرف ملکه الیزابت برای پادشاه «کامبای» و امپراطور چین همراه داشتند. سیاحان مذکور از بندر شام حرکت کرده و پس از طی مسافت طویلی در خشکی بفرات رسیدند و به«فلوجه» وبغداد وبصره رفته وازخلیج‌فارس عازم هرمز گردیدند[۱]. در هرمز مأمورین پرتغالی آنها را بعنوان جاسوسی دستگیر کرده و تحت‌الحفظ به «گوآ» فرستادند ومدتی درآنجا محبوس بودند. «فیتخ» تفصیل گرفتاری خود را شرح می‌دهد و می گوید «بلافاصله بعد از ورود به هرمز ما را دستگیر کردند و کوتوال قلعه موسوم به «ماتیاس دوالبوکرك» قسمتی از اموال ما را ضبط نمود و خودمانرا درتاریخ‌یازدهم اکتبر بوسیلهٔ‌کشتی نزد نایب‌السلطنه‌در «گوآ» فرستاد».

«رالف فیتخ» پس از سیاحت قسمت اعظم هندوستان و برمانی و مالاکا و

۱ــ نیوبری سابقاًدر سنهٔ ۱۵۸۰ یکبار دیگر باین صفحات آمده و از راه حلب و بصره به هرمز رفته بود و مدت شش هفته درآنجا مانده بود.

سیام بالاخره در سنه ۱۵۹۱ تنها به انگلستان مراجعت‌کرد و به نگارش سفرنامهٔ دویم‌خود مشغول شد . تفصیلات حیرت‌انگیزی‌که این سیاح دلیر از ثروت‌وتمول بی‌پایان مشرق نقل می کرد لندن را بجنب و جوش انداخت و همین مسئله سبب شدکه انگلستان بخیال افتاد از منابع ثروت‌آنجا سهمی ببرد و این گنج‌شایگان را از تصرف انحصاری پرتغالی‌ها درآورد.

اقدامات اولیهٔ کمپانی هند شرقی عبارت بود از اعزام جهازات تجارتی به مشرق چنانکه مابین سنوات ۱۶۰۰و۱۶۱۲ دوازده فروندکشتی کمپانی‌بهندوستان مسافرت‌کرده وطرح وشالودهٔ تجارت باآنمملکت را ریختند. اولین‌کشتی‌تجارتی انگلیس درسنه ۱۶۰۸ به سورات رسید و فرمانده‌کشتی مزبور شخصی بودموسوم به « ویلیام هاوکین » که سفارشنامه‌ای هم برای خود از طرف « جیمز » پادشاه انگلستان بعنوان « مغول کبیر » آورده و تا اندازه‌ای در مقـاصد خود پیشرفت حاصل‌کرد. درسال۱۶۱۲سه فروندکشتی انگلیسی دیگربفرماندهی«توماس‌بست» وارد شد و مشارالیه قرارداد تجارتی بـا امرای محلی سورات بسته و چندی بعد هم تجارتخانه‌ای درسورات تأسیس نمود . درسنهٔ ۱۶۱۵کمپانی هند شرقی‌اقدامات مهمهٔ دیگری در لندن بعمل آورد . در اثر تجارب عدیده و مخصوصاً به واسطهٔ مخالفت‌های صریحی‌که‌پرتغالی‌هاباکلیه نقشه‌های آنهامی‌کردند زمامداران‌کمپانی معتقد شدند که برای حفظ منافع تجارتی خود در هندوستـان لازم است یك نفر نمایندهٔ سیاسی از طرف پادشاه انگلیس دردربار «مغول‌کبیر» اقامت داشته‌باشد. « جیمز » پادشاه انگلستان با این پیشنهاد موافقت نمود و یکی از رجال لایق و کاردان‌خود را موسوم‌به «سر تماس‌رو»که مسافرتهای عدیده‌کرده وبا رسوم وآداب درباری آشنائی داشت در سنه ۱۶۱۵ بعنوان سفارت و ایلچی گری بدربار مغول کبیر فرستاد .

تعلیمات و دستوراتی که شاه به «سر تماس‌رو» داد از این قرار بود :

« به تماس‌رو شوالیه که بنا باجازه و امر ما بعنوان سفارت بنزد امپراتور هندوستان می‌رود دستور داده می‌شود که شئون و حیثیات شاه را در هرجا و درهر موقع محفوظ نگاهدارد زیرا ما هم سمت ولینعمتی او را داریم و هم بآئین‌مسیح معتقدیم ؛ در توسعه و پیشرفت امور تجارتی کمپانی هند شرقی ساعی و جاهدباشد و از اوامر و دستورات کمپانی بهیچوجه تخلف نورزد چه او را برای‌این مقصود اصلی اعزام داشته‌ایم؛ اگر مغول کبیر ازاو سؤال کندکه چرا پرتغالی‌هادر«گوآ» ونواحی مجاور آن با اتباع‌شاه انگلیس سازش ندارند و همواره درصددمخاصمت و دشمنی باآنها هستند در جواب بگوید زیرا پرتغالی‌ها می‌خواهند تمام تجارت راغصب وتصرف نمایند و انگلیسها با آنکه می‌توانند قوای‌آنها را درهم‌بشکنند معذلك اعلیحضرت پادشاه ایشان می‌خواهد بجنگ وسایر اقدامات شدیده‌متوسل نشود » .

بدین ترتیب‌کمپانی هند شرقی‌براساس و شالودهٔ مستحکمی تأسیس گردید و ایجاد آن قدمی بود در راه ترقیات فوق‌العادهٔ سیاسی و اجتماعی انگلستان در طول قرون هفدهم وهجدهم و نوزدهم . دراینجا ما از ذکر کلیه اقدامات کمپانی هند شرقی و توسعهٔ تدریجی آن صرف نظر می‌نمائیم و فقط به مطالعهٔ قسمتی از اقدامات و عملیات‌آن می‌پردازیم‌که ارتباط با ایران و نواحی خلیج فارس دارد .

وقتی تجار انگلیسی‌به دربار امپراطورهندوستان‌آمدند پارچه‌های‌ماهوتی و سایر اجناسی که همراه آورده بودند مشتری خوب پیدا کرد و بزودی فروش رفت لیکن چون بلافاصله مقادیرکثیر دیگری از همان اجناس از انگلستان‌وارد کردندیگر خریداری پیدا نشد وامتعهٔ مزبور درانبارها ماند . «تماس آلدورث» که درآنموقع سمت ریاست تجارت‌خانهٔ سورات را داشت درصدد پیداکردن بازار

جدیدی افتاد و بالاخره ایران جلب توجه او را نمود زیرا به او گفته بودند که «هوای این مملکت فوق‌العاده سرد است و اهالی آنجا از زن و مرد و اطفال پنج ماه در عرض سال مجبورند لباس کافی بپوشند». مشارالیه این اطلاع را از یکنفر جوان انگلیسی کسب کرده بود موسوم به «ریشارد استیل» که در سنه ۱۶۱۴ بتعاقب یکی از بدهکاران خود به ایران رفته و در آن اواخر به سورات آمده بود. این شخص راجع باستعداد تجارتی ایران بقدری باآب و تاب صحبت می‌کرد که عاقبت کمپانی تحریك شد و خود اورا باتفاق یکنفر موسوم به «جان‌گروثر» به‌اصفهان فرستاد و بایشان دستور داد که اطلاعات دقیق و جامعی بدست آورند و فرمانی از شاه بگیرند که جهازات کمپانی بهر بندری که مقتضی بدانند آزادانه ایاب‌وذهاب کنند و مأمورین آن بدون زحمت به تجارت مشغول شوند.

در آنموقع «ربرت‌شرلی» از مأموریت‌های رسمی خود در اروپا به ایران مراجعت کرده و «استیل» و «گروثر» توصیه‌هائی از جانب کمپانی برای‌او آورده بودند. درضمن این مسافرت فرستادگان کمپانی مأموریت داشتند که راجع بنقشهٔ تجارت با ایران و طرز اجرای آن مطالعات بعمل‌آورند و بعلاوه به بنادر خلیج فارس رفته ببینند کدام یك از آنها برای لنگرگاه کشتی مناسب‌تر است. ابتدا «شرلی» آنها را با سردی پذیرفت وچندان توجهی بتقاضاهای ایشان نکرد لیکن در آخر موفقیت‌های عمده نصیب ایشان گردید چنانکه در سنه ۱۶۱۶ شاه عباس فرمان مخصوصی صادرنمود و بموجب آن «بکلیه اتباع خود در هردرجه‌ورتبه‌ای امر داد که تجار و مسافرین انگلیسی را با اکرام و اعزاز پذیرائی‌کنند». راجع به انتخاب بندر تجارتی هم فرستادگان کمپانی پس از معاینه و بازدید جاسك و بندر عباس و بحرین و ریشهر بالاخره جاسك را که در نود میلی مشرق هرمز واقع است برای مقصود خود انتخاب نموده و به‌کمپانی اطلاع دادندکه چون‌این

نقطه در نزدیکی مدخل خلیج و مجاور خشکی است و مثل بحرین مورد تهدید و مخاطرهٔ حملات پرتغالی‌ها واقع نیست لهذا آنجا را برای لنگرگاه کشتی‌ها مناسب‌تر از سایر نقاط می‌دانیم.

بلافاصله پس از صدور فرمان شاه مأمورین کمپانی هند شرقی سر گرم این بحث شدند که آیا کمپانی می‌تواند از امتیازات تجارتی فرمان مزبور استفاده حاصل نماید یا نه و اگر می‌تواند استفاده کند راه و وسیلهٔ آن چیست. «سر تماس رو» برای مراعات حزم و احتیاط معتقد بود که ابتدا باید در اوضاع تجارتی ایران مطالعات دقیقه بعمل آید و ضمناً پیشنهاد کرد که خودش شخصاً بعنوان نمایندگی از طرف پادشاه انگلیس باصفهان برود و ترتیب کار را در آن‌جا بدهد. بعقیدهٔ او فرمان مذکور اهمیت و اعتبار زیادی نداشت زیرا اولاً راجع به ایجاد قلاع و استحکامات (در مقابل استحکامات قوی پرتغالی‌ها در هرمز) قید و اشاره‌ای در آن نگردیده و بعلاوه بندر معینی - چه جاسك و چه غیر آن - برای تجارت انگلیسها اختصاص داده نشده بود. درمکتوبی که «رو» در همان تاریخ به‌کمپانی هند شرقی نوشته است می‌گوید:

«راجع بایران تجار ما خودشان ملتفت نیستند که چه می‌خواهند بکنند. جاسك بهیچوجه محل مناسبی برای فروش مال‌التجاره نیست و اجناسی را هم‌که بدان‌جا فرستاده‌اند تابحال بفروش نرسیده است، بعلاوه «ربرت‌شرلی» اخیراً از جانب شاه بسفارت باسپانی رفته‌است ومأموریت دارد که با پرتغالی‌ها واسپانیولیها قراردادی بسته و به‌آنها اجازه بدهد که در بندر عباس و سایر نقاط ساحلی خلیج اقامت نمایند و کلیه امتعهٔ صادراتی ایرانرا خریده و سالی چند فروند کشتی با محمولات ادویه و فلفل وکتان هندی بخلیج بفرستند. درصورتی که «شرلی» در انجام مأموریت خود کامیابی و پیشرفت حاصل کند مساعی و اقدامات مأمورین

کمپانی بکلی عقیم و بی‌حاصل خواهد ماند».

بدین ترتیب «سر تماس‌رو» سعی داشت که کمپانی را از شروع بهر گونه اقدام قطعی بازدارد و ضمناً مکتوبی بشاه ایران نوشته و از فرمانی که به«استیل» داده بود اظهار تشکر و امتنان نمود ولی این نکته را هم متذکر شد که قرارداد جدید شاه با اسپانی واعطای حق تجارت آزاد بکلیه تجار مسیحی مخالف‌مقررات فرمان مذکور می‌باشد و بعلاوه خاطرنشان کرد که اگر از طرف دولت ایران‌حق تجارت انحصاری بملت دیگری داده شود انگلیس‌ها جبراً متوسل به قوهٔ قهریه خواهند شد و بالضروره سکونت و آرامش خلیج فارس مختل خواهدگردید.

اما تجار انگلیسی مقیم سورات با نظریهٔ «رو» مخالفت داشتند و مصمم بودندکه در ایران تجارتخانه‌هائی تأسیس‌کنند ودلایل ایشان هم‌آن بودکه :اولا تا «شرلی» در ایران نیست موقع برای اقدامات‌کمپانی مقتضی است زیرا مشار-الیه یا دشمن مزاحمی برای‌کمپانی خواهد بود یا دوست پرخرجی. ثانیاً جنگ ایران وعثمانی روابط تجارتی با اروپا را مسدود ساخته و ابریشم‌وپارچه درایران کمیاب شده است. ثالثاً لازم است به‌هروسیله که باشد بازاری برای فروش مال-التجاره‌های موجوده درسورات پیداکنند. رابعاً بندرجاسك در محل مناسبی‌واقع شده و یك فروندکشتی به تنهائی می‌تواندآن را از خطرحملهٔ پرتغالیها محفوظ نگاهدارد. بالاخره نظریهٔ «رو» عقیم وبلا تأثیر ماند و تجار سورات عقیدهٔ خودرا در خصوص افتتاح روابط تجارتی باایران به‌کمپانی اطلاع دادند وکمپانی هم‌آن را تصویب نمود.

«ادواردکونوك»که مدتها درعثمانی مشغول‌کسب‌وتجارت بود برای‌مأموریت جدید انتخاب‌گردید و اولین‌کشتی انگلیسی موسوم به «جیمز» در سنه۱۶۱۶با مقدار زیادی مال‌التجاره از سورات به جاسك‌آمد. پرتغالیها سعی نمودندکـه از

مسافرت کشتی مذکور جلو گیری کنند لیکن موفق نشدند و انگلیسها پس از ۲۷ روز مسافرت در دریا به مقصد رسیدند و امتعهٔ خود را به فروش رسانیدند. این مسافرت با آنکه فی حد نفسه دارای اهمیت زیادنبود معذلك چون ابتدای عملیات تجارتی وبحری انگلیسهادرخلیج فارس بشمار میرود ازلحاظ تاریخی حائزاهمیت مخصوص می‌باشد. در سنه ۱۶۱۹ تجارمذکور تجارتخانه‌ای درجاسك تأسیس نمودند و این بندر تا موقعیکه بندر عباس به تجارت انگلیسها تخصیص داده شد مرکز تجارت و معاملات کمپانی با پایتخت ایران بود.

«سرتماس رو» باآنکه بکلی بااقدامات تجار سورات مخالف بود وعقیدهٔ خود را هم همه جا صریحاً اظهار میداشت معذلك با تمام قوا در پیشرفت عملیات ایشان جدیت میکرد وازبذل کمك ومساعدت درحق آنها مضایقه نمینمود. مشار-الیه ظاهراً با تجارت انفرادی مخالف بوده و عقیده داشته است که بهر ترتیبی باشد باید با اسپانیولیها کنارآمد وتجارت آزاد را پیش گرفت لیکن درعین حال بعضی دیگر از تجارکمپانی معتقد بودندکه بایستی شاه را تشویق به اخراج پرتغالیها از هرمزکرد و تجارت ایرانرا بانحصارکمپانی هند شرقی درآورد.

اقدامات کمپانی را درعرض چند سال بعد بطور خلاصه می‌توان در اینجا ذکرکرد: در سال ۱۶۱۷ «کونوك» ابتدا تجارتخانه‌ای در شیراز و بعد ازآن تجارتخانهٔ دیگری در اصفهان تأسیس نمود. در موقع ورود او باصفهان شاه عباس برای جنگ باعثمانیها بسرحد رفته بود و وقتی «کونوك» بحضوراو رسید باکمال محبت وگرمی اورا پذیرفت و شاه انگلیس را بنام «برادر بزرگتر» خودخطاب کرد و بسلامتی او در جام بزرگی شراب نوشیدوضمناً وعده دادکه جاسك یا هر بندر دیگری‌راکه انگلیسها برای‌مقاصد تجارتی‌لازم داشته باشند به‌اختیارایشان بگذارد. علاوه‌براین «کونوك» بموجب‌فرمان جداگانه‌امتیازات مهمهٔ دیگری‌نیز

از شاه گرفت[۱].

در سنه ۱۶۱۸ شاه عباس قراردادی با « تماس بارکر » نمایندهٔ کمپانی منعقد ساخت که من بعد کلیه ابریشم صادره از ایران منحصراً به‌انگلیسها فروخته شده و دیگر به پرتغالیها و اسپانیولیها ابریشم نفروشند و از راه عثمانی هم چیزی به اروپا نفرستند. این امتیاز و رجحان که از طرف شاه به انگلیسها اعطا گردید به مذاق کمپانی خیلی خوش آیند واقع شد[۲].

حال بی‌مناسبت نیست که ببینیم درخلال این اوقات پرتغالیها درخلیج‌فارس

۱ــ متن این‌فرمان دردست نیست‌لیکن مفادآن درضمن فرمان دیگری که شاه‌صفی‌درسنه۱۶۲۹ صادرکرده است مندرج میباشد. بموجب این فرمان بانگلیسها اجازه داده شده بود که یکنفر نمایندهٔ سیاسی برای اقامت دائمی‌در دربارایران بفرستند وآزادانه درمملکت ایران بخرید و فروش و تجارت مشغول باشند وکسی متعرض مذهب ایشان نشود. بعلاوه انگلیسها میتوانستند اسلحه با خودبرداشته و درموقع ضرورت‌آنرا برای محافظت خویش‌بکاربرند. سفیرانگلیس‌حق داشت که عمال و تجاری برای اقامت در نقاط مختلفهٔ ایران انتخاب نماید و هریك از اتباع انگلیس که مرتکب جنایتی‌میشدند توسط سفیرانگلیس‌مورد تعقیب ومجازات واقع میگردیدند. (نقل از مراسلاتی‌که بکمپانی هند شرقی نوشته شده بوده است. جلد ششم)

۲ــ تا مدتی مدید صریحاً معلوم نبودکه شاه عباس چه سیاستی رامیخواهد تعقیب نماید. یکچند درصدد بودکه راجع به‌تجارت ابریشم با یکی ازملل‌اروپائی قراردادی منعقد سازد چنانکه مثلا در ضمن مکتوبی بپادشاه اسپانی نوشت « من از کشیش‌هائی که بعنوان سفارت شما نزد ما میآیند خسته شده‌ام و بهتراست بعداز این بجای‌آنها یکی‌از نجبا و اشراف اسپانی را بفرستید که ما بدانیم با او چگونه معامله‌کنیم وبدان وسیله هم اسباب رضایت خدا را فراهم سازیم وهم خشنودی‌شما را ، زیرا مرد روحانی که‌از حجره‌اش خارج میشود مانند ماهی‌است‌که ازآب‌بیرون افتاده باشد» . پادشاه اسپانی در جواب این مکتوب « دون‌گارسیا دوسیلوا فیگرو» را به‌عنوان سفارت خود نزد شاه عباس فرستاد. مشارالیه درسنهٔ ۱۶۱۴ از راه «گوآ» به‌ایران آمد وابتدا در قزوین وبعد دراصفهان بحضور شاه رسید. درآخرین دفعه‌که بدرگاه شاه عباس حاضر گردید «بارکر» انگلیسی و عده‌ای از سفرای خارجی هم حضور داشتند و «فیگرو» تقاضا نمودکه اولا ایرانیها بندرعباس و سایر نقاطی را که از پرتغالیها گرفته بودند پس دهند وثانیاً انگلیسها و سایر ملل اروپائی را بکلی از تجارت ایران طرد نمایند. شاه‌عباس از این تقاضای بی‌مورد متغیرگردید و مراسلات شاه اسپانی را پاره کرده سوگند یاد نمودکه پرتغالیها را از هرمز هم اخراج نماید و بعلاوه در همانجا فرمانی‌صادرکردکه تجارت‌ابریشم ایران از راه دریا منحصراً در دست انگلیسها باشد. «فیگرو» بعد ازآن از راه دماغهٔ امیدواری به‌اسپانی مراجعت‌کرد و مسافرت او ده‌سال طول‌کشید.

چه وضع و حالتی داشتند. گفتیم که نفوذ و تسلط ایشان در سنه ۱۶۰۰ بر بنادر عمدهٔ هردو طرف خلیج ـ یعنی بر هرمز و قشم و مسقط و بحرین وبصره ـ استقرار داشت لیکن قدرت ونفوذ آنها بطور محسوس رو به انحطاط و زوال می‌رفت. حاجت به توضیح نیست که ظهور انگلیسها در آبهای مشرقی باعث دغدغه وتشویش خاطر ایشان گردید و به هرحرکتی که از کشتی‌های انگلیسی سرمیزد با دیدهٔ بخل وحسادت می‌نگریستند. ضمناً برای آنکه تجارت را منحصراً در دست خود داشته باشند از مسافرت جهازات خارجی در آبهای خلیج جلوگیری می‌کردند و هر کشتی که می‌خواست بدان صفحات بیاید ناگزیر بود که از کوتوال یکی از قلاع متصرفی آنها جواز بگیرد وشرایط این جوازها هم بسیار سخت وطاقت‌فرسا بود. به اینجهت عمال کمپانی هند شرقی از تعدیات پرتغالیها به غضب آمده و مصمم گردیدند که هر موقع فرصت مناسبی بدست آورند نفوذو تسلط ایشان را ازخلیج فارس براندازند و خود را از شر این رقیبان مزاحم آسوده سازند.

درحدود سنه ۱۶۰۲ شاه ایران پرتغالیها را ازبحرین اخراج نمود درصورتیکه جزیرهٔ مزبور مدت یک قرن (یعنی از زمان شکست خوردن عثمانیها به بعد) در تصرف ایشان بود. در سال ۱۶۰۴ در سرتاسر طول ساحل ایران حس تنفر و انزجاری نسبت به پرتغالیها ایجاد گردید زیرا جهازات آنها شروع به تجاوز و تعدی کرده وبعضی جاها را غارت نموده بودند و بااینجهت کشتی‌های تجارتی آنها نمی‌توانست از بنادر ایران آذوقه ولوازم تهیه نمایند و مخصوصاً اهالی «نخیله» و «ریک» بیش از هرجای دیگر با ایشان خصومت داشتند. «تیکزیرا» که مقارن همین اوقات در خلیج مسافرت کرده است می‌نویسد «ما مدت سی و پنج روز با زحمت و مشقت زیاد در امتداد این سواحل حرکت می‌کردیم و چون آذوقه و لوازممان تمام شد دیگر نتوانستیم در آن حدود چیزی تدارک کنیم زیرا اهالی

آنجا بواسطهٔ تعدیات وصدماتی که از جهازات پرتغالی دیده‌اند باپرتغالی‌ها دشمن هستند ۴.

در سنوات ۱۶۱۲ و۱۶۱۵ بحریهٔ پرتغالی‌ها درنزدیکی سورات ازانگلیسها شکست خورد و حکومت مغول هندوستان از ضعف قوای بحری ایشان مستحضر گردید و در نتیجه این پیش‌آمدهای متوالی اهمیت و اعتبارآنها در خلیج فارس نیز متزلزل شد. در سنه ۱۶۱۲ پرتغالی‌ها بندر عباس راکه اخیراً شاه‌عباس بقصد انسداد راه هرمزساخته‌بود متصرف شده‌وآنجارا برای محافظت هرمز قلعه‌بندی کردند. در سال بعد خان لار بقصد استرداد بندر مذکور قشون‌کشی نمود لیکن موفق به‌گرفتن‌آن نشد و در سنه۱۶۱۵خود ایرانی‌ها ایشان‌را ازبندر عباس رانده و پس از محاصرهٔ طولانی‌آنجا را متصرف گردیدند.

اما در سواحل عربستان نفوذ و تسلط پرتغالی‌ها زیادتر بود و درسنه۱۶۱۶ بکمك یکی از قبایل مجاور به «سحار» حمله برده‌آنجارا متصرف شدند وقوای ساخلوی‌آنرا تماماً به‌قتل رسانیدند. مقصود عمدهٔ ایشان ازاین اقدام‌آن بودکه بندر «سحار» راکه با بنادر مسقط و هرمز رقابت می‌کرد و باعث نقصـان عوائد گمرکی ایشان می‌شد خراب نمایند.

در حینی‌که‌کمپانی بتدریج مشغول توسعهٔ شعب و عملیات خود درایران‌بود پرتغالی‌ها بیهوده سعی می‌کردندکه شاه عباس‌را باخود موافق وهمراه سازند زیرا حس‌کرده بودندکه برای اخراج‌آنها زمینه‌ای حاضرگردیده و نقشه‌هائی کشیده شده است بعلاوه تجارت انگلیسهـا در خلیج فارس رفته رفته به‌اهمیت و اعتبـار هرمز سکته وارد می‌آورد و وقتی جهازات انگلیسی اول دفعه به جاسك رسیدند ورودآنها تأثیرات شدیدی در اوضاع هرمزکرد و پرتغالی‌ها را به فکر مدافعه از منافع تجارتی خود انداخت.

در حدو سنه ۱۶۲۰ ایرانی‌ها بکمك جمعی از عساکر عرب پرتغالیها رااز محلی که در نزدیکی رأس‌الخیمه واقع در ساحل عربستان متصرف شده بودند اخراج کردند. یك قسمت دیگر از قشون ایران هم قلعهٔ پرتغالیها را در قشم محاصره نمود و هرمز را بخطر قحطی و بی‌آبی انداخت زیراآذوقه‌وآب شیرین هرمز را از جزیرهٔ مذکور حمل می‌کردند.

دراواخر سال ۱۶۲۰ پرتغالیها از ورود دو فروند ازکشتی‌های کمپانی هند شرقی به جاسك ممانعت کردندوکشتیهای مزبور به سورات مراجعت نموده‌وپس از تکمیل تجهیزات خود به اتفاق دوکشتی دیگر برگشتند و در حوالی جاسك با جهازات پرتغالی زدوخورد شدیدی کرده آنهارا شکست سخت دادند. پرتغالی‌ها که دارای توپخانه‌ای ضعیف و ازسیستم‌کهنه بودند پس‌ازاین مغلوبیت راه خود را گرفته رفتند و دیگر مزاحم انگلیسها نشدند.

۹

اخراج پرتغالیها

از یك طرف اقدامات انگلیسها برای استقرار روابط تجارتی خود با ایران و ازطرف دیگر عملیات ایرانی‌ها درساحل وجزایر مجاور هرمز که منجر به‌قطع آب وآذوقه جزیرهٔ مذکور شده‌بود پرتغالی‌هارا کاملاً به‌دغدغه‌وتشویش‌انداخت و در سنهٔ ۱۶۱۸ فیلیپ پادشاه پرتغال مکتوبی به‌نایب‌السلطنهٔ هندوستان نوشت و به‌او تأکید نمود که استحکامات هرمز را مرمت و تجهیز کند. نایب‌السلطنه در جواب به‌وی اطمینان داد که اقدامات لازمه را دراین زمینه به‌عمل آورده است.

در سنهٔ ۱۶۲۱ شاه عباس چون با دولت عثمانی درحال صلح بود و ایالت لار را هم به‌تبعیت خود درآورده‌بود فرصت را مناسب‌دید که پرتغالی‌ها را از هرمز بیرون کند خاصه‌که بودن آنهارا درآنجا مخالف با شئون واقتدارات خودمی‌دید.

شك نیست‌که ابتدا «سرانتونی شرلی» درسنهٔ ۱۶۰۰ شاه‌را به‌خیال استرداد هرمز انداخته بود. مشارالیه در بدو ورود خود به‌دربار شاه عباس سعی داشت که او را از خیال اتحاد با دول اروپائی و ادامهٔ جنگ با عثمانی‌ها منصرف ساخته و در عوض‌وادارش نمایدکه به‌تکمیل قوا واقتدارات خود درداخلهٔ مملکت بپردازد.

در سنهٔ ۱۶۲۱ شاه عباس چون موقع‌را برای اجرای نظریات خویش مقتضی یافت خان لار را وادار نمود که نسبت به‌جزیرهٔ هرمز دعوی مالکیت کند و آنجا را مانند سابق یعنی قبل از آمدن البوکرك خراجگزار خود بداند[1]. پرتغالی‌ها جواب سختی به‌این ادعا نامه دادند و در نتیجه جنگ بین ایرانی‌ها و پرتغالی‌ها شروع گردید اما قوای ایرانیان برای مبارزه با حریف کافی نبود و به‌فرض آن‌هم که با توپخانهٔ ضعیف خود می‌توانستند بر استحکامات هرمز غلبه نمایند ممکن نبود بتوانند قشونی برای ساخلو ومحافظت آنجا بفرستند زیرا کشتی‌های پرتغالی دریای مجاوررا تحت تسلط و نظارت خود درآورده بودند. نخستین اقدام ایرانی‌ها تصرف استحکامات جزیرهٔ کیش و انسداد راه آن بود و بدین‌وسیله می‌خواستند ارتباط جزیرهٔ مذکور را با هرمز قطع نموده و آنجا را به‌خطر قحطی و بی‌آبی بیندازند. سرکردگی قشون ایران در این موقع با امامقلی‌خان شیرازی بود و بهیچوجه امید نمی‌رفت که پیشرفت و غلبه‌ای نصیب ایرانی‌ها گردد.

از قضا در همین موقع یك دسته از جهازات انگلیسی که برای مقاصد تجارتی از سورات حرکت کرده‌بودند بجاسك رسیدند. امامقلی خان در آن‌وقت در میناب بود و از صاحب منصبان انگلیسی تقاضا کرد که با وی درحمله به‌کیش و هرمز تشریك مساعی کنند و علاوه بر تشویقاتی که ازایشان به‌عمل آورد آنها را تهدید نمود که هرگاه در این جنگ با ایرانی‌ها کمك نکنند امتیازاتی که سابقاً به‌آنها داده شده ملغی خواهد شد وبعلاوه بارهای ابریشم ایشان که از راه

۱ــ «شاه عباس پادشاه ایران چون میخواست مملکت هرمز را متصرف شود قنبربیك خان لار را وادار کرد که نسبت بدانجا ادعائی کند ومستمسك او آن بود که جزیرهٔ مذکور از قدیم خراجگزار او بوده است در صورتی‌که از زمان ورود البوکرك تا آن موقع چنین خراجی باو پرداخته نشده بود. شاه از تجارت ما جلوگیری کرد و چند نفر از تجار پرتغالی را دستگیر نمود و چون دید که ما در خصوص تجارت ابریشم با او موافقت نمیکنیم با «جیمز» پادشاه انگلستان معاهده بست وبا وی قرارگذاشت‌که هرمز را ازما بگیرد» (نقل ازکتاب فاریاسوسا).

اصفهان به‌بنادر جنوب می‌آمد توقیف خواهد گردید زیرا علت اصلی زد وخورد و جنگ با پرتغالی‌ها عنایت و توجه خاصی است که شاه عباس نسبت به‌انگلیسها مبذول داشته وامتیازات تجارتی به‌آنهاداده‌است . انگلیسها ازاین تقاضابه‌اضطراب وتردید افتادند . راست‌است‌که به‌واسطهٔ خسارات ولطماتی‌که پرتغالی‌ها به‌تجارت شرقی‌انگلیسها وارد می‌آوردند ازطرف شورای‌تجارتخانه‌های سورات به‌جهازات مذکور دستور داده شده بود که کشتی‌های پرتغالی را اسیر کنند و در صورتی‌هم که شورای صاحب‌منصبان مصلحت بدانند به‌بنادر و استحکامات ایشان نیز حمله نمایند لیکن حمله و تهاجم برعلیه مستملکات یك پادشاه اروپائی که در آن وقت بـا دولت انگلیس روابط ودادیهٔ کامل داشت و همچنین مبـارزه و زد و خورد کشتی‌های تجارتی باقلاع واستحکامات جنگی بکلی موضوع دیگری بود واشکالات بسیاردرپیش داشت . ادارهٔ مرکزی‌کمپانی نیزفوق‌العاده به‌صلح ومسالمت‌علاقه‌مند بود و تا موقع ضرورت و لزومی پیش نمی‌آمد به‌عمال خود اجازهٔ اقدام به‌جنگ و زد و خورد نمی‌داد . اما از طرف دیگر اگر انگلیسهـا از تشریك مساعی بـا ایرانی‌ها امتناع می‌ورزیدند اساس تجارتی ایشان که به‌آن زحمت در ایران بنا نهاده بودند از میان می‌رفت و ابریشم‌های آنها نیز در راه ضایع و تلف می‌شد . بنابراین پس‌ازمباحثات‌طولانی بالاخره‌انگلیسها به‌اصرار و پافشاری «مونوکس» که در آن وقت نمایندهٔ کل کمپـانی در ایران بود تصمیم گرفتند که در جنگ مذکور شرکت نمایند و در صورت امکان خطرات پرتغالی‌ها را یکباره از نواحی خلیج فارس براندازند . «هربرت» با بیانی ساده راجع به‌این موضوع می‌نویسد:

« برای‌شهر بینوای‌هرمز هیچگونه‌امیدی‌باقی نمانده‌بود زیرا در آن‌وقت امامقلی خان شیرازی با پانزده هزار قشون به‌امر پادشاه ایران آنجا را متصرف شده بود. اما اگر عده‌ای از جهازات تجارتی انگلیس در آن موقع به‌کمك ایشان

نیامده و با شجاعت افراد و کمك توپهـای خود شهر را خراب و ویران نساخته بودند ایرانی‌ها در مقابل پرتغالی‌ها نمی‌توانستند کاری از پیش ببرند و بر آنها غلبه نمایند ».

قراردادی که راجع به‌حملهٔ مشترك به‌هرمز مابین ایرانی‌ها و انگلیسی‌ها منعقد گردید به‌نقل « هربرت » از این‌قرار بود :

« اگر قلعهٔ هرمز به‌تصرف متفقین درآید باکلیهٔ توپخانه و مهمات جنگی آن متعلق به‌انگلیسها باشد . اگر ایرانی‌ها متمایل‌باشند می‌توانند به‌خرج خود قلعه واستحکامات دیگری درجزیرهٔ هرمز بنانمایند . غنائم حاصله ازاین جنگ باید به‌تساوی بین طرفین تقسیم گردد . اسرای مسیحی باید در دست انگلیسها و اسرای مسلم و غیره به‌دست ایرانی‌ها باشد . ایرانی‌ها باید نصف قیمت آذوقه و اجرت عملجات و گلوله و باروت و سایر مهمات را بپردازند . انگلیسها الی‌الابد از پرداخت عوارض گمرکی در بندرعباس معاف باشند» .

پس ازامضای این قراردادطرفین هردوآمادهٔ جنگ شدند . ابتدا ملاحان انگلیسی از دخول در این زد و خورد امتناع می‌ورزیدند و می گفتند این اقدام مربوط به‌امور تجارتی نیست و ما برای آن استخدام نشده‌ایم لیکن بالاخره در نتیجه وعده و وعید بسیار و پرداخت یکماه اجرت اضافی ملاحـان راضی شده و در تاریخ ۱۹ ژانویه ۱۶۲۲ جهازات انگلیسی ازجاسك به‌طرف دریا حرکت‌کرد. در ۲۲ همان ماه کشتی‌ها به‌مجاورت هرمز آمدند وبحریهٔ پرتغالی عبارت ازپنج کشتی‌جنگی ودوکشتی‌کوچك‌وعدهٔ زیادی‌جهازات بادبانی‌درپناه قلعه واستحکامات هرمز صف بسته بودند .

انگلیسها انتظار داشتند که‌کشتی‌های دشمن برای جنگ علنی و مقابلهٔ با آنها پیش بیایند ، لیکن چون بعد از مدتی انتظار حرکتی از پرتغالی‌ها مشهود

نگر دید بحریهٔ انگلیس به‌جزیرهٔ قشم رفت وروبروی قلعه پرتغالی‌هالنگر انداخت. پرتغالی‌ها که از طرف خشکی در فشار و مضیقهٔ قشون ایران واقع شده و اینك هم بحریهٔ انگلیس از راه دریا به‌آنها حمله آورده بودتاب مقاومت نیاورده تسلیم گردیدند و سرکردهٔ ایشان موسوم به «روی‌فریر» با سایر صاحب منصبان اسیر دشمن شدند. تلفات انگلیسها در این زد وخورد منحصر به‌پنج نفر بود سه ـ نفر مقتول و دونفر مجروح ـ ولی متأسفانه «بافین» دریانورد معروف که خلیج «بافین» را کشف کرد و در تاریخ اکتشافات قطبی اشتهار کامل دارد نیز در جزو مقتولین بود.

یکدسته قشون ایرانی با چهار نفر انگلیسی درقلعهٔ قشم ساخلوگذاشته‌شد و قوای بحری انگلیس به‌بندرعباس‌رفت که تجهیزات خودرا کامل نموده و برای حمله به‌هرمز آماده گردد. «روی‌فریر» و سایر محبوسین پرتغالی نیز تحت‌ـ الحفظ به‌سورات فرستاده شدند.

در نهم فوریه جهازات انگلیسی به‌اتفاق دویست قایق ایرانی از بندرعباس حرکت کرده و روبروی شهرهرمز لنگر انداختند. روز بعد عدهٔ کثیری ازقشون ایران بسرکردگی امامقلی‌خان پیاده‌شده جزیره را متصرف گردیدند وپرتغالی‌ها را به‌داخل قلعهٔ خود واقع درساحل دریا راندند. در۲۴فوریه کشتی جنگی‌بزرگ پرتغالی‌ها موسوم به«سان‌پدرو» را انگلیسها آتش زدند و ایرانیان نیز پس از زد و خوردهای شدید بالاخره شکافی بر دیوار قلعه وارد آورده و بدانجا حمله نمودند لیکن پرتغالی‌ها با شجاعت و رشادت بسیار ایشان را عقب نشانیدند. بعد از آن امامقلی خان دستور داد شهر را آتش بزنند.

دیری نگذشت که قشون ایران دچار قحطی و بی‌آذوقگی گردید[1] و آبی که

۱ـ عدهٔ قشون ایران را در این جنگ متفاوت نوشته‌اند لیکن «کاپیتان الکساندر هامیلتون» که بطور کلی قولش‌معتبر وقابل‌اعتماداست عدهٔ‌قشون مزبور را چهل‌یا پنجاه‌هزار نفر تعیین‌میکند.

در آب انبارهای شهر موجود بود تماماً به‌مصرف رسید و اگر در این موقع کشتی‌های انگلیسی که هر روز آب و آذوقه به‌جزیره می‌آوردند اتفاقاً از قوای امدادی که بنا بود برای پرتغالی‌ها برسد شکست می‌خورد محاصرین بعسرت و تنگدستی شدیدی گرفتار می‌شدند. بعلاوه اسلحه و تجهیزات ایرانی‌ها هم کامل نبود و جز تفنگهای کوچك و تیر و کمان و شمشیر سلاح دیگری نداشتند وحتی عده‌ای از رؤسای ایشان زره وجوشن پوشیده بودند. امامقلی خان شخصاً اسباب مزاحمت انگلیسها را فراهم می‌ساخت چنانکه چندین مرتبه مقررات عهدنامهٔ منعقده با آنها را نقض نمود و بدون اطلاع انگلیسها با پرتغالی‌ها داخل مذاکره گردید.

دراوایل ماه آوریل آذوقهٔ پرتغالی‌ها تمام شد وغالب آنها مریض گردیدند. محاصرین نیز دائماً حملات خود را تجدید می‌کردند تا بالاخره در ۱۹ آوریل قشون متفقهٔ ایران و انگلیس حصار خارجی قلعه را متصرف شده و پرتغالی‌ها را عنفاً به‌داخل قلعه راندند. عاقبت در ۲۱ همان ماه پرتغالی‌ها به‌انگلیسها متوسل شده و از ایشان تقاضا کردند که بین آنها و ایرانی‌ها واسطه شوند وگفتند چون‌ما مجبور به‌تسلیم شده‌ایم اگر پای شما در میان باشد مناسب‌تر است و « هیچ علت ندارد که تا شما هستید ما تسلیم مسلمانها شویم ». فرمانده قوای انگلیس تأمین جانی به‌پرتغالی‌ها داد ودو روز جنگ‌را متارکه کرد تا شرایط صلح منعقد گردد. در۲۳ آوریل پرتغالی‌ها خودرا به‌انگلیسها تسلیم کرده وتقاضا نمودند که‌ایشان‌را به‌مسقط یا بهندوستان بفرستند و بلافاصله بیرق دولت پرتغال که بیش از مدت یکقرن برفراز قلعهٔ « البوکرك » در اهتزاز بود الی‌لابد فرود آمد.

تلفات انگلیسها دراین زد و خورد فقط بیست نفر بود ولی ایرانی‌ها درحدود هزار نفر تلفات داشتند. انگلیسها قوای ساخلوی پرتغالی را که عدهٔ آنها با زن وبچه به‌سه‌هزار نفر بالغ می‌شد به‌مسقط وسحار فرستادند ولی « قسمت اعظم آنها

گرفتار ناخوشیهای مختلف ودچار قحط وغلای شدیدبودند وعده‌ای از ایشان در اثر درد جراحت وضعف مرض چنان ناله‌های دلخراش برمی‌آوردند که دل سنگ به‌حال آنها به‌رحم می‌آمد»[۱].

پس ازتسلیم قلعه باآنکه بقول هربرت مخزنهای اسلحه وآذوقه وپول از طرف ایرانیها وانگلیسی‌ها هردو ممهور شده بودقشون هردوطرف شروع بغارت و چپاول آنجاکردند. «مونوکس» میگوید: «ایرانیها و انگلیسها طوری بیغما و غارت شهر پرداخته بودند که‌من ازمشاهدهٔ عملیات‌آنها شرمنده وخجل بودم‌ولی هیچگونه وسیله‌ای برای علاج و جلوگیری آن نداشتم» . اشیاء غارتی و غنائم هرمز چنانکه در قرارداد ایران وانگلیس قیدشده بود به‌تساوی تقسیم نگردید وایرانیها سهمیهٔ خودرا چند برابر گرفتند وآنچه به‌انگلیسهارسید چون‌مشتری نقدی حاضر نبود مجبور شدند همه را بقیمت‌های خیلی نازل بفروشند.

سایرشرایط قرارداد مذکور نیزبه‌موقع اجرا گذاشته‌نشد. ایرانیهابه‌بهانهٔ اینکه توپخانه و مهمات موجوده در قلعهٔ هرمز بـرای دفاع آنجا لازم است از تقسیم آن با انگلیسها امتناع ورزیدند و بعلاوه اجازه ندادند کـه از مأمورین انگلیسی کسی در جزو ساخلوی هرمز بماند مگر آنکه فرمانده قوای انگلیس دو فروند کشتی برای محافظت جزیره بگذارد. صورت حساب مخارجی هم که ایرانیها بابت قیمت آب وآذوقه وسایر لوازم‌کشتی‌های انگلیسی مطالبه کردند بقدری بودکه پس ازپرداخت‌آن ازقیمت غنائم سهمی‌انگیسها چیزی باقی‌نماند. رویهمرفته انگلیس‌ها در این معامله بکلی خودرا خاسر و مغبون دیدند و بهمین

۱ــ تفصیل محـاصرهٔ هرمز را نویسندگان متعدد ضبط کرده‌اند که از آنجمله‌اند : «پیندر» ، « ویلسون » ، « مونوکس» ، «دلاوال» ، « هربرت» ، « فریر» و «تاورنیه» ولی غالب آنها در نوشته‌های خود سهوهای بزرگ کرده‌اند. کتاب «آسیای پرتغال» تألیف «فاریاسوسا»ی پرتغالی که معاصر آن دوره بوده است اطلاعات جامع در این‌خصوص دارد.

جهت وقتی بعدها سردار قشون ایران ازایشان تقاضاکردکه با او درحمله بمسقط مساعدت وتشریك مساعی کنند از قبول تقاضای وی صریحاً امتناع ورزیدند.

ناخوشی بالاخره به‌انگلیسها هم‌سرایت کرده وبایشان نیز تلفاتی واردآورد. «موناکس» میگوید «همینکه‌کار ما تمام‌شد همراهان ما دراثر گرمای فوق‌العاده و بواسطهٔ زیادآشامیدن عرق دچار ناخوشی شدید گردیدند بطوریکه سه‌ربع‌عدهٔ ایشان مریض مشرف بموت شده وجماعتی هم‌غفلتاً وفات یافتند وازاینرومتوحش بودیم‌که مبادا طاعون در میان آنها افتاده باشد». باین دلایل بالاخره جهازات انگلیسی ازهرمز خارج شده ودر اول سپتامبر۱۶۲۲ به‌سورات رسیدند.

رویهمرفته معلوم نیست‌که انگلیسها ازاین اقـدام خود چه نتیجه و نفعی حاصل‌کردند. جزیرهٔ هرمز را به‌ایرانیها واگذار نمودند وآنها اجازه ندادندکه حتی از طرف ایشان کسی در آنجا بعنوان ساخلو بماند. قیمت فروش غنائم هم بقدری‌نبودکه مخارج ایشانرا تماماً بپردازد. ازطرف دیگر درنتیجهٔ همین‌اقدام پرتغالی‌ها را باخود معارض ودشمن خونی نمودند. «ریشاردبوثبی» تاجرلندنی اشاره به‌مشارکت انگلیس‌ها درتسخیرهرمزنموده ومأمورین انگلیسی راکه‌بدون استشاره ازدولت متبوعهٔ خودآن جزیرهٔ مهم وذی‌قیمت را بدست ایرانیها دادند مورد ملامت و نکوهش قرار می‌دهد. مشارالیه میگوید تجارت هرمز در زمان آبادی وعمران آن از مجموع تجارت لندن وآمستردام بیشتر بوده است بعلاوه نویسندهٔ مذکور توضیح میدهدکه در نتیجهٔ این‌اقدام بی‌فایده چگونه پرتغالی‌ها کینه و عداوت شدید انگلستان را بسینه‌گرفتند.

تاریخ نویس قرن بیستم نیزمجبور است همین نظریه را اتخاذکرده وباآن موافقت کند. مشارکت انگلیسها در حمله به‌هرمز علی‌التحقیق بدون هیچ دلیل و علت سیاسی بوده است چه در موقعی که مأمورین کمپانی هند قرار داد هجوم

به‌هرمز را با ایرانی‌ها می‌بستند دولت اسپانی با انگلستان در حال صلح و مودت بود. از طرف پادشاه اسپانی[1] دراینخصوص اعتراضات شدید شد و دولت انگلیس نیز نزدیك بودکمپانی را بواسطهٔ این اقدام بیرویه محکوم نموده وعمال اورا در حکم دزدان دریائی بشناسد لیکن کمپانی در تبرئه خود واثبات بی گناهی مأمورین خویش اصرارو پافشاری نمود و «مونوکس» فرمانده جهازاتی که با ایرانیان کمك کرده بودند بانگلستان مراجعت کرده دلائل عدیده برثبوت حقانیت خود اقامه نمود و منجمله گفت پادشاه انگلیس بمامأموریت داده بودکه از تهاجمات ومزاحمت های پرتغالی‌ها درخلیج فارس جلوگیری کنیم و بعلاوه اظهار داشت که اگرما در همراهی با پادشاه ایران کوتاهی می کردیم تجارت ما را در ایران موقوف می‌نمود و اموالمان را مصادره میکرد. بالاخره ترتیب اثری به اعتراضات پادشاه‌اسپانی داده نشد و اسباب رضایت آندولت فراهم نگردید لیکن کمپانی مجبورشد مبلغ ده هزارلیره به «جیمز» پادشاه انگلیس وده هزار لیره هم بامیرالبحر کل پیشکش بدهد تا عاقبت دولت فرمان عفو عمومی کسانیرا که در این مجادله شرکت کرده بودند صادر نمود و به‌کمپانی هم اجازه دادکه هر چه مأمورین آن از دریاهای مشرق آورده‌اند همه را در تصرف خود نگاه دارد.

پس از سقوط هرمز بنفوذ و اقتدار پرتغالی‌ها در خلیج لطمهٔ شدید وارد آمد ولی برعکس دست انگلیسها در تجارت آن صفحات بازتر گردید و هرمزرا بجای جاسك بندر تجارتی خود ساختند. شاه عباس با آنکه چند ماده از شرایط قرارداد با انگلیسها را بموقع اجرا نگذاشت لیکن درعوض فرمانی راکه‌درسنه ۱۶۱۷ به «کونوك» داده بودمجدداً تأیید نمود وبه‌انگلیسها اجازه دادکه‌هرمقدار ابریشم خواسته باشند از هر نقطهٔ ایران خریداری کنند و امتعهٔ خود را بدون

۱ـ مملکت پرتغال واسپانی از سنهٔ ۱۵۸۰ تا ۱۶۴۰ تحت یك سلطنت واحد بود.

پرداخت هیچگونه حقوق وعوارض باصفهان وارد نمایند .

ایرانی‌ها بعد از تصرف هرمز به‌خیال افتادند که مسقط را هم مسخرسازند و دست پرتغالی‌ها را ازاین نقطه نیز کوتاه کرده وآنهارا یکباره از خلیج بیرون کنند لیکن چون انگلیسها ازمساعدت باآنها خودداری کردند نتوانستند ازعهدهٔ این‌کار برآیند . قشون ایران ابتدا موفق شدکه «سحار» و «خورفکان» واقعه در ساحل‌عمان‌را متصرف گردد لیکن در همان‌وقت «روی‌فریر» سر کردهٔ پرتغالی‌ها از حبس گریخته به‌محل مجادله آمد و پرتغالی‌ها قوتی تـازه یافته ایرانی‌ها را از شهرهای مذکور بیرون‌کردند و بعضی از نقاط ساحلی ایران را مابین جاسك و بندرعباس خراب نموده کشتی‌رانی ایرانیان را دچار وقفه ساختند و حتی مصمم شدند که راه آذوقه را به‌هرمز ببندند ولی‌قوای آنها برای محاصرهٔ ممتد هرمز کافی نبود و نمی‌توانستند مستقیماً به‌آنجا حمله کنند .

شهر مشهور هرمز درائر جنگهای‌پیاپی آنچه نفائس و اشیاء قیمتی داشت از دست داد ومانند «تیر» وبابل درعرض چندسال مبدل به‌مسکن بومان وشغالان شد . این جزیرهٔ کوچك که ثروت و تمول آن در یك‌موقع ضرب‌المثل عالمیان بود وچهل هزار جمعیت داشت و بزرگترین‌مرکز تجارت مشرق به‌شمار می‌رفت امروزه فقط عبارت از صخرهٔ خشك وبایری است که فقط دویست نفر جمعیت در آن سکنی دارند و با کمال فقر و مذلت معیشت خودرا از فروش نمك وگل سرخ می‌گذرانند .

ایرانی‌ها همواره هرمز را در تصرف خود داشتند تا موقعی‌که کشتی‌هـای انگلیسی و هلندی درسنهٔ ۱۶۲۵ به‌اتفاق‌یکدیگر پرتغالی‌ها را مغلوب و اخراج نمودند . از آن موقع به‌بعد شهر هرمز به‌سرعت روبه‌خرابی و انهدام رفت . در یکی از اسناد کمپانی هند شرقی می‌نویسد :

« از قرار معلوم ایرانی‌ها خیال ندارند دوباره هرمز را مسکون سازند و در عوض می‌خواهندگومبرون را بندر تجارتی خود قراردهند. شاه امرکرده‌است خانه‌ها را خراب نمایند و هیچ بنای تازه‌ای در آنجا احداث نکنند ولی معذلك سیصد نفر ازسپاهیان ایرانی قلعهٔ آنجا را هنوز در تصرف‌خود دارند. پرتغالی‌ها با بیست کشتی کوچك قلعه را محاصره نمودند و قایقهائی را که در ساحل لنگر انداخته بود همه را سوزانیدند و در نتیجه فعلاً تجارت این نقطه بکلی از میان رفته است ».

« سرتماس هربرت » که پنج سال بعد از تسخیر هرمز یعنی درسنهٔ ۱۶۲۷ آنجا را دیده است شاهد خرابی و انهدام روزافزون آنجا بوده و می گوید:

« در انتهای جزیره خرابه‌های شهر معظمی که پرتغالی‌ها احداث کرده و حالا در تصرف یك پادشاه مسلمان است هنوز باقی است. این‌شهر یك‌وقت بسیار بزرگ بوده است و عمارات وسیع و عالی داشته و چند دیر وکلیسا و یك بازار بزرگ هم درآنجا بوده است .... این شهر بینوا امروزه اعتبار و عظمت‌گذشتهٔ خود را تماماً از دست داده است و ایرانی‌ها دائماً چوب و سنگ عمارات آنجارا برای ساختمان گومبرون که در سه فرسخی آن واقع است می‌برند. خلاصه این شهر مخروبه که امروز قابل تصرف وسکونت هم‌نیست در ده سال پیش زیباترین شهر مشرق زمین به‌شمار می‌رفته است ».

شاه عباس از فتح هرمز مشعوف شد و در صدد افتاد که بندرگاه بزرگی در ساحل‌مملکت‌خوداحداث نماید. برای‌این مقصودقریهٔ‌کوچك وگمنام«گومبرون» را که سابقاً اقامتگاه جماعتی از صیادان بود انتخاب‌کرده و آن‌را به‌مناسبت اسم خود به‌بندرعباس موسوم گردانید و شهر مذکور بعدها در تاریخ خلیج شهرت و اهمیت‌بسیارحاصل‌کرد. تجارت‌وجمعیت شهرهرمزمتدرجاً به‌بندرجدیدالاحداث

انتقال یافت و به کمپانی هندشرقی نیز اجازه داده شد که در آنجا دو عمارت مسکونی داشته باشد ولی اجازهٔ ساختن خانه برای خود نداشتند که مبادا روزی آن را مبدل به قلعه کنند. بندرجدید برای تجارت انگلیسها به مراتب مناسب‌تر از جاسک بود زیرا راه بسیار خوبی آنجا را به پایتخت مملکت متصل می‌ساخت و انگلیسها آسانتر از سابق می‌توانستند امتعهٔ خودرا به داخلهٔ ایران حمل کنند. بهمین جهت تا مدت یکقرن و نیم بندرعباس مهمترین توقفگاه و مرکز تجارتی کمپانی هندشرقی در سواحل خلیج فارس بود.

۱۰

هلندیها

بقیهٔ سرگذشت پرتغالی‌ها را می‌توان درچندسطر بیان نمود. اخراج آنها از جزیرهٔ هرمز به‌اقتدار و تسلط ایشان در آبهای خلیج فارس سکته وارد آورد و باعث شد که بالاخره بساط سلطنت و حکمرانی آنها در هندوستان نیز برچیده شود. آلبوکرک می‌گوید: «در سمت هندوستان سه نقطه است که مرکز روابط تجارتی آن قسمت دنیا به‌شمار می‌رود وبه‌منزلهٔ کلید آنجامی‌باشد. اول «مالاکا» واقع درانتهای تنگهٔ سنگاپور .... دویم عدن واقع در مدخل تنگهٔ بحراحمر، سوم هرمز واقع در مدخل تنگهٔ خلیج فارس. به‌عقیدهٔ من شهر هرمز از هر سهٔ این نقاط مهمتر است و اگر پادشاه پرتغال عدن را متصرف شده و در آنجا هم مانند هرمز و مالاکا قلاع و استحکامات داشته باشد و این سه تنگه را در تصرف خود نگاهدارد می‌تواند خود را صاحب و پادشاه تمام دنیا بخواند زیرا وقتی این سه کلید در دست او افتاد خواهد توانست از ورود اشخاص دیگر بدین صفحات جلوگیری کند یکی از این کلیدها یعنی یکی ازتنگه‌های سه‌گانهٔ اقیانوس‌هند در این‌موقع الی‌الابد از تصرف ایشان خارج شده بود.

پرتغالی‌ها برای جبران ازدست‌دادن هرمز مسقط را درساحل مقابل‌مرکز عملیات تجارتی و تبلیغی خود قرار دادند و در آنجا قلاع و استحکامات متعد دبنا کردند لیکن چون مسقط مانند هرمز نقطهٔ بحری نبود ساکنین بومی عمان از داخلهٔ خشکی‌دائماً اسباب مزاحمت‌ایشان‌را فراهم می کردند وبزودی بر پرتغالیها واضح گردید که زحمت ودردسر آن نقطه به‌منافع آن نمی‌ارزد. بعدها پرتغالی‌ها متدرجاً به‌بصره نیز دست وتسلطی یافتند. « فاریاسوسا » می‌گویدپس از انتزاع هرمز پرتغالی‌ها تجارت خود را دربصره مستقر ساختند ودارالعلمی نیز در آنجا ایجاد کردند. تسلط ایشان بر بصره تا سنهٔ ۱۶۴۰ باقی بود وتا آن تاریخ شدیداً با تجارت‌انگلیسها درآنجا رقابت می‌نمودند. درسنهٔ ۱۶۲۵ پرتغالی‌ها سعی‌باطلی کردند که هرمز را مجدداً متصرف شوند و همان سال درکونگ[۱] واقع در ساحل ایران تجارتخانه و قلعهٔ مستحکمی بنا نمودند و این نقطه بعدها تا مدتی دارای اعتبار واهمیت تجارتی مخصوص بود. در سال ۱۶۳۰ قوای امدادی مرکب از نه فروند کشتی و دو هزار قشون از پرتغال رسید و نایب‌السلطنهٔ هندوستان به‌خیال افتاد که جزیرهٔ هرمز را دو باره متصرف گردد اما نقشهٔ او عقیم ماند و نتوانست آن را به‌موقع اجرا بگذارد.

درطول‌زمان پرتغالی‌ها مضار وخسارات‌ازدست دادن هرمزرا بیشتراحساس کردند و درسنهٔ ۱۶۳۱ پادشاه اسپانی ازلاعلاجی به‌نایب‌السلطنهٔ هندوستان‌دستور

۱ــ کونگ امروزه قصبهٔ ساحلی کوچکی‌است درچهار میلی شمال شرقی لنگه وکمتراز دوهزار نفر جمعیت دارد. در این قصبه تلهای متعددی از آثار و بقایای شهر کهنه که دویست یا سیصد سال‌پیش ازاین‌آباد بوده باقی‌است. قصبهٔ‌کونگ قدمت‌زیاد ندارد وظاهراً بعدازاخراج‌پرتغالیها از هرمز این نقطه محل توقف و سکونت ایشان شده و تا مدتی تجارت خود را در خلیج فارس از آنجا اداره میکرده‌اند. دیوارهای تجارتخانهٔ قدیم پرتغالیها تا اواخر قرن گذشته درآنجا باقی‌بود ولی همه درشرف خرابی وانهدام بودند. روبروی محل تجارتخانه قلعهٔ مدور مستحکمی است که آب دریا در موقع مد آنرا احاطه میکند

داد که به‌هروسیله که ممکن باشد ولو به‌وسیلهٔ رشوه دادن به‌حاکم هرمز آنجا را مجدداً جزومتصرفات دولت پرتغال درآورد. به‌این‌جهت نایب‌السلطنه شخصی را نزد « روی‌فریر » که در آن‌وقت فرمانده وحاکم قلاع مسقط بود روانه‌داشت لیکن مقصود اصلی این مأموریت حاصل نشد و در عوض پرتغالی‌ها فقط قناعت نمودند که در جلفار (رأس الخیمه) واقع در ساحل عربستان قلعه‌ای برای خود احداث نمایند.

در سال ۱۶۴۰ مصائب و حوادث ناگواری برای پرتغالی‌ها در خلیج اتفاق افتاد و کار را برایشان دشوار نمود. امام‌عمان چون ازاعراب مستخدم‌گمرک‌خانهٔ مسقط شنیده بود که قسمت عمدهٔ ساخلوی پرتغالی باکشتی‌های ایشان از مسقط رفته‌اند وقلعهٔ آنجابدون مدافع‌مانده است‌غفلتاً بدانجاحمله‌کرد لیکن پرتغالی‌ها او را با تلفات سنگین عقب نشاندند. اما این حمله به‌منزلهٔ پیشاهنگ و مقدمهٔ حملات شدیدتر دیگر بود. درسنهٔ ۱۶۴۳ امام عمان « سحار » را که مدت‌بیست سال در تصرف پرتغالی‌ها بود از آنها گرفت و بعدها در سال ۱۶۴۸ ضربت قاطع به‌تسلط و سیادت ایشان در خلیج وارد آمد. عدهٔ کثیری ازلشکریان عرب به‌سرکردگی «سیدبن‌خلیفه» حکمران عمان مسقطرا محاصره کرده و بعد ازدو ماه محصورین مجبور بتسلیم‌گردیدند و شرایط سنگین ذیل بر آنها تحمیل‌شد: پرتغالی‌ها باید قلاع واستحکامات «کوریات» و «سور» و «ماترا» را منهدم سازند و در عوض اعراب‌نیز قلعهٔ خودرادر «ماترا» خراب خواهندکرد. جهازات‌اعراب می‌توانند آزادانه به‌خارج مسافرت نمایند لیکن در حین مراجعت به‌عمان باید ازپرتغالی‌هاجواز بگیرند. اتباع امام‌هیچگونه عوارض‌گمرکی ورودی وخروجی برای خود ومال‌التجاره‌های خود درمسقط نخواهندپرداخت. تجارت مطلقاً آزاد خواهدبود. اعراب قلاع واستحکاماتی‌را که درحین محاصره بنا شده است‌خراب

خواهند کرد و پرتغالی‌ها نیز جای قلاع خراب شدهٔ خود بنای تازه‌ای احداث نخواهند کرد. این شرایط سنگین که پرتغالی‌ها ناگزیر از قبول آن بودند یک‌باره اوضاع مالی و اقتصادی ایشان را درعمان مختل می‌ساخت و نفوذ و تسلط آنهارا درآنجا ازمیان می‌برد. بالاخره هم دیری نگذشت که انجام کار ایشان ظاهر گشت. در اواخر سال ۱۶۴۹ اعراب دوباره مسقط را محاصره کردند وچون قوای ساخلوی آنجا ازعهدهٔ جلوگیری ایشان برنیامد شبانه واردشهر شده تجارت‌خانهٔ پرتغالی‌ها و یکی از قلاع آنان‌را متصرف گردیدند. فرمانده پرتغالی‌ها از لاعلاجی بداخلهٔ قلعهٔ خود گریخت و چون رابطه بین او و قشون و مهماتش قطع گردید و آذوقه هم به‌او نرسید ناچار در۲۳ژانویه ۱۶۵۰ تسلیم شد[۱]. نایب‌السلطنهٔ هندوستان چند فروند کشتی به کمك پرتغالی‌ها فرستاد ولی کشتی‌های مزبور دیر به‌محل واقعه رسیدند وقبل از ورود آنها پرتغالی‌ها عمان را تخلیه‌کرده و متصرفات خودرا در سواحل عربستان بکلی از دست داده بودند. سلطان ابن‌سیف امام عمان از فتح و پیشرفت خود غره شده اعلان جهاد داد و جنگ را تا اردوگاه دشمن رسانید و به « دیو » و سایر نقاط واقعه در ساحل « گوزرات » حمله کرد و همه‌جا پرتغالی‌ها را شکست داده با غنائم بسیار مراجعت نمود.

بعد از سقوط مسقط پرتغالی‌ها دیگر در مجاورت خلیج فارس هیچ گونه متصرفاتی نداشتند. دراوایل سال ۱۶۵۲ نایب‌السلطنهٔ‌هندوستان چند فروندکشتی به‌خلیج فرستاد و کشتی‌های مزبور در حوالی مسقط با یك‌عده ازجهازات اعراب که در پای قلعه آن‌جا لنگر انداخته بودند مصادف شد. پرتغالی‌ها در آن وقت

۱ــ راجع بتاریخ تسخیر مسقط نویسندگان با هم اختلاف دارند. « بادجر» میگوید « تاریخ انتزاع مسقط از پرتغالیها هرگز تا کنون صحیحاً ضبط نشده ومتأسفانه مؤلف ما هم از ذکرآن غفلت نموده‌است. از روی تاریخچهٔ سایر حوادثی که در زمان سلطنت سلطان‌ابن سیف اتفاق افتاده است میتوان تاریخ آنرا‌ما‌بین سنوات ۱۶۵۱ و ۱۶۵۲ دانست.»

می‌توانستند به‌آسانی تمام کشتی‌های اعراب را منهدم سازند و حتی شهر را هم دوباره متصرف شوند لیکن فرمانده ایشان از شروع به‌جنگ با دشمن خودداری کرد و بدین ترتیب تنها فرصتی را که به‌وسیلهٔ آن می‌توانست دوباره تسلط و سیادت پرتغال را بر عمان مستقر سازد بیهوده از دست داد. بعد از آن بطوریکه در بالا اشاره‌کردیم یگانه نقطه‌ای که در خلیج به‌تصرف ایشان باقی ماند بندر کوچك «کونگ» بود که آن‌را هم بالاخره از دست ایشان گرفتند. متصرفات وسیعهٔ آنها در هندوستان و شرق اقصی نیز در مقابل نفوذ و رقابت روزافزون انگلیسها و هلندیها و بواسطهٔ دشمنی و طغیان اعراب واهالی بومی هندوستان و غیره بتدریج از تحت تسلط و استیلای آنها خارج می‌شد[1].

انحطاط وزوال قدرت پرتغال درمشرق چندین‌دلیل داشت‌که از همه‌مهمتر خشونت و طرز رفتار زشت ایشان با اهالی شرق بود. بعلاوه مابین خودشان هم اختلاف و نفاق افتاده ومأمورین آنها با یکدیگر حسدورزی می کردند. عملیات تجارتی آنهاکه در انحصاردولت‌بود نمی‌توانست‌باتجارت‌آزاد کمپانی‌های‌انگلیسی و هلندی رقابت و مقابله نماید. نفوذ و قدرت ایشان بسته به‌تشکیلات نظامی‌بود که در اواخر کار به‌واسطهٔ عدم رعایت نظم و ترتیب و فقدان رؤسا و سرکردگان کافی و کاردان به‌حال اختلال و ضعف کامل افتاده بود.

راجع به‌نبودن انتظامات کافی در بحریهٔ پرتغالی‌ها وعملیات بیرویهٔ ایشان در دریا «دلاوال» سیاح ایطالیائی شرح جالب توجهی نوشته و اوضاع جهازات آنها را با اوضاع بحریهٔ انگلیس و انتظامات آنها مقایسه می‌نماید و می گوید:

«روزسی‌ویکم‌ژانویهٔ ۱۶۲۷ از مسقط‌حرکت کردیم وباد موافقی‌می‌وزید.

۱ــ پرتغالیها از «مومباسا» در سنهٔ ۱۶۹۸ و از «پمبا» و «کیلوا» کمی بعد از آن تاریخ طرد شدند.

از دور کشتی دیگری نمایان شد و چون ما را دید توپی شلیك کرد که ما توقف کنیم تا او به‌ما برسد . ما فهمیدیم که کشتی مزبور یکی ازجهازات پرتغالی‌است زیرا رسم اینست که کشتی‌های جنگی درهندوستان همین که کشتی تجارتی را در دریا ببینندتوپی شلیك می کنند وآن کشتی مجبوراست درجای خود توقف نماید والا آن را غرق می‌نمـایند . به‌این جهت ما صبر کردیم وکشتی جنگی به‌وسیلهٔ پارو بزودی خودرا به‌ما رسانید . درآن‌وقت من فقدان‌نظم وقاعدهٔ‌نظام پرتغالی‌ها و طرز رفتار بیرویهٔ ایشان‌را در هندوستان به‌چشم خوددیدم . . . . کشتی‌مذکور از ما آب و ملاح طلب کرد چون که عادت کشتی‌های جنگی پرتغالی این‌است‌که هرچه لازم دارند از جهازات تجارتی‌که در دریا می‌بینند بزور یا به‌وسایل دیگر می‌گیرند و این مسئله غالباً تولید مفاسد و هرج و مرج‌هـای بسیار می کند . ما دومشك‌آب به‌پرتغالی‌هادادیم لیکن چون‌خودمان هم ملاح‌کسر داشتیم نتوانستیم کسی را به‌ایشان بسپاریم » .

حتی مؤلفین پرتغالی هم رفتار وحرکات مأمورین‌دولتی‌خود را مورد انتقاد قرار داده و زوال دولت پرتغال را در مشرق و هندوستان منتسب به‌اعمال بیرویهٔ ایشان می‌سازند . « فاریا سوسا » می گوید :

« پرتغالی‌ها درکسب ثروت کوشش بسیارمی‌کنند لیکن هیچگونه مراقبتی در حفظ و نگاهداری آن به‌عمل نمی‌آورند . علت خرابی کارهای ما آن‌است که بزرگان رجال ما اعتنائی به‌حـال زیردستـان خود ندارند و زیردستان نیز بدون رعایت مراسم وطن‌پرستی وشرافت به‌طمع‌ورزی و فرومایگی مشغول هستند . . . پرتغالی‌ها می‌توانند آنچه را که از دست داده‌اند دوباره به‌دست‌آورند لیکن راه نگاهداری و حفاظت آن‌را نمی‌دانند در صورتی که دولت‌را طالع و اقبال می‌دهد و حزم و مآل‌اندیشی آن را حفظ می کند » .

در اینجا سرگذشت پرتغالی‌ها و سوانح و پیش‌آمدهـای ایشان در خلیج خاتمه می‌یابد و اینک ما به‌ذکر وقایعی می‌پردازیم که بعداز آنها اتفاق افتاده‌است.

ورود هلندیها: پس از زوال اقتدار و تسلط پرتغالی‌ها درخلیج، انگلیسها بی رقیب و منازع نماندند و تازه گرفتار رقابتهای‌شدید سیاسی و تجارتی هلندیها گردیدند.

هلندیها دراواخرقرن شانزدهم اطلاعاتی راجع بمشرق بدست آورده ووارد عرصهٔ تجارت هند شرقی شدند. مدتها قبل از سنهٔ ۱۵۹۵ هلندیها رابطهٔ تجارتی غیرمستقیمی از راه «لیسبون» باهندوستان ومشرق داشتند ولی درآن‌اوقات‌هلند جزو مستملکات اسپانی بود و فیلیپ دوم بقصد معدوم ساختن تجارت آن مملکت کشتی‌های هلندی را درآبهای اسپانی‌توقیف نمود وهرگونه روابط تجارتی‌رابین مملکتین‌قدغن کرد. سیاست اصلی فیلیپ آن بود که مراودهٔ‌هلندیها رابامستملکات پرتغال در مشرق قطع نمایـد لیکن این سخت گیریها بهیچوجه از عشق وعلاقهٔ مفرط هلندیها بمسافرت نکاست و چون از منافع هنگفت پرتغالی‌ها در مشرق و مخصوصاً از فوائد تجارت ادویه اطلاع داشتند درصدد افتادند که خود مستقیماً با ممالك شرقی روابط تجارتی برقرارنمایند.

در سنهٔ ۱۵۸۳ « لینشوتن » نام از «هارلم» جـزو ملتزمین اسقف «گوآ» بهندوستان رفته ومدت سیزده سال در آنجا ماند. در عـرض اینمدت مشارالیه اطلاعات‌وسیعی درخصوص محصولات تجارتی‌ووسائل حمل‌ونقل وراههای‌مسافرت جمع‌آوری نمود وچون در سنه ۱۵۹۲ به‌هلند مراجعت کـرد نتیجهٔ مطالعات و تحقیقات خود را منتشرساخت و بعلاوه کتاب راهنمائی هم برای استفادهٔ ملاحان تدوین‌کرد و درآن کتاب راه بین لیسبون ومشرق را با جزایر وبندرگاههای آن وهمچنین جهت وزش‌بادهای موسمی وجریان امواج دریاهای هندرا تشریح نمود

وچندین نقشه وجدول هم ضمیمهٔ آن ساخت .

کمی بعدازمراجعت «لینشوتن» تجار آمستردام شخصی موسوم به «کورنلیس هوتمان» را که توسط کشتی‌های پرتغالی سفرهای عدیده بهندوستان کرده بود از جانب خود روانهٔ لیسبون نمودند تا در آنجا تحقیقات جامعی درخصوص تجارت هند شرقی بعمل آورد. این شخص درسنهٔ ۱۹۵٤ به‌هلند مراجعت نمود وپیشنهاد کرد که شخصاً راهنمائی یکدسته از جهازات تجارتی را بعهده گرفته و هموطنان خودرا ازراه دماغهٔ امیدواری بهندوستان برساند وآنهارا وارد تجارت آنجا کنند. تجار آمستردام از بین خود وجوه کافی برای انجام این مقصود جمع آوری کرده و درسنهٔ ۱۵۹۸ چهار کشتی بریاست هوتمان «بممالك واقعه درماوراء دماغهٔ امیدواری» روانه نمودند . «هوتمان» در سنهٔ ۱۵۹۹ به هلند مراجعت کرد در صورتیکه دو ثلث از عدهٔ همراهان او تلف شده و یك کشتی او سوخته بود و خودش هم کار مهم تجارتی انجام نداده بود جز آنکه معاهده‌ای با پادشاه «بنتام» منعقد ساخته و از وی اجازه گرفته بودکه جهازات هلندی آزادانه درجزایر هندشرقی ایاب وذهاب و داد و ستد نمایند . بعد از آن هلندیها چندین دسته کشتی متعاقب یکدیگر به مشرق فرستادند چنانکه مابین سنوات ۱۵۹۸ و ۱٦۰۱ پانزده فروند از جهازات ایشان ازدماغه عبور نمود . درنتیجهٔ این اقدامات هلندیها علاوه برآنکه متدرجاً دستی درتجارت مشرق پیدا کردند عده‌ای ازمستملکات پرتغال را هم درهندوستان متصرف شدند وباین ترتیب مدتی با انگلیس‌ها وپرتغالی‌ها رقابت کرده و بالاخره نیز تسلط واقتدار پرتغال را ازهندوستان برانداختند .

متعاقب مسافرت «هوتمان» چندین شرکت تجارتی درهلند تشکیل گردید و شرکتهای مزبور در سنهٔ ۱۵۹۷ همه با هم متحد شده و تشکیل یك شرکت بزرگ بنام «کمپانی تجارت ممالك دوردست» دادند . از این تاریخ ببعد کمپانی‌

های تجارتی هلند با سوداگران انگلیسی آغاز رقابت نمودند. در سنهٔ ۱۰۶۲ دولت هلند شرکت‌های مختلفی راکه با هند شرقی روابط تجارتی داشتند و غالباً هم با یکدیگر رقابت میکردند همه را مبدل بیك کمپانی بزرگ ومقتدر موسوم به «کمپانی شرقی هلندی» کرد و تا مدت بیست‌سال اختیارات تامهٔ تجارتی به‌آن‌داد. کمپانی مزبور کم کم مبدل بیك شرکت ملی شد وطولی نکشید که روابط تجارتی کامل بین‌هلندومشرق زمین برقرارگردیدولی تاآن موقع هنوزکشتی‌های هلندی بخلیج فارس نیامده بودند.

هلندیها پس ازتحکیم موقعیت خود درتجارت مشرق ناگهان‌درسنه۱۵۹۹ برای رقابت با انگلیسها قیمت فلفل را ترقی‌دادند و مظنهٔ آنرا از «پوندی» سه شیلینگ به‌هشت شیلینگ بالا بردند. این اقدام با آنکه فی‌حد نفسه دارای اهمیت زیاد نبود معذلك در تاریخ روابط تجارتی شرق مهم و قابل توجه میباشد زیرا در اثرهمین اقدام تجار لندن بجنب و جوش افتاده در صدد حمایت تجارت خویش برآمدند و بالنتیجه کمپانی هند شرقی انگلیس تشکیل گردید (بفصل هشتم مراجعه شود).

دیری نگذشت‌که منافع کمپانیهای هلندی و انگلیسی با هم تصادم کرد و مجادلهٔ آنها ابتدا بر سرتجارت ادویه و فلفل شروع شد. در اوایل امر هلندیها سعی داشتند که این تجارت سودمند را بانحصار خود درآورند زیرا از میان‌تمام امتعه‌ایکه در آن موقع از مشرق باروپا میرفت فلفل و ادویه گرانبهاتر وذی‌قیمت‌تر از همه بود و خریدار بسیار داشت. دراین تجارت ابتدا پرتغالی‌ها وبعد ازآن انگلیسها رقیب هلندیها بودند.

شرح فتوحات هلندیها در مشرق و تفصیل توسعهٔ نفوذ و اقتدار ایشان در هندوستان و جزایرهند شرقی از موضوع بحث این کتاب خارج است و ما در

اینجا فقط بذکر اقدامات سیاسی و تجارتی آنها درخلیج‌فارس میپردازیم‌که منجر برقابت و کشمکش با ایشان و پرتغالیها وانگلیسها گردید[۱].

پس‌ازسقوط هرمز وخرابی‌آن بدست ایرانیان مرکزتجارت خلیج‌ازآنجا به بندرعباس منتقل شد. بطوریکه قبلا اشاره کردیم عمال‌کمپانی انگلیس درسنهٔ ۱۶۲۳ تجارتخانه‌ای دربندرعباس دایر کردند وبلافاصله هلندیها بآنجا راه‌یافتند و باعث تشویش و نگرانی انگلیسها گردیدند. بهانهٔ ورودآنها بخلیج فارس‌این بودکه وقتی جهازات انگلیسی در حوالی بندر عباس با بحریهٔ پرتغالی مشغول‌زد و خورد و مجادله بودکشتی‌های آنها بانگلیسها همراهی و مساعدت کرده بود. هلندیها پس از ورود به‌بندر عباس از شاه تقاضا کردند که بآنها اجازه بدهد در تجارت ابریشم سهیم باشند وشاه عباس چون درآنموقع سرگرم جنگ باعثمانیها و مدافعه از بغداد بود تقاضای ایشانرا اجابت‌کرد.

کمپانی هند شرقی‌که از رقابتهای مجدانهٔ هلندیها در شرق اقصی و رفتار سخت و بی‌پروای ایشان اطلاع داشت از امتیاز جدیدی که شاه بآنها داده بود

۱ــ برای آنکه اوضاع مشرق ازابتدای سال ۱۶۰۰ تا آخر قرن هفدهم بخوبی روشن شود لازم است شمه‌ای از اقدامات هلندیها را که منجر بتسلط و سیادت ایشان بر دریاهای مشرق گردید در اینجا ذکر کنیم. در سال ۱۶۰۲ جهازات کمپانی هلندی کشتی‌های پرتغالی را درنزدیکی «بنتام» مغلوب و منهزم ساخت و راه «جزایر ادویه» را باز کرد. در ۱۶۰۳ پرتغالیها شهر «گوآ» را که جزو متصرفات پرتغال بود تهدید نمودند وازآن ببعد نقشهٔ ثابت ایشان این‌بود که «جزایر ادویه» را منحصراً در تصرف خود نگاه دارند. دولت هلند بحاکم کل هندوستان دستور داده بود که تجارت «مولوکاس» و «امبونیا» و «بندا» باید متعلق به‌کمپانی باشد و هیچ ملت دیگر دردنیاحق ندارد سهمی از آن داشته باشد. هلندیها پس از استقرار تسلط خود بر جاوه که مابین ایالات «مالی» و «مولوکاس» واقع است در سنهٔ ۱۶۱۹ «باتاویا» را پایتخت خود ساختند. در سال ۱۶۴۱ «مالاکا» را از پرتغالیها گرفتند و دریاهای آن حدود را تحت تسلط خود در آوردند. از سنهٔ ۱۶۳۸ ببعد تدریجاً پرتغالیها را از سرندیب خارج کردند و در سنهٔ ۱۶۵۲ دماغهٔ امیدواری را که در حکم منزل بین‌راه تجارت هند واروپا بود متصرف شدند. خلاصه آنکه وقتی درسنهٔ ۱۶۴۰ پرتغال خود را از تبعیت اسپانی خارج ساخت کلیهٔ متصرفات و مستملکات آن در شرق اسماً و رسماً بتصرف هلندیها درآمده بود.

بی‌نهایت هراسان و مضطرب گردید. «فورزلند» در ضمن مکتوبی که بکمپانی هند شرقی نوشته است مینویسد «هلندیها میخواهند کلیه نقاطی را که تابحال آزاد بوده است بروی انگلیسها ببندند وما را هم مثل خودشان درانظار عالمیان پلید ودیو سیرت جلوه بدهند. اینها مردمانی ظالم و خونخوارند و هر کس را از دوست و دشمن می‌بینند بیرحمانه بقتل میرسانند و اخیراً در این صفحات بقدری ظلم و تعدی کرده و مرتکب مظالم و فجایع شده‌اند که از مشاهدهٔ اعمال قبیح ایشان انسان شرمنده می‌شود. امیدواریم اولیای کمپانی برای دفع این اشخاص غدار و ستمکار تدبیری بیندیشند.» «سرتماس‌رو» نیز در مکتوبی که بتاریخ ۱۶۱۷ به کمپانی نوشته است می‌گوید «پرتغالیها همه‌جا بحقوق شماتجاوزمیکنند واعمال بیرویهٔ ایشان دیگر غیرقابل تحمل شده است.» و در مکتوب دیگری بتاریخ ۱۶۲۴ مینویسد «من هلندیها را درشرق وغرب بمورد آزمایش وامتحان گذاشته‌ام و سبعیت ووحشی‌گری و حق ناشناسی ایشان را بخوبی‌شناخته‌ام».

باوجود اینها وقتی درسنهٔ ۱۶۲۵ پرتغالیها برای آخرین دفعه بقصدتسخیر هرمز حمله بردند هلندیها با انگلیسها کمك کرده شکست سختی بایشان وارد آوردند و بحریهٔ آنها را منهزم ساختند. با آنکه در این جنگ هلندیها با انگلیسها تشریك مساعی و مساعدت نموده بودند معذلك مأمورین کمپانی نسبت بایشان سوءظن داشتند وآنها را مظنون میدانستند که ایرانیها را بتصرف هرمز تحریك می‌نمایند وبطوری هم‌که وقایع بعدی ثابت نمود انگلیسها دراین‌سوءظن کاملاً ذیحق بودند. در سنه ۱۶۲۵ تجارت انگلیس در ایران طوری روبه‌تنزل و وانحطاط رفته بود که «تماس‌کریج» رئیس تجارتخانهٔ اصفهان تصمیم گرفت شعبهٔ کمپانی را درآنجا منحل نماید ولی پس از مشورت با سایر عمال کمپانی مقیم بندرعباس تصمیم گرفته شدکه بعملیات تجارتی دراصفهان ادامه‌داده شود تامراتب

را باطلاع کمپانی مرکزی درلندن برسانند ودرخصوص تجاوزات هلندیها از آنها کسب تکلیف نمایند. بنابراین پس‌ازخروج پرتغالیها ازصحنهٔ خلیج فارس انگلیسها باز بی‌رقیب سیاسی و تجارتی نماندند و بلکه برعکس با زوال اقتدار پرتغالی‌ها نفوذ و تسلط هلندیها رو به‌ازدیاد رفت و برای انگلیسها رقیبی خطرناکتر از پرتغالی‌ها شدند[1].

هلندیها چون در بندرعباس استقرار یافتند ازتأدیهٔ عوارض گمرکی امتناع ورزیدند واین امتناع ایشان مستقیماً به‌ضررانگلیسها تمام‌می‌شد زیرا شاه عباس نصف عوائدگمرکی‌بندر مذکور را به‌آنها واگذارکرده بود. هلندیها دراستنکاف از پرداخت حقوق گمرکی پافشاری می‌کردند و این موضوع تا مدت طویلی باعث کشمکش و مجادله بین طرفین شده بود[2].

۱ــ پس از خاتمهٔ جنگ بین‌المللی نیز نظیر همین وضع در ایران پیش آمد یعنی همینکه نفوذ آلمان در آنجا ازمیان رفت عوض آنکه اقتدار و تسلط انگلیسها زیادتر شود بر نفوذ روسها افزوده شد .

۲ــ موضوع نصف عوائد گمرکی بندرعباس که مطابق قرارداد میبایستی به انگلیسها پرداخته شود علت اصلی مناقشات بین کمپانی هند شرقی و دولت ایران دراین دوره بود . در اوایل امر عواید بندر مذکور فوق‌العاده قلیل بود و علت آنهم در بعضی سنوات کمی معاملات تجارتی بود ولی غالباً خیانت و غفلت مأمورین ایرانی وحتی تقلب عمال خود کمپانی باعث تقلیل عوائد میشد و در اواخر هم امتناع تجارتخانهٔ هلندی از پرداخت عوارض تأثیر زیادی در این امر بخشیده بود ، بطوری‌که تخمین میزدند اگر عوارض گمرکی بندر تماماً وصول میشد سهمیهٔ کمپانی از آن بابت بسالی پانزده هزار لیره بالغ میگردید لیکن بقول « ماندلسلو » یکی از سفرای « دوك هنویستن » که در سنهٔ ۱۶۳۸ از بندرعباس گذشته بود : «انگلیسها از آن بابت فقط عشر حق‌السهم خود را میگرفتند . » در نتیجهٔ اقدامات زیادی که برای اصلاح این وضعیت و وصول بقایای معوقه بعمل آمد بالاخره در سنهٔ ۱۶۷۶ قرار شد که انگلیسها در عوض سهم خود از عوارض گمرکی سالی هزار تومان نقد بگیرند واین ترتیب از آن تاریخ ببعد تا مدتی معمول ومجری گردید . « ماندلسلو» میگوید هلندیها بنابر امتیازیکه از شاه گرفته‌اند حقوق گمرکی نمیپردازند وبوسیله پیشکش‌های متعددکه تقدیم درباریان ایران میکنند امتیاز مذکور را برای خود حفظ کرده‌اند . لیکن انگلیسها چیزی بعنوان پیشکش نمیپردازند وامتیازات ومعافیت‌های عدیدهٔ دیگری هم دارندکه ازآنجمله استحق وصول یك نصف از مجموع عوائدگمرکی بندرعباس ولی معمولاً ازاین بابت بیش از یك‌عشر ازحق واقعی ایشان بآنها پرداخته نمیشود » .

در سنهٔ ۱۶۲۷ اوضاع کمپانی انگلیسی در ایران به‌حال بدی افتاده بود زیرا شاه سرگرم جنگ با عثمانی‌ها و مدافعه از بغداد بود و امور داخلی ایران قرین آرامش و انتظام کامل نبود. هلندیها ازاین وضع استفاده کرده و امتیازی برای تجارت ابریشم گرفتند که مواد و شرایط آن از امتیاز انگلیسها بهتر و نافع‌تر بود. در همان موقع نیز عمال ایشان در شرق اقصی مشغول لطمه زدن به‌تجارت کمپانی انگلیسی درجاوه و سوماترا بودند وانگلیسهارا به‌تدریج ازچین و سیام بیرون می کردند.

در سنهٔ ۱۶۲۹ شاه عباس وفات یافت و انگلیسها یك‌دوست و حامی بزرگ خودرا ازدست دادند و چون درایران مرسوم بودکه پس ازفوت شاه‌کلیه‌امتیازات و قراردادها ملغی می‌گردید تا مجدداً بتصویب و صحهٔ پادشاه جدید برسد و این کار مدتی بطول‌می‌انجامید تجارت انگلیسهادر خلال این‌اوقات لطمات شدیددید. از طرف دیگر هلندیها موقع‌را مغتنم شمرده وبوسیلهٔ رشوه‌دادن و گران‌خریدن اجناس ایرانی جدیت می کردند که انگلیسها را از اقامتگاههای خود در خلیج بیرون نمایند. عمال انگلیسی نیز از ترس آنکه مبادا هلندیها در مساعی خود کامیابی حاصل‌کرده و آنها را در میدان رقابت مغلوب سازند از تقاضای تجدید امتیازنامهٔ تجارت‌ابریشم خودداری می نمودندتا بالاخره فرمان‌تازه‌ای ازطرف‌شاه صفی در بارهٔ آنها صادر شد. ولی امتیازنامهٔ جدید شامل کلیه حقوق و امتیازات سابق کمپانی نبود وانگلیسها مجبور شدندکه برای تصویب امتیازنامهٔ سابق خود همه ساله مقداری پارچه و اشیاء دیگر به‌شاه و درباریان او پیشکش بدهند و قیمت پیشکشی‌های مذکور سالیانه به‌هزار لیره بالغ می گردید.

درضمن‌این وقایع هلندیها دربندر عباس استقرارکامل یافته وتجارتخانه‌ای برای خود تأسیس کردند درحالتی‌که کلیهٔ تجارت ادویه دردست‌ایشان بود ودولت

ایران هم آنهارا از پرداخت عوارض ورودی معاف نموده بود. «ماندلسلو» در سنهٔ ۱۶۳۸ نوشته‌است: «هلندیها در آنجا استقرار کامل یافته‌اند وفلفل وزعفران وگلپر و سایر ادویهٔ خود را در تمام ایران به‌فروش می‌رسانند. انگلیسها نیز به‌فروش پارچه و حلبی و فولاد ونیل وپارچه‌های ابریشمی وپنبه اشتغال دارند». بنابراین ظاهراً هلندیها در سنهٔ ۱۶۳۹ و ۱۶۴۰ تسلط و سیادت قطعی خود را بر خلیج فارس مسلم ساخته بودند و جهازات ایشان دائماً به‌بندرعباس رفت و آمد کرده و امتعهٔ آنهارا به‌مقدارزیاد درآنجاوارد می‌ساختند. درسنهٔ ۱۶۴۱هلندیها بقصد انحصار تجارت خارجی ایران امتعه و اجناس اروپائی را نازلتر از قیمت اصلی آنها در آن‌مملکت بفروش می‌رسانیدند و درخلال همین اوقات پرتغالی‌ها نیز آخرین سعی و تلاش خودرا به‌جا می‌آوردند که نفوذ وتجارت خود را دوباره در خلیج برقرار سازند.

درسال ۱۶۳۹ از طرف کمپانی انگلیسی یك فروند کشتی به‌بصره فرستاده شد که در آن‌جا مطالعات لازم بعمل آورده و در صورت امکان روابط تجارتی با آن بندر دایر نماید زیرا عمال کمپانی تصور می‌کردند که آن نقطه برای رقابت با هلندیها وخنثی ساختن اقدامات‌ایشان مناسبتر از بنادر ایرانی است. مأمورین انگلیسی با شرایط سهل و مساعدی از پاشای ترکیه اجازه حاصل نمودند که محمولات خود را ازکشتی پیاده‌کنند لیکن نتیجهٔ‌معاملات ایشان درآن‌جاچندان رضایت‌بخش واقع نشد و بر انگلیسها مسلم گردید که اگر بخواهند در اقدامات خود پیشرفت و کامیابی حاصل نمایند باید تجارتخانهٔ ثابتی در آن بندر احداث کنند. بهمین جهت درسنهٔ ۱۶۵۳ اقدام به‌ساختمان وتأسیس یك تجارتخانهٔ‌موقتی در بصره کردند.

دراین موقع هلندیها مصمم‌گردیدند که بهر وسیله‌که ممکن باشد موقعیت

خود را در ایران تحکیم کرده و نفوذ و تسلط خویش را در آن‌جا مستقرسازند. هلندیها تا آن‌وقت بوسیلهٔ رشوه و پیشکش موفق شده بودند که سهمی از تجارت ایران به‌دست آورند لیکن در سنهٔ ۶-۱۶۴۵ برای آن که ایرانی‌ها را مجبور ساخته و حق تجارت انحصاری آن مملکت را به‌خود اختصاص دهند متوسل بزور و قوه قهریه‌گردیدند و این همان وسیله‌ای بودکه عمال انگلیسی هم مکرر برای پیشرفت مقاصد خویش آن را به‌امنای کمپانی پیشنهاد کرده بودند و مورد قبول نیافته‌بود. به‌این‌جهت هلندیها قوهٔ بحریه کاملی درخلیج فارس حاضر کرده و در پائیز سال ۱۶۴۵ به‌حصار و قلعهٔ قشم حمله نمودند. شاه ایران از این اقدامات متوحش و هراسان شده از «کومودوربلاک» درخواست صلح نمود و حاضر گردید که امتیاز تجارتی با شرایط مساعدی به‌هلندیها اعطا نماید. بعد از آن «بلاک» به‌اصفهان آمده بحضور شاه رسید و قرارداد صلح به‌این شرط منعقد گردید که هلندیها در هر نقطهٔ ایران هرقدر ابریشم‌خواسته باشند بخرند و بدون پرداخت حقوق‌گمرکی آن‌را به‌خارج صادرکنند. این‌پیش‌آمدعلاوه برآنکه سکتهٔ‌شدیدی بر تجارت انگلیسها در ایران وارد آورد به‌روابط تجارتی‌هم که تازه آنها مابین ایران و سواحل عربستان برقرار ساخته بودند لطمه زد.

درطی این حوادث اوضاع تجارتخانهٔ کمپانی دربندرعباس بکلی‌مختل شده‌ـ بود ولی مأمورین آن هنوز دست ازمطالبهٔ سهمیهٔ خود از عوارض گمرکی آن‌جا برنمی‌داشتند[۱]. بالاخره‌عمال کمپانی‌ازترس عواقب‌وخیم مجادلهٔ ایرانیهاوهلندیها اموال‌تجارتخانهٔ بندرعباس را در کشتی گذاشته وبرای آن که خطری متوجه‌آن نشود در ماه ژوئن ۱۶۴۵ آن‌را ببصره فرستادند.

۱ــ مأمورین تجارتخانه با وجود همهٔ‌این پیش‌آمدها دربندرعباس ماندند وموفق به‌وصول سهمیهٔ خود از عوائد گمرکی آنجا هم شدند.

هلندیها از پیشرفت و موفقیتی که درقضیه قشم و اجرای مقاصد خویش در ایران نصیب آنها شده‌بود تشویق گردیده و بلافاصله‌هشت فروند از جهازات‌خود را ببصره فرستادند وتجارتخانهٔ انگلیسها را در آنجا خراب نمودند. درسنهٔ ۱۶۴۹ تسلط و نفوذ هلندیها درخلیج همچنان رو بازدیاد می‌رفت وتصور می‌شد که دولت ایران بواسطهٔ ترس و بیمی که ازایشان پیدا کرده است امتیازات مهم دیگری‌نیز به‌آنها بدهد. در سال ۱۶۵۰ هلندیها پرتغالی‌ها را از مسقط بیرون‌کردند و این مسئله بیشتر برنفوذ وقدرت ایشان افزود. درهمین سال‌یازده فروند ازکشتی‌های هلندی‌به‌بندرعباس آمده ومقدار هنگفتی‌مال‌التجاره بدانجا وارد نمود. «تاورنیه» که درسنهٔ ۱۶۵۲ دربندرعباس بوده‌است ازوسعت تجارت هلندیها در آن‌جاتوصیفی کرده ومی گوید: «هلندیها معادل سه‌کرور (پوند) فلفل درایران فروخته وباپول آن قیمت کلیه ابریشم‌هـای خریداری خود را پرداختند». در دو سال بعد نیز مجموعاً‌معادل دویست‌وبیست هزارلیره مال‌التجاره به‌ایران واردکردند ودرنتیجه تجارت انگلیسهـا را در آن‌جا بکلی فلج ساختند ولی با وجود همهٔ این اقدامات وقتی هلندیها تقاضا کردند که به‌آنها هم امتیازاتی نظیر امتیازات انگلیسهاداده شود شاه‌عباس‌ثانی جانشین شاه صفی‌از اعطای‌آن امتناع ورزید وتجارت انگلیسها با آن‌که به‌منتهی درجهٔ تنزل رسیده‌بود معذلك بکلی ازمیان نرفت ومعدوم نشد.

درسنه ۱۶۵۲ مابین انگلیس و هلند در اروپا جنگ درگرفت. مدتهاقبل ازآن تاریخ روابط هلند وانگلیس دراثر رقابتهای تجارتی وتجاوزاتی که‌هلندیها به‌حقوق کمپانی‌هند شرقی درمشرق‌کرده بود تیره شده وپیوسته برخصومت‌ملتین نسبت به‌یکدیگرافزوده می‌شد. درسنه ۱۶۵۱ پارلمان انگلیس قانون مخصوصی برای‌تخریب تجارت بحری‌هلند وضع نمود وسال بعد «کرمول» برعلیه آن‌دولت اعلان جنگ داد. زد وخورد دولتین در اروپا دو سال به‌طول انجامید و بالاخره

هم هیچکدام موفق به‌اخذ نتیجهٔ قطعی نگردیدند . کمی بعد از اعلان جنگ یکدسته از جهازات هلندی به‌سورات آمده و از آن‌جا به‌خلیج فارس رفتند و به‌پرتغالی‌ها پیشنهادنمودندکه با هم متحدشده وتجارت انگلیس را در آن‌صفحات ازمیان ببرند لیکن پرتغالی‌ها ازتشریك‌مساعی باایشان‌امتناع ورزیده وهلندیها به‌تنهائی سه فروند از جهازات انگلیسی را در حوالی جاسك اسیر کردند . سال بعد نیز پنج‌فروند کشتی هلندی دوفروند ازجهازات معتبرانگلیسی‌را درنزدیکی بندرعباس غرق نمود و سی نفر از انگلیسها را دستگیر ساخته و موقتاً دست‌آنها را از آبهای خلیج کوتاه کرد . بعد از آن نفوذ و تسلط هلندیها در خلیج فارس بقدری زیاد شد که تجارت بندرعباس تا مدتی به‌حال وقفه ماند و عمال کمپانی در بصره مصلحت دیدند که تجارتخانهٔ خود را از بصره به‌محل مأمون‌تری انتقال دهند . بالاخره در سنهٔ ۱٦٥٤ معاهدهٔ صلحی منعقدگردیده وبه‌آن اوضاع وخیم خاتمه‌داده‌شد وهلندیهامبلغ ۸٥۰۰۰لیره بابت خسارت‌به کمپانی انگلیس‌پرداختند.

ازسال ۱٦٦٥ تا۱٦٦۷ دوباره جنگ مابین انگلیسها وهلندیها ادامه‌داشت ومنازعهٔ طولانی آنها دراوضاع‌خلیج فارس تأثیرات ثابت ومعینی نکرد. ولی‌رویهم رفته اوضاع‌انگلیسها خوب ورضایت‌بخش نبود وفقط تاسنهٔ ۱٦۸۳ مختصرتجارتی در بندر داشتند در صورتی‌که روزبروز بر قدرت و استیلای هلندیها در آن‌حدود افزوده می‌شد . مقارن همین اوقات یعنی در سنهٔ ۱٦٦٤ یك‌کمپانی فرانسوی هند شرقی نیز تشکیل شد و بالنتیجه یك رقیب اروپائی تازه در میدان تجارت مشرق ظاهر گشته و اوضاع را وخیم‌تر از سابق ساخت . وضع و احوال هر یك از این رقیب‌ها را درربع اخیرقرن هفدهم می‌توان از روی نوشته‌های سیاحان آن‌دوره استنباط نمود . « ثونوت » در سال ۱٦٦۳ نوشته است :

« انگلیسها و هلندیها در ساحل دریا خانه‌های ظریف و قشنگ ساخته‌اند

وهر کدام بیرق ملت‌خود را روی تیر بلندی بر فراز بام خانه‌قرار داده‌اند. هلندیها در بندر اقتدار و تسلط مطلق دارند و نفوذ و اعتبار آنها در آن‌جا به‌قدریست که چند روز پیش شیخ بندر فرمانده هلندیها را بر سر موضوعی رنجانده بود و فرمانده مزبور بیرق هلند را پائین آورده پاره کرد. شیخ از ترس نزد فرمانده رفته و پس از دادن پیشکشهای زیاد با عجز و التماس از او درخواست نمود که بیرق را برافرازد.

من فقط یکهفته در بندرعباس ماندم و بعد مجبور شدم مراجعت کنم زیرا نمی‌توانستم از آن‌جا سوار کشتی شده به‌هندوستان بروم. اگرهم می‌خواستم در آنجا توقف کرده و منتظر فرصت مناسب‌تری بشوم ممکن بود به‌مخاطره بیفتم. در آن‌جا فقط شش‌کشتی موجود بود: چهار فروندهلندی و دو فروند ازجهازات ارامنه و اعراب. با کشتی هلندیها که بهیچوجه ممکن نبود مسافرت کرد زیرا از طرف کمپانی به‌آنها دستور داده شده وخودشان هم سوگند یادکرده‌اند که‌یك نفر فرانسوی‌را بهندوستان نبرند مبادا با ملاحان‌صحبت بدارد واز مسائل‌مربوط به‌امور تجارتی اطلاع حاصل نماید چه هلندیها می‌خواهند این گونه مسائل را همیشه‌مخفی‌ومستورنگاهدارندوهیچ‌کس‌را غیر ازخودشان‌بر آنها واقف نسازند».

«دکتر فریر» در سنهٔ ۱۶۷۷ راجع به‌اوضاع بندرعباس و تسلط روزافزون هلندیها بر تجارت ایران می‌نویسد:

«غالب کشتی‌هائی‌که به‌طرف بصره می‌روند یا از آن‌جا می‌آیند در بندر عباس توقف می کنند زیرا بازارهای آن‌جا برای فروش امتعهٔ آنها متناسب‌است. تجارت ادویه بعد ازپارچه‌های هندی اهمیت‌زیاد دارد واین تجارت را هلندیها با تجارت قند و مس در دست خود گرفته‌اند و در مقابل آن سالیانه معادل پنجاه هزار تومان مخمل و ابریشم و قالی و طلا و نقره می‌برند. تجارت ایشان در

« مولوکوس» ودریای جنوب بقدری وسیع است که می‌گویند اخیراً شش بار کشتی ادویه به‌بندرعباس آوردند و تجار آن‌جا در صدد افتادند که قیمت آن را تنزل دهند. هلندیها که خود مردمانی زیرك و هوشیارند از تصمیم آنها مطلع شده ابتدا فقط دو بارکشتی را به‌خشکی آوردند ودر مقابل تجارتخانهٔ خودانبار کردند. چون تجار خواستند ادویه را به‌قیمت نازل بخرند هلندیها فوراً همهٔ بارها راآتش زدند وسپس دو بار کشتی دیگر آورده و با آنهاهم همان‌معامله راکردند. عاقبت چون مقدار موجودی ادویه منحصر به‌محمولات دوکشتی گردید قیمت آن‌را چند برابر بالا بردند و ایرانی‌ها دانستند که این کار ایشان از روی تدبیر و سیاست بوده است نه از فرط جهالت و دیوانگی زیرا هلندیها اطمینان کامل دارند که هیچکس دیگر غیرخودشان نمیتواندادویه به‌ایران وارد کند وبنابراین هرقیمتی روی اجناس خود بگذارند تجار ناگزیرند آنرا بخرند».

همین مؤلف راجع بتجارت انگلیسها در بندرعباس می گوید:

« تجارت انگلیسها در این‌جا بسیار مختصر است وفقط به‌صدور دوا و پشم و بز و خرما و اسب قناعت می کنند ولی با وجود این مخارج قونسولگری که در بندر دائر کرده‌اند برای آنها بسیار گران تمام می‌شود».

بنا به‌قول «فریر» فرانسویها هم از موقع تأسیس کمپانی هند شرقی خود درسنهٔ ۱۶٦٤ تاآن تاریخ پیشرفتی در تجارت مشرق نکرده بودند. «فریر» می گوید:

« کار فرانسویها در بندرعباس مثل سایر بنادر کساد است و اگر منافعی که مترجم آنها از ساختن شراب به‌دست‌می‌آورد نبود نمی‌توانستند در آن‌جا بمانند (زیرا مترجم ایشان یکدستگاه ماشین شراب‌گیری دارد و برای ایرانیان و خارجی‌های مقیم ایران در شیراز شراب تهیه می کند). عامل کمپانی در آن‌جا صورت ظاهر آراسته‌ای برای خود ترتیب داده و هیچ کار دیگری‌ندارد جز آنکه

اوقات خود را بدید و بازدید و ملاقاتهای رسمی بگذرانند».

«شاردن» که در سنهٔ ۱٦٧٤ در بندرعباس بوده می‌نویسد:

«جای تعجب است که شرقی‌ها در بارهٔ هلندیها اینهمه حسن ظن دارند. ایرانی‌ها وهندیها چون توسعهٔ روزافزون تجارت ایشان وتقلیل و انحطاط تجارت سایر ملل را می‌بینند تصور می کنند هلندیها پادشاه ومالك الرقاب اروپا هستند. اخیراً حاکم بندرعباس به‌رئیس تجارتخانهٔ فرانسه در آن‌جا گفته است: شما می گوئید پادشاه‌ما مملکت هلندرا متصرف شده‌است درصورتی‌که تازه هفت‌کشتی ایشان به‌بندر وارد شده است و از جهازات شما یا انگلیسها یکی هم به‌این‌جا نیامده است».

با این مدارك و اسناد معلوم شد که در اواخر قرن هفدهم نفوذ و تسلط هلندیها درخلیج به‌مراتب بیشتر ازنفوذ انگلیسهابوده است. اینك مجدداً نظری اجمالی به‌حوادث و وقایع اروپا در آن تاریخ می‌افکنیم. لوی چهاردهم پادشاه فرانسه بواسطهٔ حس جاه طلبی و سودای جهانگیری که داشت برعلیه هلند و اسپانی داخل جنگ گردید. درسنهٔ ۱٦٧٦ بحریه هلند واسپانی ازقوای فرانسه در دریای‌مدیترانه شکستی فاحش خورد. ابتدا انگلیسها از فرانسویهاطرفداری می‌کردند وقوای بحری ایشان در حوالی «سولبی» جنگ شدیدی با کشتی‌های هلندی نمود ولی افکار عامه در انگلستان بر ضد فرانسه بود و باینجهت دولت انگلیس مجبور شد با هلند صلح نماید و در ردیف سایر ممالك اروپائی از آن طرفداری کند. در سنهٔ ۱٦٧٨ استقلال هلند بوسیله عهدنامهٔ «نی‌مگون» تأمین گردید و در سال ۱٦٨٨ انگلیس وهلند با یکدیگر متحد شدندکه از پیشرفت و توسعهٔ اقتدارات فرانسه جلوگیری نمایند. از آن تاریخ ببعد موضوع هلندتحت‌الشعاع قضیهٔ انگلستان واقع گردید تا در سنه ۱٦٩٧ که از طرفی قوای فرانسه

روبتحلیل میرفت و از طرف دیگر حواس لوی‌چهاردهم متوجه موضوع سلطنت اسپانی شد و باین جهت صلح «ریویك» منعقدگردید و زد وخورد ممالك مزبور خاتمه یافت.

مقارن همین اوقات هلندیها بواسطهٔ اجحافات و تعدیات خویش حیثیت و اعتبارخود را درایران متزلزل ساخته ودراواخرقرن هفدهم ورق بطرف انگلیسها بر گشت و اوضاع کاملاً بر له آنها شد.

«بروس» راجع بعلل پیشرفت و استقرار سیاست هلند درهند شرقی‌وخلیج فارس می‌گوید «دلیل عمدهٔ پیشرفت اقدامات تجارتی هلندیها و فتوحات ایشان در هند شرقی آن بودکه مؤسسات انگلیسی وپرتغالی درآن صفحات بدون‌مدافع و نگاهبان بود بعلاوه کمپانی هند شرقی هلند وجوه هنگفت و کشتی‌های متعدد در اختیار خود داشت ودولت نیز در کارهای او مداخله کرده و هرگونه کمك و مساعدت لازمی را درحق آن بعمل میآورد (چنانکه اغلب از روساء کمپانی جزو هیئت دولت بودند). در صورتیکه دولت‌انگلیس سیاست ثابتی راتعقیب نمینمود ومکرر حقوق و امتیازات مسلمه کمپانی هند شرقی لندن را پایمال کرده و مانع پیشرفت وتوسعهٔ اقدامات تجارتی آنها می‌گردید».

نویسندهٔ دیگری راجع بهمین موضوع می گوید «تفوق وسیادت هلندیها در مشرق معلول آزادی مطلقی بود که در مملکت خود تحصیل کرده بودند... مسئلهٔ عمده وسعت خاك وبزرگی یك ملت اروپائی نیست بلکه اهمیت‌موضوع‌در آنست که اروپائیها برای حفظ موقعیت خود درشرق حاضر به‌چه اندازه فداکاری هستند... در ربع اول قرن هفدهم قدرت و نفوذ انگلستان کمتر ازهلند نبود لیکن دولت وملت انگلیس نمی‌خواستند در راه تجارت شرقی فداکاری‌زیادکرده باشند درصورتیکه هم مردم هلند وهم حکومت آنجا از بذل هیچگونه فداکاری و

مجاهدتی در این راه فروگذار نمیکردند . هلندیها وقتی وارد عرصهٔ تنازع شدند اطلاعات دقیقی راجع به تجارت مشرق فراهم آورده بودند و وطن پرستان آن مملکت در سرتاسر ایالات متحده مبالغ خطیری برای پیشرفت مقصود کمپانی پرداختند و بعلاوه دولت وملت مصمم شده بودند که جزایر ادویه را بتصرف خود درآورده ودست هرقوم دیگری را از آنها کوتاه سازند. اما انگلستان فقط سرمایهٔ قلیلی برای این منظور اختصاص داده بود وآنرا هم بمبالغ جزء تقسیم کرده ودر راههای مختلف بکار می‌انداخت ، سیاست دولت هم در آنموقع دائماً در تغییر و تبدیل بود ومساعدتی باکمپانی نمیشد. شرکت هلندی تقریباً یك مؤسسهٔ ملی بود ولی کمپانی انگلیسی یك مؤسسهٔ خصوصی و شخصی بشمار میرفت و بهمین سبب استقامت وبردباری افراد انگلیسی در آسیا درمقابل قوای متحدهٔ هلند نمیتوانست کاری از پیش ببرد زیرا زور وقوهٔ دوحریف بهیچوجه با یکدیگر موازنه نمی‌کرد».

تغییر سیاست کمپانی هند شرقی . کمپانی هند شرقی انگلیس از موقع تأسیس خود در سنهٔ ۱۶۰۰ تا مدت چندین سال فقط جنبهٔ تجارتی داشت وبمسائل دیگر کمتر میپرداخت لیکن از نیمهٔ اخیر قرن هفدهم سیاست آن تغییر کرد وامنای آن در اثر تجارب عدیده وپیش آمدهای متوالی مجبور شدند بتدریج جنبهٔ تجارتی کمپانی را کنار گذاشته وباقدامات وعملیات خود رنگ سیاسی بدهند .

مابین سنوات ۱۶۵٤ و ۱۶۵۷ شرکتی بنام « سیاحان تاجر » در انگلیس تأسیس شده بنای رقابت را با کمپانی گذاشت و مدعی شد که میتواند با سرمایهٔ خصوصی مستقلا در مشرق تجارت نماید لیکن شورای دولتی رأی داد که اقدامات تجارتی اشخاص بطور انفراد باید موقوف شود و درنتیجهٔ این رأی عدهٔ کثیری از اعضاء شرکت مذکور وارد کمپانی هند شرقی گردیدند و باین واسطه مبالغی بر اعتبار و نفوذ کمپانی افزوده شد .

در سنهٔ ۱۶۶۵ عمال کمپانی در سورات پیشنهاد کردند که از دولت انگلیس اجازه گرفته شود تجارتخانه‌ای هم دربمبی تأسیس نمایند زیرا پرتغالیها دراثر بعضی پیش آمدها شهر مذکور را تخلیه نموده بودند. ولی رؤسای کمپانی اقدامی بالاتر از این بعمل آوردند و درسنه ۱۶۸۸ پادشاه انگلیس جزیرهٔ بمبی‌را رسماً درمقابل اجارهٔ سالیانهٔ مختصری به‌کمپانی واگذار نمود وبعمال کمپانی نیز اجازه دادکه عده‌ای قشون برای اجرای مقاصد خود نگاهداشته و زمام ادارهٔ اموربمبی را در دست خویش بگیرند. باینجهت مرکز کمپانی درهندوستان بزودی ازسورات به بمبی منتقل گردید.

یکی دوسال بعد از این واقعه تغییر مهمی در خط مشی و سیاست کمپانی مشهود گشت باین معنی که رؤسای مرکزی کمپانی لندن در تعلیمات و دستورات خود به‌رئیس تجارتخانهٔ بمبی دیگر مثل سابق بمسائل تجارتی اکتفا نکرده ولزوم استملاك اراضی و اتخاذ سیاست استعماری را در هندوستان گوشزد عمال خود مینمودند چنانکه سیاست جدیدآنها از عبارات ذیل بخوبی استنباط میشود:

« منظور ازمساعی ما وازتجارت ما ازدیاد عواید است. اگرعایدات ومنافع ما زیاد باشد فرضاً که بیست بارهم به‌تجارت ما لطمه وآسیب‌وارد آید بازخواهیم توانست قوای خود را حفظ نمائیم و تسلط و استیلای ملی خود را در هندوستان ثابت و مستقر نگاهداریم. بدون آن ما فقط بمنزلهٔ یکدسته مردمان آواره وبی سامان خواهیم بود که تنها در نقاطی که دیگران آن را قابل انتفاع و استفاده نمی‌دانند حق خواهیم داشت تجارت و داد و ستد کنیم ».

از سنهٔ ۱۶۶۴ تا اواخر قرن هفدهم مهاراجه‌های هندوستان دائماً اسباب مزاحمت کمپانی را فراهم می‌آوردند و اغلب بین عمال کمپانی و امرای مغول نزاع و زد و خورد برپا بود. این اوضاع بالطبیعه تأثیرات سوئی نیز در امور

تجارتی ایران بخشیده و کمپانی را در آن‌جا مواجه با اشکالات عدیده می‌ساخت.

در خود انگلستان نیز امتیاز انحصاری تجارت مشرق که به‌کمپانی داده‌شده بود تولید حسادت‌ها و رقابتهای شدید برای کمپانی نمود و در سنهٔ ۱۶۹۸ شرکت خصوصی عبارت از یکعده تجار بنام «شرکت عمومی تجارت هند شرقی» تأسیس شده و ازپارلمان انگلیس قانونی گذراندکه امتیازانحصاری کمپانی از ۲۹سپتامبر سال ۱۷۰۱ بکلی ملغی باشد. کمی بعد نیز شرکت خصوصی دیگری به‌نام «کمپانی انگلیسی تجارت مشرق» تأسیس شده و با کمپانی لندن شروع به‌رقابت نمود. از این ببعد رقابتهای شدید وخطرناك مابین کمپانی‌های‌مذکور برپا شد ونزدیك بود نفوذ و تسلط انگلیسها در مشرق بکلی از میان برود چنانکه در نتیجهٔ همین رقابت‌ها تجارت‌انگلیس لطمهٔ شدیدید وتأثیرات سوئی نیز درخلیج فارس بخشید.

اما بزودی درانگلستان احساس‌شد که ادامهٔ این رویه منجر بورشکستگی مالی وشکست سیاسی‌همگی خواهدگردید وبه‌این‌جهت پس از مذاکرات‌طولانی بالاخره در سال ۱۷۰۸ شرکت‌های قدیم و جدید همه با یکدیگر متحد شده و تشکیل یك‌کمپانی بزرگ به‌اسم «کمپانی متحده تجار انگلیس‌برای تجارت هند شرقی» دادند. این پیش‌آمد اوضاع هندوستان را یکباره دگرگون ساخت و اثرات آن درخلیج فارس‌نیز منعکس‌گردید و کمپانی انگلیسی جنبهٔ یك مؤسسهٔ عمومی و ملی به‌خود گرفت. پادشاه انگلستان امنای کمپانی را رسماً به‌سفارت دربارامپراطور مغول مأمور نمود وروٴسای تجارتخانه‌های کمپانی‌را در هندوستان به‌سمت قونسولهای رسمی و دولتی معین کرد.

۱۱

قرن هیجدهم . توسعهٔ نفوذ انگلیس

قبل از شروع بذکر حوادث خلیج فارس درقرن هیجدهم لازم است وقایع مهمی را که در این دوره در ممالك مجاور آن یعنی ایران وعمان وعراق عثمانی اتفاق افتاده است بطور خلاصه نقل کنیم . در قرن هیجدهم مملکت ایران دائماً در حال تغییروانقلاب بود وچون‌شرح حوادث وانقلابات این‌دوره را نویسندگان متعدد به‌تفصیل ضبط کرده‌اند[1] لهذا ما ازتشریح جزئیات‌آن صرف‌نظرکرده وفقط به‌ذکر حوادث مهمهٔ آن قرن می‌پردازیم .

در اوایل قرن هیجدهم شاه سلطان حسین برتخت پادشاهی ایران نشسته بود و بیست سال اول سلطنت او به‌قول ملکلم « در سبات عمیقی فرو رفته بود که طبعاً بایستی منجر به‌ظهورطوفانی سهمگین گردد » . این طوفان با حملهٔ افاغنه در ایران در سنهٔ ۱۷۲۰ ظاهر گشت . افغانها ابتدا در کرمان ازایرانیان شکست خوردندلیکن بالاخره فتح نصیب ایشان شد وشاه سلطان حسین از سلطنت‌استعفا داده وسلسلهٔ صفویه منقرض گردید . بعد ازآن افاغنه اصفهان وشیراز رابتصرف

۱ــ مخصوصاً «ملکلم » و « سایکس » .

خویش درآورده و درایران بسلطنت پرداختند.

مملکت ایران تا سنه ۱۷۳۰ در تحت تسلط افاغنه باقی بود و در خلال این دورهٔ هرج و مرج و انقلاب روسها بنـا بنقشهٔ پطر کبیر شروع به‌دست‌اندازی و تهاجم بخاك ایران کردند[۱]. از طرف دیگر عثمانی‌ها بنای تجاوز را به‌سرحدات ایران‌گذاشتند و چند قطعه از ایالات شمال غربی آن مملکت را متصرف شدند. پس از آن قراردادی بین روسیه و عثمـانی منعقد گردید که عده‌ای از بهترین ایالات‌ایران‌را مابین‌خویش تقسیم نمایندلیکن این تجزیه‌هیچوقت عملا به‌موقع اجرا گذاشته نشد و درسنهٔ ۱۷۲۶اشرف افغان‌عثمانی‌هارا شکست داد ومعاهده‌ای با آنها منعقد ساخت.

در سال ۱۷۲۶ نادر شاه ظهور کرد و ابتدا داخل خدمت شاه طهماسب[۲] شده افغانها را پس از شکستهای متوالی از ایران خارج نمود و شاه طهماسب به‌تخت

۱ـ پطر کبیر مصمم بود که از انقلابات داخلی‌ایران استفاده‌کرده وبوسیلهٔ تصاحب سواحل‌غربی بحر خزر دائرهٔ تجارت مملکت خود را توسعه دهد. بهمین قصد خود او در رأس سی وسه‌هزار قشون از رودخانهٔ ولگا گذشته وپس از عبور از بحر خزر در ساحل داغستان پیاده‌گردید.

نقشه‌ای‌که پطر کبیر ازبرای‌تصاحب ایران‌کشیده‌بوداز مفاد وصیت‌نامهٔ معروف اوبخوبی معلوم می‌شود. در مادهٔ نهم وصیت‌نامهٔ مذکور (که بعد از دویست سال زمامداران بلشویکی هم به‌اجرای دستورات‌آن معتقدند) می‌نویسد: «هرقدر ممکن باشد باید به‌استامبول و هندوستان نزدیك شد زیراکسی‌که‌براین دونقطه تسلط واستیلا یابد می‌تواند سلطنت تمام دنیا را در دست بگیرد. باید دائماً در عثمانی وایران جنگ ونزاع برپا داشت. باید در بحر اسودکارخانه‌های کشتی سازی ولنگرگاههای‌کافی ساخت ودر حوالی این دریا ودریای بالتیك اراضی‌کوچکی را متصرف شد زیراتسلط براین هردو دریا برای پیشرفت مقاصد مالازم است. باید در موقع‌ضعف و انحطاط ایران تا خلیج فارس پیش‌رفت و روابط تجارتی سابق را با دریای مدیترانه مجدداً برقرار نمود و تاهندوستان‌که بمنزلهٔ مخزن و ذخیره خانهٔ دنیاست جلو رفت. وقتی ما به‌این مملکت برسیم دیگر احتیاجی به‌طلای انگلیس نخواهیم داشت.»

در مادهٔ سیزدهم می‌گوید «پس از متلاشی‌ساختن سوئد وتصرف ایران وتسخیرلهستان... باید محرمانه وجداگانه اول به‌دربار ورسای وبعد به وینه پیشنهادکنیم‌که در سلطنت برعالم با ما شرکت نمایند وهرکدام این پیشنهاد را پذیرفتند او را به‌اشتراك باخود قبول‌کنیم.» (تاریخ سایکس جلد دوم).

۲ـ شاه طهماسب‌پسر شاه سلطان‌حسین بودکه درموقع حملهٔ افاغنه به‌فرح‌آباد مازندران‌رفته‌بود.

سلطنت نشست لیکن نادر بزودی او را از سلطنت خلع نمود و خود درسنهٔ ۱۷۳۶ به‌جای وی بتخت نشست و تا سنهٔ ۱۷۴۷ که به‌قتل رسیدبه‌این مقام باقی بود. بعد از نادر عادل‌شاه بسلطنت رسید ولی در سنه ۱۷۴۷ برادراو موسوم به‌ابراهیم‌خان او را از پادشاهی خلع کرد. سپس شاهرخ مدت قلیلی سلطنت کرد و بعد کریم خان زند که رئیس یکی ازطوایف مغرب ایران‌بود دارای نفوذ و اقتدار گردید. کریمخان خودرا به‌نام وکیل خواند وبتدریج برقسمت اعظم مملکت ایران‌تسلط یافته و شیراز را پایتخت خود قرار داد. درزمان سلطنت او اوضاع ایران قرین آرامش و سکونت بود.

در سنهٔ ۱۷۷۵ کریمخان قشونی بسر کردگی برادر خود صادقخان ببصره فرستاد و آن‌جا را ازعثمانی‌ها گرفت و تا موقع‌وفات او درسنهٔ ۱۷۷۹ شهرمذکور بتصرف وی باقی بود. پس‌ازوفات کریمخان سلسلهٔ اوتقریباً منقرض‌شد و تامدت چند سال آرامش و استقرار ایران نیز از میان رفت زیرا از آن تاریخ تا اواخر قرن هیجدهم مملکت دستخوش انقلابات و هرج و مرجهای داخلی بود. لطفعلی خان آخرین پادشاه سلسلهٔ زندیه بود و بعد از فوت او در سنهٔ ۱۷۸۹ آقامحمد خان نفوذ و قدرت یافته و سلسلهٔ قاجاریهٔ را تأسیس کرد. آقامحمدخان در سنهٔ ۱۷۹۶ تاجگذاری نمود و سال بعد بدست غلامان خود مقتول شده و فتحعلی شاه جانشین وی گردید.

در زمان سلطنت شاه سلطان حسین پادشاه عمان موسوم به‌سلطان ابن‌سیف از ضعف دولت ایران استفاده کرده بحرین را متصرف شد ودر سنهٔ ۱۷۲۰ اعراب مسقط نیز عده‌ای از جزایر ساحلی ایران را با جزیرهٔ قشم مسخر کردند. اما در دورهٔ سلطنت نادر شاه ورق برگشت وقشون‌ایران عمان‌را متصرف‌گردید وبحرین نیز تا سنهٔ ۱۷۸۳ در دست ایرانیان باقی ماند و درسنهٔ مذکور اعراب عتبی آن‌را

از ایرانی‌ها متنزع ساختند. مقارن این اوقات وهابی‌ها قدرت و استیلائی پیدا کردند و ببغداد و کویت و حسا حمله نمودند و بطوری که در فصل بعد خواهیم دید اقتدار و نفوذ ایشان پیوسته توسعه می‌یافت تا در سنهٔ ۱۸۰۰ قطیف و حسا را مسخر خود ساختند.

درسال ۱۷۹۳ عمان گرفتار اغتشاشات داخلی گردید وبالاخره سلطنت‌عمان با حکومت‌نشین خود مسقط ایالت جداگانه و مستقلی را تشکیل داده و از آن تاریخ مداخلات مهمی در سیاست خلیج فارس نمود. سید سلطان پادشاه عمان که بعدها راجع به‌او گفتگو خواهیم کرد بندرعباس را متصرف شده و گوادر و چاه بهارواقع‌در ساحل‌مکران‌را ضمیمهٔ متصرفات‌خودساخت. درسنهٔ ۱۷۹۷ فرانسویها در مسقط نفوذ و تسلطی پیدا کردند.

پس از این مطالعات اجمالی اینک به‌ذکر وقایع خود خلیج می‌پردازیم. در انتهای فصل قبل گفتیم‌که نفوذ و اقتدار هلندیها درخلیج فارس کم‌کم روبزوال می‌رفت. در سنهٔ ۱۶۹۹ شاه سلطان‌حسین تمایل خود را به‌انگلیسها ظاهر ساخته و شخصاً به‌اتفاق کلیهٔ زنهای حرم به‌تجارتخانهٔ کمپانی در اصفهان رفت. مأمورین کمپانی پذیرائی شاهانه و مجللی از وی به‌عمل آوردند و متجاوز از دوازده‌هزار لیره خرج پذیرائی اوکردند لیکن در عوض نتایج مفیدی نیز از این مخارج گرفتند یعنی علاوه بر آن‌که شاه اظهار رضایت و قدردانی از تجارتخانه کرد و یکدست لباس و یك اسب و یك شمشیر قیمتی برئیس تجارتخانه خلعت داد حق‌السهم یکسالهٔ عوارض گمرکی بندرعباس را نیزکه بتعویق‌افتاده بود پرداخت‌نمود و امتیازات مهمهٔ دیگری هم بعمال کمپانی عطا کرد[۱]. هلندیها تقاضاکردند که‌شاه

۱ــ «همیلتون» می‌گوید«عامل کمپانی این تفقد شاهانه را افتخار بزرگی برای‌کمپانی‌میدانست که هلندیها ازکسب‌آن محروم بودند. مشارالیه نقل می‌کندکه خود من و تمام اعضاء و اجزاء تجارتخانه از منازل خویش بیرون رفته ودرهای اطاقها وانبارها را باز گذاشتیم تا اعلیحضرت←

به‌تجارتخانهٔ ایشان هم برود لیکن تقاضای آنها پذیرفته نشد و بعد از آن متوالیاً حیثیت و اعتبار آنها از دست رفت چنانکه وقتی اجازه خواستند که برای حفظ منافع خود در بندرعباس قلعه‌ای بنا نمایند دولت از اعطای آن امتناع ورزید.

در سنه ۱۷۰۵ دزدان دریائی درخلیج مزاحمت زیاد فراهم آوردند وچون انگلیسها از عهدهٔ جلوگیری آنها برنیامدند به‌این‌جهت از نفوذ و اعتبارات آنها در ایران موقتاً قدری کاسته شد. ضمناً پرتغالی‌ها برای آن که جلب توجه شاه را کرده و او را متوجه خود سازند حاضر شدند در دفع دزدان اقداماتی بعمل آورند و خطر ایشان‌را ازمیان بردارند. در سنه ۱۷۰۴ ادارهٔ مرکزی کمپانی‌هند شرقی اعلام نمودکه خیال دارد همینکه جنگ بافرانسه خاتمه یافت چند فروند کشتی‌جنگی به‌خیلج اعزام داشته و «کانون‌فساد دزدان عرب‌را از آن‌جابراندازد» لیکن جنگ فرانسه همچنان ادامه یافت وهیچگونه اقدامی در این زمینه بعمل نیامد و رقابتهای کمپانی‌های مختلف نیز اوضاع انگلیسها را در خلیج سخت‌تر و مشکل‌تر می‌ساخت تا در سنه ۱۷۰۸ که شرکت‌های مختلف‌انگلیسی با یکدیگر متحد و توأم‌گردید و بالنتیجه اعتبار و نفوذ انگلیسها مجدداً زیاد شد.

درحوالی سنه ۱۷۱۸ اعراب مسقط ببحرین حمله‌بردند و آن‌جارا متصرف شدند لیکن اهالی جزیره تماماً از آن‌جا بیرون رفتند و بدین‌ترتیب بحرین از تصرف عثمانی‌ها خارج گردید. یکی دو سال بعد عثمانی‌ها از اغتشاشات ایران و حملهٔ افاغنه استفاده کرده و بعضی جزایر ساحلی ایران را بضمیمهٔ جزیرهٔ قشم متصرف شدند. یك دسته قشون ایرانی بسرکردگی لطفعلی‌خان برای اخراج آنها

→ ومحارمی‌که همراه وی بودند درآنجا گردش کنند وهرچه می‌خواهند از اجناس تجارتخانه‌برای خود بردارند. در اطاق سفره‌خانه نیز میز بسیار بزرگی گذاشته بودیم که روی‌آن انواع‌شیرینی ومیوه‌های لذیذ وعالی چیده شده بود. اما من تصور می‌کنم که‌کمپانی چندان‌بکسب این افتخار راغب نبود زیرا مخارج زیادی برای آن تولیدکرد».

به‌حوالی بندرعباس آمد لیکن مجبو شد به‌سمت شمال رفته و با افغانها بجنگدو به‌این جهت عثمانی‌ها به‌جای خود باقی مانده وجزایر ایران را در تصرف‌خویش نگاهداشتند.

درسال ۱۷۲۱ انگلیسها دربندرعباس دچارزحمت واشکال شدند به‌این‌معنی که بلوچها به‌ایالت‌کرمان حمله برده شهر لار را متصرف شده بودند و چهارهزار نفر از سواران خویش را به‌سمت بندرعباس فرستادند که آن‌جا را تسخیر کنند. «همیلتون» با بیان‌سادهٔ خود شرح می‌دهدکه چطور یکعدهٔ پنجاه‌نفری ازملاحان جهازات کمپانی شجاعانه از تجارتخانهٔ انگلیسها مدافعه نمودند و می‌گوید:

«ما ده روز قبل از نقشه و تصمیم آنها مستحضر شده بودیم و به‌این‌جهت با هلندیها به‌تحکیم وتقویت‌حصار تجارتخانه‌های خود پرداختیم و چند لوله‌توپ در اطراف‌عمارت قرار دادیم‌که خیابانهای مشرف به‌تجارتخانه‌ها را حراست‌کنیم. حاکم ایرانی بندر نیز هر شب چند گلولهٔ توپ خالی می‌کرد که دشمن بداند او مرد دلیر و شجاعی است. بالاخره مهاجمین در تاریخ پانزدهم دسامبر در حوالی شهر ظاهر شدند و بقدری با سرعت حرکت می‌کردند که حاکم از ترس سوار اسب شده به‌یکی از قلاع نزدیك دریا گریخت و چند لوله از توپهای او به‌دست دشمن افتاد.

بلوچها ابتدا بمحلهٔ غربی شهرکه تجارتخانه‌ها در آن‌جا واقع است حمله آوردند و قسمتی از دیوار را خراب کردند. در این‌موقع هرچه در سر راه‌خود می‌یافتند خراب و منهدم می‌کردند وعدهٔ زیادی از اطفال و پیرمردان را به‌قتل رسانیدند و بعد از کوچهٔ باریکی به‌طرف تجارتخانهٔ ما حمله آوردند لیکن ما مقدم آنها را با گلولهٔ توپ وتفنگ خوش‌آمد گفتیم و وادارشان‌کردیم که بهمان عجله که آمده بودند مراجعت نمایند... دوروز بعد مهاجمین به‌تجارتخانهٔ

هلندیها حمله کردند اما قوا و استعداد هلندیها سه برابر قوای ما بود و آنهاهم مثل ما ورود مهاجمین را با توپ و تفنگ تبریك گفتند: فقط یکی از انبارهای ایشان که اندکی دور از تجارتخانهٔ آنها بود و معادل ۲۰۰۰۰ لیره امتعه واجناس در آن بود بدست بلوچها افتاد و تمام آنرا غارت کردند. از عدهٔ هلندیها دوازده نفر بقتل رسید و هشت یا ده نفر هم مجروح شدند... بلوچها مدت یکماه در اطراف شهر به‌چپاول و غارت اشتغال داشتند و بعد از آن‌جا رفتند».

در زمان تسلط افغانها بر ایران (۹ - ۱۷۲۲) اوضاع حوالی بندرعباس مجدداً دچاراختلال واغتشاش گردید. شیخ رأس‌الخیمه «باسیدو» واقع درجزیرهٔ قشم را متصرف شد وباعث سکتهٔ تجارت بندرعباس گردید تا بالاخره در سنهٔ۱۷۲۷ چند فروند از جهازات انگلیسی به‌جنگ وی رفته و او را مغلوب ساختند. در سال ۱۷۲۸ افغانها مجدداً در فارس بتاخت و تاز پرداخته شیراز را متصرف شدند و رئیس‌ایشان موسوم به‌زبردست خان یکعده ازقشون خودرا به‌بندرعباس‌فرستاد. ایرانیها چون خبر آمدن آنهارا شنیدند ازترس گریختندلیکن اروپائی‌ها چنان با شجاعت و استقامت در مقابل ایشان ایستادند که رئیس افاغنه از حمله بآنها ترسید و فقط بگرفتن قدری آذوقه اکتفا کرد و با دادن تلفات بسیار در راه مراجعت‌نمود. مقارن همین‌وقت هلندیها موقتاً هرمز را بتصرف خود درآوردند لیکن انگلیسها آنها را مجبور به‌تخلیهٔ آن‌جا ساختند.

پس از این وقایع تا مدت چند سال حوادث مهم دیگری در خلیج فارس اتفاق نیفتاد. نادر شاه افاغنه را از ایران اخراج نمود و در سنه ۱۷۳۶ ترکها را نیز شکست داد وتمامی مملکت‌ایران را بضمیمهٔ خطوط ساحلی‌از مکران تابصره بتصرف خود درآورد. ابتدا نادر شاه نظر مساعدی بانگلیسها نداشت زیرا عمال کمپانی جهازات خود را باختیار او نگذاشته بودند که در جنگهای خود از آنها

استفاده نماید و بعلاوه انگلیسها نزد او متهم‌شده بودندکه درموقع محاصرهٔ بصره با عثمانیها مساعدت کرده و به‌جنگ با ایرانیان قیام نموده بودند[۱] لیکن پس از جلوس به‌تخت سلطنت طرز رفتار اونسبت بانگلیسها تغییر کرد وبا آنکه درطول سلطنت‌خود امتیازات تازه‌ای بآنها نداد معذلك همواره‌با ایشان‌بطریق‌دوستی‌سلوك می‌نمود. بعدها نادر امتیازات اولیهٔ انگلیسهارا تجدید نمود وپرداخت سالی‌هزار تومان از بابت عوایدگمرك بندرعباس را درحق ایشان تصویب‌کرد و وعده داد که مأمورین او همه‌جا با تجار انگلیسی بعدالت و احترام رفتار نمایند.

نادر شاه در نظر داشت‌که برای ایران‌هم در بحرخزر و هم در خلیج فارس قوهٔ بحریه کاملی ایجاد نماید و همانطورکه ترکها درآن زمان بربحر اسودتسلط داشتند ایران‌نیز این دو دریارا درتحت نفوذخود درآورد. «لردکرزن» بابیانی شیوا مساعی و اقدامات نادر شاه‌را دراینخصوص تشریح می‌نماید وما خوانندگان خودرا بقرائت کتاب اوتوصیه می کنیم[۲]. مرکز قوای‌بحری در بوشهر بود[۳] لیکن

۱ــ نادرشاه به‌بهانهٔ مساعدت با سیف‌ابن سلطان ثانی امام عمان وخاموش‌کردن شورش اتباع او قشونی مرکب از پنجهزار پیاده و ۱۵۰۰سوار به‌عمان‌فرستاد ومقصود حقیقی اواین بودکه‌آنجا را نیز ضمیمهٔ متصرفات خود سازد. هلندیها به‌اصرار وفشار ایرانیها یك‌کشتی بهمراهی قشون مزبور روانه ساختند لیکن انگلیسها بهیچوجه مداخله‌ای دراین کار نکردند. ایرانیها درعرض سنوات۱۷۳۷و۳۸در عمان بتاخت وتاز پرداخته مسقط را گرفتند وسحار را محاصره‌کردند و مملکت مزبور مدتی در تصرف‌ایشان‌بود تا درسال۱۷۴۴عثمانیهاآنها را ازآنجابیرون‌کردند.

۲ــ «ایران ومسئلهٔ ایران» تألیف‌کرزن قسمت چهارم صفحهٔ ۳۹۰ .

۳ــ «نیبور» که در سنهٔ ۱۷۶۱در بوشهر بوده است می‌نویسد کشتی‌هائی‌که دوازده پا آبگیر آنهاست درموقع مد آب تانزدیك خانه‌های شهر می‌روند. به‌همین‌جهت‌بودکه نادرشاه‌کشتی‌های بزرگ خود را در اینجا ساخت وقوای بحری خلیج را در بندرگاه آن تمرکز داد واین شهر را از حال فراموشی وگمنامی بیرون آورده وتا اندازه‌ای آنرا آباد ومعمور نمود. قسمتی از بقایای بحریهٔ مذکور هنوز دیده می‌شود».

«سرهارفورد جونز بریدج» می‌نویسد «وقتی من درسنهٔ ۱۷۸۴ به‌بوشهر وارد شدم‌بقایای سه فروند از کشتی‌های نادری در نزدیکی شهر باقی‌بود وآنکه نسبتاً از سایرین سالم‌تر مانده بود تقریباً پانصد تن ظرفیت داشت».

نقشه‌ای که نادرشاه برای آوردن تخته و الوار از سواحل بحر خزر و ساختن کشتی‌های متعدد کشیده بود عملی نشد.

درسنه ۱۷۴۷ نادر شاه بقتل رسید واوضاع ایران دچار هرج ومرج گردید و این حال همچنان باقی بود تا کریمخان زند ظهور کرد و بر قسمت اعظم ایران تسلط یافت و پایتخت را از خراسان بشیراز انتقال داد. در سال ۱۷۵۰ تجارتخانهٔ انگلیسی در اصفهان بسته شد و بعد از آن دیگر هیچوقت مفتوح نگردید. نمایندگی کمپانی در بندرعباس نیز بواسطهٔ اغتشاش و ناامنی دائمی آنجا مجبور شد بنقطهٔ دیگری نقل‌مکان نماید.

«سورجون‌آیو» که در سنه ۱۷۵۸ به‌بندرعباس رفته است می‌نویسد «این شهر فعلاً حائز هیچگونه اهمیتی نیست جز آنکه انگلیسها و هلندیها در آنجا تجارتخانه دارند و عمارات این دو تجارتخانه تنها ابنیهٔ مهمی است‌که امروزه در آنجا دیده می‌شود والا خود شهر تماماً مخروبه است و فقط سابقاً معمور و آباد بوده است. جنگها و منازعات دائمی‌که در این مملکت برپاست و اغتشاشات و هرج ومرجها منافع تجارتی انگلیسهارا بکلی از میان برده است. منظرهٔ کنونی شهر با منظرهٔ آن درموقعی که شاردن آنرا دیده‌است چقدرفرق واختلاف دارد!»

از آن ببعد در نتیجهٔ جنگهای هفت ساله‌که از سنه ۱۷۵۶ در اروپاشروع شده و تأثیرات آن بمشرق‌زمین نیز سرایت کرده بود اوضاع انگلیسها در خلیج فارس بیش ازپیش مغشوش و متزلزل گردید. در پانزدهم‌اکتبر ۱۷۵۹ چهارفروند از جهازات فرانسوی به‌بندر عباس آمده تجارتخانهٔ انگلیسها را گلوله‌ریز کردند و پس از زد وخورد شدید با مستحفظین تجارتخانه که عدهٔ آنها فقط شانزده نفر بود عمارت را آتش زده خراب نمودند و مستحفظین آنرا بعنوان اسرای جنگی محبوس ساختند. سپس اموال تجارتخانه را تاراج کردند و در ۳۰ اکتبر از

بندرعباس خارج شدند درصورتی که بواسطهٔ این حرکت ناشایست لکهٔ بدنامی بدامن خودگذاشته بودند.

در این‌وقت دیگرلازم شده بودکه‌انگلیسها مرکز تجارتی خود را درخلیج قطعاً از بندرعباس به‌نقطهٔ دیگری انتقال دهند. عمال کمپانی پس از مطالعات بسیار ابتداتصمیم گرفتند که هرمزرا اقامتگاه‌جدید خودقرار دهند لیکن‌نمایندهٔ کمپانی موسوم به«دوکلاس» بعدازتفتیش بنادرمختلف ایران‌درسنه ۱۷۶۲ بوشهر را برای این مقصود پیشنهاد نمود و به‌ادارهٔ مرکزی کمپانی راپرت داد که «عدهٔ زیادی از تجار داخلی در بوشهر اقامت دارند و ازطرف دولت به‌آنها اجازه‌کامل داده شده است که بمیل خود بخرید و فروش و صدور اجناس اقدام نمایند... حاکم فعلی بوشهر دارای اخلاق و سیرتی پسندیده است و خیلی اشتیاق دارد که ما دربوشهر اقامت‌نمائیم. کسانی که دراین شهر مقیمند لازم‌نیست برای‌پیشرفت کار خود متوسل به‌اشخاصی متنفذ بشوند و بکسی دیگر غیر از خود شیخ توسل جویند. بوشهر چون از سه طرف با آب دریا احاطه شده وطرفی‌هم که به‌سمت خشکی است حصار و باروی محکمی با چند لوله توپ بزرگ دارد لهذا مخارج اقامت درآن‌جا خیلی زیاد نخواهد بود». به‌این‌جهت درتاریخ مارس۱۷۶۳ عمال کمپانی تجارتخانهٔ بندرعباس‌را تخلیه نمودند و امتعه و اجناس موجوده رابوسیلهٔ کشتی ببصره فرستاده و خزانه و نقدینه را نیز به‌بمبی ارسال داشتند ولی حاکم ایرانی در بصره بخیال آنکه انگلیسهانقشهٔ سوئی کشیده‌اند جداً در مقام مخالفت با آنها برآمد و عمال کمپانی بزحمت توانستند او را متقاعد سازند. هلندیها هم در سنه۱۷۵۹ تجارتخانهٔ خود را از بندرعباس ببصره انتقال داده بودند و ما راجع به‌اقدامات ایشان در همین فصل بحث خواهیم کرد.

بنابراین بصره موقتاً مرکز عملیات تجارتی انگلیسها در خلیج گشت و باب

عالی عثمانی در سنه ۱۷۶۴ آن‌جا را رسماً بعنوان قونسولگری مشمول مقررات کاپیتولاسیون شناخت. انتقال نمایندگی انگلیس از خاك ایران بعثمانی بعدها حائز اهمیت سیاسی مهمی گردید.

در سال ۱۷۶۳ انگلیسها قراردادی باشیخ بوشهر بستند که تجارتخانه‌ای در در آن‌جا تأسیس نمایند و تجارت بندر را منحصراً دردست خود بگیرند. پادشاه ایران کریمخان زند نیز به‌موجب فرمان مخصوص قرارداد مذکور را تصویب نمود واین پیش‌آمد درتاریخ‌خلیج فارس دارای تأثیرواهمیت‌زیاد شد. کریمخان چون‌کمال دوستی‌را با ملت انگلیس داشت به‌موجب‌آن فرمان به‌انگلیسها اجازه داد که آزادانه در ایران بتجارت بپردازند و صادرات و واردات اجناس پشمی را بخود انحصار دهند و مقرر گردانیدکه هرکس دیگر بخواهد این‌گونه اجناس را وارد نماید انگلیسها حق داشته باشند آن اجناس را توقیف نمایند. بعلاوه در فرمان قید شد که مادامی‌که تجارتخانهٔ انگلیسها در بوشهر دائر است هیچیك از سایر ملل اروپائی اجازه نداشته باشند در آن‌جا سکونت اختیار کنند. صدور این فرمان و اعطای اینهمه‌امتیازات به‌انگلیسها دراثر آن بود که نفوذ و اقتدار آنها در تجارت هندوستان توسعهٔ کامل یافته و مأمورین کمپانی بررقبای دیرینهٔ خود یعنی هلندیها و پرتغالیها تفوق پیدا کرده بودند.

ازطرف دولت باغ وعمارتی‌برای محل تجارتخانه وقطعه‌زمینی نیز به‌جهت قبرستان دربوشهر به‌انگلیسها داده شد[1]. مأمورین انگلیسی از قوانین ومقررات محلی مستثنی گردیدند وبه‌آنها اجازه داده‌شدکه بیرق خودرا برافراشته وبیست ویك لوله توپ نیز برای سلام دادن در مواقع لازمه داشته باشند. باید تصدیق کرد که این امتیازات در زمان پادشاهی ضعیف و در دورهٔ اغتشاشات و هرج و

۱ــ عمارت کنونی‌قونسولگری انگلیس در بوشهر درهمان محل سابق‌تجارتخانهٔ قدیم‌واقع‌است.

مرجهای داخلی داده شده بوده است لیکن در عین حال فرمانی که برادرزادهٔ کریمخان درسنه ۱۷۸۸ صادرکرده و در آن نوشته است « تجار انگلیسی باید در مهدآسایش وامنیت‌زیست کنند » نشان‌می‌دهدکه دراواخرقرن هیجدهم‌انگلیسها درخلیج دارای موقع ومقام مهمی بوده‌اندکه هیچ‌یك از رقبای آنهاحتی هلندیها نیز چنان مقامی را نداشته‌اند.

حال لازم است ببینیم هلندیها در خلال این اوقات در چه حال بوده و چه اقداماتی کرده‌اند.

هلندیها در جزیرهٔ خارك - هلندیها مدتی قبل از آنکه تجارتخانهٔ خود را درسنه ۱۷۵۹ ازبندرعباس انتقال دهند شعبه‌ای هم در بصره داشتند ودرآن‌جا به‌وارد کردن اجناس پشمی از راه حلب مشغول بودند. در سنه ۱۷۴۷ مجدداً تجارتخانهٔ خود را در بوشهر که سابقاً آنرا بسته بودند مفتوح ساختند وبالاخره در سنهٔ ۱۷۵۲ دوباره آنرا تعطیل کردند. هلندیها قبل ازآنکه بندر عباس را بواسطهٔ اغتشاش و ناامنی آن‌جا ترك‌گویند مرکز تجارتی خود را در بصره قرار داده‌بودند. درسنه ۱۷۵۳ « بارون‌نیفوزن » رئیس‌تجارتخانهٔ هلند دربصره‌جزیرهٔ بایر وغیر مسکون « خارگ » را که درسی میلی شمال غربی بوشهر واقع است تصرف‌نمود و درنتیجهٔ اقدامات اوجزیرهٔ مذکور موقتاً اعتباو واهمیتی پیداکرد.

چون هلندیهای مقیم بصره از طرز رفتار وسیاست «نیفوزن» بروٌسای‌خود در « باتاویا » شکایت کرده‌بودند حکم اخراج او ازشهر بصره صادرگردید. بااین جهت نیفوزن مسافرتی به‌جزیرهٔ خارگ‌کرد وچون آن‌جا را برای‌مقاصدتجارتی مناسب دید میرنصیر رئیس‌بندر ریك را وادار نمودکه جزیره را بکمپانی‌هلندی واگذار کند و پس ازگرفتن کاغذ انتقال‌نامه درسنه ۱۷۵۲ به‌باتاویا رفت وبرائت ذمهٔ خود را ازاتهاماتی‌که به‌وی بسته بودند حاصل‌کرد و رؤسای هلندی را وادار

نمود که بدون فوت وقت اقدام بتصرف جزیرهٔ خارگ نمایند.

« آیوز » می‌گوید « نیفوزن با دوکشتی وپنجاه نفرقشون از باتاویا حرکت کرد و جزیرهٔ خارگ را که در آن‌وقت ساکنین آن منحصر بدویست نفر صیاد فقیر بودند متصرف شد[1]. چون در موقع مسافرت مقدارکمی آذوقه ولوازم‌همراه آورده بود و حکومت باتاویا نیز در ارسال لوازمی که وعده داده بود مسامحه می‌نمود نیفوزن ابتدا دچار شداید و مشقات بسیار گردید لیکن بالاخره عده‌ای کارگر از ایران وعربستان خواسته وبکمك ایشان قلعهٔ‌کوچك محکمی‌که بتواند خود را از حملات دشمن مدافعه نماید بنا کرد ».

کمی‌بعد ازاستقرارهلندیها درخارگ‌مناقشه‌ای‌بین نیفوزن ومیرمهنارئیس بندرریك[2] تولیدگردید وموضوع آن‌این بودکه‌آیاهلندیها باید ازبابت توقف خود درجزیره مال‌الاجاره بپردازند یانه واین مشاجره تامدت چندین سال برپا بود. عاقبت نیفوزن‌به باتاویا مراجعت کرد وشخص دیگری موسوم به «وان درهولت»

۱ــ «پارسونز» (۱۸۰۸) می‌نویسد جزیرهٔ خارگ تاقبل‌از ورود هلندیها‌آنجا غیرمسکون‌بوده است ولی‌این‌مسئله‌خیلی‌بعید به‌نظر می‌رسدوتصور نمی‌رود قول‌نویسندهٔ مذکورمقرون‌بصحت‌باشد.

۲ــ میر مهنا رئیس بندر ریك و نواحی ساحلی شمال بوشهر بوده است. طوایف عرب ساکن سواحل‌ایران باکریمخان وکیل متحد بودند وبه‌اوکمك می‌کردند لیکن‌ازمیان رؤسای‌کوچکی که با او ضدیت می‌نمودند از همه جسورتر و مزاحم‌تر همین میر مهنا بود. این شخص شجاعت و رشادتی فوق‌العاده داشت و در عین‌حال خیلی سفاك و شریر بود ومدتها در راه بین شیراز و بوشهر به‌شرارت پرداخته وباعث‌زحمت دولت ایران‌گردیده بود. کریمخان قشون‌بزرگی‌برای دفع و سرکوبی او اعزام داشت و وی تا مدت چند ماه شجاعانه از خود دفاع نمودلیکن عاقبت مجبور به‌فرار شد ودر جزیرهٔ خارگو واقع درشمال خارگ‌پناهنده گردید. این جزیره فقط دو میل مربع مساحت داشت وهیچگونه‌کشت و زراعتی در آن نمی‌شد. میر مهنا همراهان خود را در آنجا نگاهداشته قشون شیخ بوشهر راکه برای سرکوبی اوآمده بود شکست داد و به وسیلهٔ دزدی در دریا وغارت‌کشتی‌های انگلیسی و غیره غنائم بسیار به‌دست‌آورد و حتی در یك موقع به‌اقامتگاه هلندیها در جزیرهٔ خارگ حمله برد و دوفروند ازجهازات آنها را اسیرنمود. این پیشرفتها برمظالم وتعدیات او افزود وباعث تسریع خرابی‌کار او شد. در اطراف وجوانب وی همه با او دشمن شده بودند ودر سنهٔ ۱۷۶۹ همراهان او شورش کرده او را مجبور ساختندکه به‌بصره‌فرارکند. درآنجا مأمورین دولت‌اورا گرفته‌کشتند وجسدش‌راپیش‌سگها انداختند. (ملکلم)

که در بصره سمت معاونت‌اورا داشت بجای وی بحکومت جزیرهٔ خارک منصوب گشت واین شخص در نتیجهٔ مماشاة وحسن‌سلوك خود روابط دوستانه‌ای با میرمهنا برقرار نمود.

ازآن ببعد نفوذ وتسلط هلندیها در خلیج فارس رو بانحطاط وزوال رفت. درسنهٔ ۱۷۵۳ بساط تجارت آنها دربصره بکلی برچیده شد وچندسال بعدازبوشهر و بندرعباس نیز بالمره خارج گردیدند. دراینوقت تنها نقطه‌ایکه درتصرف ایشان بود قلعه و جزیرهٔ خارک بود ولی اقامت آنها در آنجا هم بطول نینجامید زیرا درسنهٔ ۱۷۶۵ خصومت دیرینهٔ ایشان با میرمهنا تجدید شد ومشارالیه درسال بعد قلعهٔ آنهارا محاصره نمود. «پارسونز» می‌گوید «میرمهنا قلعه را متصرف شد وکلیه اموال هلندیها راگرفته وخود آنهارا بوسیلهٔ کشتی روانهٔ باتاویا ساخت اما قبلاً مخزن باروت و گلوله وتوپهای کشتی مزبور را هم تصرف کرده و برای مسافرین بیچاره بقدر کفایت لوازم وآذوقه نگذاشته بود. باینجهت علاوه بر این که جزیره را متصرف شد مبالغ هنگفتی هم پول واسباب و اثاثیه متعلق بکمپانی هلندی یامستخدمین آنرا تصاحب نمود».

حکومت هند شرقی هلند چون جزیرهٔ خارک را نقطهٔ بیمصرف و پر زحمتی می‌دانست دیگردر صدد استرداد آن برنیامد وباسقوط آنجا نفوذوتسلط هلند نیز یکباره ازصفحهٔ خلیج فارس برافتاد. امروزه هیچگونه آثار وبقایائی ازقلعهٔ هلندیها باقی نیست زیرا مابین سنوات ۱۹۱۴ و ۱۹۲۴ تمام اشیاء ومصالح آنرا برای ساختمان به‌گناوه وبصره وآبادان حمل نمودند.

پس ازخروج هلندیها عمال‌کمپانی انگلیس باقشون‌کریمخان متفق شده‌به خارک حمله‌کردند که میرمهنا را از آنجا بیرون کنند وبه یاغیگری و شرارت او در دریا خاتمه دهند. لیکن حملات ایشان بی‌نتیجه ماند ومهنا بعداز شکست

دادن قوای متفقهٔ ایران وانگلیس برجرئت وجسارت خود افزوده ودامنهٔ دزدی وغارتگری رادر دریا توسعه داد وحتی یکی ازجهازات انگلیسی رانیز اسیر نمود. «پارسونز» می گوید «مهنا از اینموقع ببعد رسماً شروع بیاغیگری و دزدی در دریا کرد وکشتی های کوچک خود را مسلح ساخته بجهازات تمام ملل حمله می‌نمود و اموال آنها را غارت می کرد. رفته رفته ترس و وحشت او بر سرتاسر خلیج فارس مستولی گردید وکسانی که در آن دریا مسافرت میکردند دائماً درهراس واندیشهٔ او بودند».

کریمخان چون ملاحظه کرد که مهنا برج و باروهای جزیره را باتوپهای سنگین مجهز ساخته و ممکن نیست بازور آنجارا متصرف شد تصمیم گرفت که جزیره را از اطراف محاصره کرده واشرار را بوسیلهٔ قطع آذوقه مجبور بتسلیم سازد. باین قصد در سنه ۱۷۶۹ یکدسته قشون با توپخانه ومهمات کافی بخارگ فرستاد وآنجارا محاصره نمود. مهنا چون مجال را تنگ وکار خود را ساخته دید شبانه قسمتی از خزائن بیشمار خود را برداشته به کویت گریخت و از آنجا ببصره رفت لیکن طولی نکشیدکه پاشای بغداد اورا دستگیر نمود وبقتل رسانید بدین ترتیب دورهٔ زندگانی یکی‌از جسورترین دزدان دریائی خلیج فارس بپایان رسید وجزیرهٔ خارگ بدست ایرانیان افتاد.

بطوریکه بعدها شرح خواهیم داد انگلیسها برای فشار آوردن بدولت ایران دو مرتبه این جزیره را بتصرف خود درآوردند: یکدفعه مابین سنوات ۱۸۳۸ – ۱۸۴۲ و دفعهٔ دیگر در زمان جنگ ایران و انگلیس در سنه ۱۸۵۶. بعدها پیشنهاد شدکه جزیرهٔ مذکور مرکز قشون انگلیس درخلیج فارس گردد و «سرجیمز اوترام» نیز با این پیشنهاد موافقت داشت. «اوترام» می گوید «بعقیدهٔ من‌جزیرهٔ خارگ برای‌اقامت نمایندهٔ‌انگلیس درخلیج فارس هم‌مناسب

است زیرا اگر نمایندهٔ مزبور در آنجا اقامت داشته باشد مثل حالا که در بوشهر است مجبور نخواهد بود اوقات خود را صرف مداخله در امور اتباع ایران بنماید. برای این مقصود لازم نیست جزیره را از ایران متنزع ساخته جزو متصرفات انگلیس قرار دهیم». پیشنهاد مذکور بجائی نرسید وما دیگر در این کتاب ذکری از آن جزیره نخواهیم کرد جز اشاره باین نکته که ملاحان غالب جهازاتیکه بقصد شط العرب وارد می‌شوند از اهالی این جزیره هستند ومعمولاً از آنجا سنگ و شن برای راهسازی حمل می کنند.

در این موقع مرکز عملیات تجارتی و سیاسی از مدخل خلیج بدهانهٔ آن منتقل شده وانگلیسها به‌اجازهٔ عثمانی‌ها در بصره و به‌اجازهٔ کریمخان در بوشهر تجارتخانه‌هایی تأسیس نمودند.

در سال ۱۷۶۹ انگلیسها بواسطهٔ اختلافاتی که با کریمخان پیدا کردند تجارتخانهٔ خود را در بوشهر بستند و بالنتیجه کلیه تجارت ایشان متوجه بصره گردید وخسارات عمده ازاین حیث به‌ایران‌وارد آمد. در بهار سال ۱۷۷۳ طاعون بسیار شدیدی در بصره وبغداد بروز نمود[۱] ولازم شدکه نمایندگی انگلیس دوباره موقتاً ببوشهر انتقال یابد. به‌این‌جهت عمال کمپانی درهای تجارتخانه ومنازل‌خود را ممهور ساخته آنهارا به‌حکومت محل سپردند وخودبوسیلهٔ دو کشتی‌انگلیسی از بصره روانهٔ بمبی گردیدند. کریمخان که بواسطهٔ خروج انگلیسها از بوشهر نسبت به‌آنها متغیر وخشمگین بود کشتی‌های خودرا بسر راه ایشان فرستاده یك فروند ازجهازات آنها را اسیر نمود و دونفر ازمستخدمین کمپانی را نیز تحت‌الحفظ به‌شیراز آورد وآنها را مدت‌یکسال درآن‌جامحبوس نگاهداشت. طولی

۱ــ بنا به قول «پارسونز» در این ناخوشی جمعیت شهر از سیصد هزار نفر به پنجاه هزار نفر تقلیل یافت.

نکشید که طاعون خاتمه یافت وانگلیسها ببصره مراجعت کرده تجارتخانهٔ خودرا دوباره مفتوح ساختند.

در سنه ۱۷۷۵ مابین کریمخان و پاشای بغداد اختلافاتی حاصل شد و علت آن این بود که در بغداد و سایر نقاط دست‌نشاندهٔ عثمانی با تجار وحجاج ایرانی بدرفتاری می‌کردند. کریمخان مکرر دراینخصوص به‌دربار استانبول شکایت‌نمود ولی‌در آن‌جا یا به‌شکایات اوتوجهی‌نمی‌کردند و یا اورا بوعده‌های بی‌اساس‌متقاعد می‌ساختند. عاقبت کریمخان از مسامحهٔ عثمانی‌ها وشکایات روزافزون اتباع‌خود به‌خشم و غضب آمده و دراوایل سال ۱۷۷۵ قشون بزرگی‌بسرکردگی برادرخود صادقخان ببصره فرستاد تا چنانکه در اعلامیه خود نوشته بود «چشم خواب‌آلود عثمانی‌ها را باز کند». سال بعد بصره بتصرف ایرانی‌ها در آمد و حاکم عثمانی آن‌جا اسیر گردیده تحت‌الحفظ بشیراز فرستاده شد و در آن‌جا همچنان محبوس بود تا کریمخان وفات یافت.

بعد از تسلیم بصره‌عمال کمپانی هند شرقی‌که در حین محاصرهٔ شهر موقتاً از تجارتخانهٔ خود خارج شده بودند مجدداً مراجعت کرده و اموال تجارتخانه را بدون کسر ونقصان یافتند ولی اشغال شهر بتوسط قشون ایران باعث اختلال امر تجارت شده‌بود وعمال‌کمپانی ناگزیرمرکز عملیات‌خودرا دوباره از بصره‌ببوشهر انتقال دادند زیرا در آن‌جا از طرف اولیای امور بیشتر در حق ایشان مساعدت بعمل می‌آمد. بصره تا سنه ۱۷۷۹ که‌کریمخان وفات یافت در تصرف ایرانی‌ها باقی بود[1] و پس از فوت کریمخان چون صادقخان‌داعیهٔ سلطنت داشت فوراً آن‌جا را تخلیه نمود و مأمورین عثمانی نیز بدون هیچگونه زحمتی آن‌جا را متصرف

۱ــ یکی از نتایج تسخیر بصره به‌دست ایرانیان آن بودکه عدهٔ زیادی از تجار آنجا به‌کویت مهاجرت‌کردند وهمین مسئله باعث ترقی وتوسعهٔ تجارت بندر مذکور گردید.

گردیدند.

در موقع محاصرهٔ بصره یکدسته از جهازات بحریهٔ بمبی در نزدیکی شهر در شط‌العرب لنگر انداخته بود. تجار انگلیسی درحین محاصره رویهٔ بی‌طرفی مطلق را اختیار نموده بودند لیکن بواسطهٔ برخی پیش‌آمدها مجبور شدند که در آن زد و خورد شرکت‌جویند. چهارده فروندازکشتی‌های قبیلهٔ کعب بدون‌آنکه کسی ازحرکت آنهامطلع شده باشد بقصد امداد رساندن به‌ایرانی‌ها بقسمت‌علیای شط رفته بودند و به‌این جهت انگلیسها چند فروند از جهازات خود را برای مقابله با آنها روانه ساختند. روز بعد عمال کمپانی تجارتخانهٔ خود را با قسمت اعظم امتعه و اجناس آن در بصره ترك گفته جواهرات و اشیاء قیمتی خود را برداشتند و بوسیلهٔ کشتی ببوشهر آمدند. از آن تاریخ ببعد بوشهر مرکزعمدهٔ انگلیسها در خلیج فارس گردید و بصره در درجه دوم اهمیت واقع شد.

طایفهٔ کعب: این طایفه در قدیم دارای قوت و اقتدار بودند و در ضمن حوادثی‌که شرح آنهاداده شد واردصحنهٔ خلیج فارس شده ودرقضایای آن‌اهمیتی حاصل‌کردند. تاریخچه وشرح احوال این طایفه‌را بسیاری ازنویسندگان بتفصیل ضبط نموده‌اند لیکن برای‌اطلاع خوانندگان لازم است خلاصه‌ای ازتاریخ‌ایشان را در این‌جا بنگاریم. مسکن اصلی این‌طایفه درنجد بوده است لیکن جماعتی‌از ایشان در قرن هفدهم بعربستان رفته ترکهای افشار را که سابقاً در آن‌جا اقامت گزیده بودند ازآن‌جا رانده و خودجای ایشان را اشغال کردند. طولی نکشیدکه قوت واقتدار آنها توسعه‌یافت چنانکه دراواسط قرن‌هیجدهم ابتدا دوراك وسپس فلاحیه را از افشارها منتزع ساختند واین پیشرفت‌هارا مرهون مساعی وجدیت‌های رئیس خودموسوم به‌شیخ سلمان بودندکه تاسنه ۱۷۶۶سمت‌ریاست وحکومت آنان‌را داشت. چون سرزمین طایفهٔ بنی‌کعب مابین‌مملکت ایران وعثمانی واقع

شده بود سلمان میان زمامداران این دو مملکت نفاق و اختلاف انداخته و برای خود جنبهٔ استقلالی درست کرد و از ادای خراج بهر دوی آنها طفره می‌رفت.

در سنه ۱۷۵۷ که کریمخان هنوز نفوذ و اقتدار خود را در داخلهٔ ایران کاملاً مستقر نساخته بود بقصد سرکوبی بنی‌کعب بخاك ایشان قشون کشید لیکن بواسطهٔ حوادث و مشکلاتی‌که در سایر نقاط مملکت رخ‌داد مجبور شد اقدام‌خود را نیمه تمام بگذارد و بدون آنکه کار مهمی از پیش ببرد مراجعت نماید. این قشون‌کشی بیشتر برتمرد و جسارت شیخ سلمان افزود و بلافاصله به‌ایجاد قوه بحریه‌ای برای خود پرداخت و اولین‌کشتی او در سنه ۱۷۵۸ وارد آبهای خلیج گردید.

در سال ۱۷۶۵ کریمخان مجدداً قشونی به‌جنگ طایفه بنی‌کعب فرستاد و این دفعه عثمانی‌ها نیز وعده دادندکه با اوکمك ومساعدت نمایند لیکن شیخ‌سلمان همینکه از حملهٔ قشون ایران مطلع گردید بوسیلهٔ جهازات خود از شط‌العرب گذشته واردخاك عثمانی‌شد وعثمانی‌ها هم‌چون مترصد این‌اقدام نبودند نتوانستند از او جلوگیری کنند. کریمخان شهر دوراك پایتخت ایشان‌را خراب نمود و از آن ببعد عثمانی‌ها دچار شر و مزاحمت آنها شدند اما دولت عثمانی بزودی جداً در صدد دفع آنها برآمد و انگلیسها هم بدون رعایت جانب حزم و احتیاط از عثمانی‌ها طرفداری‌کرده و وارد معرکه شدند. قوای متحدهٔ انگلیس و عثمانی چندین مرتبه باشیخ سلمان‌جنگیدند لیکن هردفعه مجبور به‌عقب‌نشینی گردیدند و نتوانستند نتیجه‌ای از حملات خود حاصل کنند.

کمی بعد از حملهٔ ایرانی‌ها بجزیرهٔ خارگ که شرح آن در فوق گذشت غفلتاً تغییری در جریان قضایای‌سیاسی خلیج رخ‌داد به‌این‌معنی که‌طایفهٔ بنی‌کعب سه‌فروند ازجهازات انگلیسی‌را در شط‌العرب اسیر نمودند وبه‌این جهت‌حکومت

بمبی بلافاصله قسمتی از قوای بحری خود را با یکفوج پیاده و توپخانه روانهٔ خلیج نمود و این اولین دفعه بود که قوهٔ بحریه‌ای به‌این بزرگی از هندوستان بخلیج فارس می‌آمد. انگلیسها وعثمانی‌ها با یکدیگر همدست شده متفقاً بطایفهٔ بنی‌کعب حمله نمودند و قصد آنها این بودکه جهازات اسیر شده‌را از دست‌دشمن بگیرند لیکن شیخ سلمان کشتی‌های مذکور را آتش زد وانگلیسها را در نزدیکی خور موسی شکست بسیار سختی داد.

در این موقع کریمخان بمیانه افتاد و بعنوان آنکه بنی کعب از اتباع ایران هستند بعثمانی‌ها و انگلیسها فشار آورد که از خاك ایران خارج شوند. عثمانی‌ها تقاضای او را پذیرفته از ایران رفتند و زد و خورد با بنی‌کعب دوباره بدون نتیجه ماند و انگلیسها چون تازه قوای امدادی مفصلی از بمبی خواسته بودند از این پیش‌آمد دچار خسارات هنگفت شدند. کریمخان وعده‌داد که اگر قوای انگلیس با او مساعدت کرده و فتنهٔ میرمهنا را بخوابانند درازای‌خساراتی که بنی‌کعب به‌آنها وارد آورده‌اند جزیرهٔ خارك را به‌ایشان واگذار نماید.

متعاقب شکستهای متوالی که نصیب انگلیسها شد بحریهٔ ایشان تا مدت‌دو سال راه ارتباط بنی‌کعب را با دریامسدود نمود ولی‌بالاخره کشتی‌های آنها دچار بی‌آذوقگی و مشقات متعدد دیگر گردیده و ناگزیر دست از محاصرهٔ بنی‌کعب کشیدند. بعد از آن طایفهٔ مذکور مانند سابق مطلق‌العنان مانده و مدتها سنگ راه عثمانی‌ها و ایرانی‌ها و انگلیسها هر سه بودند.

حال لازم است بتشریح اوضاع عمومی خلیج از بعد از استقرار قطعی انگلیسها دربوشهر بپردازیم. پس از فوت‌کریمخان نفوذ وتسلط ایران درخلیج فارس‌ازمیان رفت ودیری نگذشت‌که آن مملکت دچاراغتشاش وهرج ومرج شده و هر روز برضعف و انحطاط آن میافزود. اعضاء خانوادهٔ زندیه مدتهای متمادی

برسر تصاحب تاج و تخت با یکدیگر نزاع و مجادله داشتند تا عاقبت آغامحمدخان‌ـ خواجه‌رئیس طایفهٔ قاجار قوت و اقتداری بهم‌رسانید و آخرین شاهزادهٔ زندموسوم به‌لطفعلی‌خان را مغلوب و مقتول ساخت و سلسلهٔ زندیـه را در سنه ۱۷۹۴ بکلی منقرض نمود.

درخلال این دورهٔ اغتشاش وهرج ومرج دو واقعهٔ عمده در تاریخ خلیج اتفاق افتاد. درسنه ۱۷۸۳ اعراب عتبی از شبه جزیرهٔ عربستان آمده بحرین را از ایران گرفتند. طوایف مزبـور هنوز قسمت اعظم ساکنین بحرین را تشکیل میدهند و حکومت آنجا نیزدر دست ایشان است. واقعهٔ دوم‌که از واقعهٔ اول نیز بسیارمهمتر است ظهورسلطنت مسقط بود. درحوالی‌سنه ۱۷۹۳ مملکت عمان‌تجزیه شدوسید‌ـ سلطان که مردی مقتدر ومنسوب بخانوادهٔ امامهای عمان بود مسقط وسایر بنادر آنحدود رابتصرف خود درآورد وبرنواحی ساحلی مسلط شده سمت ریاست آنجا را یافت. اولین‌اقدامی‌که سلطان جدید مسقط پس‌از تکمیل اقتدارات خودبعمل آورد این بود که‌گوادر واقعه در ساحل مکران را مسخرساخته از آنجا به‌چاه‌ـ بهاررفت وآنرا نیز ضمیمهٔ متصرفات خود نمود. سپس قشم وهرمز را ازبنی‌معین منتزع‌ساخت وبندرعباس ومضافات آنرابانضمام میناب درتحت تسلط خود درآورد. امادیری نگذشت‌که دشمن جدید وخطرناکی درصحنهٔ عمان ومسقط ظاهرگردید وآن طوایف وهابی ومتحدین آنها «جواسم» بودندکه ماراجع بـایشان درفصل بعدگفتگو خواهیم کرد.

مدتی قبل ازتشکیل سلطنت مسقط کمپانی هند شرقی سعی نموده بودکه‌با امامهای عمان‌روابط تجارتی برقرارسازد وهیچگاه بمقصود خویش نائل‌نگردیده بود. در زمان سلطنت حامد پدرسید سلطان کمپانی مکرر اجازه خواست که در مسقط تجارتخانه‌ای تأسیس نماید لیکن حامد اجازه نداد وتا سنه ۱۷۸۵ کمپانی

درآنجا عامل ونمایندهٔ مخصوص نداشت. اما سید سلطان شخصی‌فهیم و روشنفکر بود و در زمان او کمپانی هند شرقی با مسقط روابط تجارتی و سیاسی برقرار نمود. اولین معاهدهٔ بین انگلیسها و سید سلطان درسنه ۱۷۹۸ منعقد گردید و مدلول اصلی آن این بودکه سلطان مسقط در عقیم گذاشتن نقشه‌های فرانسویها باکمپانی‌مساعدت نماید ورقابت تجارتی هلندیها را درآن حوالی‌ازمیان ببرد و به‌انگلیسها اجازه بدهدکه تجارتخانهٔ خود را دربندرعباس مجدداً دایرکنند. این معاهده بمنزلهٔ فتح باب روابط سیاسی نزدیکی بودکه بعدها بین‌انگلیس ومسقط برقرار گردید.

در قرن هیجدهم اقدامات و عملیات فرانسوی ها نیز درخلیج فارس جالب توجه بود. در اوایل این قرن تجارتخانه‌ای که فرانسویها در بندرعباس تأسیس نموده بودند بسته شد ودرسنهٔ ۱۷۶۵ قنسولی‌ازطرف ایشان دربصره معین‌گردید. باستثنای‌این یك قنسولگری مملکت فرانسه ازاواخرجنگهای هفت ساله درسنه ۱۷۶۳ تا زمان انقلاب کبیر درسال ۱۷۹۳ هیچ نمایندهٔ رسمی دیگری در خلیج فارس نداشت ولی روابط دوستانه بین آن مملکت و عمان برقرار بود. درسنه ۱۷۸۵ فرانسویها ازامام عمان تقاضا نمودندکه اجازه بدهد تجارتخانه‌ای درمسقط دایرکنند ولی‌تقاضای‌ایشان نیزمانندتقاضای انگلیسها موردقبول نیافت و ردشد.

بعدازشروع جنگ‌فرانسه وانگلیس‌درسنه ۱۷۹۳ یکدورهٔ اغتشاش‌ودسیسه‌بازی در ممالك مجاور خلیج فارس آغاز گردید. دولت فرانسه چندین هیئت مختلف بشرق وسطی اعزام داشت واز همهٔ آنها مهمتر مأموریت دونفر ازعلمای طبیعی موسوم به «بروگیر» و «اُلیویر» بودکه بنا بامر جمهوری اول بمشرق آمدند. نمایندگان مزبور ابتدا بعثمانی و مصر رفته و در سنه ۱۷۹۵ از راه استامبول وحلب وبغداد بایران آمدند ودرطهران ملاقاتهای عدیده باصدر اعظم

آغا محمد خان نمودند .

مقصود اصلی مسافرت ایشان (از لحاظ سیاسی) آن بود که در اوضاع مملکت عثمانی مطالعات بعمل آورده ومیدان تازه ومساعدی برای اقدامات ملت فرانسه پیداکنند ودرهمین موقع بود که علمای مذکور لزوم تصرف مصررا بدولت متبوعهٔ خودگوشزد نمودند . خیال مسافرت بایران بعداً بفکر ایشان آمد وبطوری که ازیادداشتهای « الیویر » استنباط می‌شود غرض آنها از مسافرت مزبور آن بود که ایران وعثمانی‌را بایکدیگر متحد ساخته وآنهارا برعلیه روسها تحریك کنند وبعلاوه نفوذ گذشتهٔ فرانسه رادر ایران تجدید نمایند . لیکن هیچگونه اقدامی ازطرف ایشان برای ایجاد یاتجدید مؤسسات فرانسوی دراصفهان وشیراز وسایر نقاط خلیج بعمل نیامد .

نمایندهٔ انگلیس مقیم بصره بزودی از عزیمت « بروژیر » و « الیویر » اطلاع حاصل کرد وبحکومت بمبیٔ اطلاع داد که « این آقایان قصد دارند بعنوان علمای طبیعی ومتخصصین گیاه شناس از راه بغداد وایران بهندوستان رخنه کنند. » باین جهت بنمایندهٔ انگلیس در بوشهر دستور داده شدکه باعمال کمپانی مقیم بصره مساعدت کند وخط سیر اشخاص مذکور را درنظر داشته ودر صورت امکان آنهارا دستگیر نمایند وبا کاغذها واسنادیکه همراه دارند ایشانرا به بمبیٔ اعزام نمایند. ولی کار مسافرین باینجاها نرسید و « الیویر » در سنه ۱۷۹۸ تنها بفرانسه مراجعت نمود .

مقارن همین اوقات مأمورین دیگر فرانسوی نیز بشرق وسطی آمده‌بودند و کلیه فرانسویان مقیم مسقط وکسانی که با ایشان رابطه داشتند مورد سوء ظن واقع گردیدند. ظاهراً مقصود عمدهٔ فرانسویها از تردد به‌این صفحات دقت ومطالعه درخط سیر کشتی‌های انگلیسی بوده‌است‌که مابین هندوستان وخلیج فارس ایاب

و ذهاب می‌کرده‌اند واین اقدامات مقدمهٔ عملیات واقدامات مجدانهٔ دیگری بود که بعدها فرانسویان در خلیج فارس بعمل آوردند وما تفصیل آنرا درفصل بعد بیان خواهیم کرد.

درسنه ۱۷۹۸ دورهٔ «عصرناپلئون» درمشرق شروع شد و دورهٔ مذکور از تاریخ حملهٔ بناپارت بمصر تا اواخر سال ۱۸۱۰ که فرانسویها از «موریتیوس» اخراج گردیدند ادامه پیدا کرد. در طول این مدت حکومت هند مواجه با مشکلات عدیده بود زیرا کشتی‌های جنگی فرانسه دائماً لطمات سخت وناگوار به تجارت بحری انگلیس میزدند وبعلاوه نقشهٔ فرانسویها درایران باعث دغدغه وتشویش خاطر اولیای امور هندوستان شده بود. تنها خلیج فارس در این موقع عرصهٔ زد و خورد و کشمکش فرانسه و انگلیس نبود بلکه فرانسویها جزیرهٔ «موریتیوس» را مرکزقوای بحری خود قرارداده واز آنجا بتمام طرق ارتباطیهٔ دریاهای شرقی حمله می‌نمودند. در سنه ۱۷۹۹ فرانسویها یکی از جهازات انگلیسی را اسیر کرده بمسقط بردند واین فقط یکفقره ازلطماتی بودکه‌ازطرف ایشان دائماً بکشتی‌رانی انگلیس وارد میآید تا بالاخره در سال ۱۸۱۰ حکومت هندوستان قوای بحری کاملی بریاست «ژنرال ابر کرومبی» بجنگ فرانسویها اعزام داشته جزیرهٔ «موریتیوس» را از دست آنها گرفت وبه ترکتازی و ایلغار ایشان درآبهای مشرقی خاتمه داد.

۱۲

دزدان دریائی

هنگامی‌که « دکتر فریر » در سنه ۱۶۷۷ بخلیج فارس مسافرت کرد اهالی عمان در همه‌جا شهرت یافته بودند که « مردمانی شریر و خائنند و روز گارخود را بتقلب و دزدی می گذرانند » . « فریر » راجع به‌اعراب می‌گوید « این‌طایفه در خشکی و دریا بدزدی و راهزنی مشغولند و دائماً باتفاق پرتغالی‌ها به‌چپاول و غارت می‌پردازند ولی هر گز به‌نقاطی که می‌دانند قوائی در آن‌جا وجود دارد حمله نمی‌کنند و فقط اماکنی‌را که در سواحل دریا واقع است و حفاظ و مدافعی ندارددستخوش تهاجم وغارت خویش‌قرار می‌دهند . » تا آن‌جاکه ما اطلاع‌داریم اولین دفعه که طوایف بحری عربستان علناً در خلیج فارس شروع بشرارت و یغماگری نمودند در سنه ۱۶۹۵ یعنی مقارن دورهٔ سلطنت یأربی‌ها در عمان بود. ازآن ببعد طوایف مزبور پیوسته بر دامنهٔ تجاوزات خود افزودند وبعدها بقدری اسباب مزاحمت بحریهٔ هندوستان را فراهم‌کردندکه عاقبت در اوایل قرن‌نوزدهم حکومت هندناگزیر شده‌قشونی برای‌سر کوبی ایشان‌برأس‌الخیمه واقع درساحل عمان اعزام داشت .

مسئله دزدی دریایی ازازمنهٔ خیلی‌قدیم درآبهای خلیج شیوع داشته‌است[۱]. در سنه ۱۶۸۳ یکی از کشتی‌های کمپانی هند شرقی که از سواحل «مالابار» بطرف بمبی می‌رفت مورد حملهٔ چند فروند از جهازات دزدان عرب واقع شد و پس از زد و خورد شدیدی که بین طرفین اتفاق افتاد بالاخره دزدان شکست خوردندو متواری شدند. در سال ۱۶۸۹ شش فروند ازکشتی‌های دزدان بحری که در عدن‌و مسقط و ماداگاسکار لنگر انداخته بودند یك کشتی تجارتی متعلق بشهر مدرس را اسیر نمودند. در همان سال یکی از جهازات دزدان انگلیسی‌نیز بخلیج‌فارس آمده واجزاء وعملجات آن تجارتخانهٔ پرتغالی‌هارا دربندر گونگ غارت‌نمودند.

«کاپیتان برانگوین» یکی ازصاحبمنصبان بحریهٔ هندوستان‌مقیم‌بندرعباس مخاطراتی را که از طرف دزدان بحری عرب متوجه خلیج فارس بود پیش‌بینی نموده و گفته بوده است «بلاوآفت دزدان عرب در هندوستان مثل آفت دزدان الجزایر در اروپا خواهد شد» و این پیش‌بینی او بعدها کاملاً صورت وقوع و تحقق یافت. کاپیتان همیلتون در سنه ۱۷۰۰ می‌نویسد:

۱ــ از زمانهای خیلی قدیم سواحل غربی هندوستان دستخوش چپاول وتاراج دزدان بحری‌بوده است. «پلی‌نی» می‌گوید «این اوقات همه‌ساله مسافرین‌از مصر وعربستان به‌هندوستان می‌روند ولی چون دریاهای‌آن حدود پر از دزدان بحری است جهازات تجارتی ناگزیر همیشه یك‌دسته تیرانداز باخود می‌برند». بطلمیوس شرحی دربارهٔ توحش و سبعیت دزدان مذکور نگاشته و «مارکوپولو» در سنهٔ ۱۲۶۹ می‌گوید «همه‌ساله متجاوز از صدکشتی بقصد دزدی و غارت از گجرات حرکت می‌کند و دزدان عیال واطفال خود را نیز همراه می‌برند. طریقهٔ اقدامات‌آنها اینست‌که بیست یا سی کشتی را به‌فاصله‌های معین در دریا پراکنده می‌کنند وهروقت هرکدام از آنها یك جهاز تجارتی را ببینند بوسیلهٔ دود یا آتش به سایرین خبر می‌دهد و همه متفقاً حمله آورده آن کشتی را غارت می‌کنند. دزدان پس از لخت‌کردن تجار آنها را رها می‌کنند و می‌گویند بروید بازهم پول به دست بیاورید شاید دوباره نصیب خودمان شود، ولی حالا دیگر تجار از قضایای‌آنجا مطلعند ودر موقع مسافرت‌اسلحه ومستحفظزیاد باخود می‌برند وکشتی‌های آنها بقدری بزرگ است که از دزدان نمی‌ترسند. با وجود این گاهگاه حوادث سوئی برای ایشان در دریا رخ می‌دهد». سفرنامهٔ مارکوپولو.

« دزدان دریـا سالیان متمادی در مدخل بحر احمر به‌چپاول و غـارت و خونریزی اشتغال داشتند و اول کسی که‌در آن‌جا بشرارت‌وراهزنی پرداخت‌کاپیتان «اووری» بود . دزدان چون بوسیلهٔ غـارت تجـار بحراحمر غنائم بسیار به‌دست می‌آوردند مصمم شدند که دهانهٔ دریای مذکوررا بتصرف خود داشته باشند وباین جهت جزیرهٔ پریم را که در نزدیکی باب‌المندب واقع است لنگرگاه جهازات‌و مرکز عملیات خویش قراردادند»[۱] .

« بروس» می‌نویسد: « در این موقع (۱۶۹٤) قوّت و اقتدار اعراب مسقط بقدری زیاد شده بود که بیم آن می‌رفت بر تمام نواحی خلیج تسلط واستیلا پیدا کنند . عامل‌کمپانی درگمبرون راپرت داده بودکه قوای بحری اعراب شامل پنج فروندکشتی بزرگ است وهزار وپانصد مردمسلح درآنها می‌باشند. اعراب‌مذکور بندرکونگ را که در تصرف پرتغالی‌هـاست غارت‌کرده . . . یك کشتی قیمتی ارمنی‌ها را اسیر نموده بودند وهمه‌کس وحشت داشت که مبادا به‌گمبرون حمله نمایند . . . تا اواخر سال ۱۶۹۵ قدرت اعراب روبافزایش بود و چون دائماً در صدد لطمه زدن بتجارت ایران بودند مسئلهٔ کشتی‌رانی درخلیج فوق‌العاده اشکال پیدا کرده بود » .

در سال ۱۶۹۸ مخاطرات دزدان بحری در دریاهای هندوستان شدت یافت

---

۱ ـ همیلتون مثالی از طرز رفتار دزدان ذکرکرده ومی‌گوید در سنهٔ ۱۶۹۶ دزدان یك‌کشتی تجارتی راکه به‌فرماندهی شخصی موسوم به‌ساوبریچ به‌طرف سورات میرفت واسبهای عربی‌برای هندوستان می‌برد اسیرکردند . ساوبریچ شروع به‌ملامت ونکوهش‌ایشان‌کرد وازطریقهٔ‌زندگانی آنها مذمت نمود . دزدان به‌او امرکردندکه زبان‌خود را نگاهدارد وچون ساوبریچ ساکت‌نشد با جوالدوز لبهای او را دوختند ودستهایش را از پشت بسته و مدت پنج ساعت او را به‌همان حال نگاهداشتند . عاقبت دست ولبش راگشودند واو را بکشتی خودشان بردند وپس از غارت اموال‌کشتی تجارتی‌آنرا با اسبها آتش زدند . بعد ازآن ساوبریچ وهمراهانش را لخت وبرهنه در ساحل پیاده‌کردند واو به‌زودی در همانجا وفات یافت . »

و در اثر شرارتهای ایشان لطمات شدیده بتجارت کمپانی هند شرقی در آن‌حدود وارد آمد .

اما باید دانست که عملیات دزدی دردریا تنها منحصر به‌اعراب مسقط‌نبوده است . درسنه ۱۶۹۶ پنج فروندکشتی متعلق براهزنان‌انگلیسی بابیرق آن‌مملکت وارد بحر احمر گردید و دوکشتی دیگر ایشان که هر کدام چهارده لوله توپ و ۱۵۰ مرد مسلح‌همراه داشتند درخلیج فارس ودریاهای‌عربستان بغارت‌جهازات تجارتی مشغول بودند . علاوه بر اینها جهازات راهزن‌دیگر نیز از نواحی بعیده مثل نیویورك بدریاهای مشرقی می‌آمدند و درهمین موقع بودکه « کاپیتان‌کید » یاغی و قطاع‌الطریق مشهور در آبهای هندوستان براهزنی مشغول بود و چندین فروند از جهازات انگلیسی و هلندی را اسیر ساخت . دزدان دریائی جزیرهٔ ماداگاسکار را ملجأ و پناهگاه خود قرارداده قلعهٔ مستحکمی در آن‌جا بنا نموده بودند و از نیویورك و هند شرقی اغذیه و لوازم خود را وارد می کردند .

با وجود این‌دزدان عرب ازهمه جسورتر و خطرناکتر بودند وقوت‌واقتدار ایشان بحدی رسیده بود که بزودی پرتغالی‌ها را از « مومباسا » اخراج کردند و شهر « دیو » واقع در ساحل « مالابار » را غارت نمودند و دراواخر قرن هفدهم متصرفات پرتغال‌را درساحل افریقا مسخرساخته مملکت‌زنگبار را تشکیل‌دادند. بطوری‌که بعد خواهیم دید مملکت مزبور تا سال ۱۸۶۰ جزو سلطنت مسقط و در تحت حکومت سادات آن‌جا بود .

در سنه ۱۶۹۸ دزدان عرب و اروپائی از توسعهٔ روز افزون اقتدار خود و سکوت کمپانی هند شرقی جسور ترشده وتشکیل دسته‌های منظمی برای غارت و راهزنی دادند . دراین وقت عمال‌کمپانی مقیم هندوستان ازادارهٔ مرکزی خود در انگلیس تقاضاکردند که چند فروندکشتی جنگی برای قلع وقمع دزدان و کندن

ریشهٔ فساد ایشان روانهٔ مشرق نمـایند زیرا اگر چندی دیگر حال بدان منوال می‌گذشت لطمات وخسارات عمده بتجارت وکشتی‌های کمپانی وارد میآمد وبعلاوه نفوذ واعتبار ایشان درنزد امپراطور مغول نیز متزلزل می گردید بالخصوص که امپراطورنسبت بایشان بدگمان شده وخودآنها راسرمنشأ ومحرك اصلی دزدیهای دریا میدانست . اتفاقـاً پای هلندیها و فرانسویها هم در میان بود ونفوذ و اعتبار ایشان نیزدر دربار مغول هندوستان متزلزل گردیده بود. باینجهت درسنه ۱۷۰۰ قرار دادی مابین سه ملت ذینفع یعنی انگلیسها وهلندیها وفرانسویهاکه تجارت شرقی هرسهٔآنها درمعرض خطربود منعقدگردید وقرار شد هلندیها دربحراحمر وفرانسویها درخلیج فارس وانگلیسها درآبهای هندوستان‌بدفع دزدان بپردازند. از تفصیلات فوق معلوم شدکه دراواخرقرن هفدهم خطردزدان دریائی شدت‌کامل یافته وحتی‌حیات تجار اروپائی‌وساکنین بومی‌نواحی هندوستان راتهدید مینمود. درصفحات بعدخواهیم دیدکه اقداماتی‌که برای دفع این بلیه بعمل میآیدچگونه عقیم وغیر مؤثر میماند.

جنگ با دزدان بحری. اینك میرسیم‌بمرحله‌ای ازتاریخ خلیج فارس که گفتگو بیشتر برسر مسئولیت‌هـائیست که انگلیسها بعهده داشتند نه در خصوص امتیازات وحقوق‌ایشان . درطول‌زمان بانگلیسها ثابت‌شده بودکه تسلط واستیلای اعراب برخلیج فـارس باعث شیوع دزدی واز میان رفتن انتظامات آنجا گردیده است و باینجهت اشخاص دلیر ومتهوری‌که دراَنموقع مشغول طرح شالودهٔ دولت مستعمراتی انگلیس درمشرق بودند خود راناگزیر دیدندکه باتمام قوا بدفع این بلیه بپردازند . قوای بحری هندوستان‌که قبلا اشاره‌ای بآن کردیم برای اجرای همین منظور تأسیس شده بود و بقول « لوو » جهازات بحریهٔ مذکور همان‌لیاقت وجدیتی را کـه در سواحل غربی هندوستان ازخود بروز دادند درصفحات خلیج

فارس نیز آن استعداد و لیاقت را بخرج دادند.

تاریخ مداخلات مسلحانه در خلیج تقریباً از همین دوره شروع می‌شود زیرا طوایف مختلف اعراب در اواخر قرن هیجدهم و اوایل قرن هفدهم بـا یکدیگر متحد گردیده و بـه تحریك و تشجیع وهابیها که نفوذ و اقتدارشان از عربستان مرکزی تا سواحل آن مملکت توسعه یافته بود شرارت و دزدی و غارتگری را در نواحی خلیج بحداعلی رسانیدند. زمامداران بمبی اقدامات جدی برای جلوگیری از تجاوزات آنها و حفظ منافع خویش بعمل نمی‌آوردند و سالهای متمادی سیاست خود را بر اصل مسالمت و بی‌طرفی قرار داده بودند و جز در مواقعی که شرارت دزدان لطمهٔ شدید بتجارت ایشان میزد مداخله‌ای در کار آنها نمی‌کردند.

وهابیها: در اواسط قرن هیجدهم فرقهٔ تازه‌ای در عربستان ظهور کرد که مؤسس آن محمد بن عبدالوهاب از اهالی «عینهٔ» نجد بود و چون مخالفین این فرقه نمی‌خواستند آنرا درجزو مذهب اسلام بشمارند لهذا فرقهٔ جدید بمناسبت اسم مؤسس آن بنام وهابی موسوم گردید. قوانین و احکام وهابیها و تاریخچهٔ ظهور ایشـانرا مؤلفین متعدد بتفصیل ضبط کرده‌اند[1] لیکن چون نهضت فـرقهٔ مزبور درطول قرن نوزدهم تأثیرات مهمی در اوضاع سیاسی و اجتماعی خلیج داشته است لذا ما خلاصه‌ای از تاریخ آنرا برای اطلاع خوانندگان در اینجا درج می‌کنیم.

مذهب وهابی در ابتدا اصلاح و تجددی از آئین اسلام بود و شعار اصلی آن این بود که باید دیانت اسلامی بصفا و طهارت اولیه خود برگردد و ریشهٔ موهومات و تجمل پرستی از عـالم اسلام کنده شود. نولدکه «می‌گوید وهابیها مسلمانانی متعصب بودند و احکام و سنن جدیدی وضع نکردند جز آنکـه قید احـادیث و روایات را گسسته و مصمم گردیدند که معایبی را که درطول زمان در دیانت اسلام

۱ـ از آنجمله‌اند: «بریدج» «بوخارد» «کورانزز» «پالگراو» «پلی» «موریزی» و «فیلبی».

رخنه پیدا کرده بود ازمیان بردارند . وهابیها به نبوت حضرت محمد اعتقادکامل داشتند لیکن باحترام فوق‌العاده ایکه مسلمین باسم او و مرقد او وسایر اماکن منتسب باو می گذاشتند معتقد نبودند . پرستش ائمه و مقدسین را بت پرستی میدانستند و هرجا که میرفتند قبور ائمه و اماکن مقدسه را خراب می‌نمودند . منظور اصلی ایشان آن بودکه بساطت وسادگی صدراسلام را دوباره تجدید کنند مثلا پوشیدن حریر وپارچه های ابریشمی را اکیداً منع وتحریم کرده واستعمال دخانیات رابعنوان بدعت حرام میدانستند . دولت وهابی نمونهٔ کاملی بود ازصدر دولت اسلام و بوسیلهٔ آن ساکنین شبه جزیرهٔ عربستان مجدداً با یکدیگر متحد گردیدند لیکن‌این اتحاد بتوسط جبر وزور انجام‌گرفته بود و وهابیها نتوانستند روح دیانت و مذهب را بتودهٔ بادیه‌نشینان عرب تلقین نمایند. اهالی مکه مخصوصاً بیش ازاهالی سایر نقاط عربستان از فرایض و احکام روحانی وهابیها انزجار داشتند » .

وهابیها احکام قرآن را بهترین قوانین اخلاقی و سیاسی میدانستند و در اجرای‌آن منتهای تعصب وجدیت رابخرج میدادند . بهمین جهت بودکه احکام جهاد باکفار و اشاعهٔ اسلام بوسیلهٔ آتش وشمشیر ومسلط بودن مسلمین برجان و مال محبوسین را درمیان پیروان خود ترویج کرده و اجرای آنرا از فرائض و واجبات دینیهٔ ایشان محسوب میداشتند .

بدین ترتیب وهابیها معتقد بودندکه هرکس با اصول مذهب ایشان مخالف باشد باید خود او راکشت واموالش را غارت‌کرد و مسلمانانی را که بآئین آنها نمی گرویدند از یهودیان و مسیحیان بدتر دانسته و بهیچوجه رحم و شفقت را دربارهٔ ایشان جایز نمی‌شمردند. مذهب وهابی ابتدا برروی‌اصول جنگی ونظامی تأسیس گردید ولی بعدها جنبهٔ یك نهضت ملی بخود گرفت ودیری نگذشت که

دائرهٔ نفوذ واستیلای آن توسعه یافت چنانکه دراوایل قرن نوزدهم مکه ومدینه وشبه جزیرهٔ عربستان بانضمام حسا وبحرین وقسمتی از عمان بتصرف آن درآمد وحتی وهابیها بین‌النهرین وشامات را نیز تهدید می‌کردند. درسنه ۱۸۰۰ قطیف‌را متصرف شده قدرت خود را تاسواحل خلیج فارس رسانیدند وپس از تسخیر واحهٔ « بیرمی » عمان و سواحل ایران را نیزمورد مخاطره قرار دادند. درسال ۱۸۰۳ وهابیها نفوذ واقتدار خویش رابرتمامی‌سواحل عربستان‌که درمجاورت خلیج‌واقع است مسلط ساختند و نواحی معروف به « ساحل دزدان » را نیز که طوایف جواسم درآنجا سکونت دارند باستیلای خود درآوردند.

درسنه ۱۸۰۹ قدرت ونفوذ دولت وهابی درخلیج فارس بمنتهی درجهٔ ترقی رسید و در همان سال وهابیها توجه خویش را بجانب عمان معطوف ساخته و بسرکردگی یکی ازرؤسای دلیر خود موسوم به مطلق نواحی اطراف مسقط را مورد تهاجم وتاخت وتاز قراردادند. اما ازآنجا که هرعملی عکس‌العملی درپی دارد بزودی از سمت مغرب منازعین قوی‌پنجه‌ای در مقابل تسلط و قدرت روز-افزون ایشان پدیدار شد. در سنه ۱۸۱۱ محمدعلی که از طرف سلطان عثمانی حکومت مصر داشت[1] بعد از دو سال تجهیزات بجنگ وهابیها آمد[2] و سال بعد مکه ومدینه وجده را از تصرف آنها خارج ساخته وراه مسافرت حجاج را

۱ـ «بورخارت» می‌گوید: «وقتی محمدعلی در سنهٔ ۱۸۰۴ به‌حکومت مصر منصوب شد بابعالی عثمانی خدمتی که به‌عهدهٔ او محول کرد این بودکه شهرهای مقدس مکه و مدینه را از وهابیها بازستاند. مشارالیه بخوبی می‌دانست که اگر به‌اجرای این‌مقصود موفق نشود حکومت مصراز او گرفته خواهدشد. ضمناً بابعالی‌نیز برای تشویق او وعده دادکه پس‌از تسخیر شهرهای‌مذکور پاشائی دمشق را بیکی از پسران او واگذارکند. حس جاه‌طلبی خود محمدعلی نیز اورا به‌این کار تحریك میکرد زیرا میدانست که اگر مکه و مدینه را بتصرف خود درآورداهمیت واعتبار او ازتمام پاشاهای عثمانی‌زیادتر خواهد شد ومحبوبیت اوبپایه‌ای خواهد رسیدکه دیگر بابعالی در صدد مخالفت با منافع و تقاضاهای وی برنخواهد آمد».

۲ـ فرماندهی قشون مصر ابتدا با توسن پاشا و بعد با ابراهیم پاشا پسران محمدعلی بود.

دوباره مفتوح نمود. درسنه ۱۸۱۴ سرکردهٔ دلیر ومقتدر وهابیها موسوم به ابن سعود وفات یافت و این پیش‌آمد ضربت سختی بنفوذ و اقتدارات ایشان زد. از طرف دیگر قشون مصر نیز نجد و حسا را متصرف شده پایتخت آنها موسوم به «داریا» را بکلی خراب نمود و اوضاع وهابیها هر روز بدتر از پیش می‌شد. عاقبت مصریها ازروی اجبار نجد را تخلیه‌کرده وبجای ابن سعود نیز پادشاه مقتدر دیگری موسوم به امیر ترکی بسرکردگی وهابیها انتخاب گردید و در اثر این پیش‌آمدها کار آنها از نو رونقی گرفت چنانکه دوباره برسواحل خلیج فارس مسلط گردیدند ونفوذ خود را در مشرق عربستان کماکان برقرار نمودند و حتی سید سعید امیر مسقط رانیز مجبور ساختندکه بآنهاخراج بپردازد. اما این‌دفعه که وهابیها روی‌کار آمده وبرنواحی عرب نشین نفوذ واستیلا یافتند دیگرتعصبات و سخت‌گیریهای اولیه خود را کنار گذاشته و مثل سابق برای نواحی مجاور خطرناك ومزاحم نبودند.

بقیهٔ سرگذشت وهابیها تأثیرات زیادی درتاریخچهٔ خلیج فارس ندارد. قوم مزبور هنوز درعربستان مرکزی حکومت وتسلط دارند وازشوق وحرارت اولیه خود تا بامروزچیزی نکاسته‌اند. مذهب وهابی امروزنه تنها درعربستان مرکزی رواج داردبلکه درمکه ومدینه و جده نیزشیوع یافته وسرحدات خاك آن بعراق وایالات ماوراء اردن وشامات رسیده‌است. نفوذ واقتدار پادشاه وهابی در«آسیر» روز بروز توسعه می‌یابد و احتمال قوی میرود که بزودی بر تمام سواحل بحر احمر ازعدن تا عقبه تسلط پیدا کند. مملکتی باین وسعت که ازعناصر متضاد و مختلف تشکیل شده است قاعدةً تصور نمیرود بیش‌از دورهٔ حیات مؤسس آن‌دوام بیابد لیکن امروزه تلگراف بیسیم واتومبیل بکمك شتر آمده است واگر عبد-العزیزبن سعود منابع عایدات جدیدی پیدا کرده و آنها را توسعه دهد خواهد

توانست عربستان‌را در تحت لوای واحد در آورد و استقلال اقتصادی بآن ببخشد وبا همسایگان خود بصلح و آرامش زیست کند واین کاریست‌که از زمان حضرت محمد تا بامروز هیچ یك از اسلاف عبدالعزیز موفق باجرای آن نگردیده‌اند.

جواسم: جواسم یا قواسم نام‌کلیه طوایفی است‌که درسواحل داخلی خلیج عمان (معروف بساحل دزدان) سکونت داشته و بدزدی دریا و راه زنی مشغول بوده‌اند[۱]. ساحل مزبور زمینی پست و شن زار است و از رأس مسندم تا‌قطار بمسافت ۱۵۰ میل بسمت جنوب غربی امتداد می‌یابد. جلگهٔ وسیعی از کنار این ساحل شروع شده وپس ازطی چندفرسخ بدامنهٔ تپه‌های‌کوتاهی در داخلهٔ‌خشکی منتهی می‌گردد. سرتاسر ساحل مذکور را مردابهای‌کم عمق وصخره‌های متفرق و جزیره‌های کوچك فراگرفته است و باین‌جهت کشتی‌رانی در آنحدود بی‌نهایت دشوار می‌باشد.

شهرهای این ساحل همه در نزدیکی مدخل خورها یا زبانه‌های آب‌شور که بداخلهٔ خشکی پیش‌آمده است قرار گرفته‌اند. دزدان بحری از قدیم‌الایام

۱ـ کلمهٔ جواسم یا قواسم بکلیهٔ پیروان شیخ قاسمی مقیم شارجه اطلاق می‌شده و محل سکونت ایشان در نواحی ساحلی مجاور رأس‌الخیمه بوده است. سرجان ملکلم میگوید: « این طایفه‌از فرقهٔ وهابی و بنام جواسم معروفند ولی خداوند بندگان خود را از شر آنها محفوظ نگاهدارد زیرا آنها دیوان واقعی هستند. مشغلهٔ ایشان دزدی وراهزنی است وتفریح آنها قتل و آدم‌کشی است و از همه بدتر آنکه جنایات و شرارتهای خود را بلباس مذهب و دیانت جلوه میدهند. این طایفه به‌نص مطلق‌کتاب مقدس خود تمسك جسته و هرگونه اخبار و احادیث دیگری را رد میکنند. اگر کسی بدست آنها اسیر شود و تمام دارائی خود را بآنها بدهد که از کشتن او صرف‌نظر کنند نمی‌پذیرند ومی‌گویند چاپیدن اموال زندگان در قرآن نهی‌شده‌است لیکن‌لخت کردن اموات منع نشده و باینجهت با چماق خود ضربتی بسر او زده و او را بقتل میرسانند. اما اینها در تباهکاریهای خود مقصر نیستند زیرا که از اولاد غولند وبه‌اقتضای فطرت وطبیعت خود رفتار می‌کنند ».

در این حدود سکونت اختیار کرده[1] و نه تنها موجب ترس و وحشت همسایگان خود بوده‌اند بلکه پرتغالی‌ها را نیز ازمزاحمت‌های خویش بستوه آورده ودامنهٔ شرارت و غارتگری خود را تا سواحل جنوبی عربستان و حوالی هندوستان و بحر احمر توسعه داده بودند . بهترین بلاد ایشان یکی شارجه بود که رؤسای معروف آنها در آن‌جا اقامت داشته‌اند و دیگری رأس‌الخیمه[2] که سابقاً بنام جلفار موسوم بوده است . در اراضی ساحلی مابین این دو شهر معدودی درخت خرما کاشته شده و بواسطهٔ مردابهای زیادی که در آن‌جا هست جهازات مخصوص دزدان به‌آسانی در آنها پناه می گیرند .

پس ازمرگ نادرشاه درسال ۱۷۴۷ نفوذ وتسلط ایران درخلیج‌فارس‌شروع به‌انحطاط و زوال کرد وجواسیم میدان بی‌منازعی بدست‌آوردند و دامنهٔ ترکتازی و تجاوزات خود را توسعه دادند . بعد از آن برای اینکه موقع مناسبی در دست داشته و برحسب اقتضای مصالح خود باسیاست امام عمان موافقت یا مخالفت کنند حوزهٔ متصرفات خویش را تا نزدیکی سواحل ایران رسانیدند . در سال ۱۷۶۰ جزیرهٔ قشم‌راکه‌آن‌وقت درتصرف طایفه‌ای معین‌بودتسخیر نمودند ولنگه وشیناس را نیز متصرف شدند لیکن درسال ۱۷۶۳ کریمخان نفوذ واقتدار خودرا درجنوب ایران مستقر ساخت و آنها را ازنقاط مذکوربیرون راند . درسال ۱۷۷۷ شخصی

۱ــ تاریخ اقامت دزدان در این ناحیه به‌ازمنهٔ خیلی قدیم می‌رسد . ابن‌حوقل میگوید قبل از آزادی بنی‌اسرائیل از بند اسارت مصر دزدان بحری‌در این‌حدود سکونت داشته وکشتی‌هائی‌را که از آنجا میگذشتند اسیر می‌ساختند و چون چند بندر را درخارج و داخل‌مدخل خلیج‌فارس بتصرف خود درآورده بودند لهذا بآسانی می‌توانستند در آنها کمین‌کرده و بجهازات تجارتی حمله‌ور شوند

۲ــ راجع بوجه تسمیهٔ رأس‌الخیمه « موریزی » میگوید « بانی ومؤسس بلاد جاسمیه شیخی بود موسوم به‌قاسم که ابتدا خیمهٔ خود را برفراز تپه‌ای برپا داشته بود و چون جهازاتی‌که در دریا آمدوشدمیکردند نوك خیمهٔ اورا میدیدند لهذا ملاحان‌آنجارا بنام‌رأس‌الخیمه موسوم گردانیدند و شهری هم که بعدها در آنجا احداث شد بهمین اسم موسوم گشت » .

موسوم به‌شیخ سقر بریاست جواسم منصوب گردید و وی دختر شیخ‌قشم را بازدواج خود درآورد و به‌آن‌وسیله اختلافات موجود بین جواسم و طایفهٔ مقتدر معین را از میان برداشت.

در اواخر قرن هیجدهم نفوذ و تسلط وهابی‌ها از سواحل خلیج فارس تا حوالی مکه استقرار کامل یافته بود. تا مدت‌چند سال طایفهٔ‌جواسم با فرقهٔ‌جدید مخالفت می‌ورزیدند لیکن بالاخره وهابی‌ها بر ایشان تسلط یافته وآنها را وادار بقبول آیین خویش ساختند و از آن ببعد طایفهٔ مذکور در رفتار و عملیات خود کلیتاً تابع وهابیها بودند. جواسم ابتدا فقط جهازات تجارتی بومی را مورد حمله و تهاجم قرار می‌دادند و کارکنان آنها را مجبور می‌کردند که آئین ایشانرا قبول کنند و درصورت امتناع همه‌را بقتل می‌رسانیدند لیکن بعدها هرچه‌قوت وقدرت ایشان بیشتر شد بر جرئت و جسارتشان افزوده‌گردید چنانکه درسنه ۱۷۹۷ یکی ازکشتی‌های انگلیسی را اسیر کرده و دو روز آنرا در رأس‌الخیمه نگاه‌داشتند. چون بافسران بحریهٔ انگلیس دستور داده شده بود که بکار دزدان دریائی عرب مداخله نکنند لهذا هیچگونه اقدامی برای تنبیه متجاسرین بعمل نیامد وهمین مسئله برجسارت و سرکشی ایشان افزود و چندی بعد دزدان خواستند یکی از جهازات معتبر کمپانی هند شرقی را که چهارده لوله توپ هم همراه داشت اسیر نمایند ولی موفق نشدند. دراین‌مورد نیزاقدام مجدّانه‌ای ازطرف حکومت بمبی بعمل‌نیامدجز آنکه ازشیخ‌جواسم توضیح‌خواستند واوهم‌قضیه‌را مسکوت‌گذاشت.

درسنه ۱۸۰۳ سلطان ابن‌سقر بریاست طایفهٔ جواسم منصوب شد و او اتباع خود را بیشتر بطغیان و شرارت تحریك می‌کرد. وی چون می‌دانست که بافسران نیروی دریائی بمبی‌امر اکید شده است‌که مطلقاً درمقام مخاصمه بادزدان

دریائی برنیایند و بهیچوجه تصادمی با ایشان نکنند[۱] لهذا مرتب بکشتی‌های انگلیسی حمله برده و آنها را پی درپی اسیر می‌نمودند. عاقبت عمال کمپانی از این تجاوزات بخشم آمده و بصاحبمنصبان خویش دستور دادند که با کمك امام مسقط بدفع و سرکوبی اشرار بپردازند. به‌این‌جهت قوای‌متفقهٔ انگلیس ومسقط در سال ۱۸۰۶ بجزیره قشم رفته جهازات دزدان را محاصره کردند وطوری‌کار را برایشان سخت گرفتندکه اشرار ناگزیر تن به‌تسلیم در داده‌وتقاضای صلح‌نمودند. بنابراین معاهدهٔ صلحی میان طرفین در بندرعباس منعقد گردید و بموجب آن جواسم متعهد شدند که کشتی‌های انگلیسی را که سابقاً اسیر کرده بودند پس بدهند و بعد از آن نیز نسبت به‌بیرق انگلیسی واموال کمپانی هند شرقی واتباع آن منتهای‌ادب و احترام‌را مرعی بدارند. دزدان درسال ۱۸۰۷ ازترس‌کشتی‌های جنگی انگلیس که در خلیج فارس حاضر بودند اندك مدتی بقول خود وفا کرده و شرایط عهدنامه را بجا آوردند لیکن طولی نکشید که دوباره شروع به‌تجاوز و شرارت نمودند. درعرض سال ۱۸۰۸ بیست فروند از جهازات بومی را اسیر ساخته و دوباره حمله به‌کشتی‌های انگلیسی را آغاز کردند. در میان حملات عدیده‌ای که به‌جهازات انگلیسی نمودند ازهمه شدیدتر ووحشیانه‌تر حملهٔایشان بجهاز «مینروا» بود. کشتی مزبور از بمبی ببوشهر می‌آمد و درحوالی جزیرهٔ کیش با یکدسته ازجهازات دزدان مصادف گردید و پس از دو روز جنگ و زدو خورد سخت بالاخره دزدان غلبه کردند و وارد کشتی شدند. ناخدای کشتی

۱ــ «حاکم بمبی درآنوقت چون ازاخلاق وسیرت حقیقی طایفهٔ جواسم‌اطلاع نداشت باورنمیکرد که تجاوزات از جانب ایشان شروع میشود و هروقت صاحبمنصبان بحریهٔ انگلیس از تعدیات ایشان شکایت میکردند خود آنهارا نکوهش و ملامت میکرد که چرا سربسر ایشان میگذارند. باینجهت دائماً بآنها دستور میداد که از مراعات نظم وترتیب غفلت‌نورزند و تا ازطرف‌دزدان بجهازات آنها شلیك نشود هرگز ایشان پیشدستی ننمایند». نقل ازکتاب «بوکینگام».

که از سرنوشت خود بدست ستمکار دزدان مطلع بود تصمیم گرفت جهاز را آتش بزند لیکن موفق نشد و بلافاصله کشتار اسرای بدبخت شروع گردید. دزدان ابتدا کشتی را با آب وعطریات تطهیر نمودندو بعد اسرا را دست‌وپابسته پیش می‌آوردند و یکنفر از اشرار در راه خدا گلوی آنها را می‌برید. از میان عملجات کشتی فقط رانندهٔ جهاز ونجار را چون بوجود آنها احتیاج داشتند نکشتند و از بین مسافرین نیز یك خانم ارمنی را زنده نگاهداشته به‌اسارت بردند ولی بنابرسم و قاعدهٔ اعراب هیچگونه تجاوزی نسبت باو نکرده و چند ماه بعد در مقابل وجهی که ازکسان‌وی دریافت نمودند اورا آزاد ساختند[1]. دزدان جهاز «مینروا» رابرأس‌الخیمه برده‌بیست لوله توپ برآن سوار نمودند وآنرا هم جزو کشتی‌های‌خویش برای راهزنی بخلیج فرستادند.

طولی نکشیدکه‌یك‌کشتی‌کوچك دیگرکمپانی‌را دزدان جواسم اسیر نمودند و سه روز بعد در نزدیکی قشم بیك کشتی چهارده توپی دیگر حمله کردند ولی این‌دفعه از فرمانده‌کشتی مذکور شکست سختی خورده و فرار اختیار نمودند. در حینی که دزدان پی‌درپی بجهازات کمپانی لطمه وخسارت وارد می‌آوردندشیخ رأس‌الخیمه به‌حکومت‌بمبی‌پیشنهاد کردکه برای مصون‌ماندن کشتی‌های‌انگلیس از دستبرد و غارت دزدان دریائی حکومت مزبور سالیانه مبلغی‌بعنوان خراج باو

۱ــ «ولستد» میگوید «بدون شك این طایفه در شجاعت و دلیری منحصر بفرد هستند. اگر اسیر شوند با کمال رضایتمندی خود را تسلیم سرنوشتی میکنند که خود آنها بر سر دیگران میآورند و وقتی بدست ایرانیها یا سایر اقوام مجاور می‌افتندتردید ندارندکه‌کشته خواهندشد. پس از آنکه یکی از قلاع آنها خراب گردید چندنفر از ایشان‌را به‌اسارت بکشتی ماآوردند. در حینی‌که جراحات آنها هنوز بسته نشده وبهیچوجه اطلاعی ازتقدیر وسرنوشت خود نداشتند، از آنها سؤال شد که تصور میکنید با شما چگونه معامله شود؟ در جواب با همان لحن خشن و جسورانه که مخصوص ایشانست گفتند «فوراً ما را به‌قتل خواهید رسانید زیرا اگر شما هم بر حسب اتفاق بدست ما افتاده بودید همین معامله را با شما می‌کردیم!»

بپردازد . این پیشنهـاد جسورانه چشم زمامداران حکومت بمبی و هیئت مدیرهٔ کمپانی هند شرقی را باز کرد و آنها را بخبط و اشتباه خود و معـایبی که ناشی از تسامح وتساهل ایشان‌شده بود متوجه گردانید وبه آنها فهمانیدکه اگر نخواسته باشند تجارت انگلیس بالمره در خلیج فارس از میان برود باید بدون فوت وقت بقلع وقمع دزدان بپردازند . در این‌وقت دیگر جهازات تجارتی بدون همراهی کشتی‌های جنگی نمی‌توانستند مابین هندوستان‌وخلیج رفت‌وآمدکنند وجهازات بومی نیز همه بطور قطع و مسلم می‌دانستندکه در دریا دچار حمله وغارت دزدان واقع می‌شوند .

چیزی که حکومت بمبی را در تصمیم خود بیشتر جازم نمود این بودکه‌در همین وقت سعود رئیس وهابی‌ها برتمامی‌ساحل دزدان استیلا یافته شخصی موسوم به‌حسین بن علی را بریاست طایفهٔ جواسم منصوب نمود و به‌او دستور داد که هر چه کشتی متعلق برؤسای جزء موجود است همه را به‌کمك جهازات وهابی روانه سازد تاکشتی‌هائی‌را که بخلیج فارس می‌آیند بدون استثناء غارت نمایند . ضمناً مقررگردانید که یك خمس از غنائم حاصله بعنوان حق‌السهم به‌او پرداخته شود و بقیه مابین‌خود دزدان‌تقسیم‌گردد . این تشکیلات منظم دزدی وغارتگری‌چنان طوایف بحرپیمائی عرب را درخلیج فارس مرعوب‌ومضطرب ساخت‌که بدون‌چون وچرا اوامر و احکام سعود را بموقع اجرا می‌گذاشتند تا مبادا دچار بلای خشم‌و انتقام او شوند . بنا باطلاع موثقی که در دست است قوای دریائی جواسم در این موقع عبارت از شصت‌وسه‌کشتی بزرگ ومتجاوز ازهشتصد جهازکوچك بوده‌است و جهازات مزبور جمعاً نوزده‌هزارمرد مسلح‌داشته‌اند . بعد از اسیرساختن‌کشتی انگلیس « مینروا » هفتادکشتی بزرگ که هر کدام از هشتاد تـا دویست نفر مرد جنگی همراه داشتند درنواحی خلیج بدزدی وراهزنی‌مشغول بوده وحتی بوشهر

را هم مورد تهدید و مخاطره قرارداده بودند.

بالاخره حکومت بمبی تصویب نمود که برای جلوگیری از تجاوزات دزدان نیروی نظامی کافی با چندین فروند کشتی جنگی اعزام گردد. مقصود اصلی از این قشون کشی آن بود که قوت و اقتدار جواسم را درهم شکسته و اسرای انگلیسی و غیر انگلیسی را که در حبس آنها بودند مستخلص سازند و بعلاوه نفوذ و اقتدار سید سعید امیر مسقط را که در اثر تهدیدات و تجاوزات وهابیها از میان رفته بود دوباره برقرار نمایند. قوای جنگی مزبور درماه سپتامبر ۱۸۰۹ بریاست کاپیتان «ستون» از بمبی عزیمت کرد و پس از مسافرتی طولانی بمسقط رسیده و از آنجا عازم رأس الخیمه گردید و شروع به عملیات جنگی نمود.

اولین اقدامی که انگلیسها در این جنگ بعمل آوردند این بود که رأس الخیمه را گلوله باران کردند وجواسم که بدلیری و رشادت مشهور بودند چون در دریا وخشکی از هر طرف خود را محصور دیدند مدتی با کمال شجاعت ایستادگی و مقاومت کردند ولی بالاخره مجبور بهزیمت شده وبداخلهٔ خاك خود گریختند. انگلیسها شهر را با پنجاه فروند کشتی که در ساحل لنگر انداخته و جهاز «مینروا» نیز در جزو آنها بود آتش زدند و از آنجا عازم لنگه شدند. لنگه یکی از بنادر معمور ومعتبر جواسم درخلیج بود وقوای انگلیسی بدون هیچ گونه اشکال ومقاومتی آنجا را بتصرف خود در آورده ومتعاقب آن جزیرهٔ قشم رابنام سلطان مسقط تسخیر کردند وبعدهم سایر بنادر جواسم راچه درسمت ایران وچه در سواحل عربستان متصرف شده و جهازات دزدان را معدوم ساختند. پس از این عملیات قوای دریائی انگلیس درسنه ۱۸۱۰ بهندوستان مراجعت نمود.

بعد از اقدامات مذکور عموماً در بمبی تصور میرفت که قوای جواسم بکلی متلاشی شده ودیگر نخواهند توانست در دریا بشرارت وتجاوز بپردازند. لیکن

جواسم روح جسارت وقوهٔ فعالیت خود را ازدست ندادند وبزودی جهازات تازه‌ای برای خویش تهیه‌کرده قلاع واستحکامات جدیدی نیز ساختند وپس ازاندك مدتی دوباره بشرارت و راهزنی مشغول شدند. درعرض سال ۱۸۱۰ چون چند فروند جهازات کمپانی مراقب اوضاع خلیج بودند مسئلهٔ دزدی و راهزنی در دریا بکلی موقوف گردید لیکن سال بعد جواسم مجدداً طغیان وسرکشی خود را ازنو آغاز کردند. درسالهای ۱۸۱۳ و ۱۸۱٤ سید سعیدامیر مسقط بکمك انگلیسها سعی نمود که نفوذ واقتدار خود را بررأس الخیمه مستقرسازد لیکن پیشرفت کامل دراجرای مقصود خویش حاصل نکرد. حکومت بمبی نیز بعد از قشون کشی سال ۱۸۰۹ دوباره جنبهٔ بی‌طرفی اختیار نمود ونسبت به جواسم ووهابیها تصمیم قاطعی اتخاذ نکرد وبهمین جهت نتایج و ثمرات قشون کشی مزبور بتدریج از میان رفت. در سال ۱۸۱۲ نماینده‌ای از طرف وهابیها نزد قنسول انگلیس مقیم بوشهر رفته و پیشنهاد کرد که مناسبات صمیمانه و روابط تجارتی میان انگلیسها و وهابیها برقرار گردد ولی حکومت هندوستان با آنکه بی میل نبود روابط دوستانه با وهابیها داشته باشد ازعقد معاهده با امیر وهابی امتناع ورزید. در اواخر سال ۱۸۱٤ مجدداً رسولانی ازطرف شیخ جواسم وامیروهابیها ببوشهر آمدند واقدامات مقدماتی برای عقد معاهده‌ای بین ایشان وقونسول انگلیس بعمل آمد که جواسم ازحمله بجهازات انگلیسی خودداری‌کنند واموال منهوبهٔ کمپانی را مسترددارند و بیرق مخصوصی برای شناسائی خود دردریا استعمال نمایند لیکن معاهدهٔ مزبور رسماً منعقد نگردید و شرایط آن هرگز بموقع اجرا گذاشته نشد. دراثر همین اهمال و عدم مراقبت دولت انگلیس تجاوزات دزدان دریائی دوباره شروع شد و بسرعت در نواحی خلیج فارس شیوع پیدا کرد.

دزدان ابتدا جهازات بومی را مورد حمله قرار می‌دادند ولی رفته رفته شروع

بتجاوز و دست‌اندازی بکشتی‌های انگلیسی هم کردند و طولی نکشید که جواسم دائرهٔ عملیات خودرا تابحراحمر ودریاهای‌هندتوسعه‌دادند. فتوحات‌وپیشرفتهای جواسم بقدری برقوت و اقتدارات ایشان افزود که غالب بنادر دیگر خلیج نیز بتأسی از عملیات آنها تحریك و ترغیب شدند چنانکه شیخ جزیرهٔ خارگ با دزدان رأس‌الخیمه عهدنامهٔ دوستی و معاضدت بست و رئیس بحرین نیز صریحاً اظهار داشت که برای بدست آوردن اقتدار و تمول از آن ببعد براهزنی و دزدی در دریا خواهد پرداخت. درماه ژانویه ۱۸۱۶ دزدان جواسم یکی از کشتی‌های جنگی کمپانی هند شرقی را که عملجات و مسافرین آن همه هندی بودند اسیر ساختند و از میان سی وهشت نفر عملجات مذکور هفده نفر را بقتل رسانیده هشت نفر را باسارت برأس‌الخیمه بردند و بقیه را در سواحل هندوستان پیاده کردند. از آن ببعد دزدان مرتباً بحملات‌وتجاوزات خود در دریا ادامه می‌دادند تا عاقبت در سال ۱۸۱۶ زمامداران بمبی ناگزیر شده قشونی برأس‌الخیمه روانه داشتند و آن‌جا را محاصره‌کرده مطالبهٔ غرامت نمودند ولی نتوانستند کاری‌انجام بدهند و دزدی دریا همچنان ادامه و شدت داشت[1].

قوای بحری جواسم در این موقع عبارت بود از شصت کشتی بزرگ متعلق برأس‌الخیمه که هر یك از آنها از هشتاد تاسیصدمرد مسلح همراه داشتند؛ بعلاوه چهل کشتی کوچك دیگر که معمولاً در بنادر مختلف عربستان و ایران از قبیل شارجه و رمس ولنگه وخارك متفرق گردیده ومنتظر بدست آوردن شکار بودند.

۱ــ در این موقع جواسم بفکرافتادند که رأس‌الخیمه‌را ترك گفته و مقرخود را به‌باسعیدو واقع در منتهی‌الیه غربی جزیرهٔ قشم که سابقاً هم پرتغالیها درآنجا اقامت نموده وآب‌انبارهای بزرگ ساخته بودند انتقال دهند. علت تصمیم آنها باین اقدام آن بود که درآن اواخر قشون مصری ابراهیم پاشا بر وهابیها تسلط پیدا کرده و جواسم می‌ترسیدند که سردار مزبور پس از تسخیر قطیف بطرف پایتخت خود آنهاعطف عنان نماید. چون‌این‌خبر بهندوستان رسید حکومت بمبی بقوای بحری خود در خلیج فارس دستور داد که از نقل مکان جواسم جلوگیری کنند.

دزدان جواسم با داشتن چنین قوای معظمی نه تنها سواحل ایرانرا دستخوش حملات و تجاوزات خود قرارمی‌دادند بلکه دامنهٔ شرارت وایلغار خویش‌را بحدود بنادر هندوستان نیز می‌رساندند. راست است که گاهگاه جهازات جنگی انگلیسی با کشتی‌های دزدان مصادف شده و آنها را مغلوب می‌ساختند ولی این گونه لطمات مختصر بهیچوجه از عملیات وسیع آنها در دریا نمی‌کاست و بالنتیجه برهمه کس مسلم شده بود که برای قلع وقمع دزدان و کندن ریشه‌فساد ایشان درخلیج فارس باید اقدامات قطعی و جدی بعمل آید.

بالاخره در سنه ۱۸۱۹ حکومت بمبی‌قشون بزرگی بسرکردگی «سرویلیام گرانت‌کر» روانهٔ خلیج فارس‌نمود[1] و مصمم گردید که این‌دفعه‌جداً بغائلهٔ دزدان خاتمه دهد و تا بالمره رفع مزاحمت ایشان‌را نکند آرام ننشیند. قوای مزبور ابتدا بجزیرهٔ قشم آمده در آن‌جا با قشون معظمی‌که سید سعید امیر مسقط‌برای مساعدت با انگلیسها اعزام داشته بود ملحق گردید وسپس روانهٔ رأس‌الخیمه‌شد. قشون متفقین در دو میلی شهر از کشتی پیاده شده اردو زدند و مردان سعید در حمل توپها و مهمات جنگی سعی وجدیت فوق‌العاده بخرج دادند. ابتدا جواسم در مقابل مهاجمین مقاومت شدید نمودندلیکن بعد ازشش روز محاصره بالاخره مجبور بتسلیم شده و در نهم دسامبر شهر را تسلیم کردند. انگلیسها کلیه‌جهازات ایشانرا سوزانیدند و قلاع واستحکامات آنهارا نیز باخاك یکسان ساختند. تلفات انگلیسها در این جنگ فقط یك صاحب منصب و چهار سرباز بود ولی جواسم چهارصدنفر مقتول و مجروح داشتند. بعد از آن قوای انگلیس عازم سایربنادر

۱ــ عدهٔ نفرات‌این قشون به‌سه‌هزار وشصت‌ونه نفر بالغ میگردید‌که ازآنجمله هزار وششصد نفر سربازان اروپائی بودند. نه فروند کشتی بزرگ جنگی و عدهٔ زیادی جهازات کوچك در این قشون‌کشی شرکت داشتند وروی‌همرفته قوای مزبور بزرگترین دستجات بحری انگلیس بود که تا آنوقت بخلیج فارس آمده بود.

دزدان شده و پس از دفع و سرکوبی ایشان به‌بمبی مراجعت کرد.

عاقبت مذاکرات راجع بعقدصلح شروع شد ودرقدم اول‌شیوخ معتبر ساحل دزدان ملتزم و متعهد گردیدندکه قرارداد مقدماتی را امضا کرده و تا شرایط‌آن را کاملاً بموقع اجرا نگذارند در جزو عهدنـامهٔ عمومی صلح پذیرفته نشوند. معـاهدهٔ مزبور در هشتم ژانویه ۱۸۲۰ منعقد گردید و جزیرهٔ بحرین نیز آنرا امضا و قبول نمود. یکدسته از جهازات جنگی انگلیس تـا مدتی برای اجرای شرایط‌قرار داد ومراقبت سواحل دررأس‌الخمیه توقف‌کرد و دراین وقت باسعیدو واقع در جزیرهٔ قشم مرکز و توقفگاه کشتی‌های انگلیسی ساخلوی خلیج گردید.

برای اعـادهٔ استقرار وامنیت درنواحی خلیج طبیعتاً مدتی وقت لازم بود زیرا‌شرارت وراهزنی سالهای متمادی درآنجا ریشه دوانده وباین زودی ازآنجا معدوم نمی‌شد. گاهی دزدیهای جزئی‌وکوچك دردریا اتفاق می‌افتاد لیکن بکشتی‌ـهـای خارجی کمتر صدمه و آسیبی میرسید وبا وجود این قوای انگلیس همیشه متجاسرین راسخت تعقیب‌کرده وآنهارا وادار بمراعات شرایط‌عهدنامه میساخت. بعد ازعقد قرارداد فوق‌الذکرکلیه بنادر جواسم درتحت اطاعت وتبعیت شیخ‌سلطان ابن سقررئیس رأس‌الخمیه درآمد.

طایفهٔ بنی بوعلی. دراینجا لازم است‌اشاره‌ای هم‌بیك فقره دزدی دریائی بکنیم که سلطان مسقط و انگلیسها هردو گرفتار بلیهٔ آن بودند. درسال ۱۸۲۰ طایفهٔ بنی بوعلی‌که یکی ازقبایل مستقل وجنگجوی ناحیهٔ جعلان واقع درسمت جنوب غربی عمان بودند بجرم دخالت در چند فقره راهزنی ودزدی دریائی متهم شدند وقشونی مرکب ازافراد انگلیسی وهندی وعمانی بجنگ آنها رفت، ولی قشون مزبور شکست سختی از مردان طـایفهٔ بنی بوعلی خورده و فراراً بمسقط مراجعت کرد. در این زد و خورد هفت نفر صاحب منصب انگلیسی و دویست و

هفتاد نفر از افراد قشون هندی بقتل رسیدند.

پس از این شکست وهن آور انگلیسها لازم دانستند که بهر قیمتی باشد دوباره اقتدار و شهرت نظامی خود را در عمان برقرار سازند و باینجهت سال بعد قشون معظمی از بمبی روانه ساختند. قشون مزبور در ماه مارس ۱۸۲۱ بحوالی بلدهٔ بنی بوعلی رسید وسربازان استخوان مقتولین جنگ سال قبل را بچشم دیدند که همانجا درصحرا پراکنده بود. مردان جنگی بنی بوعلی خواستند این دفعه هم رویهٔ سابق را تعقیب کرده ودشمن را بوسیلهٔ جنگ و گریز مغلوب ومتواری سازند لیکن خودشان شکست خوردند و سلاح خود را تسلیم دشمن نمودند. انگلیسها عده‌ای از ایشانرا باسارت بعمان وبمبی بردند وبعداز دوسال آنهارا بخرج خود دوباره بوطنشان معاودت دادندلیکن طایفهٔ مذکوراز آن ببعد دیگر نتوانست قدی علم نماید وموقع واهمیت سابق خود را درعمان بدست آورد.

✡

درطول زمان ثابت گردیدکه معاهدهٔ عمومی سال ۱۸۲۰ بواسطهٔ نزاع دائمی شیوخ عرب بایکدیگر نمی‌تواند حافظ امنیت وآرامش مطلق آبهای خلیج باشد ولازم است تجدید نظری در اوضاع جاریهٔ آنجا بعمل آید. معاهدهٔ مزبور برؤسا ومشایخ بومی اجازه می‌دادکه در دریا بایکدیگر بجنگند وفقط تجاوز به‌کشتی‌های مسافری وتجارتی‌را درحکم دزدی قرار داده وآنرا منع نموده بودلیکن اغلب رؤسای عشایر بعنوان وبهانهٔ جنگ بشرارت وراهزنی مشغول می‌شدند ومخصوصاً درموسم صید مروارید علناً شروع بغارتگری و دزدی می کردند. باین جهت درسال ۱۸۳۵ انگلیسها مشایخ عرب را وادار نمودندکه مصالحهٔ بحری بایکدیگر منعقدساخته ومتعهد شوندکه تامدت ششماه جنگ دریارا موقوف بدارند وضمناً دولت انگلیس متعهد شدکه هیچ نوع مداخله‌ای درزدو خوردهای ایشان درخشکی ننماید. انعقاد

این مصالحه بقدری مفید و نافع واقع گردید که شیوخ مزبور تاسنهٔ ۱۸۴۳ همه ساله آنرا تجدید نمودند واز آن ببعد هم آنرا دهساله قرار دادند .

با وجود این قرارداد گاهگاهی میان شیوخ عرب ، مخصوصاً مابین‌سلطان ابن سقر ودیگران مجادلاتی برپا می‌شد واغلب هم انگلیسها مجبور بمداخله در کار ایشان می گردیدند ولی روی هم رفته از آن تاریخ ببعد اوضاع خلیج قرین آرامش و سکونت بود و دزدیهای مهمی در آنجا اتفاق نمی‌افتاد . پس‌از اختتام دورهٔ دهسالهٔ « صلح دریائی » قرارداد دیگری‌بنام « معاهدهٔ صلح دائمی » درسنهٔ ۱۸۵۳ منعقد گردید . شرایط این مصالحه تقریباً شبیه بمواد عهدنامهٔ اولی بود جز آنکه‌یك مادهٔ مهم‌دیگر بدین مضمون بآن‌افزوده شده بودکه «مصالحهٔ دریائی کنونی مصالحهٔ دائمی وهمیشگی بوده ودولت انگلیس دراجرای‌کامل آن‌نظارت خواهد کرد » . برطبق این ماده هروقت نزاع واختلافی مابین قبایل رخ میداد بجای آنکه طرفین متشبث بجنگ وخونریزی شوند بمصادر امور انگلیس در خلیج مراجعه‌کرده واحقاق حق خود را می نمودند .

بدین ترتیب دولت انگلیس پس از مجاهدات متمادی و فداکاریهای بسیار موفق گردید که صلح وآرامش را برآبهای خلیج فارس مستقر سازد ولی مقصود او ازاینهمه مساعی واقدامات تنها حفظ منافع خودش نبود و وقتی درسنه ۱۸۲۰ معاهدهٔ صلح عمومی را مابین طوایف عرب منعقد نمود و آنها را ملزم به ترك شرارت و دزدی ساخت مصالح سایرملل را نیز درنظر داشت وبقصد منافع عمومی کار می‌کرد .

✡

برای تکمیل این قسمت از تاریخ خلیج فارس لازم است ذکری هم از دزد و راهزن مشهور کویتی موسوم به رحمان بن جابر بکنیم . این شخص از سال

۱۸۰۰ تا مدت بیست سال باعث وحشت واضطراب نواحی خلیج بود ومی‌توان ادعا کرد که هیچ یك از دزدان و راهزنان دریاهـای دیگر بپای تهور و جسارت او نمی‌رسیدند . جابر تامدت پنجسال با وهابیها دوست ومتحدبود ولی باشیوخ بحرین عداوت و دشمنی داشت. باینجهت وقتی درسنهٔ ۱۸۱۶ سلطان مسقط خواست ببحرین حمله نماید و وهابیها از شیخ بحرین طرفداری وحمایت کردند جابر دوستی خود رابا ایشان قطع کرده با پادشاه عمان همدست شد ودر موقعی هم که قشون مصری با وهابیها می‌جنگید وی طرف مصریها را اختیارکرد ومساعدتهای عمده باایشان نمود . بپاداش همین مساعدت عثمانی‌ها ایالت ساحلی موسوم به دمام راباوواگذار نمودند و وی درآنجا قلعه واستحکاماتی برپانمود وآنرا مقر وملجأ خود ساخت. جابر پنج یاشش کشتی بسیار بزرگ داشت که در هریك ازآنها دویست الی سیصد مرد مسلح بودند و بوسیلهٔ آنها در دریا بجهازات کویت و بحرین ومسقط وحتی بکشتی‌های بوشهر حمله نموده و هر کدام راکه زورش می‌رسید اسیر می کرد . « بوکینگام »[1] راجع باین شخص که وجودش شباهت به پهلوانان افسانه‌ها داشته است می گوید :

« پیروان واتباع اوکه عدهٔ آنها بدوهزار نفر بالغ می‌شد همه بوسیلهٔ دزدی وراهزنی امرار معاش می‌کردند وچون غالب آنها یاغلام سیاه زرخرید او بودند ویا بندهٔ عبد ومطیع او باینجهت درموقع خشم وغضب بیرحمانه باجان آنهابازی می‌کرد وهمان خونخواری وبیرحمی راکه درحق دشمنان خودداشت درحق ایشان بخرج میداد . این رئیس سفاك و خونخوار در منتهـای بساطت و سادگی لباس می‌پوشید وزندگی می کرد چنانکه‌اگر شخص غریبه‌ای اورا میدید بین اوواتباع وغلامانش تمیز نمی‌داد اما این بساطت وسادگی را بحدی رسانیده بودکه بکثافت

۱ــ « مسافرت درآشور و مد وایران » تألیف « بوکینگام » .

وکراهت منجرشده بود زیرا معمولاً پیراهنی می‌پوشید که از روز اول تاموقعی که پاره و مندرس می‌شد آنرا از تن خود در نمی‌آورد ونمی‌شست.

هیئت ظاهر رحمن بن جابر عبارت ازبدنی بلند وباریك ودست وپائی‌طویل ولاغر بودکه بر هرگوشهٔ آن اثرات زخم گلوله ونیزه وشمشیر مشاهده می‌شد و رویهم رفته متجاوز ازبیست جراحت دربدن داشت. قیافهٔ او فوق‌العاده زشت و سبع بود ودر این اواخر کورشدن یك چشم نیزبر کراهت منظراو افزوده بود. مشارالیه در اواخر عمر تقریباً حکم یکی از امرای جزء را پیدا کرده و کمتر بدزدی وراهزنی می‌پرداخت وباآنکه در دورهٔ شرارت خود مواظب بودکه‌آسیب و گزندی بدولت انگلیس و اتباع آن نرساند معذلك مرگ او باعث استقرار امنیت وآرامش‌کامل درنواحی خلیج گردید».

جابر درسال ۱۸۱۶ باسلطان عمان متحد شده بجزیرهٔ بحرین‌که درآنوقت تابع وهابیها بود حمله برد لیکن در جنگ شکست خورد و فراراً بخاك ایران گریخت و وهابیها قلعهٔ او را در دمام ویران نمودند. دوسال بعد مجدداً به دمام مراجعت‌کرد و مدتی در زد وخوردهای مشایخ عرب بایکدیگر مشارکت نمود. عاقبت بین او و شیوخ بحرین منازعه‌ای برپاشد ودر یکی از جنگها چون خود را مغلوب وناگزیر از تسلیم دید کشتیی راکه درآن سوار بود بدست خودآتش‌زد وباکلیه همراهانش بهلاکت رسید. جابر درتمام عمر خود رعایت حال انگلیسها راکرده و مراقب بودکه تصادمی باآنها پیدا نکند واز قرینهٔ دوستی ورفاقت‌شخصی او باامأمورین انگلیسی دربوشهر معلوم می‌شودکه باوجود معایبی‌که «بوکینگام» از او ذکر کرده است برخی صفات خوب وحسنه نیزدر او بوده است.

باسعیدو. حکومت‌بمبی پس‌ازجنگ رأس‌الخیمه‌وسرکوبی دزدان دریائی بفکرافتادکه مرکز واقامتگاهی بجهت توقف قوای دریائی‌انگلیس درخلیج‌فارس

تهیه نماید ودر نظر داشت که نقطه‌ای را که برای این منظور انتخاب می‌نماید حتی‌المقدور مرکزیت داشته باشدتا کشتی‌هابآسانی بتوانندازوقوع شرارت ودزدی جلوگیری کنند و بعلاوه قونسولگری انگلیس نیز از بوشهر بدانجا انتقال یابد بدین‌قصد چندین نقطه ازقبیل رأس‌الخیمه وقشم و« دارستان » وکیش و«سلاخ» درنظر گرفته شد وهیچکدام مورد پسند واقع نگردید تا بالاخره در سنهٔ ۱۸۲۲ باسعیدو واقع درجزیرهٔ قشم برای این منظورانتخاب شد وقوای بحری انگلیس مقیم خلیج درآنجا تمرکز یافت لیکن طولی نکشیدکه بواسطهٔ بدی آب وهوا و موجود نبودن‌لوازم زندگانی مجبورگردیدند آنجارا ترك‌گویند . امروزه چیزی که در این نقطه باقی است عبارت است از چندکلبهٔ محقرو یك قبرستان بزرگ ویك مریضخانهٔ مخروبه ویك مخزن کوچك زغال و انبار لوازم که سپرده بیکی از اهالی بومی است وگاهگاه بیرق انگلیس بر بالای آن افراشته می‌شود .

۱۳

تجارت برده

درقرن گذشته دولت انگلیس برای الغاء برده فروشی در تمام عالم ومخصوصاً در سواحل شرقی افریقا وجنوب غربی آسیا مساعی جمیله مبذول داشته است. راجع بموضوع برده فروشی در قرن هفدهم و نظریهٔ دولت انگلیس نسبت بآن اشاره‌ای درکتاب «هربرت» موسوم به «سفرنامهٔ دودمورکاتون» شده‌است ومنجمله مؤلف مزبور می‌گوید « درکشتی که سفیر انگلیس و همراهان او در سال ۱۶۲۶ از سورات ببندر عباس میرفتند متجاوز از سیصد غلام زرخرید بود که ایرانیها آنهارا از هندوستان خریده وبه مملکت خویش می‌بردند ...». در سال ۱۷۷۲ محاکم انگلستان قانونی وضع نمودند که بمحض آنکه غلامی وارد خاك جزایر بریطانی شود آزاد خواهدبود لیکن تجارت برده بوسیلهٔ جهازات انگلیسی همچنان متداول و معمول بود تا در سنهٔ ۱۸۱۱ بموجب قانون دیگری تجارت مذکور بکلی غدغن گردید ومجازات آن نفی بلد وتبعید معین شد. درسال ۱۸۳۳ باوجود مخالفتهای شدید اشخاص ذینفع حق مالکیت برده در تمام ممالک انگلیس ملغی گردید وپنج سال بعد آزادی مطلق کلیه غلامان اعلام شد. بعداز

آن کم کم موضوع الغاء برده‌فروشی بخارج از مملکت انگلستان هم سرایت کرد و سایر ملل نیز در این مسئله به‌بریطانیای کبیر تأسی جستند تا در سنه ۱۸۹۰ «کنفرانس عمومی بروکسل» برای منع تجارت سیاهان افریقائی تأسیس گردید[۱].

حال که بطورکلی رویه و سیاست انگلیس را نسبت بموضوع برده‌فروشی بیان کردیم لازم است ببینیم دولت مزبور بچه‌وسیله این مسئولیت اختیاری را که بمیل و ارادهٔ خود بعهده گرفته بود بانجام رسانیده و تا چه اندازه موفق بالغای تجارت برده در خلیج فارس گردید. چون نواحی مختلف خلیج همه از یکدیگر مجزا بوده و هرکدام کم وبیش استقلال سیاسی داشته‌اند اجرای این منظور بسیار سخت و دشوار بوده و طبیعتاً مدت‌های مدید وقت و استقامت لازم داشته است.

کسانی که مسئولیت الغای برده فروشی را بعهده‌گرفته بودند بایستی این نکته را رعایت نمایند که نظریه ملل اروپائی در قرن نوزدهم نسبت بآن موضوع هرچه بود قرآن آن‌را تجویز کرده و اجازهٔ خرید و فروش غلام را بمسلمین داده بود. اگر طریقهٔ اسیر کردن غلامان وطرز حمل ونقل ایشان بنقاط دوردست فجیع و رقت‌انگیز بود در عوض همینکه غلامان مذکور بمقصد معین می‌رسیدند اوضاع زندگانی آنها به‌مراتب بهتر ازوضعیات ایشان دروطن خودشان می‌شد زیر اقوانین اسلامی بعضی حقوق و امتیازات برای آنها قائل شده بود مثلاً اربابان موظف بودند

۱ــ بعضی از مواد قرارداد این کنفرانس اثرات مهمی در اوضاع تجارت خلیج فارس داشت. در ماده ۲۷ قید شده بود که هر وقت غلامی بجهازات جنگی دول امضاکننده پناهنده بشود باید فوراً آزاد گردد. ماده ۲۸ بکلیه عمال دول امضاکننده اجازه میداد که اگر غلامی را علی‌رغم میل و ارادهٔ خودش درجهازات بومی اسیر و گرفتار ببینندهر گونه اقدام لازم‌را برای استخلاص و آزادی او بعمل آورند. در ماده ۴۲ بکشتی‌های جنگی دول امضاکننده اجازه میداد که هر کشتی را که ظرفیت آن کمتر از پانصد تن بوده و مظنون باشتغال‌تجارت برده باشد در دریا تفتیش کرده و در صورت لزوم آن‌را توقیف نمایند. دول سه‌گانه انگلیس و فرانسه و عثمانی که در آنوقت در خلیج فارس نفوذ و اقتدار کلی داشتند این قرارداد را در سال ۱۸۹۲ امضا کرده و از همان تاریخ آنرا بموقع اجرا گذاشتند.

که خوراك و پوشاك غلام خود را بدهند و تا موقع مردن از او بخوبی نگاهداری کنند و برای او عروسی کرده و از اطفال وی مراقبت و نگاهداری نمایند. زندگانی غلامان در عربستان اگر سخت بود با زندگی متعارفی خود اعراب فرقی نداشت و بلکه از طرز معیشت و زندگی قبایل افریقائی بهتر بود. غلامان اغلب محل وثوق واعتماد واقع شده بمناصب عالیه می‌رسیدند و همینکه دیانت اسلام را قبول می‌کردند می‌توانستند برای خود آزادی تام و تمام تحصیل نمایند مخصوصاً که قرآن آزاد کردن بندگان را در جزو ثوابهای بزرگ قرار داده بود. همه ساله عدهٔ کثیری از غلامان آزاد می‌شدند و با کمال مساوات و برابری باسایر مردم زندگی می‌کردند و اغلب بواسطهٔ قوت وشجاعت خود و شهرتی که بامانت ودرستکاری داشتند جلب اعتماد و اطمینان دیگران را کرده و بزودی ترقی می‌نمودند. مسلم است که یک چنین وضع ثـابت و رضایت‌بخشی را بوسیلهٔ وضع قوانین و مقررات و حتی بزور قوهٔ بحریه پادشاهی انگلیس هم ممکن نبود به‌آسانی بهم زد و از بین برد.

منبع صدور غلام بخلیج فارس مشرق افریقا بوده است و اعراب بتمام نواحی آن‌جا دست‌اندازی کرده و اهالی را باسارت می‌بردند (جز اقوام سومالی ساکن دماغهٔ گاردافوئی را که مطابق قوانین اسلامی «حر» محسوب شده و مسلمانان اجازهٔ خرید و فروش آنها را نداشتند و همچنین چند طـایفهٔ دیگر افریقائی از نژادهای مختلف که در تحت حمایت ومدافعهٔ پرتغالی‌ها بودند). ازاین دو دسته گذشته سایر اهالی افریقا عموماً مورد حمله و دستبرد اعراب و تجار برده فروش واقع بودند که بوسائل عدیده آنهارا شکار کرده و بقصد فروش باطراف می‌فرستادند و هیچگونه قانونی در میان نبود که از عملیـات ایشان جلوگیری نماید. بنادر عمده‌ای که برده از آن‌جا صادر می‌گردید کیلوا و زنگبار وجوبه و براوا بودند.

فصل تجارت برده عموماً موقع وزش بادهای موسمی جنوب غربی یعنی از

ماه مه تا ماه‌سپتامبر بوده است و در سایر مواقع سال جهازات‌تجارتی مابین‌خلیج فارس و زنگبار و هندوستان به‌تجارت‌های مشروع اشتغال می‌ورزید زیرا از ماه اکتوبر تا اواخر آوریل بادهای موسمی شمال شرقی می‌وزد وحرکت کشتی‌ها در خطوط‌تجارتی‌سهل و آسان‌می‌باشد . رویهمرفته‌جهازات‌برده فروش سالی‌یکمرتبه آنهم فقط در عرض چندماه می‌توانستند برای خریدوحمل غلامان بافریقابروند.

مقصد و خط سیر غلامان را از بعدازخروج آنها از وطنشان نمی‌توان بطور قطع‌معین‌نمود . «کاپیتان کولومب» می گوید «ردپا واثراین‌بیچارگان‌را ازموقعی که درحوالی‌بحیرات افریقا اسیرشده ودر امتدادسواحل‌افریقا وعربستان حرکت می‌کنند تا موقعی‌که به‌بـازار عمومی برده فروشی در رأس‌الحد می‌رسند می‌توان دنبال نمود لیکن از آن‌جا دیگر از نظر نـاپدید شده و هیچگونه اثری ازخط سیر آنها باقی نمی‌ماند . عاقبت بعد از فروخته شدن در بازارآنها را می‌بینیم که یا در آبهای عمان بغواصی وصید مروارید مشغولند ، یا غلام مشایخ عرب‌شده‌اند و یا بنوکری و بندگی تجار ایرانی درآمده‌اند . »

انجمن الغاء برده فروشی در گزارش خود می‌نویسد «غلامان حتی ببصره و محمره نیز برده شده و از آنجا به‌حرمخانه‌های عثمانی هم داخل می‌شوند . » در خلیج فارس مرکز عمومی برای‌وارد کردن غلامان وخرید و فروش آنها موجود نبوده است . نمـایندهٔ انگلیسی مقیم خلیج در سنه ۱۸٤٤ می‌نویسد : « مسقط و سور بنادر اولیه‌ایست که غلامان را از زنگبار و بحر احمر آورده و به ممالك عثمانی و ایران و سند و عربستان و سواحل غربی هندوستان صادر می کنند » .

همین مؤلف می‌نویسد که در عرض سه ماههٔ اوت و سپتامبر و اکتوبر سال ۱۸٤۱ صد وهفده کشتی‌از جزیرهٔ خارگ گذشته است که ۱۲۱۷غلام در آنها بوده است . بیست سال بعد نمایندهٔ انگلیس درمسقط گزارش داد که متجاوز از سیزده هزار

غلام از آن‌حوالی عبور کرده واز این عده تقریباً چهارهزار نفر در رأس‌الحد و بندر سور پیاده شده‌اند.

از مطالعهٔ عهود و قراردادهائی که دولت انگلیس با حکمرانان مختلف نواحی خلیج منعقد ساخته است معلوم می‌شود که اقدامات‌آن دولت برای الغای تجارت برده تا چه اندازه پیشرفت حاصل نمود. دولت انگلیس در اجرای این نقشه‌بکلی‌دست‌تنها‌بود ودول دیگر نه‌فقط ابراز مساعدت وهمراهی بااونمیکردند بلکه غالباً اسباب مزاحمت او را فراهم ساخته ودر سر راه او موانع و مشکلات عدیده ایجاد می‌نمودند.

پس از محاربهٔ سال ۱۸۲۰ انگلیسها با رؤسای جواسم قراردادی در رأس‌ـ الخیمه منعقد ساختند که مادهٔ نهم آن می‌نویسد «اسیر کردن زنان و مردان و اطفال در سواحل افریقا و سایر نقاط و بردن ایشان بعنوان غلام در حکم غارت و دزدی دریاست واعرابی که‌این‌معاهده را امضا نموده‌اند هرگز بدین‌کار مبادرت نخواهند ورزید». لیکن رؤسای عشایر عرب اعتنائی بمقررات‌این‌عهدنامه‌نکرده و همچنان به‌عملیات برده‌فروشی سابق خود ادامه می‌دادند.

انگلیسها در سال ۱۸۱۲ معاهده‌ای باسلطان سعید امیر مسقط منعقدنمودند وبموجب‌آن اتباع سلطان را از فروش‌غلام بملل مسیحی ممنوع ساختند وبعلاوه قرار گذاشتند که‌یکنفر نماینده از طرف آنها در مستملکات‌افریقای شرقی‌سلطان اقامت نماید تا در تجارت برده تفتیش و نظارت کند و جهازاتی‌راکه حامل غلام به‌ممالك عیسوی هستند توقیف کند. منظور اصلی از انعقاد این معاهده‌آن بود که تجارت برده مابین افریقای شرقی وهندوستان ملغی گردد وچون هنوزموقع مناسب نبود که سلطان سعید را وادار به‌منع برده‌فروشی در تمام قلمرو مملکت و متصرفات خودش نمایند لهذا عمداً منطقهٔ وسیعی مابین ساحل افریقا و عمان

آزاد گذاشته شد تا اعراب در آن منطقه به تجارت غلام مشغول باشند. اتفاقاً احتیاط و پیش‌بینی انگلیسها در این مورد خیلی بموقع بود زیرا مسلمانان چون مطابق قوانین مذهبی خود خرید وفروش برده را مجاز می‌دانستند ودر طول زمان عادت بداشتن غلام وزرخرید کرده بودند اگر بنا می‌شد یکمرتبه تجارت مذکور غدغن گردد موجبات شورش وهیجان آنها فراهم می‌آمد. بعلاوه هرگاه در قلمرو سلطنت مسقط بیش از این سخت گیری می‌شد تجارت برده در ممالك ایران و عثمانی وسایر امارت‌نشینهای مستقل مانند قطیف توسعه می‌یافت و چون هنوز با ممالك مزبور قراردادی برای الغای برده‌فروشی منعقد نگردیده بود لهذا کلیه مساعی انگلیسها بی‌نتیجه می‌ماند.

در سنه ۱۸۳۸ دولت انگلیس سلطان مسقط را راضی نمود که در مواد عهدنامهٔ سال ۱۸۲۲ تغییراتی بدهد و مقررات جدیدی بر شرایط سابق آن بیفزاید. مطابق این مقررات بکشتی‌های انگلیسی اجازه داده شد که هرگاه جهازات عمانی را در خارج از منطقهٔ مجاز مظنون باشتغال به تجارت برده بدانند آنها را تفتیش نمایند ودرصورتیکه ثابت شود که جهازات مذکور حامل غلام بجهت فروش هستند آنها را توقیف کنند[1]. این معاهده در تعقیب قراردادهای دیگری منعقد گردید که همان اوقات با سایر مشایخ عرب بسته شده و ما شرح آنرا در صفحات بعد خواهیم داد.

در سال ۱۸۴۵ عهدنامهٔ جدیدی منعقد شد وبه‌موجب آن سلطان مسقط متعهد گردید که اولا صدور برده را از متصرفات خود در افریقا اکیداً غدغن کرده و

۱ــ خرید وفروش اهالی سومالی به‌عنوان برده‌نیز غدغن گردید ومجازات آن در ردیف مجازاتهای دزدان دریائی قرار داده شد زیرا فقهای اسلام قوم مزبور را «حر» دانسته واسیر کردن آنها را تحریم نموده بودند. مطابق قرارداد جدید بنادر کوادر و چاه‌بهار نیز بروی تجارت برده مسدود گردید.

متخلفین را به‌شدیدترین مجازات‌ها تنبیه نماید. ثانیاً ورود غلام را از هر نقطهٔ افریقا به‌مستملکات خود در آسیا ممنوع سازد. ثالثاً نفوذ و اقتدار خود را به‌کار برده و شیوخ عربستان و بحر احمر و خلیج فارس را وادار نماید که از ورود غلامان افریقائی به‌ممالك خود جلوگیری به عمل آورند. برطبق این قرارداد به‌جهازات بحریهٔ شاهی و بحریهٔ هندوستان و کمپانی هند شرقی اجازه داده شد که کشتی‌های عمانی را که مشغول تجارت برده هستند توقیف وضبط نمایند. ضمناً معاهده‌ای هم قریب به‌همین مضمون با صُحار که در آنوقت امارت‌نشینی مستقل بود منعقد گردید ومتعاقب آن قانونی از پارلمان انگلیس گذشته معاهدات مذکور را تصویب نمود و به‌صاحب‌منصبان انگلیسی اجازه داده شد که مقررات آن‌را به‌موقع اجرا بگذارند[1].

کلیه قراردادهای مذکور با سلطان سعید که در آن وقت پادشاه مسقط و زنگبار بود منعقدگردیده بود لیکن پس ازوفات او درسنه ۱۸۵۶ چون حکومت مسقط و زنگبار از یکدیگر مجزا شد و کم‌کم اجرای مقررات عهدنامهٔ سابق بتعویق افتاد دوباره درسنه ۱۸۷۳ قراردادهای جداگانه‌ای با امرای مسقط وزنگبار بسته شد. به‌موجب قرارداد جدید واردکردن غلام بایالات‌متصرفی سلطان مسقط اکیداً غدغن گردید و مقرر شد که کشتی‌های انگلیسی جهازات حامل برده را توقیف نمایند. کلیه بازارهای خرید وفروش غلام رسماً بسته شد و سلطان متعهد گردید که با تمام قوا در حمایت و نگاهداری غلامان آزاد شده بکوشد. دولت انگلیس نیز تعهد کرد که در ایالات تحت‌الحمایهٔ خود در هندوستان از خرید و فروش ونگاهداری غلام جلوگیری بعمل آورد. اما ازتمام شرایط عهدنامهٔ مذکور

۱ـ در سنهٔ ۱۸۶۸ به‌قنسول انگلیس در مسقط اجازه داده شد که هریك از اتباع انگلیس راکه متهم به‌خرید وفروش برده باشند شخصاً محاکمه نماید.

مهمتر ماده‌ای بود که بموجب آن هر کس قدم بخاك سلطان مسقط می گذاشت آزاد مطلق محسوب می‌گردید . از طرف دیگر پادشاه زنگبار نیز معاهده‌ای بست که از آن ببعد تجارت برده را در قلمرو مملکت خود موقوف نماید[۱].

مابین سنوات ۱۸۳۸ و ۱۸۴۷ قراردادهای دیگری شبیه بقرار داد سلطان مسقط با مشایخ مختلف عمان منعقد گردید و بموجب آن پنج نفر از شیوخ مستقل متعهد شدند حمل و نقل برده را بوسیلهٔ جهازات اتباع خود غدغن نمایند و ضمناً اجازه دادند که کشتی‌های مظنون مورد تفتیش واقع شده و درصورت اثبات جرم آنها توقیف گردند . در سال ۱۸۵۶ بموجب معاهدات جداگانه هر یك از شیوخ عمان تعهد کردند که اگر غلامی وارد خاك آنها شود او را گرفته تسلیم مأمورین دولت انگلیس نمایند .

شیخ بحرین نیز معاهدهٔ شیوخ عمان را قبول و امضا کرد و بعلاوه در سنه ۱۸۶۱ قرارداد مهم دیگری بست که از تجارت برده و سایر عملیات بیرویه در دریا خودداری نماید بشرط آنکه دولت انگلیس از او حمایت کند[۲].

اما راجع بایران ، شاه درائر اقدامات نمایندهٔ سیاسی انگلیس مقیم طهران فرمانی در سنه ۱۸۴۸ صادر نمود و بموجب آن ورود و صدور برده را در خاك ایران از راه دریا غدغن کرد ولی قراری در خصوص منع تجارت مذکور از راه خشکی نداد . برای اجرای این فرمان درسنهٔ ۱۸۵۱ قراردادی به‌مدت یازده‌سال مابین دولت ایران و انگلیس منعقد گردید و بکشتی‌های جنگی انگلیس اجازه داده شد که جهازات تجارتی ایران را تفتیش نمایند که بحمل و نقل غلامان افریقائی

۱ـ قبل از آن تاریخ به‌غلامان زنگبار اجازه داده نمیشد که از اول ژانویه تا اول ماه مه در آبهای واقع در قلمرو حکومت سلطان زنگبار مسافرت نمایند . بنابراین تا مدت چهار ماه تجارت برده ممنوع ودر بقیهٔ مدت سال مجاز بوده است .

۲ـ راجع به‌تجارت برده هیچگونه قراردادی با شیوخ قطر وحساو کویت بسته نشد .

مبادرت نورزند ولی شرط شد که تفتیش جهازات مظنون باحضور مأمورین رسمی ایران بعمل آید و اگر در جهازی غلام سیاه یافت گردید غلامان‌را انگلیسها با خود ببرند وکشتی را تسلیم دولت ایران نمایند. ضمناً مقرر شد که غلامانی که از مأمورین ایران در بوشهر تذکره می‌گیرند درموقع مسافرت دریا آزاد باشند وکسی متعرض حال ایشان نگردد. قرارداد مذکور پس از خاتمهٔ جنگ ایران و انگلیس در سال ۱۸۵۶ مجدداً در حین انعقاد صلح مملکتین در پاریس به‌مدت دهسال تمدید یافت و همچنان باقی بود تا در سال ۱۸۸۲ که بجای آن معاهدهٔ دیگری در طهران منعقدگردید.

تنها دولت دیگری که در موضوع تجارت برده در خلیج فارس مداخله داشت و باید در خصوص آن گفتگو کنیم دولت عثمانی است. غیر از فرمانی که پاشای بغداد در سنه ۱۸۱۲ صادر کرد و مقرر گردانید که اگر اهالی هندوستان بعنوان غلامی در بصره فروخته‌شوند آنها را بنمایندهٔ انگلیس‌درآنجا تسلیم‌نماید تا سنه ۱۸۴۷ هیچگونه اقدام دیگری از طرف بابعالی عثمانی برای الغای برده فروشی بعمل نیامد. در سال مذکور سلطان عثمانی بنا بتقاضای دولت انگلیس فرمانی صادرکرد و جهازات تجارتی مملکت خود را از مداخله در تجارت برده منع نمود. در سنه ۱۸۸۰ قراردادی مابین‌دولت انگلیس و دربار‌استانبول منعقد گردید و بموجب آن دولت عثمانی‌متعهد شدکه از ورود برده بقلمرو آن‌مملکت جلوگیری نماید واجازهٔ‌صدور غلامان‌را هم‌بخارج ندهد مگرآنکه سمت‌نوکری شخصی داشته و همراه اربابان خود مسافرت کنند.

این بود خلاصه‌ای از اقدامات سیاسی و حقوقی که دولت انگلیس در راه الغای‌برده فروشی بعمل‌آورد. حال لازم‌است ببینیم دولت مزبور از قراردادهایی که با ایالات و ممالك مختلفه بسته بود بچه وسیله استفاده‌کرده وآنها را چگونه

برای اجرای مقصود خویش بموقع اجرا گذاشته است . در ابتدای کار بواسطهٔ اختلافات محلی فوق‌العاده‌ای که در نواحی خلیج موجود است دولت انگلیس مجبور بود موضوع الغاء برده فروشی را تا اندازهٔ مهمی بحسن تدبیر و بصیرت مأمورین خود در خلیج واگذار نماید لیکن همین که در سنه ۱۸۵۲ معاهدات سابق‌الذکر با دولت ایران و عثمانی و ایالات مستقل عربستان بسته شد موقع آن فرا رسید که اقدامات مجدانهٔ رسمی در این زمینه بعمل آید .

ابتدا انگلیسها اجازه نداشتند و نمی‌توانستند بوسیلهٔ جهازات خود در خلیج فارس و آبهای مجاور آن تفتیش و نظارت کنند لیکن در سنه ۱۸۵۲ یکی از کشتی‌های بحریهٔ هندوستان موسوم به «دجله» در مدخل خلیج ساخلو گذاشته شد که ساحل بطانه و سایر نقاط مظنون را مورد تفتیش و مراقبت قرار دهد و از جهازات حامل برده که میان افریقای شرقی و عمان رفت و آمد می کنند جلوگیری بعمل آورد . اما رفته رفته معلوم شد که قوا و مهمات کشتی مذکور برای انجام وظیفهٔ مهم و سنگینی که بعهدهٔ آن محول شده است کافی نیست و از ساکنین نواحی خلیج نیز نمی‌توان انتظار معاضدت و تشریک مساعی داشت . باین جهت ثابت گردید که برای جلوگیری قطعی از تجارت برده باید نظارت و مراقبت کامل در سواحل افریقا که غلام از آنجا صادر می‌شد بعمل آید ولی سواحل مذکور طول و وسعت بسیار داشت و چون بقدر کافی کشتی برای حراست آن موجود نبود لهذا نتایج مطلوبه از این اقدامات حاصل نگردید چنانکه مابین سنوات ۱۸۵۲ و ۱۸۵۵ مأمورین انگلیس در خلیج فقط ۷۸ غلام را توانستند آزاد کنند .

بمرور ایام مأمورین منع تجارت برده بیشتر متوجه این نکته شدند که جلوگیری از خرید و فروش غلام باید در خارج از حدود خلیج فارس بعمل آید نه در داخل آن و اگر از صدور برده در خود افریقا جلوگیری شود واصلاً اجازه

ندهند که غلامی وارد آبهای خلیج گردد بسیاری از اشکالات سیاسی خلیج فارس مرتفع خواهد شد. کشتی « فالکلاند » که مابین جاسك و سحار مأموریت داشت پیشرفتهای عمده‌ای در منع این تجارت حاصل نکرد و وارد کردن غلامان بعده‌های خیلی زیاد در سواحل ایران ادامه داشت. درسال ۱۸۶۰ نمایندهٔ سیاسی انگلیس مقیم زنگبار تخمین زده بود که سالیانه متجاوز از ده‌هزار غلام از افریقای شرقی بخارج صادر می‌گردد. به‌عبارت اخری اقدامات ضد برده فروشی چندان مفید ومؤثر واقع نشده ودرسال ۱۸۶۲ هنوز تجارت مذکور به‌شدت سابق خود باقی بود.

دراوایل سال ۱۸۷۰ جهازات جنگی انگلیسی موسوم به «پرستو» و «کرکس» که مأمورساخلوی رأس‌الحد شده بودند اقدامات مهمی انجام‌داده و نسبتاً پیشرفتهائی حاصل کردند. جهاز «کرکس» یك کشتی بزرگ‌را که حامل ۱۶۹ نفر غلام اززن و مرد و اطفال کوچك بود اسیر ساخت و ناخدای آن را سلطان مسقط محبوس نموده وکشتی را آتش زد. دراین موقع از طرف مأمورین انگلیس بکلیه شیوخی که با دولت بریطانی عهدنامه بسته بودند یادآوری شد که تعهدات خود را انجام دهند و در نتیجه اقدامات مؤثری برای منع تجارت‌برده بعمل آمد. از توصیفی که روزنامهٔ تایمز هندوستان مورخه اکتوبر ۱۸۷۲ راجع بکشتی اسیر شدهٔ فوق‌الذکر نموده است معلوم می‌شود که تجار برده فروش تا چه اندازه بقساوت و وحشیگری رفتار می‌کرده‌اند. روزنامهٔ مذکور می‌نویسد:

« در آن موقع ممکن نبود عدهٔ حقیقی غلامان‌را معین نمود زیرا همه در یك‌محوطهٔ‌کوچك عرشه گردآمده ووضع رقت‌انگیز ایشان‌شباهت‌بلانهٔ‌مورچگان پیدا کرده بود. محل سکونت این بیچارگان بقدر یك انگشت در لجن وکثافت فرو رفته و بوی متعفنی از آن متصاعد بود. در انبار تحتانی کشتی یکعده اطفال بیگناه و بدبخت که‌گرفتار زخم آبله و سایر امراض بودندروی هم‌ریخته ویکی

از فجیع‌ترین مناظر عالم انسانیت را تشکیل می‌دادند. کثافت و آلودگی کشتی بقدری بود که خود ملاحان هم بصعوبت درقسمت‌های فوقانی آن زیست می‌کردند. وقتی غلامان را بجهاز «کرکس» انتقال دادند بیچاره‌ها بقدری ضعیف وفرسوده بودند که قوت حرکت از ایشان ساقط شده بود وآنهارا برروی تخته حمل و نقل می‌دادند. همه‌کس متعجب است‌که این بینوایان درمقابل آنهمه شدائد ومشقات چگونه تاب آورده و استقامت ورزیده‌اند... اما از همهٔ این کیفیات فجیع‌تر و هولناکتر داستانی بودکه خود غلامان از مظالم اعراب نقل می‌کردند و می‌گفتند وقتی آبله درمیان ایشان بروزکرد عربهای قسی‌القلب یك‌یك ایشان را از کشتی بدریا می‌انداختند بطوری که بعد از چند روز چهل نفر از آنها بدین ترتیب بهلاکت رسیدند».

درسنه ۱۸۷۱ کمیته‌ای ازطرف مجلس عوام انگلیس برای رسیدگی بموضوع برده فروشی معین گردید و «سربارتل‌فرر» ازجانب کمیتهٔ مزبور بزنگبار رفته و در آنجا معاهده‌ای راجع بالغاء تجارت برده باسلطان منعقد ساخت. متعاقب انعقاد این قرار داد کشتی جنگی انگلیس موسوم به «لندن» مأمور ساخلوی سواحل زنگبارشدکه ازصدور غلام ازآنجا جلوگیری بعمل آورد. کشتی مذکور مدت دهسال درزنگبار توقف نمود ودرعرض این مدت «خرید وفروش کلی» غلام بطور موقت موقوف گردید لیکن باز عده‌های قلیل کنیز وغلام بخلیج فارس صادر می‌شد و تجار این حیله را بکار می‌بردند که برای رهائی از تفتیشات کشتی‌های انگلیسی بیرق فرانسه را بجهازات خود نصب می‌نمودند. اما باوجود آنکه برده فروشی بمقادیرکم هنوز رواج داشت امیدواری کامل میرفت‌که دیریازود تجارت مزبوربخودی خود ازمیان برود ومنسوخ گردد. دراوایل سال ۱۸۸۰ برده‌فروشی مجدداً رواج وشیوع یافت وعلت آن این بودکه اولاً جهاز «لندن» از زنگبار

رفته بود وثانیاً قحطی بسیارشدیدی در آن مملکت بروز کرده وبواسطهٔ سختی امر معیشت قیمت غلامان تنزل یافته بود . بعلاوه پیش آمدهای ناگوار سودان هم تا اندازهٔ مهمی ازنفوذ و اعتباردولت انگلیس کاسته ومساعی آنرا در موضوع الغاء برده فروشی بی‌اثر نمود .

باین واسطه جهازات جنگی انگلیس بر تفتیش ومراقبت خودافزودند لیکن باوجود همهٔ این مراقبت‌ها وبا آنکه کشتی‌های مظنون مرتباً مورد تفتیش ونظارت واقع شده وغالباً تجاربرده فروش دستگیر ومحبوس می گردیدند معذلك تجارت برده باز بوسائل غیرمعلومی باقی بود وحتی روزبروز هم توسعه می‌یافت . اهالی بطانه ظاهراً بیش ازسایر قبایل عرب دراین امرمداخله داشته وبندر سور واقع درنزدیکی رأس‌الحد مرکز عمدهٔ برده فروشی بوده است . در اوایل سال ۱۸۹۰ استعمال بیرق فرانسه برای فرار از تفتیشات بحری در کشتی‌های متعلق باهالی مسقط وسورعمومیت پیداکرده ورفته رفته جهازات حامل‌برده دائرهٔ ایاب وذهاب خود را تابصره نیز توسعه دادند . سلطان ترکی پادشاه مسقط با آنکه بی‌نهایت متمایل بود که در اجرای سیاست ضد برده با دولت انگلیس مساعدت و تشریك مساعی نماید لیکن‌ازترس فرانسویها جرأت نمی‌کرد ازجهازات قاچاق جلوگیری بعمل آورد .

در نتیجهٔ تحقیقات معلوم شد که سیاهان افریقائی راکشتی‌های سور بدان بندر میآورند وغالب آنها برای پی گم کردن بیرق فرانسه را استعمال می‌نمایند. غلامان معمولاً درخود سور از کشتی پیاده میشدند لیکن صاحبان جهازات شرکا وهمدستائی در رأس‌الحد وسایر نقاط داشتند وهمین که بوسیلهٔ ایشان از رسیدن کشتی‌های جنگی انگلیس مستحضر می‌شدند اسرای خود را در « جمیله » یا « لشخره » پیاده کرده واز آنجا آنهارا از راه خشکی‌بسور وسایر مراکز برده‌

فروشی می بردند. در اینوقت تقریباً سالیانه سیصد غلام بسور وارد می شد و همهٔ آنها از طریق خشکی بایالات عمان و بحرین اعزام می گردیدند. بندر سور بزودی در تجارت برده کسب شهرت و اهمیت کرد و بالنتیجه ثابت گردید که برای جلوگیری قطعی از این تجارت مذموم باید بازار برده فروشی سور را ازمیان برد ولی مانع عمده در راه اجرای این مقصود مدافعهٔ شدیدی بود که فرانسویها از بیرق خود می کردند و حمایتی که عمال و نمایندگان «آزادی و مساوات و برادری» از تجارت برده بعمل می آوردند. کشتی های انگلیسی همچنان بتوقیف و ضبط جهازات حامل برده ادامه می‌دادند لیکن بواسطهٔ اصرار وپافشاری فرانسویها درموضوع حمایت ازبیرق خود اشکالات سیاسی عمده تولید می گردید.

درنتیجه انگلیسها ازسنه ۱۸۹۶ تامدت سه سال دست از تفتیش و نظارت خود در آبهای مجاور عمان کشیدند. باین واسطه میزان واردات برده مخصوصاً در سور خیلی زیادشد چنانکه نمایندهٔ سیاسی انگلیس مقیم مسقط گزارش داده بود که درعرض سنوات ۱۹۰۰ و ۱۹۰۱ درحدود هزار غلام سیاه افریقائی بسور وارد گردیده ودرسال ۱۹۰۲ نیز تجارت برده همچنان رواج ورونق داشته‌است. مادامی که موضوع بیرق فرانسه حل نشده بود اوضاع بهمان حال باقی بود و مسئلهٔ جلوگیری از فروش برده عملی نمی‌شد.

دراین اثنا ازناحیهٔ بسیار دوری ضربت سخت وناگواری بتجار برده فروش عمان وارد آمد. حاکم پرتغالی موزامبیك اطلاع حاصل نمود که یکدسته از جهازات مظنون عرب درخلیج «ساماکو» واقع درصد میلی شمال موزامبیك لنگر انداخته‌اند وپس ازتحقیقات کامل معلوم شدکه عده‌ای ازاعراب عمانی ناحیه مذکور را بزور بتصرف خود در آورده و بکمك شیخ ساماکو مشغول خرید وصدور غلام هستند. کشتی های جنگی پرتغالی بمحل اقامت ایشان حمله برده ودوازده فروند

جهازات آنان را که اغلب هم بیرق فرانسه همراه داشتند اسیر نمودند و در مقر ایشان ۷۲۵ غلام پیداکردند. سپس پرتغالیها، اعراب را محاکمه کرده وآنهارا محکوم به ۲۵ سال تبعید بسر زمین «آنگولا» نمودند. محبوسین مذکور یا از اهالی سور وعمان بودند ویا ازافراد قبایل بنی‌بوعلی وجنابه. این حادثه ضربت بسیارسختی بسوداگران سور وبتجارت عمومی برده درخلیج‌فارس واردآوردلیکن درعین حال ثابت نمودکه برده فروشی هنوز کاملاً رواج دارد وتشکیلات منظمی برای تجارت‌آن درکار است. یك اقدام مفید ومؤثر دیگرکه درسنه ۱۹۰۵ بعمل آمد این بودکه دیوان داوری‌لاهه مقرراتی راجع باستعمال‌بیرق فرانسه درعمان وضع نمود وبالنتیجه نمایندهٔ سیاسی آن دولت درمحل مجبور شد استعمال بیرق فرانسه را بتوسط جهازات بومی محدود سازد.

تا کنون راجع بـه تجارت برده در ایران یعنی درسواحل فارس ومکران چیزی نگفتیم. با آنکه تجارت مذکور در خاك ایران مـانند عربستان شیوع و توسعه نداشت معذلك‌اغلب برده فروشی‌بدانجا هم‌سرایت می کرد وصادرکنندگان آن بازتجار سور بودند. مأمورین دولتی ایران مخصوصاً درشیراز مقررات‌عهد- نامه‌های سال ۱۸۵۱ و ۱۸۸۲ را عمداً نقض می‌نمودند و برای الغاء برده فروشی هیچگونه مساعدتی بادولت انگلیس نمی‌کردند. درسواحل مکران برده بخارج صادر می‌شد بدین معنی که مزدوران تجار بلوچ‌های بیچاره را دستگیر کرده و آنهارا بدلالان عمانی میفروختند. درسال ۱۹۰۴ ازبین ۹۵ نفرغلام که درمسقط آزاد شدند شصت نفرآنها ایرانی یابلوچ بودندکه همگی ازمکران بساحل‌بطانه واقع درعمان فرستاده شده بودند. اغلب غلامان سواحل ایران به بندر گوادر که جزومضافات عمان بود یا به‌تلگراف خانه‌انگلیسها درجاسك پناهنده میشدند.

جهازات. در اینجا بی‌مناسبت نیست نوع جهازات مخصوص تجارت برده

را تشریح کنیم و برای این مقصود بهتراست عین توصیفی را که «کاپیتان کولومب» درسنه ۱۸۷۳ ازجهازات مذکورنموده است نقل نمائیم تامشکلات ومشقات کسانی که مأمور جلوگیری‌از برده فروشی‌بودند بهتر معلوم شود. «کولومب» می گوید:

« کشتی‌های حامل برده و جهازات دیگری که مابین عمان و زنگبار بـه تجارت مشغولند عموماً بردو نوعند وبنام بغله موسوم می‌باشند . بغله‌های کوچك شبیه بقایق‌های متعارفی است و بزرگترین آنهارا که تاکنون من دیده‌ام بیش از ۳۵۰ تن ظرفیت نداشته است .

بغله ازهرحیث شبیه بگلابی است که آنرا ازطول نصف کرده باشند .این جهازات اغلب عرشه ندارند ومعمولاً درقسمت فوقانی آنها حجرات وسیعی‌است که ناخدا و خانوادهٔ او یا مسافرین متشخص‌تر درآنها می نشینند .

بغله دارای دو دگل است یکی بزرگ و دیگری کوچك وهمچنین دارای دو بادبان است که یکی رادر موقع روز وآرامی هوا بکار می‌برند ودیگری را در وقت شب وانقلاب دریا .

جهـازات مذکور فوق‌العـاده سریع‌السیرند چنانکه در موقع وزش بـاد تندروترین کشتی‌های جنگی‌ما ازتعاقب آنهاعاجز مانده وبگردآنها نمیرسند. من خودم هروقت باکشتی‌های بخاری بسرعت ساعتی ده میل ونیم بتعقیب آنهارفته‌ام موفق‌برسیدن بآنها نشده‌ام .

بغله‌هاعموماً شکاف‌دار وغیر محفوظند و سالیانه‌عدهٔ‌کثیری از آنها دردریا می‌شکنند و غرق می‌شود ولی چون همیشه در مجـاورت ساحل حرکت می کنند به‌این‌جهت مسافرین آنها زیاد تلف نمی‌شوند. وقتی بغله بسرعت حرکت می‌کند اگر بخواهند آن را نگاهدارند بفوریت می‌شکنند و از هم متلاشی می‌شود . . .

هر بغله خواه اشتغال به‌تجارت مشروع داشته باشد و خواه به‌تجارت غیرمشروع

اسلحه با خود حمل می‌کنند و سلاح آن عموماً عبارتست از تفنگ وشمشیر ونیزه وسپر ولی هیچوقت توپ همراه نمی‌برد. آبرا معمولاً در چلیك‌های بزرگ که از صد تا صدوپنجاه «گالون» ظرفیت دارد حمل می‌نمایند.»

در حین مسافرت بطور کلی با غلامان بدرفتاری نمی‌شده است ولی گاهی‌هم چنانکه سابقاً اشاره کردیم ظلم و قساوت فوق‌العاده در حق ایشان بعمل می‌آمده است. «کاپیتان کولومب» می‌گوید:

«وضع و حال غلامان درموقع عبور ازدریای عربستان چندان‌فرقی باحال حاصبانشان ندارد جزآنکه جای‌آنها قدری تنگ‌تراست وبه‌این‌واسطه مجبورند بیکدیگر بچسبند. البته یکنفر انگلیسی تاب صدمات و مشقات چنین مسافرتی را نخواهد داشت و اگر دچار آن بشود یقیناً از پا درخواهد آمد لیکن هرگاه طریقهٔ مسافرت‌خود اعراب وخانوادهٔ آنها را ازعربستان بزنگبار در نظربگیریم خواهیم دید که بهیچوجه تبعیضی در حق غلامان نمی‌شود و ظلم و اجحافی درکار ایشان نیست. باید دانست‌که ازدحام و تنگی جا آن‌قدر که اروپائیها و آسیائیها را صدمه و زحمت می‌دهد بحال سیاهان آفریقائی مؤثر واقع نمی‌شود و بهمین جهت غالباً مشاهده می‌کنیم‌که غلامان مشقات‌وصدمات مسافرت‌را به‌آسانی‌تحمل کرده و حتی در حین سفر چاق و فربه هم می‌شوند و غالباً از وضع خود راضی هستند. ولی وای بوقتی‌که مرض و قحطی در میان آنها بیفتد زیرا آنوقت خدا می‌داند که این جماعت بیچارگان بچه‌حال وروزی خواهند افتاد! با وجود اینها اگر ازمن بپرسند ترجیح خواهم داد که دوهفته بوضع زندگی‌غلامان دربغله‌های اعراب بمانم تا آنکه یك شب را درکلبهٔ دهاقین جنوب ایرلند که اربابان آنها مبالغ هنگفت پول در بانك دارند بسر برم.... آنچه را که من اینجا شرح می‌دهم با چشم خویش مشاهده نموده‌ام و ازروی مشاهدات خود درقضایا حکمیت

می کنم ».

نمایندهٔ سیاسی انگلیس مقیم خلیج در سال ۱۸۴۴ نوشته است: « رفتاری که باسیاهان افریقائی می‌شود بهیچوجه سخت وظالمانه نیست ودر موقع مسافرت دریا حتی دست‌وپای ایشان‌راهم‌از زنجیر بازکرده‌وآنهارا کاملاً آزادمی‌گذارند. غذای آنها عبارت از مقدارکافی برنج وخرما وماهی است ویك قطعه پارچهٔ‌ضخیم هم دارند که برای ستر عورت بکمرخود می‌پیچند. غلامان ازموقعی که به‌مقصد معین رسیده و فروخته می‌شوند زندگانیشان قرین آسایش و رفاه می گردد زیرا خریداران آنها چون پول داده‌اند آنها را جزو مایملك بهادار خود می‌شمرند و کمال مراقبت‌را در بارهٔ خوراك ولباس ایشان بعمل می‌آورند که مبادا بیمارشوند و بمیرند. در عوض آنها هم با کمال میل و رغبت خاطر کار می‌کنند وعلی‌الظاهر از زندگانی خود بسیار راضی وخشنودند. »

وظیفهٔ مأمورین منع تجارت برده هرچنددرظاهر آسان به‌نظر می‌رسدولی در حقیقت بسیار سخت و دشوار بوده است. جهازات انگلیسی مأمور جلوگیری از برده فروشی اقتدار و اختیار زیـاد داشته‌اند لیکن اغلب بزحمت می‌توانستند از اختیارات خود استفاده‌کرده و قدرت خویش‌را به‌کار برند. از جمله‌دستوراتی که برای توقیف جهازات حامل برده بصاحب‌منصبان انگلیسی‌داده شده بود یکی این بودکه « اگر درضمن تجسسات و تفتیشات خود یقین حاصل‌کردیدکه جهازی اشتغال به‌تجـارت برده دارد و مشمول مقرراتی است که بشما ابـلاغ شده است می‌توانید آنرا توقیف نمائید ومأخذشما برای آنکه کشتی‌هارا مشغول به‌تجارت و حمل برده تشخیص دهید آنستکه اولاً درکشتی غلام سیاه ببینید و ثانیاً اسباب و ادوات مربوط به‌اسیر کردن غلامان از قبیل دام شکاری و غل و زنجیر و امثال آن‌را در آن پیدا کنید. »

تا سال ۱۸۸۹ مرسوم بود که کلیه غلامان آزادشده را به‌بمبی می فرستادند مگر آنکه خود آنها متمایل می‌شدند که در خلیج فارس بمانند. ولی بالاخره اولیای حکومت هندچون ازدیاد روزافزون سیاهان‌را درقلمرو حکمرانی خویش باعث اختلال اوضاع وبهم‌خوردن انتظامات می‌دانستند مصمم شدند که محل دیگری را برای اعزام ایشان پیدا کنند و عاقبت پس ازمطالعات زیادافریقای شرقی رابرای این منظور انتخاب نمودند. ضمناً اولیای دولت زنگبار با این تصمیم موافقت کرده و ترتیبی دادند که غلامان آزاد شده پس از عزیمت از خلیج فارس در نخلستانهای سلطان مشغول کشت و زراعت شوند.

بنابرآنچه در این فصل گفته شد بخوبی معلوم گردید که موضوع الغاء تجارت برده در آبهای خلیج فارس کار سهل و آسانی نبوده و برای دولت انگلیس زحمات و مشقات فوق‌العاده داشته است. و وسائل وتدابیری که بریطانیای کبیر برای جلوگیری از تجارت برده اتخاذ نموده بود در طول زمان کامل‌تر ومؤثرتر گردید لیکن هنوز این موضوع بکلی خاتمه نیافته است و گاهگاه دزدیهایی در دریا اتفاق می‌افتد و شاید برده فروشی نیز به‌مقدار خیلی کم هنوز رواج دارداما البته هروقت این قبیل عملیات کشف گردد مرتکبین آن سریعاً تنبیه و مجازات می‌شوند. اگر اقدامات دولت انگلیس برای از میان بردن اصول برده‌فروشی در نواحی خلیج فارس کاملاً و بطور دلخواه مفید و مؤثر واقع نشده است انصافاً نمی‌توان آن را حمل بر مسامحه و عدم مراقبت مأمورین آن دولت درگذشته و حال نمود و هیچگونه مسئولیتی را متوجه ایشان دانست.

۱۴

توسعهٔ امارت نشین‌های عرب

در قرن نوزدهم یکعده از ایالات عربستان کم و بیش استقلال سیاسی یافتند و ظهور آنها تأثیرات مهمی دراوضاع عمومی خلیج فارس نمود. اینک ما شمه‌ای از تاریخچهٔ هر کدام را در اینجا ذکر می کنیم:

مسقط ـ تا این تاریخ مسقط جزو ایالات ومتصرفات وسیعهٔ امام عمان بشمار می‌رفت. در سال ۱۷۹۳ سلطان ابن احمد برعلیه عم خود سید حامد که در آن وقت امام عمان بود قیام و طغیان نمود و پس از متصرف شدن قلاع مسقط و ماترا و برکه وسایر استحکامات ساحلی لقب سلطانی اختیار کرده و مستقلاً به‌سلطنت پرداخت. از آن تاریخ حکومت بمبی مستقیماً باسلطان مسقط داخل ارتباط تجارتی وسیاسی گردید و درطول زمان روابط مزبور وسیع‌تر ومستحکم‌تر گشت تا آن وقت منافع تجارتی انگلیسها را یکنفر دلال بومی در مسقط اداره می‌کرد زیرا چنانکه در فصول سابق دیدیم به انگلیس‌ها اجازه‌داده نشده‌بود در آنجا تجارتخانه دائر نمایند.

در سال ۱۷۹۸ حکومت بمبی یکنفر ایرانی متنفذ موسوم به‌مهدی‌علی‌خان را بسمت نمایندگی انگلیس در بوشهر انتخاب نمود و به‌او دستور داد که به‌مسقط رفته و

میزان تمایلات سید سلطان را نسبت به‌فرانسویها بسنجد وسعی نماید که اورا از مساعدت با ایشان باز دارد. بعلاوه به‌او دستور داده شدکه بعملیات نمایندهٔ بومی کمپانی‌درمسقط رسیدگی‌نماید ودرصورت‌امکان‌اجازه‌نامه‌ای‌برای‌تأسیس‌تجارتخانهٔ انگلیسی در آنجا بگیرد و ضمناً اگر سلطان مسقط متعهد شود که فرانسویهارا از عمان خارج‌کند به‌او وعده بدهدکه یکنفر جراح قابل بجهت‌پرستاری‌ومراقبت وی از هندوستان بخواهد.

دیری نگذشت که معـاهده‌ای بین انگلیس و مسقط منعقد گردید و سید سلطان متعهد شد که اولاً در مسائل بین‌المللی همیشه جـانب دولت انگلیس را اختیارنماید. ثانیاً بفرانسویها وهلندیها اجازه ندهدکه درمملکت اوبرای‌مقاصد تجارتی و غیره اقـامت کنند و بعلاوه کلیه مستخدمین فرانسوی را که در خدمت او هستند اخراج نماید. ثالثاً جهازات فرانسوی را از توقف در مسقط و خریدو فروش اجناس در آنجا ممنوع سازد. رابعاً در صورت وقوع جنگ بین‌کشتیهای فرانسوی و انگلیسی جداً به‌انگلیس‌ها کمك و همراهی کند وضمناً به‌آنهااجازه بدهدکه درمواقع لازم قلعه وتجارتخانه‌ای دربندرعباس‌احداث‌نمایند زیرا در آن تاریخ سلطان مسقط بندرعباس را از دولت ایران اجـاره‌کرده بود. اما سلطـان بهیچوجه حاضر نشد اجازهٔ ساختمان تجارتخانه در مسقط به‌انگلیسها بدهد و با آنکه ابتدا با اقامت نمایندهٔ سیاسی انگلیس در مسقط موافق بود بعداً ازاعطای این اجازه امتناع ورزید زیرا می‌ترسید صدای فرانسویها و هلندیها بلند شود و به‌او اعلان جنگ بدهند.

درسال ۱۷۹۹ سرجان ملکلم برای‌اولین مرتبه ازجانب حکومت‌هندوستان مأمور دربار ایران گردید و به‌او دستور داده شدکه در حین اقامت خود درمسقط موضوع منافع انگلیس را در آنجا حل و تصفیه نماید و ضمناً یکنفر جراح نیز

به‌معیت او به‌مسقط اعزام گردید. ملکلم در سال ۱۸۰۰ با سلطان ملاقات نمود و پس‌از مذاکرات مختصری معاهدهٔ جدیدی در تأیید معاهدهٔ سال ۱۷۹۸ با او منعقد ساخته و از او اجازه گرفت که یکنفر نمایندهٔ سیاسی انگلیس در مسقط اقامت داشته باشد[1]. بعد از آن ملکلم جراح مذکور را به‌خدمت سلطان گماشت و سمت نمایندگی سیاسی را نیز بعهده او محول نمود وخود از راه بوشهر بطهران رفت.

درماه سپتامبر ۱۸۰۳ یك هیئت فرانسوی «به‌ریاست مسیو کاویناك» به‌مسقط آمد و برای نخستین دفعه از معاهدات سال ۱۷۹۸ و ۱۸۰۰ انگلیسها مستحضر گردید. سلطان در ضمن مذاکرات تجارتی به‌هیئت مزبور اطلاع داد که بواسطهٔ قراردادهائی که با انگلیس بسته است نمی‌تواندنمایندهٔ سیاسی فرانسه‌را درمسقط بپذیرد و پیشنهادهای ایشان را مورد توجه ومطالعه قرار دهد وبه‌این‌جهت هیئت مذکور بدون‌اخذ هیچگونه نتیجه‌ای مراجعت نمود. علت‌اینکه سلطان در رعایت مقررات عهدنامه و اجرای تعهدات خود جدیت داشت نه‌این بود که خود شخصاً انگلیسها را بر فرانسویها امتیاز و ترجیح می‌داد بلکه بواسطهٔ آن‌بود که تجارت هندوستان اهمیت فوق‌العاده برای مسقط داشت وانگلیسها به‌اوخاطر نشان‌نموده بودند که اگر بخواهد با فرانسویها سازش نماید باب تجارت هندرا بروی ایالات تحت‌الحمایهٔ او خواهند بست.

عهدنامه‌ای که ملکلم باسلطان‌بسته بود بطورکلی به‌موقع اجرا گذاشته‌می‌شد جز آنکه گاهگاه دزدیهائی در دریا رخ داده و حتی از طرف کشتی‌های متعلق بخود سلطان نیز نسبت به‌جهازات انگلیسی تجاوزاتی به‌عمل می‌آمد و سلطان

۱ــ بواسطهٔ ناسازگاری هوای مسقط انگلیسها ابتدا امور تجارتی خود را در آنجا از بوشهر اداره میکردند لیکن از سال ۱۸۳۰ ببعد معمولاً نمایندهٔ سیاسی انگلیس یا در مسقط اقامت داشت یا در زنگبار.

اقدامات مؤثری برای جلوگیری از ایشان نمی‌کرد. در سال ۱۸۰٤ سید سلطان در موقعی که از جنگ با جواسم و تعاقب دزدان دریائی مراجعت می‌کرد در یکی از جهازات خودش بوسیلهٔ گلوله به‌قتل رسید و برادرزادهٔ او موسوم به‌بدر که با وهابی‌ها دوست و متحد بود جانشین او گردید. ولی سه سال بعد بدر نیز مقتول گشت و شخصی‌موسوم به‌سید سعید سلطنت‌را غصب نمود. این‌شخص قدرت و پشت‌کاری فوق‌العاده داشت و مدت نیم‌قرن امور مملکتی‌مسقط را با کمال توانائی‌اداره کرد و نفوذ و اقتدار خویش را چه در نواحی عمان و چه درسواحل مجاور بسط و توسعه داد[1].

سالهای‌اول سلطنت سید سعید در جنگ با وهابی‌ها وجلوگیری ازحملات قشون مصری گذشت ودرطی حوادث‌مذکورانگلیسها کمکهای عمده باوی کردند. بعدها سلطان سعید به‌مستملکات خوددر افریقای شرقی رفته و نیمهٔ اخیر سلطنت خویش را در آنجا گذرانید.

دراوایل امرسلطان سعیدنسبت به‌فرانسویهابیشتر ابرازعلاقه‌مندی وتمایل می‌کرد لیکن پس‌از تسخیر جزیرهٔ «موریتیوس» درسنه ۱۸۱۰ کفایت وتدبیر سیاسی وی مصلحت اورا درآن تشخیص داد که بانگلیسها نزدیکتر شده وباآنها سازش نماید. ضمناً مساعدتهائی هم که انگلیسها درحین جنگهای عدیدهٔ او با وهابیها بوی کرده بودنداورا مجبورساخت که معاهدات عمده‌ای با ایشان برقرار

۱ــ «موریزی» طبیب شرح احوال سید سعید را بتفصیل‌ضبط کرده و در مقدمهٔ کتاب خود مینویسد «من ابتدا درسال ۱۸۰۹ بمسقط وارد شدم وسید سعید فوراً مرا با حقوق گزافی بسمت طبیب مخصوص خودش انتخاب کرد. علاوه برمراقبت احوال سلطان مراجعه کنندگان خصوصی من نیز خیلی زیاد بود و از اطراف مردم مریضهای خود را نزد من میآوردند. چون من عادت داشتم که از هر مملکتی که میگذشتم یادداشتهائی راجع باوضاع واحوال آنجا بر میداشتم از این فرصتی که در مسقط بدستم افتاد و باقسمت اعظم ساکنین معتبر آنجا آشنا و مربوط شدم استفادهٔ عمده کرده و در خصوص ایالات و متصرفات سلطان اطلاعات کافی کسب نمودم.»

سازد. باینجهت درسالهای ۱۸۲۲ و ۱۸۴۵ معاهدات مربوطه بالغاء برده فروشی‌را امضا نمود ودر سالهای ۱۸۲۲ و ۱۸۴۶ نیز قراردادهای تجارتی وگمرکی بادولت انگلیس بست وبموجب معاهدهٔ اخیر متعهد شدکه ازمحمولات جهازات انگلیس هیچگونه عوارض گمرکی دریافت ننماید[1].

مناسبات دوستانهٔ سلطان سعید بادولت انگلیس ازاینجا معلوم می‌شود که درسال ۱۸۵۴ جزایر «کوریا موریا» رابدولت مزبور پیشکش واهدا نمود .این جزایر بواسطهٔ مواد معدنی زیادی‌که داشت درآنوقت حائزاهمیت بسیار بود و فرانسویها مکررسعی نموده بودند که‌آنرا متصرف شوند ولی‌موفق نشده بودند[1]. در سنه ۱۸۵۶ سید سعید وفات یافت ودو پسراو موسوم به «ثوینی» ومجید پس ازکشمکش بسیار بالاخره بوساطت و میانجیگری انگلیسها مملکت او را تقسیم کرده و یکی درمسقط و دیگری در زنگبار بحکومت پرداخت. بعد از تجزیهٔ مملکتین حکومت بمبی تصمیم گرفت که ازآن ببعد حکمرانان هردو ایالت را بنام سلطان خطاب نماید ودرسنه ۱۸۶۱ نیزمجدداً نمایندهٔ سیاسی خود رابمسقط روانه داشت.

درسال ۱۸۶۲ قراردادی راجع بشناختن استقلال مسقط و زنگبار مابین دولت فرانسه و انگلیس منعقد گردید و هردو دولت متعهد شدند که تجزیه و استقلال ممالك مزبور را برسمیت بشناسند. این معاهده متضمن نتایج وعواقب مهمی بودکه ابتدا پیش بینی نگردید ولی‌اثرات آن بعدها دراواخرقرن نوزدهم ظاهر گشت.

۱ــ در سنوات ۱۸۴۳و۱۸۴۴ سلطان سعید معاهدات تجارتی با اتازونی وفرانسه منعقد ساخت ولی درمورد معاهدهٔ فرانسویها اول رضایت وموافقت انگلیسهارا جلب نمود. حقوق وامتیازاتی که بموجب‌این معاهده باتباع فرانسوی داده شد بعدها درموقع منع‌تجارت اسلحه تولیداختلافات و مشاجرات سیاسی شدیده کرد و ما این موضوع را در صفحات بعد شرح خواهیم داد.

درسال ۱۸٦٤ وهابیها مجدداً شروع به تجاوز ودست اندازی بنواحی عمان کردند ودرحین مهاجمات خود شهرسور رامورد حمله وغارت قرارداده وخسارات عمده به‌تجار هندی مقیم آنجا وارد آوردند. باینجهت انگلیسها خودرا ناگزیر بمداخله دیدند و قوای بحری آنها به قطیف و « باریمی » که هردو بمنزلهٔ کلیه متصرفات وهابیها درعمان بودند حمله نمودند وامیر وهابی بزودی مجبور شدکه تقاضای صلح کرده ومتعهد گردد که بعدازآن بهیچوجه مزاحم طوایف متحده با انگلیسها مخصوصاً قبایل ساکن عمان نشوند. ازآن موقع ببعد حملات وتجاوزات وهابیها بنواحی ساحلی ایران وعربستان بتدریج کمتر وضعیف‌تر گردید.

سلطان ثوینی درسنه ۱۸٦٤ قرارداد مهمی با انگلیسها بست وبموجب آن بایشان اجازه دادکه درهر نقطه ازنواحی مملکت مسقط ومضافات آن که مصلحت دانسته باشند خطوط تلگرافی دائر نمایند. سال بعد قرارداد دیگری منعقد ساخت ومطابق آن اجازه دادکه انگلیسها درمکران ومتصرفات او درعربستان نیز خط تلگراف تأسیس کنند. سلطان ثوینی درسال ۱۸٦٦ بدست پسرش درسحار بقتل رسید وفوت او وعلی‌الظاهر نه برای خانوادهٔ خود او نه برای اروپائیهائی که با او سروکار داشتند هیچکدام تولید تأثر و تأسفی نکرد.

پس‌از سلطان ثوینی دونفر دیگر بمدت کمی زمام اموررا بدست‌گرفتند لیکن درعهد آنها هیچگونه اتفاق مهمی درخلیج فارس اتفاق نیفتاد. درطول‌این مدت مجادلات وکشمکش‌های داخلی همچنان برپا بود تادرسنه ۱۸۷۱ امیرترکی پسرسید سعید اقتدار بهمرسانید وبرمسقط وماتراوسور وبعضی قلاع واستحکامات دیگر تسلط یافت. انگلیسها درهمان سال سلطنت اورا برسمیت شناختندومشارالیه تامدتی گرفتارمجادلات فرقه‌های حنوی وغفیری وشورش وطغیان طوایف مختلف مسقط وماترا بودتا عاقبت انگلیسها برای حفظ منافع اتباع خود مجبوربمداخله

گردیدند و در سنه ۱۸۸۶ بموجب قرارداد مخصوصی متعهد شدند که از سلطان مدافعه وحمایت نمایند.

درسال ۱۸۷۳ سلطان ترکی قرارداد مهمی برای جلوگیری ازتجارت برده با «بارتل فرر» نمایندهٔ انگلیس منعقد ساخت واین اقدام اورا مورد عنایت و توجه خاص دولت بریطانی قرارداد درصورتی‌که سلطان زنگبار ابتدا ازتصویب معاهدهٔ منع برده‌امتناع میورزید. سلطان ترکی صمیمانه درموضوع الغای برده‌فروشی با مأمورین انگلیسی مساعدت و تشریک مساعی می‌کرد لیکن اقدامات او موجب عدم رضایت‌اتباع اوگردید وبواسطهٔ همین جدیت وصمیمیت اودر موضوع الغای تجارت برده بوده‌که کلیه مأمورین سیاسی انگلیس نسبت باونظر مودت و احترام داشتند[1].

سلطان ترکی در سنه ۱۸۸۸ وفات یافت و پسر دوم او موسوم به‌فیصل که در زمان خود او والی بود بجای وی بسلطنت نشست. دولت انگلیس سلطنت او را در سنه ۱۸۹۰ برسمیت شناخت لیکن ابتدا هیچگونه تعهدی برای حمایت و مساعدت اونمود تا بالاخره فیصل معاهده‌ای بست وصریحاً متعهد شدکه «درکلیه مسائل مهمهٔ سیاسی ازدولت انگلیس‌استشاره نماید ومملکت خودرا طوری اداره کندکه‌مورد قبول‌وپسندنایب‌السلطنه هندوستان‌واولیای‌دولت‌بریطانی واقع‌شود.»

پس از شناسائی سلطنت فیصل عهدنامه‌ای بنام «قرارداد مودت و تجارت و بحرپیمائی» مابین او و دولت انگلیس منعقد گردید و مدت آن برای دوازده سال معین‌شد. معاهدهٔ جدید درحقیقت شامل همان موادومقررات عهدنامهٔ زمان

۱ــ از جمله عنایات دولت بریطانیا نسبت به‌سلطان ترکی یکی این بود که نشان درجه اول دولتی انگلیس را برای او فرستاد وبعلاوه دوعراده توپ هم بجهت حفاظت ومدافعهٔ قلاع مسقط باو پیشکش کرد.

سید سلطان بود جز آنکه یك شرط دیگر بر آن افزوده شد و به‌موجب آن سلطان ملتزم گردید که از صدور و ورود هیچ نوع مال‌التجاره‌ای جلوگیری ننماید و بدون رضایت دولت انگلیس نیز هیچ گونه مالیاتی از اجناس صادره مأخوذ ندارد. قبل از انعقاد این معاهده بواسطهٔ توسعهٔ اقدامات و عملیات فرانسویها مأمورین انگلیسی بدولت خود پیشنهاد کرده بودند که مسقط را جزو ایالات تحت‌الحمایهٔ خویش درآورند لیکن چون این اقدام برخلاف مقررات عهدنامه‌ای بود که در سال ۱۸۶۲ مابین دولتین فرانسه و انگلیس منعقد شده بود و فرانسویها یقیناً حاضر به‌قبول آن نمی‌شدند لهذا در سال ۱۸۹۱ قرارداد جدیدی با حکومت مسقط بسته شد و به‌موجب آن سلطان متعهد گردید که «نه‌خودش و نه‌اخلاف وجانشینانش اراضی و ایالات متعلق به‌مسقط وعمان ومضافات آن‌را بهیچ دولت دیگری غیر از انگلیس بعنوان فروش یا رهن یا پیشکش انتقال ندهد.»

در سال ۱۸۹۵ بعضی از طوایف عمان مخصوصاً فرقهٔ حنوی به‌تحریك سلطان زنگبار برعلیه سلطنت فیصل قیام کردند وبزودی کسب قوت و اقتدار کرده وشهر مسقط را به‌حیله و خدعه به‌تصرف خود درآوردند. در این‌وقت نمایندهٔ سیاسی انگلیسی خود را ناگزیر از مداخله دیده اقدامات لازم برای استقرار امنیت و آرامش در شهر به‌عمل آورد و رسماً اعلام کرد که اگر آسیبی به‌جان و مال اتباع انگلیس برسد برای حفظ و حمایت آنها قوهٔ قهریه به‌کار خواهد برد. در ماه مارس همان‌سال شورش طوایف خاموش گردید وسلطان مبلغ هنگفتی به‌شورشیان پرداخته و متعهد شد که عموم مقصرین را مورد عفو و بخشش قرار دهد. اتباع انگلیس بفشار و تهدید نمایندهٔ سیاسی موفق شدند که غرامت قسمتی از اموال منهوبهٔ خود را مسترد دارند و از آن پس سلطان باعادهٔ نظم و ترتیب و استقرار قدرت خویش پرداخت وبزودی برقسمت عمدهٔ نواحی داخلی عمان مسلط گردید.

اینك می‌رسیم به‌یك مرحلهٔ مهم از تاریخ خلیج فارس که دارای نتایج و اثرات عمده در اوضاع خلیج بوده است. مدتی قبل از تاریخ وقایعی که ذکر آنها در فوق گذشت فرانسه وروسیه با یکدیگر متعهدشدند که نفوذ و تسلط انگلیس را از نواحی خلیج برانداخته و سیاست خود را در آنجا برقرار سازند و برای اجرای این مقصود فرانسویها عهده‌دار شدند که درقسمت عمان با انگلیسها آغاز مخالفت و ضدیت نمایند. در سال ۱۸۹۱ سفیرفرانسه مقیم‌لندن به‌دولت بریطانی شکایت کرد که انگلیسها درامورداخلی مسقط مداخله‌کرده وسلطان آنجا رابوسیلهٔ اعمال نفوذ تغییر داده‌اند و این اولین دفعه بود که پس از گذشتن هشتاد سال فرانسویها مجدداً شروع به‌ابراز علاقه نسبت به‌اوضاع عمان می‌کردند. در سنه ۱۸۹۳ رسماً در پارلمان فرانسه اظهارشدکه انگلیسها من‌غیرحق زمام امورخلیج را به‌دست گرفته و خود را فرمانفرمای مطلق آنجا ساخته‌اند وضمناً پیشنهاد شد که برای از میان بردن نفوذ و اقتدار ایشان یکنفر نمایندهٔ سیاسی‌از طرف‌دولت فرانسه به‌خلیج اعزام گردد و دفتر ثبت تابعیتی نیز درآنجا تأسیس شود. ازاینها گذشته علائم دیگری موجود بود که علاقه و نیت فرانسویها و روسها را نسبت بخلیج فارس ظاهر می‌ساخت مثلاً یکی از اتباع فرانسه‌که سابقاً هم در سواحل عمان اقداماتی کرده بود بوسیلهٔ جهازی که بیرق فرانسه داشت به‌بندر سورآمد و سعی‌کرد که اجازهٔ ایجاد مخزن ذغالی درآن بندر بگیرد لیکن موفق‌نگردید. در همان سال نیز کشتی روسی موسوم به «نیژنی نوگورود» بمسقط وارد شده و بعضی ازصاحب منصبان آن محرمانه باسلطان ملاقاتهائی‌کردند.

یکسال بعد ویس قونسولی ازطرف دولت فرانسه درمسقط تعیین‌گردید و دفتر تابعیت مفتوح شد واعرابی که اشتغال بتجارت برده داشتند و می‌خواستند جهازات خودرا از تفتیش و توقیف کشتی‌های جنگی انگلیس رهائی دهند قبول

تابعیت فرانسه را کردند[1]. نتیجه این اقدامات بزودی ظاهر گردید وفیصل بعداز آن کم کم خود را از تحت نفوذ انگلیسها خارج ساخته ودیگر بتقاضاها واعتراضات ایشان کمتر توجهی می‌نمود.

پس از خاتمهٔ شورش طوایف حنوی درسنه ۱۸۹۵ ثابت شد که انگلیسها باید بفوریت رویهٔ سیاسی روشنی برای خوداتخاذ نمایند. باینجهت بعدازمطالعات بسیار بالاخره بکلیه شیوخ داخلی عمان اعلام گردید کـه دولت انگلیس بواسطهٔ منافعی که درمسقط وماترا دارد بهیچکس اجازه نخواهد داد که درتحت هیچ‌اسم وعنوانی بنقاط مزبور حمله نماید وضمناً بسلطان نیزاخطار شد که بعداز آن باید بشخصه در صدد حفظ و حراست خود بـاشد و انتظار هیچگونه مسـاعدتی را از طرف انگلیسها نداشته باشد. سلطان برخلاف آنچه‌که مأمورین انگلیسی تصور می کردند این اخطاریه را باکمال خونسردی و بی اعتنائی تلقی نمود.

در سال ۱۸۹۶ حکومت هندوستان دوعراده توپ ومقداری مهمات جنگی بفیصل داد که وسایل دفاع خویش را تکمیل نماید وبعلاوه باو پیشنهاد کرد که قسمتی ازقوای بحری هندرا برای خواباندن شورش‌ایالت ذوفار بکمك اوگسیل دارد. از اینها گذشته انگلیسهـا درمواقع عدیده مساعدتهای عمده باوی کردند و مالیه مملکت اورا بر روی اساس وشالودهٔ صحیح تنظیم نمودند. درسنه ۱۸۹۷ فیصل باکمك کشتی‌های انگلیس فتنهٔ ذوفار را خاموش‌کرد وبرآن ایالت مستولی گردید لیکن‌حق سپاسگزاری رانسبت بانگلیس بجا نیاورد وباآن دولت باکمال حق ناشناسی رفتارنمود. باوجود این درسال ۱۸۹۷ اولین معاهده راجع به‌تجارت اسلحه‌که درآنوقت‌کم‌کم درنواحی خلیج‌کسب اهمیت‌کرده بودباوی منعقدگردید.

۱ــ در سنه ۱۸۹۴ عدهٔ جهازاتیکه در بند سور بیرق فرانسه را استعمال میکردند به‌بیست و سه فروند بالغ می‌شد.

سلطان که تا آنوقت متمایل بجانب انگلیسها بود پس از تأسیس قونسولگری فرانسه در مسقط متمایل به آن دولت شده و بتدریج روابط صمیمانهٔ خود را با فرانسویها محکم‌تر میساخت وجهازات فرانسوی نیز اغلب بمسقط آمده باسلطان محرمانه ملاقات می‌کردند. یکی از کشتی‌های ایشان موسوم به «عقرب» باتفاق ویس‌قونسول فرانسه مسافرتی به بندرمتروك «جیسه» واقع درپنج میلی جنوب شرقی مسقط کرد وعکسها ونقشه‌هائی از آن محل تهیه نمود. ابتدا منظوراصلی ازاین مسافرت معلوم نبود ولی در ۲۰ نوامبر ۱۸۹۸ یکی‌ازجراید فرانسه اطلاع داد که‌کشتی جنگی فرانسوی مخزن ذغالی دربندر مذکور احداث نموده است و متعاقب‌آن خبررسید که ویس قنسول مسقط نیز برتبهٔ قونسولی ارتقاء یافته‌است زیرا خدمات مهم و ذیقیمتی برای دولت متبوعهٔ خویش انجام داده است! این اقدام مخالف مقررات عهدنامه‌ای بودکه سلطان برای عدم واگذاری اراضی خود بدول خارجی بادولت انگلیس بسته بود و باین جهت پس از اثبات صحت خبر مذکوراز‌طرف حکومت هندوستان التیماتومی بسلطان داده شد وجهازات جنگی انگلیسی نیزبه بندر مسقط آمدند و بالنتیجه سلطان مجبور گردید که امتیاز فرانسویها را ملغی سازد.

بکاربردن بیرق فرانسه بتوسط جهازات بومی عرب. راجع‌باین موضوع درفصل سابق بطور اختصار اشاره کردیم، اینك لازم میدانیم توضیحات بیشتری درخصوص‌آن بدهیم. فرانسویها برای‌توسعهٔ نفوذ وسیاست خویش استعمال‌بیرق خود را بتوسط جهازات بومی تشویق می کردند و این کار را از سال ۱۸۶۰ در ماداگاسکار و جزایر «کومورو» شروع نموده و بعدها درعمان نیز آنرا معمول ساختند. درسال ۱۸۶۳ دولت بریطانیا متوجه مضرات این سیاست شده وبموانعی که‌اجرای آن در راه الغای برده فروشی تولید می‌کرد برخورد زیرا جهازات

بومی که بیرق فرانسه را استعمال مرکردند از تفتیش کشتی‌های جنگی انگلیس معاف بودند. درسنه ۱۸۶۹ بدولت انگلیس گزارش داده شدکه جهازات بومی‌که در جنوب زنگبار حرکت می‌کنند بیرق فرانسه همراه دارند واز روی دلائل و مدارك معلوم گردید که بیرق مذکور برای پنهان ساختن تجارت برده درآبهای افریقا بکار میرود.

در سال ۱۸۹۱ که فرانسویها مجدداً شروع بمداخله و ابراز علاقه نسبت به‌امور عمان کردند موضوع استعمال بیرق دولتی فرانسه در مسقط کسب اهمیت کرد چه در آن تاریخ کشف شد که سیزده نفر از ناخدایان جهازات بومی دربندر سور رسماً دارای اجازهٔ استعمال بیرق‌فرانسه هستند وبعلاوه قونسول فرانسه‌مقیم عدن حتی بکشتی‌های سومالی فرانسه و جهازات عدن نیز اجازهٔ استعمال بیرق مذکور را داده است. سلطان مسقط که می‌ترسید این موضوع رفته رفته کسب اهمیت نماید و بهانه‌ای بدست مأمورین فرانسوی بدهدکه بعنوان حمایت ازجان و مال اتباع خود در امور داخلی عمان مداخله نمایند به‌انگلیسها متوسل‌گردید و تقاضاکرد که دولت بریطانی در این‌خصوص با دولت فرانسه وارد مذاکره شودو از ادامهٔ این وضع جلوگیری نماید ولی انگلیسها مسئول او را اجابت نکردند و گفتند این مسئله مربوط به‌شخص سلطان‌است وخود او باید استعمال بیرق‌فرانسه را بتوسط اتباع خویش منع و غدغن نماید.

بعدها در نتیجه مذاکراتی که بین دولتین فرانسه و انگلیس بعمل آمد فرانسویها اقدامات قونسول خود را در عدن غیر رسمی دانسته و بیرقهائی را که در آنجا به‌اشخاص مختلف داده شده بود پس گرفتند و وعده دادندکه در آتیه از اعطای بیرق خویش به‌خارجی‌ها خودداری نمایند ولی قصد آنها از این وعده به‌اشتباه انداختن انگلیسها بود و هیچوقت مطابق قول خود رفتار نکردند. در

سال ۱۸۹۰ دولت فرانسه معاهدهٔ کنفرانس بروکسل راجع به‌الغاء تجارت برده را امضاء نمود و برطبق مقررات آن ملزم گردید که جز به‌ملاحان تبعهٔ فرانسه یا اتباع ممالك تحت‌الحمایهٔ خویش اجازهٔ استعمال بیرق دولتی خودرا ندهد لیکن بشرایط این معاهده هم رفتار نکرد و استعمال بیرق فرانسه توسط اعراب عمان همچنان ادامه داشت وبوسیلهٔ آن تجار سور مرتباً برده‌وغلام بنواحی خلیج‌وارد می‌کردند و انگلیسها از عهدهٔ جلوگیری آنان برنمی‌آمدند.

دولت انگلیس در التیماتوم سال ۱۸۹۹ خویش به‌سلطان مسقط تذکر داد که اتباع خود را از استعمال بیرق فرانسه منع نماید ولی سلطان موفق نشد که اقدام مهمی در این زمینه بعمل آورد و مذاکرات دولتین فرانسه و انگلیس نیز بر سر این موضوع بی نتیجه ماند تا بالاخره در بهار سال ۱۹۰۳ دو واقعهٔ مهم و غیر مترقبه رخ داد و در اثر آن بحران شدیدی در اوضاع حادث گردید. توضیح آنکه جهاز مسافری موسوم به«خضرا» که حامل بیرق فرانسه بود می‌خواست برخلاف غدغن رئیس طایفهٔ بنی بوعلی از بندر سور حرکت نماید و به‌این جهت بفرمان شیخ به‌طرف آن شلیك شده وکشتی مزبور توقیف گردید. در ماه آوریل همان سال نیز پنج نفر از اهالی سورکه توسط یکی از جهازات انگلیسی ازبمبی می‌آمدند مقررات قرانطینهٔ مسقطرا رعایت نکرده وسه نفر از آنها که قونسول فرانسه ایشان را تبعهٔ دولت خود می‌دانست فراراً به‌طرف سور رفتند و مأمورین حکومتی آنها را دستگیر نموده و در مسقط زندانی ساختند. قونسول فرانسه بوسیلهٔ یادداشت ازسلطان تقاضا کرد که اولاً غرامت‌کشتی «خضرا» را بپردازد و ثانیاً محبوسین مذکور را بفوریت آزاد نماید.

سلطان از قبول این تقاضاها جداً امتناع ورزید و دولت انگلیس نیز اورا حمایت و تقویت نمود. دیری نگذشت که جهازات انگلیسی دربندر مسقطظاهر

شدند و در ماه مه نیز کشتی جنگی فرانسوی موسوم به «دوزخ» بدانجا آمد و قنسول فرانسه بکمك فرمانده کشتی مذکور اصرار در استخلاص محبوسین نمود لیکن سلطان چون انگلیسها را با خود مساعد و همراه می‌دید بهیچوجه حاضر بتغییر رأی و مستخلص ساختن محبوسین نگردید. در این موقع موضوع کم‌کم کسب اهمیت کرد ومذاکرات مابین سفیر فرانسه ودولت انگلیس در لندن جریان یافت و هر دو طرف برای حفظ شئون وحیثیات ملی خودسعی به‌پیش بردن مقاصد خویش می‌کردند. بالاخره تصمیم گرفته شد که حل قضیه به‌دیوان داوری لاهه مراجعه‌شود ولی قبل‌ازصدورحکم‌دیوان مذکورطرفین قراردادی با یکدیگر منعقد ساختند وبه‌موجب آن مقرر شد که محبوسین آزاد گردند و جهازات جنگی نیز از مسقط خارج شوند. متعاقب عقد این‌قرارداد رأی دیوان لاهه‌هم صادر گشت و در آنجا قضیه کاملاً بنفع انگلیسها تمام شد.

بعدازآن بعنوان تأییدروابطه‌دوستانه بین‌مملکتین مقرر گردیدکه‌اشخاصی که‌بنا بتصویب‌قونسول فرانسه‌دارای اجازهٔ استعمال بیرق‌آن دولت هستند کماکان از حق خود استفاده کنند ولی قرار شد که اشخاص مزبور همینکه وارد خاك عمان می‌شوند تابع قوانین‌ومقررات موضوعهٔ‌آنجا باشند ومجرمین دریا که‌دارای بیرق فرانسه‌هستند دیگر مثل سابق درقونسولخانهٔ فرانسه محاکمه‌نشوند ومانند سایر اتباع عمانی در محاکم بومی به‌کار ایشان رسیدگی شود.

در خلال این اوقات روابط سلطان فیصل با دولت انگلیس اصلاح گردید و مناسبات آنها براساس صلح ودوستی استوار شد وسلطان درسال ۱۹۰۳ بنا بدعوت حکومت هندوستان پسر بزرگ خود را به‌دهلی فرستاد که در مراسم و تشریفات جشن تاجگذاری آنجا شرکت نماید. در سال ۱۹۰۰ بواسطه بروز مرض طاعون مراقبت صحی بنادر مسقط و ماترا بعهدهٔ انگلیسها واگذار گردید و سال بعد نیز

سیم تلگراف بحری ازجاسك بمسقط امتداد داده شد واین موضوع خود درتاریخ عمان دارای اهمیت مخصوص‌می‌باشد . در نتیجهٔ استقرار نظم وآرامش وتشویقات سلطان ، دوباره سیاحت و مسافرت به‌نواحی داخلی عمـان شروع شد و مخصوصاً «سرپرسی کاکس» مسافت طویلی‌را از ابوظبی تامسقط بدون همراهی کسی‌دیگر از اروپائیان در خشکی پیموده و اطلاعات بسیار مفید و ذیقیمتی راجع به‌نواحی بریمی وعمان خاص بدست آورد. فیصل تا سال ۱۹۱۳ درمسقط سلطنت‌کرد و پس ازفوت‌او پسر بزرگش تیمور جانشین اوگردید .

قبل از ختم تاریخچهٔ مسقط لازم است یك حادثهٔ فجیع و رقت‌انگیز را که در سواحل عمان اتفاق افتاده و ذکر آن برای روشن ساختن اوضاع ساحلی عمان در آن تاریخ مفید است در اینجا شرح دهیم. درسال ۱۹۰۴ یك‌کشتی دوهزارتنی انگلیسی موسوم به «بارون انیوردال» که سی نفر مسافر همراه داشت به‌یکی از جزایر کوچك «کوریاموریا» تصادم نموده شکست وجمعی ازمسافرین آن‌بوسیلهٔ دوقایق خود را ازخطر غرق شدن رهائی دادند . یکی ازاین قایق‌ها بکلی مفقود‌الاثر گردید و دیگراطلاعی راجع به‌آن به‌دست‌نیامد لیکن قایق دیگر به‌ساحل جزیرهٔ مصیره رسید و درآنجا افراد قبایل جنابه وآل‌بوعیسی تمام مسافرین‌آنرا به‌قتل رسانیده و اموال ایشان را تصاحب‌کردند. اما‌مجرمین بعدها دستگیرشدند وپس از آنکه مطابق دلائل ومدارك موجوده محکومیت‌ایشان ثابت‌گردیدهمگی به‌امر سلطان در محل وقوع جنایت اعدام شدند .

بحرین : در فصول سابق این کتاب چندین جا اشاره به‌تاریخ این جزیره نمودیم[۱] . از قرن یازدهم تااوائل قرن‌شانزدهم اهالی‌بحرین که مطلعین نژاداصلی

۱ــ بحرین عبارت از جزائر متعددی است که از همه آنها بزرگتر «جزیرهٔ بحرین» است و بعد از آن بر حسب وسعت جزایر «محرق» و «نعسان» و «سیتره» می‌باشند . اسم بحرین←

ایشان‌را ایرانی‌وعرب هردو تعیین کرده‌اند رؤسای‌مستقلی از بین خودشان‌داشتند. در زمان البوکرك جزیرهٔ بحرین بدست پرتغالی‌ها افتاد و بهمین حال باقی بود تا در سال ۱۶۲۲ که ایرانی‌ها پرتغالی‌ها را از آنجا بیرون‌کردند . راجع بدورهٔ زمامداری پرتغالی‌ها در بحرین متأسفانه اطلاعات ما بسیار محدود و ناقص است و حتی‌تاریخ‌قطعی دست‌اندازی‌ایشان‌را هم‌بدانجانمی‌دانیم ، فقط در ضمن کتابهای آنعهداشاره‌ای شده‌است‌که درسال ۱۵۲۱ اعراب‌بحرین برعلیه‌ایرانیان و پرتغالی‌ها قیام وشورش‌کردند و عامل پرتغالی را در آنجا به‌قتل رسانیدند . چند سال بعد پرتغالی‌ها مجدداً قوائی به‌بحرین اعزام داشته و بر آنجا استیلا یافتند و امروزه تنها اثری که ازدورهٔ تسلط ایشان در آن‌جزیره‌باقی‌است‌قلعهٔ خرابه‌ای‌است‌واقع در نزدیکی بلدالقدیم .

پس از رفتن پرتغالی‌ها اهالی بحرین تامدتی‌گرفتار ظلم و اعتساف امرای جابر بومی بودند چنانکه نظیر اوضاع سخت ایشان در هیچیك از نقاط دیگر خلیج سابقه نداشت . مدت تسلط ایرانی‌ها بر آن‌جزیره بطور قطع معلوم نیست ولی می‌دانیم‌که در سنه ۱۷۱۸ سلطان ابن‌سیف پادشاه عمان بدانجا حمله برد وتا مدت کمی آنجا را درتصرف خویش‌داشت . دراواسط قرن‌هیجدهم بحرین بتصرف اعراب « حواله » که سابقاً دارای نفوذ و اقتدار بودند و امروزه هم قسمت اعظم

→سابقاً بشبه جزیرهٔ قطار واقع در سمت عربستان و بواحه‌های حسا و قطیف نیز اطلاق می‌شده و در قرون وسطی دائرهٔ وسعت آن از اینهم بیشتر بوده است . جزیرهٔ بحرین ازقدیم‌الایام جلب توجه سیاحـان و مسافرین را کرده و نویسندگان متعدد در خصوص آن کتاب نوشته‌اند که از آن جمله‌اند « ویت لاك » ، « میگنـان » ، « ویش » ، « پالگراو » ، « دوراند » ، « تبت » ، « زومر» و « استیف » و مخصوصاً مؤلف اخیر فصل مشبعی در خصوص تاریخچهٔ تجـارتی آنجا نوشته است که بسیار جالب توجه می‌باشد . بندر منامه واقع در جزیرهٔ محرق تـا اوائل جنگ بین‌المللی مهمترین مخزن تجـارتی خلیج فارس بود لیکن ازبعد از جنگ بصره جـای آنرا گرفته است .

ساکنین جزیره را تشکیل می‌دهند در آمد، ولی طایفهٔ مذکور چون با یکدیگر پیوسته در جدال و کشمکش بودند لهذا ایرانیان به‌آسانی آنها را مغلوب ساخته و مجدداً بر بحرین تسلط یافتند.

تاریخ اخیر بحرین از موقعی شروع می‌شود که اعراب مقتدر عتبی پس‌از فوت کریمخان زند در سنه ۱۷۷۹ ایرانی‌ها را از آنجا اخراج نمودند. امرای جزء خلیج که اقتدار و شوکت نادرشاه آنها را بر سر جای خود نشانده و از ترس او جرأت تجاوز نداشتند بعد از فوت وی شروع به‌مبارزه وزدوخورد با یکدیگر نمودند تا عاقبت درسنه ۱۷۸۳ طایفه عتبی به‌کمك قبایل الصباح برجزیرهٔ بحرین مسلط شدند. درسنه ۱۸۰۸ سلطان مسقط بحرین را فتح کرد لیکن طولی نکشید که اعراب عتبی با مساعدت وهابی‌ها او را از آنجا اخراج نمودند. در سال ۱۸۱۰ عتبی‌ها وهابی‌ها را از جزیره بیرون کردند وشش سال بعد نیز مجدداً سلطان مسقط را که دوباره به‌خاك ایشان حمله آورده بود شکست دادند. از آن وقت تا کنون طایفهٔ مذکور دربحرین پیوسته صاحب نفوذ واقتدار مطلق مانده‌اند وفقط گاهگاهی مجبور شده‌اند که بنوبه نسبت به‌مسقط و وهابی‌ها وعثمانی و ایران اظهار تمکین و اطاعت نمایند. در طول تمام این‌مدت دولت انگلیس جنبهٔ بی‌طرفی مطلق را نسبت به‌بحرین اختیار کرده و بهیچوجه درمشاجرات رقبای آن مداخله‌نمی‌نمود.

نخستین بار که دولت انگلیس با حکومت جدیدالتأسیس بحرین وارد ارتباط گردید در سال ۱۸۲۰ یعنی در موقعی بود که مأمورین انگلیسی مشغول مبارزه بر علیه دزدان دریائی بودند. شیوخ بحرین در معاهدهٔ صلح عمومی که به‌سال ۱۸۲۰ با مشایخ عمان بسته شد شرکت نمودند ولی در امضای معاهدهٔ بحری سال ۱۸۳۵ مشارکت نکردند. در موقع اشغال نواحی حسا ازطرف قشون مصری شیخ بحرین با وجود اعتراضات مکرر انگلیسها خودرا متمایل به‌ایشان ساخته وتا سنه ۱۸۴۰

که وهابی‌ها مجدداً بر جزیره استیلا یافتند در تحت نفوذ آنها باقی بود . درسنه ۱۸۴۷ شیخ بحرین معاهده‌ای شبیه به‌معاهدات شیوخ عمـان راجع به‌جلوگیری از تجارت برده با انگلیسهـا منعقد نمود وکمی بعد مأمورین انگلیسی به‌دولت متبوعه خود پیشنهاد کردند که بحرین را جزو ایالات‌تحت‌الحمایهٔ بریطانیا قرار دهند لیکن پیشنهـاد مذکور تصویب نگردید و از آن ببعد دولت انگلیس فقط نظارت کلی در اوضاع عمومی آنجا داشت .

در سنه ۱۸۶۱ بواسطهٔ دعاوی سیاسی که دولتین ایران و عثمانی نسبت به‌بحرین اقامه می کردند شیخ بحرین‌معاهدهٔ دوستانهٔ مهمی بادولت انگلیس‌منعقد ساخت و به‌موجب آن اولاً صحت و اعتبار کلیه معاهدات و قراردادهای سابق را تصدیق نمود و ثانیاً وعده داد که از آن به‌بعد از اقدام به‌جنگ و دزدی در دریا و تجارت برده خودداری نماید مشروط بر آنکه انگلیسها نیز در مسائل خارجی از او تقویت و حمـایت کنند . علاوه بر این شیخ مـذکور متعهد شد که موارد شکایت خود را از تجاوزات دیگران به‌حکمیت وقضاوت انگلیسها واگذار نماید و ضمناً وعده داد که حکمیت و رسیدگی به‌امور اتبـاع انگلیس مقیم بحرین را بعهدهٔ نماینده سیاسی آن‌دولت در خلیج فارس محول کند و به‌انگلیسهـا اجازه بدهد که آزادانه درقلمرو مملکت اوسکونت اختیار کرده وبه‌تجارت بپردازند.

وقتی عثمانی‌ها در سنهٔ ۱۸۷۱ برایالت حسا دست یافتند به‌خیال افتادندکه بحرین ونواحی اطراف آن‌را نیز ضمیمهٔ متصرفات خود سازند . درماه مه همان سال «کلنل‌پلی» نمایندهٔ سیاسی انگلیس به‌بحرین رفت و مجدداً به‌شیخ اطمینان داد که مادامی‌که مقررات عهدنـامه سال ۱۸۶۱ را مراعات و اجرا نمـاید دولت انگلیس ازاومدافعه وحمایت خواهد کرد . توقف دائمی جهازات جنگی انگلیس در آبهای مجاور بحرین سبب شد که عثمانی‌هـا اقدامی در موضوع دعاوی خود

نسبت به‌جزیرهٔ مذکور بعمل نیاورند تاسنه ۱۹۱۳ که بکلی حسا را تخلیه نمودند.

درسال ۱۸۸۰ شیخ‌عیسی حکمران بحرین معاهده‌ای بادولت انگلیس بست و به‌موجب آن متعهد شد که هیچگونه قرارداد و عهدنامه‌ای بادول دیگر منعقد نسازد مگر با تصویب و رضایت دولت انگلیس و بهیچ مملکت دیگری اجازه ندهد که در خاك بحرین نمایندگی سیاسی و قونسولگری و مخزن ذغال تأسیس نماید جز به‌دولت بریطانیا. در سنه ۱۸۹۲ قرارداد مهم دیگری منعقد گردید و به‌موجب آن شیخ بحرین متعهد شدکه اراضی و متصرفات خود را به‌هیچ دولت دیگری غیر از انگلستان به‌عنوان رهن و فروش و پیشکش یا به‌عناوین دیگر انتقال ندهد.

در سنهٔ ۱۸۹۵ قبایل عرب مقیم قطارکه بیشتر از طوایف آل‌ابن‌علی بودند به‌تحریك عثمانی‌ها به‌طرف بحرین حمله آوردند و دولت انگلیس مجبور شدکه در قضیه مداخله نماید. تفصیل واقعه از این قرار بود که انگلیسها چون یکعده از جهازات مسلح قطار را در نزدیکی «ذوباره» آمادهٔ حرکت در دریا دیدند و دانستندکه عازم حمله به‌بحرین هستند بعد از اخطار واتمام حجت بوسیلهٔ کشتی‌-های جنگی خود به‌طرف آنها شلیك نمودند و عدهٔ زیادی از جهازات مزبور را شکسته و بقیه را پراکنده و منهزم ساختند. طایفه آل‌ابن‌علی تقاضای مصالحه کردند و سال بعد روابط دوستانه مابین قطار و بحرین برقرار شد و عثمانی‌ها بعد از آن دیگر ازدعاوی‌خود نسبت به‌جزیره‌صرف‌نظر کردند. بالنتیجه آرامش و انتظام در بحرین برقرار گردید و تجارت توسعه و رونق یافت و موقع مناسب برای اصلاحات داخلی فرا رسید.

در سال ۱۸۶۰ ادارهٔ گمرك منظمی تأسیس شد و به‌ریاست خود شیخ واگذار گردید ولی در سال ۱۸۸۸ طرز ادارهٔ آن تغییر کرد و جمع‌آوری عواید

گمرکی بطور مقاطعه به‌تجار محلی سپرده شد. علاوه بر این اصلاحات عدیدهٔ دیگر نیز در سایر رشته‌های اداری بعمل آمد و غالب آنها مرهون اقدامات و مساعی قونسولگری انگلیس بودکه برای نخستین دفعه درسال ۱۹۰۰ اجازهٔ تأسیس آن از طرف دولت انگلیس صادر شده بود.

در سال ۱۹۰۵ بواسطهٔ عملیات بیرویهٔ بعضی از افراد خانوادهٔ حکومتی و در نتیجهٔ حملاتی که جمعی از اهالی نسبت به‌اتباع خارجه و ایرانی‌ها می کردند و شیخ قادر به‌جلوگیری از آنها نبود روابط بین حکومت بحرین و انگلیس تیره و مقطوع گردید ولی همین‌که انگلیسها التیماتومی به‌شیخ دادند مشارالیه کلیه تقاضاهای ایشان‌را که مربوط به‌مسائل داخلی بود پذیرفت واز آن موقع تاامروز روابط بین انگلیس وبحرین به‌حال مسالمت ودوستی باقی است و دیگر هیچ‌گونه موجبی جهت نگرانی و تشویش خاطر طرفین پیش نیامده است.

در اواخر قرن نوزدهم «مؤسسهٔ تبلیغات مذهبی» هلندی که از مدتهاپیش مرکزی در بصره داشت شعبه‌ای هم در بحرین تأسیس نمود واحداث شعبهٔمذکور تأثیرات مهمی در بهبود اوضاع صحی بحرین نمود زیرا در سنه ۱۹۰۲ دواخانه و مریضخانهٔ مذکور دائماً به‌انجام خدمات نوع پرستانهٔ خود ادامه داده است.

کویت: شهرت و اهمیت بلده و ناحیهٔکویت از اوایل جنگ بین‌المللی‌که مناقشات بر سر موضوع تعیین مقطع راه آهن بغداد درمیان بود شروع می‌شود. مزایای موقعی کویت ازلحاظ تجارتی وسوق‌الجیشی و نزدیکی‌آن به‌محل التقای دجله و فرات و ارتباط آن با مملکت ابن‌سعود در داخل عربستان همه سبب شده است‌که ناحیهٔ مذکور دارای موقع و اهمیت خاص گردد.

ناحیهٔکویت عبارت از قطعه خاکی است به‌شکل نیم دایره واقع در رأس خلیج که مساحت خطوط ساحلی آن به‌دویست‌میل بالغ می‌گردد و تا این اواخر

مسافرین کمتر بدانجا رفته وراجع به‌آن نسبت به‌سایر نقاط خلیج فارس اطلاعات محدود تری در دست بود. بلدهٔ کویت که درکنار خلیج واقع‌است قدمت تاریخی ندارد و بنابه‌قول «پلی» بیش از صد یا دویست سال نیست که ایجاد شده است. کلمهٔ کویت مصغر لفظ «کوت» است که در عربی به‌معنی قلعه می‌باشد.

ساکنین اولیهٔ کویت جماعتی ازطوایف اعراب‌عتبی ساکن عربستان‌مرکزی بوده‌اند و در اوایل امر بلدهٔ‌کویت عبارت از محلی شبیه به‌اقامتگاههای معمولی عرب بوده است‌که بوسیلهٔ قلعهٔ کوچکی از آن مدافعه وحفاظت می‌شده است ولی پنجاه سال بعد محل مذکور به‌سرعت روبه‌آبادانی و اهمیت رفته و اعراب عتبی ساکن آنجا به‌وسیلهٔ عقد اتحاد بحری با قبایل و طوایف مجاور موقع خود را بر علیه تجاوزات طایفهٔ بنی خالدکه در آن‌وقت درشمال شرقی‌ساحل عربستان‌قدرت و نفوذداشتند مستحکم‌ساختند. موضوع عمده‌ای‌که به‌توسعه وترقی سریع‌کویت کمك کرد حمله‌ای بود که ایرانی‌ها در سنه ۱۷۷۶ به‌بصره کردند و در نتیجه قسمت اعظم‌اهالی آنجا به‌کویت هجرت نمودند. درطول مدتی که بصره به‌تصرف ایرانی‌ها باقی بود خطسیر تجارت هندوستان با بغداد و حلب و ازمیر و استانبول از بصره به کویت منتقل گردید ودرسنه ۱۷۸۳ که اعراب عتبی بحرین را متصرف شدند تجارت کویت بیشتر رونق یافت و از مسقط و ذوباره وبحرین و قطیف‌مال‌التجاره بدانجا حمل می‌شد.

پس‌از آنکه عثمانیها بصره را از ایرانیان مسترد داشتند عمال تجارتخانهٔ انگلیس درآنجا بواسطه اختلافاتی‌که باأمورین عثمانی پیداکردند مجبورشدند درسنه ۱۷۹۳ موقتاً بکویت بروند ودر میان آنهاشخصی بود موسوم به «سرهارفورد جونزبریدج» که تاریخ مشروح و جامعی راجع به‌وهابیها نوشته است. وهابیها درآن تاریخ مکرر بکویت حمله آورده وسعی کردند که آنجا را ضمیمهٔ

متصرفات خویش سازند ولی موفق باجرای مقصود خود نشدند.

بعد از مراجعت عمال تجارتخانهٔ انگلیس ببصره تا مدت چهل سال دیگر اسمی از کویت درمسائل سیاسی برده نمی‌شود وظاهراً درطول این مدت انگلیسها هیچگونه توجهی بآنجا نداشته‌اند. درسنه ۱۸۳۱ « استوکلر »سیاح، بکویت رفته ومی‌نویسد « من تنها شخص اروپائی بودم که پس‌از سالهای متمادی بدانجا رفتم». سیاح مذکور از بلدهٔ کویت که در آن وقت بمسافت یك میل درطول ساحل امتداد داشته و دارای چهار هزار جمعیت بوده است توصیف جامعی کرده و می گوید حکومت شهردر دست شیخی است که قشون مسلح ندارد ولی از کلیه واردات دو درصد مالیات اخذ می کند[1].

درسنه ۱۸۳۸ که مصریها برای جنگ با وهابیها بخلیج فارس آمدندیك نفر نماینده وعامل سیاسی ازجانب خود بکویت فرستادند. در آنموقع حکومت کویت با شخصی بود موسوم به شیخ جبیر که تا موقع وفات خود در سنه ۱۸۵۹ همواره بادولت‌انگلیس روابط‌دوستانه داشت .پس‌ازشیخ جبیر شیخ صباح‌جانشین اوگردید ودرزمان حکومت همین شخص‌بودکه « کلنل‌پلی » بقصد ملاقات سلطان نجد اقدام بمسافرت تاریخی خود از راه کویت نمود[2] وبرای اولین دفعه متوجه

۱ـ در فصل دوم کتاب خود می‌نویسد « موقعی که من در کویت بودم جماعتی از وهابیها با خیمه‌های سیاه وشترها و الاغهای سفید رنگ خود درخارج حصار شهرچادر زده بودند. مردان آنها قیافهٔ ملایم و مطبوعی داشتند و اغلب موهای سر خود را بر روی پیشانی افشان میکردند زنان ایشان همه بلند قد و زیبا بودند ».

۲ـ « پلی » در سفرنامهٔ خود قصهٔ جالب توجهی از وهابیها نقل کرده و میگوید : « در داخلهٔ خاك ایشان استعمال دخانیات و پوشیدن حریر و قسم خوردن سخت غدغن است و اگر یکی از اعراب بدوی یا وهابی دود استعمال کند او را میکشند. دیروز شنیدم که شخصی نزد پسر امیر شکایت کرده وگفته است که همسایهٔ من دود استعمال نموده است . امیر از او پرسیده است تو از کجا این مطلب را دانستی ؟ گفته است بوی‌آنرا شنیدم . می‌پرسد مگر تو سرزده وارداطاق او شده‌ای ؟ گفته است نه فقط نوك بینی خود را پشت در اطاق اوگذاشتم وبو کردم . امیر فوراً به‌میرغضب امر میدهد که بینی او را ببرد تا بعد از آن دیگر در پشت حرم مردم بو نکشد» .

اهمیت کویت بجهت توسعهٔ تجارت بحری خلیج فارس گردید.

«پالگراو» درسنه ۱۸۶۲ راجع بکویت می‌نویسد:

«ازمیان تمام ملاحانی که درخلیج‌فارس رفت و آمد می‌کنند ملاحان‌کویتی از همه جسورتر وماهرتر وقابل اعتمادتر هستند. پنجاه سال پیش‌از این شهر و بندرکوچك ایشان دارای هیچگونه‌اعتبار واهمیتی نبودلیکن امروزه شهرمذکور ازتمام بنادرشمالی خلیج وحتی ازبندر بوشهر هم مهمتر وآبادتر شده است. شیخ عیسی حاکم آنجا بواسطهٔ حسن‌اداره وتدبیر سیاسی خود دارای شهرت ومعروفیت بسیارگردیده‌است، عوارض‌گمرکی ومالیات درکویت بمیزان کم دریافت می‌شود، آب و هوای آن سالم و سازگار است، مردمانش مهربان وخوش اخلاقند وجاده داخلی ولنگرگاه‌آن ازبنادر دیگرآن حدود بمراتب بهتراست. باینجهت صدها جهاز تجارتی که قاعدتاً بایستی بسمت بنادر بوشهر وبصره بروند بواسطهٔ وجود همین مزایا بکویت می‌آیند.»

طولی نکشیدکه جهازات کمپانی تجارتی هندوستان شروع بایاب وذهاب دربندرکویت نمودند ولی مأمورین عثمانی درعراق که می‌ترسیدندآبادی وتوسعهٔ کویت به تجارت بصره لطمه واردآوردآغاز مخالفت واشکال تراشی کردند وباین جهت سرویس کشتی رانی مذکور موقتاً موقوف‌گردید[۱].

ازآن تاریخ تازمان حکومت شیخ مبارك درسنه۱۸۹۶ دولت‌انگلیس‌کویت را تحت نفوذ بابعالی عثمانی می‌دانست وهیچ نوع مداخله‌ای درامور سیاسی آنجا نمی‌کرد. شیخ مبارك ازترس آنکه مبادا عثمانیها بخیال تصرف ایالت او برآیند مکرراز انگلیسها تقاضا نمودکه اورا تحت‌الحمایهٔ خویش قراردهند لیکن‌دولت بریطانیا چون مداخله در امور آنجا را بیش از حدی که برای حفظ انتظامات

۱ــ در سنه ۱۹۰۱ مجدداً سرویس کشتی‌رانی هفتگی تأسیس گردید و هنوز هم دائر می‌باشد.

عمومی خلیج لازم بود مقتضی نمی‌دانست لهذا از اجابت تقاضاهای وی امتناع میورزید. در سال ۱۸۹۸ اقدامات و فعالیت‌های روسها در نواحی خلیج دولت انگلیس را مجبور ساخت که تجدید نظری درسیاست خود کرده واز توسعهٔ نفوذ دول خارجی درکویت جداً جلوگیری نماید. روسها درآن موقع سعی‌داشتند که بندرگاه ومخزن ذغالی بجهت خود درکویت تأسیس کنند وبا بابعالی عثمانی‌مشغول مذاکره بودند که امتیاز ساختمان خط آهنی ازدریای مدیترانه تاخلیج فارس را بنام یکی از ابتاع خود موسوم به «کونت کاپنیست» بگیرند. اگر این نقشه صورت عمل بخود گرفته وبموقع اجرا گذاشته می‌شد زمینهٔ مساعدی می‌بود که روسها ببهانهٔ آن کویت را بتصرف قطعی خویش درآورند.

دولت‌انگلیس درسال ۱۸۹۹ برای جلوگیری از اقدامات روسها قراردادی شبیه بمعاهدهٔ سال ۱۸۹۱ سلطان مسقط باشیخ مبارك منعقد ساخت ودر اثرانعقاد آن عثمانی‌ها بجنب وجوش‌افتادند وخواستند دوباره نفوذ خودرا درکویت مستقر سازندلیکن مبارك سخت با ایشان مخالفت ورزیده و دراجرای قرارداد انگلیسها اصرار و پافشاری کرد. درسنه ۱۹۰۰ هیئتی از مهندسین آلمانی بکویت آمدند که درخصوص‌تعیین مقطع‌خط آهن پیشنهادی بغداد مطالعات نمایند واگرقرارداد سال۱۸۹۹ منعقد نشده بوداین پیش‌آمد قطعاًضربت سختی بنفوذ واقتدارانگلیس درنواحی خلیج فارس وارد میآورد.

مقارن این اوقات شیخ مبارك شروع بیك سلسله اقدامات مهم نمود که در سنه ۱۹۰۱ منجر ببازگشت خانوادهٔ سلطنتی ابن‌سعود درنجدگردید. درسال۱۹۰۲ چند فروند از جهازات جنگی فرانسه و روس به‌کویت آمدند لیکن ورود آنها تأثیری دراوضاع آنجا نکرد. درسنه ۱۹۰۳ لردکرزن درضمن مسافرتهای خود درخلیج‌فارس بکویت رفت ودرآنجا پذیرائی بسیارگرم وشایانی ازوی بعمل‌آمد.

کمی بعد قونسولگری انگلیس در کویت تأسیس گردید و مخالفتهای شدید دولت عثمانی با تأسیس آن مثمر ثمر واقع نشد.

در نتیجهٔ تدبیر و حسن ادارهٔ شیخ مبارك و جانشینان وی اوضاع کویت پیوسته قرین آرامش و انتظام بوده و نمایندهٔ انگلیس در آنجا هیچوقت شکایتی از اوضاع داخلی و اداری آن نکرده است. در سنه ۱۹۲۰ بوسیلهٔ طیاره و کشتی جنگی از حملهٔ وهابیها بشهر کویت جلوگیری بعمل آمد لیکن تاکنون قشونی در آنجا پیاده نشده و قنسول انگلیس هرگز احتیاج بداشتن نیروی مسلح پیدا نکرده است. تجار هندوستان در کویت مانند مسقط و بحرین و سواحل عمان مراکز تجارتی برای خود تأسیس نکرده‌اند و از میان کلیه امارت نشین‌های مستقل خلیج تنها ناحیهٔ کویت است که نفوذهای خارجی نتوانسته است در آن رخنه نماید. اهالی بلدهٔ کویت از حیث استعداد کار کردن و سایر صفات پسندیده که لازمهٔ کسانیست که دعوی استقلال می‌کنند عموماً بر اهالی بنادر دیگر عربستان رجحان و برتری دارند. در هیچ نقطه‌ای از نواحی خلیج فارس مردم باندازهٔ اهالی کویت با دولت انگلیس و نمایندگان سیاسی و تجار آن روابط دوستانه و صمیمانه نداشته‌اند.

۱۵

خلیج فارس درسیاست بین‌المللی

در اوایل قرن نوزدهم هیئت های سیاسی متعددی از جانب ممالك اروپائی بدربار ایران اعزام‌گردید وبرای آنکه جریانات سیاسی خلیج فارس دراین دوره کاملاً روشن شود لازم است بطورایجاز واختصار شمه‌ای درخصوص هریك ازاین هیئت‌ها در اینجا ذکر نمائیم . دول اروپائی از همین تاریخ باسم حفظ آسایش و امنیت شروع بمداخله درامور ایالات وامارت نشین‌های واقعه در دوطرف خلیج نمودند و بتدریج نفوذ و تسلط خود را با مقاصد و نیات معینی در آنجاها مستقر ساختند ودر نتیجه حسادت و رقابت ، جدال وکشمکش مابین آنها شروع گردید.

اولین هیئت اعزامی انگلیس درسنه ۱۷۹۹ بریاست ملکلم بایران آمد که معاهداتی راجع بروابط بین مملکتین منعقد سازد[۱] . ملکلم دراجرای مقاصد خود پیشرفت کلی حاصل نمود و موفق شد که راجع بمسائل مربوط بایران و بعضی

۱ــ خود سرجان ملکلم می‌گوید مقصود ازمأموریت ما این بودکه «هندوستان‌را ازشر مهاجمات سالیانهٔ زمان شاه (امیر افغانستان) آسوده کنیم و اقدامات و عملیات فرانسویهای شریر را خنثی و بی‌اثر سازیم و تجارت مملکت خود را که اخیراً در این نواحی رو به‌ضعف و انحطاط رفته بود دوباره برونق و وسعت سابق خود برگردانیم . »

ایالات خلیج فارس قراردادهائی بافتحعلی شاه منعقد سازد وفرانسویها راکه سعی داشتند برای خود منافعی درایران ایجاد نمایند ازمعرکه خارج کند[۱] .

درسال ۱۸۰۲ فرانسویهاخواستند باب روابط خویش‌رابا ایران مفتوح‌سازند ولی‌شاه روی‌خوش‌بایشان‌نشان‌نداد و آنهارا باسردی‌پذیرفت. سال بعد بصددافتادند که از طرف خود قونسولگری در مسقط دائر نمایند امـا بطوریکه درفصل قبل دیدیم این تصمیم هم‌بصورت‌عمل درنیامد وبایشان اجازه داده نشد . درسنه ۱۸۰۷ شاه ایران‌که ازتجاوزات روسها باایالات شمالی وغربی مملکت خود متوحش شده واز کمك ومساعدت انگلیسها هم مأیوس بود با فرانسویها داخل مذاکره گردید وعهدنامهٔ معروف به « فینکنستین » رابا ایشان منعقد ساخت . بموجب مقررات این عهدنامه بناشدکه طرفین‌روسیه را «دشمن مشترك پادشاهان ایران وفرانسه» بشناسند . چند مـاه بعد هیئت صاحب منصبان فرانسوی بریاست گاردان بایران آمدند وهرچندمسافرت خودرا درظاهر بعنوان تعلیم وتربیت قشون‌ایران‌باسلوب اروپائی‌قلمداد می‌کردند لیکن‌منظور حقیقی‌آنها این بودکه قرارداد منعقده بین فتحعلی شاه وناپلئون را بموقع اجرا بگذارند[۲].

دولت انگلیس از توسعه وازدیاد نفوذ فرانسه در ایران متوحش گردید و

۱ـ «گاردان» می‌گوید « درسال ۱۷۸۹ جمهوری فرانسه بخیال افتادکه نفوذ مملکت فرانسه را در مشرق‌زمین دوباره تجدید نماید و سیاست تاریخی گذشتهٔ آنرا در ممالك شرقی از سر بگیرد . باین قصد دو نفر از دانشمندان فرانسوی موسوم به « الیویه» و «بروژیه » را بعنوان مطالعات تاریخ طبیعی بآسیا روانه داشت ولی نتیجهٔ مطلوب از مسافرت ایشان حاصل نگشت و اشخاص مذکور جز مبادلهٔ چند نـامه دوستانه و رسمی بـا بعضی از ممالك شرقی کار دیگری از پیش نبردند . »

۲ـ متن‌کامل این قرارداد درکتاب‌گاردان مندرج است . بموجب ماده هشتم‌آن شاه متعهد شده بود که روابط سیاسی وتجارتی خود را با انگلیس قطع نماید، سفیری راکه به‌بمبی‌فرستاده بود احضارکند، عمال و قونسولهای کمپانی هند شرقی را از ایران وبنادر خلیج فارس فوراً اخراج نماید ، مال‌التجاره‌های انگلیس را توقیف کند و باب کلیه ارتباطات را از راه خشکی و دریا با انگلستان بسته و بی‌درنگ بآن مملکت اعلان جنگ بدهد .

ابتدا «سرهارفورد جونز بریدج» قونسول بصره و بعد سرجان ملکلم را با اختیارات کافی بدربار ایران روانه داشت که معاهده‌ای باشاه منعقد سازد. ملکلم بواسطهٔ بعضی پیش آمدها بطهران نرسید واز نیمه راه بهندوستان مراجعت کرد لیکن «هاردفوردبریدج» بحضور شاه‌رسید وقرارداد مفیدی بنفع انگلیسها باوی‌منعقد نمود. هیئت اعزامی فرانسوی چون موفق باجرای مقاصد ونیات خود نشدند از ایران خارج گردیدند ودرسنه ۱۸۱۰ که جزیرهٔ «موریتیوس» از تصرف فرانسه بیرون آمد نفوذآن دولت درایران نیز زوال یافت.

درسال ۱۸۱۰ ملکلم برای دفعه سوم مأمور دربار ایران گردید و قراردادی را کـه «هاردفوردبریدج» منعقد ساخته بود مجدداً بامضای شاه رسانید وآنرا تأییدنمود[۱]. سال بعد ملکلم‌ازشغل خوداستعفاداد وبجای وی «سرویلیام گوراوزلی» به‌سمت نمایندگی سیاسی انگلیس در ایران منصوب گشت و وی قراردادی بنام «معاهدهٔ قطعی» با دولت ایران منعقد ساخت[۲]. نتیجهٔ این معاهدات و قراردادها

۱ـ سرجان ملکلم راجع به‌این مـأموریت خود می‌نویسد «دهسال ازتاریخ اولین مسافرت من به‌ایران می‌گذشت و در این مدت چه در اشخاص و چه در حوادث آنجا تغییرات کلی حادث شده بود. در عرض این مدت قلیل روسهـا سرحد خود را از شمال قفقـاز بسواحل ارس یعنی به‌مساحت چهارصد میل پیش آورده بودند. ناپلئون نقشه‌ای کشیده بودکه خرس روسیه و شیر ایرانرا زنجیرکرده آنها را به‌ارابهٔ جنگی‌خود ببندد و درجلگه‌های حاصلخیز هند به‌ترکتازی مشغول شود. نام او را اغلب ایرانیها میدانستند و عده‌ای هم به‌قدرت حقیقی اوپی برده بودند. ازجملهٔ این اشخاص یك نفراز دوستان ایرانی من‌است موسوم به‌آقا محمدقاسم والای اصفهانی که شخصی شـاعر و فیلسوف و سیاست شناس و مدرس است. یکروز صبح که برای دیدن او و به حجره‌اش رفته بودم به‌من گفت «این بناپارت شخص عجیب وفوق‌العاده‌ایست و ممالك را مثل عصا در دست خود می‌چرخاند. بعد از آنکه کار خود را با عثمانی تصفیه‌کرد ایران و روسیه را به‌یك ضربت از پا در می‌آورد و سپس هر دوی آنها را بکار می‌اندازدکه نفوذ وتسلط شما را در هندوستان از میان ببرد. هر چه می‌شود بشود اما ازحق نباید گذشت که ناپلئون آدمی خارق‌العاده است و به‌منزلهٔ چنگیزخان فرنگیهاست».

۲ـ بموجب این معاهده دولت ایران متعهد شدکه از حملهٔ دول خارجی به‌هندوستان جلوگیری نماید و دولت انگلیس نیز تعهد کردکه از تهاجم ممالك اروپائی به‌خاك ایران ممانعت کند.

این شدکه روابط تجارتی انگلیس با ایران که مدتی رو به‌ضعف و انحطاط رفته بود دوباره احیا و تجدید شد و مناسبات سیاسی مستحکمی بین آن‌دو دولت برقرار گردید.

در خلال همین اوقات دولت ایران با روسیه داخل جنگ گردید و دودفعه از آن دولت شکست سخت خورد و به‌موجب معاهدات گلستان و ترکمان چای عده‌ای از ایالات شمال غربی خود را به‌آن‌دولت واگذار کرد. دراین وقت مناسبات روس وانگلیس با یکدیگر تیره شد و احساسات خصمانه‌ای بین مملکتین ایجاد گردید و علت آن این بودکه روسها پس از مغلوب ساختن ایران و عثمانی می‌خواستند فتوحات خودرا به‌سمت مشرق ادامه دهند ونقشه‌ای کشیده بودندکه ممالك ایران وافغانستان‌را مسخر ساخته‌وبهندوستان انگلیس‌دست بیندازند. رسیدن به«دریای گرم» بدون شك یکی از آرزوها و آمال دیرینهٔ دولت روس بوده است و برای نیل به‌این مقصود هم‌چاره‌ای نداشته‌است جزآنکه خود را به‌خلیج فارس نزدیك کند. چون نویسندگان متعدد این موضوع را به‌تفصیل بیان و تشریح کرده‌اند، بسط مقال را در آن خصوص جایز ندانسته و خوانندگان ذیعلاقه را به‌خواندن تألیفات «کرزن» و «ملکلم» و «راولینسون» توصیه می‌کنیم.

پس ازفوت فتحعلی شاه درسال ۱۸۳۴ وجلوس محمدشاه رویهٔ سیاسی‌دولت ایران نسبت به‌انگلیس فرق کرد و محمدشاه به‌تحریك روسها قشونی به‌هرات فرستاد که آنجا را فتح نماید. سفیر انگلیس مقیم طهران بر علیه این اقدام اعتراض نمود و متذکر گردید که اقدام مذکور به‌منزلهٔ خصومت با دولت انگلیس وتجاوز به‌حدود هندوستان‌است وبا روح‌اتحاد ویگانگی‌دولتین ایران وانگلیس مباینت‌دارد. عاقبت‌چون اعتراضات ومذاکرات سیاسی‌منتج به‌نتیجه نشد یکدسته از قشون ساخلوی هندوستان درسنه ۱۸۳۸ به‌جزیرهٔ خارك حمله برده و آنجارا

در تصرف خود نگاهداشتند تا در سال ۱۸۴۲ شاه مجبور به‌تخلیه هرات گردید. در موقع جنگ قونسولگری انگلیس موقتاً از بوشهر به‌خارك انتقال یافته بود[۱] و وقتی قوای انگلیس آنجارا تخلیه نمودوایرانی‌ها قشون خودرا بدانجافرستادند اهالی جزیره کلیتاً از آنجا خارج گردیدند و تا قشون ساخلوی ایرانی از آنجا نرفت به‌مکان خود معاودت ننمودند.

در سال ۱۸۵۶ دوباره جنگ مابین ایران و انگلیس بر سر قضیهٔ هرات تجدیدگردید و انگلیسها مجدداً جزیرهٔ خارك را به‌تصرف خود درآوردند لیکن این دفعه جنگ آنها چندان به‌طول نینجامید وبزودی‌منجر به‌مصالحه‌گشت‌زیرا ایرانی‌ها در مقابل قشون انگلیس تاب مقاومت نیاورده و تسلیم گردیدند. وقایع عمده‌ای‌که در این موقع درخلیج فارس اتفاق افتاد عبارت بود از تسخیر ریشهر و بوشهر در نهم دسامبر ۱۸۵۶، شکست و انهزام سپاه ایران در خوشاب در۸فوریه ۱۸۵۷ وبمباردمان وتسخیر محمره به‌توسط‌جهازات جنگی‌انگلیس‌در ۲۶مارس[۲]. بالاخره معاهدهٔ صلحی بین دولتین ایران وانگلیس درپاریس منعقد گردید و بموجب آن دولت ایران متعهد شدکه بعد ازآن دیگر بهیچوجه درامور داخلی افغانستان مداخله‌نکند. پس‌از اختتام جنگ هرات روابط دوستانه مجدداًمابین دولت ایران و انگلیس برقرار گردید و زمینهٔ مساعدی برای احداث خطوط تلگرافی وسایر اصلاحاتی‌که درصفحات بعد بآن اشاره خواهیم کرد فراهم‌گشت.

۱ــ در این موقع پیشنهاد شده بود که به‌جای بوشهر جزیرهٔ خارگ برای اقامت دائمی قنسول انگلیس از دولت ایران خریداری شود لیکن پیشنهاد مذکور بموقع اجرا گذاشته نشد.

۲ــ یکی از جهازات انگلیسی باسیصد نفر قشون از رودکارون گذشته به‌اهواز آمدکه درساحل رودخانه به‌قشون ایرانی حمله نماید. قوای ایران که عدهٔ آن به‌ده‌هزار نفر بالغ میگردید چنان روحیهٔ خود را از دست داده بود که به‌محض مشاهدهٔ دشمن فرار اختیار کرد. داستان این جنگ را «سرجیمز اوترام» که سمت فرماندهی قشون انگلیس را داشت در کتاب خود موسوم به «محاربهٔ ایران» بتفصیل نقل کرده است.

درسال ۱۸۴۶ ناصرالدین شاه به تخت جلوس نمود وتا سنه ۱۸۹۶ بسلطنت باقی‌بود . درزمان اوتغییرات عمده‌ای درسیاست ایران وروس حادث نگردیدولی دراواخرسلطنت وی روسهابرنفوذ تجارتی خود درصفحات شمالی ایران افزودند. رقابت سیاسی روس وانگلیس درایران بحال خود باقی‌بود و گاهگاهی هم برشدت آن افزوده می‌شد لیکن رفته رفته رقابت مذکور جنبهٔ تجارتی و اقتصادی بخود گرفته و قراردادی که راجع بحفظ استقلال و تمامیت ایران درسنه ۱۸۳۴ میان روس و انگلیس بسته شده بود در سنه ۱۸۸۸ از جانب دولتین مزبور مجدداً تأیید گردید .

پس‌از جنگ کریمه روسیه سیاست صریح و روشنی در آسیا اتخاذ کردو پیشرفتهای او ازسمت مشرق و جنوب دولت ایران را بوحشت انداخت . درسال ۱۸۶۹ دولت روس تا سواحل شرقی بحرخزر پیش‌آمده وبرسر مسائل سرحدی با ایران داخل مناقشه گردید و از آنموقع ببعد باز دولت ایران مجبور شد که در موضوع روابط خود باهمسایهٔ شمالی منتهای حزم واحتیاط رابعمل آورد .

برای تشریح سیاست روس راجع بقضایای تجارتی واقتصادی خلیج فارس در زمان سلطنت ناصرالدین شاه بی‌مناسبت نیست که اقدامات آن دولت را در موضوع احداث راه آهن ایران بطور مثال دراینجا ذکر کنیم. درسنه ۱۸۸۷ شاه به اصرار وزیر مختار روس در طهران قراردادی امضا کرد ومتعهد شدکه بدون رضایت وموافقت دولت روس اجازهٔ ساختمان خطوط‌آهن مملکت ایران را بهیچ کمپانی خارجی ندهد . قرارداد مذکور بوسیلهٔ فشار وتهدید بشاه تحمیل گردید باین معنی‌که سفیرروس اورا تهدید نمودکه اگرامتیازی ازطرف اوبدول خارجی داده شود دولت روسیه دیگرخود رامقید بحفظ وحراست استقلال ایران نخواهد دانست والبته مقصود دولت روس ازاین‌اقدام جلوگیری ازاجرای نقشه‌ای بودکه

انگلیسها برای ساختمان خط‌آهن ازاهواز بطهران کشیده بودند .

چند ماه بعد روسها در ازای آنکه سرویس‌کشتی رانی انگلیس در کارون سفلی دائر گردیده بود فرمانی ازشاه گرفتند که تامدت پنج سال حق احداث خطوط آن درهر نقطهٔ ایران مخصوص شرکتهای روس باشد ودر ظرف آن مدت اجازهٔ مذکور بهیچ‌کمپانی دیگری داده نشود .

اما حوادثی که در این دوره درخود نواحی خلیج فارس اتفاق افتاد از این قرار بود : ازسال ۱۸۸۰ ببعد روسها فعالیت‌های فوق‌العاده درمنطقهٔ خلیج فارس بخرج دادند . درسنه ۱۸۸۷ صاحب‌منصبان روس که دراستخدام شاه ایران بودند بقصد مطالعه و تفتیش مسافرتی به اصفهان وشیراز و بوشهر نمودند وچندی بعد نیزیکی از مهندسین نظامی آنها از راه بندرعباس به هرمز رفت که در موضوع اهمیت سوق‌الجیشی تنگه‌های خلیج مطالعات بعمل آورد . مهندس مذکور پس از بازدید جزیرهٔ هرمز در موقع مراجعت خود پیشنهاد نمودکه از طرف دولت روس مخزن ذغالی درآنجا تأسیس شود .

درسال۱۸۹۶ بروزمرض طاعون درهندوستان بهانه‌ای بدست روسها داد که برای مداخله درامور خلیج فارس دونفر طبیب نظامی ببوشهر روانه سازند در صورتی‌که مرض هنوز بآنجانرسیده بود . منظوراصلی دولت روس ازاعزام اطبای مزبور همانا تعقیب سیاست آن دولت درموضوع تنگهٔ هرمز بود وبهمین جهت اطبای اعزامی چندین مرتبه به بندرعباس وبصره مسافرت کردند .

درسنه ۱۹۹۸ قونسول روسیه مقیم بغداد اقداماتی بعمل آوردکه بندرگاه وپایگاه دریائی برای‌دولت‌خود درخلیج فارس ایجادنماید . درهمان سال « کونت کاپنیست » یکی‌از رجال معتبر روسیه از بابعالی عثمانی تقاضای امتیازی کرد که ازطرابلس شام تاکویت خط آهنی احداث نماید واین مسئله بخوبی نشان می‌دهد

که دولت روسیه کویت را برای پایگاه دریائی خود در خلیج درنظر گرفته‌بود[۱].

امثال وشواهد زیاد دیگری می‌توان درخصوص تصادم منافع انگلیس وروس درایران وخلیج فارس ذکر نمود لیکن آنچه تاکنون دراین فصل نوشته شده‌است برای توضیح مطلب کافی است و حاجت بذکر موارد دیگری ندارد. رقابت وکشمکش این‌دو دولت درصحنهٔ ایران روز بروز شدیدتر می‌شد وکسانی‌که مایل بکسب اطلاعات مبسوط‌تری دراین خصوص باشند می‌توانند بمؤلفات «کرزن» و «سایکس» و «پوپوسکی» و «ویلی» مراجعه نمایند. دراینجا همین قدرلازم است متذکر شویم کـه بالاخره در سال ۱۹۰۷ توافق نظری مابین دولتین روس و انگلیس برسر موضوع ایران حاصل شد وموافقت ایشان بایکدیگر منجر بعقد قرارداد مشهور همان سال گردیدکـه بحث درنتایج وکیفیات آن ازموضوع این کتاب خارج می‌باشد.

ناصرالدین شاه نیزمثل نـادر در دورهٔ سلطنت خود سعی داشت که برای ایران نیروی دریائی در خلیج فارس ایجاد نماید ودرسال ۱۸۶۵ پیشنهادکرد که بجهت مراقبت و حفظ انتظامات بنادر خلیج چهار فروندکشتی جنگی خریداری

۱ـ لرد کرزن درسنه ۱۸۹۲ راجع به‌احداث بندر درخلیج فارس می‌نویسد «احداث بندرگاه روس در خلیج فارس که از دیرباز جزو آمال و آرزوهای وطن پرستان نواو ولگا بوده است اگر صورت عمل به‌خود بگیرد آرامش و انتظامی را که با صرف آن همه مساعی و مجاهدات در نواحی‌خلیج برقرار گردیده است مختل خواهد ساخت وتجارت با رونق‌آنجا را که کرورها لیره ارزش دارد از میان خواهد برد و عنان طوایف و اقوام مختلف‌آن حدود را دوباره‌گشوده و آنها را باز بجان یکدیگر خواهد انداخت. خوبست دولتین روس و انگلیس مجادلات خود را در نقطهٔ دیگر ادامه داده واختلافات خود را در جـای دیگر حل نمایند واین عرصهٔ آرام و بی‌صدای تجارت را که صلح و سکونت بزحمت و خون دل در آن مستقر شده است به‌میدان کار زار مبدل نسازند. هر دولتی که اجازهٔ احداث بندر در خلیج فارس به‌روسیه بدهد بعقیدهٔ من به‌عظمت انگلستان توهین وارد آورده و دربهم زدن اوضاع آن سامان و برپا کردن جنگی بین‌المللی جدیت به‌خرج داده است. بهمین جهت من آن سفیر انگلیس راکه دراین موردتسلیم شده وچنین اجازه‌ای‌را داده است گناهکار وخائن بوطنش میدانم». (ایران ومسئلهٔ ایران).

نماید و اداره کردن آنهارا بدست صاحب‌منصبان انگلیسی وملاحان هندی وعرب واگذارکند لیکن این نقشه هیچوقت بموقع عمل گذاشته نشد . پانزده سال بعد شاه متوجه این نکته گردید که اگر خطوط ساحلی وبنادر ایران تحت نظارت و مراقبت کامل درآید عواید گمرکی آنها خیلی زیاد خواهد شد وباین جهت مصمم گردید کـه سالی یك کشتی خریداری کرده ودر ظرف چند سال بحریهٔ متناسبی برای رفع حوائج خلیج تدارك نماید . باین واسطه بایکی ازکمپانی‌های آلمانی قراردادی منعقدنمودکه دوفروندکشتی برای اوبسازند . یکی‌ازکشتی‌های مذکور موسوم به « پرسپولیس »که دارای ۶۰۰ تون ظرفیت و ۴۵۰ اسب قوه وچهارلوله تـوپ « کروپ » بود درسال ۱۸۸۵ وارد بوشهر گردید وکشتی دیگر موسوم بـه « شوش » چندی بعد بمحمره فرستاده شده و قطعات منفصلهٔ آن در آنجا سوار و بکارانداخته شد . « پرسپولیس » بعدها مأمورمراقبت بنادرخلیج گردید و«شوش» برای حمل و نقل مسافر و مال التجاره برروی رود کارون افتاد ودر تحت دستور حـاکم خوزستان مشغول کار شد . گذشته ازساختمان این دوکشتی اقدام دیگری برای تکمیل نیروی‌دریائی‌ایران بعمل نیامد ونقشهٔ مذکور بالاخره عقیم ماند .

دراین کتاب بتفصیل ازعملیات واقدامات کمپانی هند شرقی بحث شده‌است ودرحقیقت هم قسمت اعظم تاریخچهٔ خلیج ارتباط‌کلی‌با تاریخ کمپانی مذکوردارد. باید دانست کـه دراوایل قرن نوزدهم وضع وموقع کمپانی هند شرقی درمشرق تغییرات کلی نمود باین معنی کـه کمپانی دربدو تأسیس خود فقط جنبهٔ تجارتی داشت وغالب همّ خودرا مصروف بانحصار نمودن تجارت انگلیس درنواحی مشرق می‌کـرد لیکن بتدریج عملیات آن رنگ سیاسی بخود گرفت وجنبهٔ سیاسی آن بیشتر از جنبهٔ تجارتی آن گردید . درسال ۱۷۸۴ قـانونی از پارلمان انگلستان گذشت که برای نظارت درامور سیاسی ونظامی ومالی متصرفات انگلیس درهند

ادارهٔ دولتی مخصوصی تشکیل شود واز آن تاریخ ببعد زمام سیاست هندوستان از دست اولیای کمپانی خارج شد و نایب‌السلطنه هند و وزارتخانهٔ هندوستان در لندن منتقل‌گردید. درسنه ۱۸۳۳ بموجب قانون دیگری حق تجارت انحصاری مشرق نیز از کمپانی سلب شد و از آن پس کمپانی فقط مأمور اداره کردن امورداخلی هندوستان بود و تجارت مهمی در دست آن باقی نماند. این ترتیب طبیعتاً قابل دوام و بقا نبود وباین جهت بعداز شورش خونین هندوستان درسنه ۱۸۵۸ ادارهٔ امور هند هم ازدست کمپانی خارج‌گردید وبعهدهٔ دولت انگلیس واگذار شد.

مقارن همین‌اوقات دائرهٔ عملیات کمپانی درمنطقهٔ خلیج نیزمحدودگردید و باب تجارت آندریا بروی کلیه واردین جدید مفتوح شد. حکومت بمبی ابتدا درسنه ۱۸۰۵ وبعد درسال ۱۸۰۹ اقدامات تجارتی‌کمپانی رادرمسقط محدودساخت ودرسال ۱۸۲۲ حکمی صادر شدکه «صاحب منصبان سیاسی درهر رتبه ودرجه‌ای» از تجارت شخصی در خلیج ممنوع می‌باشند. از آن موقع ببعد دیگر اسمی از تجارت‌کمپانی هند شرقی درخلیج فارس شنیده نمی‌شود ورفته رفته سیاست ونفوذ انگلیس درآنجا منحصراً جنبهٔ سیاسی بخود می‌گیرد.

درقرن نوزدهم مهندسین ومأمورین انگلیسی مساحی‌های عمده از نواحی مختلف خلیج‌کرده ونقشه‌های مهمی ازمواقع بحری و رودخانه‌ها وایالات آنجا تهیه نمودند وچون تاریخچهٔ خلیج بدون ذکراین اقدامات ناقص می‌ماند لهذا ما بطور اختصار دراینجا اشاره‌ای بر‌ؤوس‌عملیات مذکور می‌کنیم. تا قبل‌ازآن تاریخ فقط نقشه‌های ناقص وغیرقابل اعتمادی راجع بخلیج فارس‌دردست بود که باغلب آنها ممکن نبود اطمینان کرد. نقشه‌ها را «لیوتنان جان ماك‌کلور» بعد از سه سال زحمت وصرف وقت تصحیح وتکمیل‌نمود وضمناً درطی مطالعات ومساحی‌های خود نقشه‌های مفیدی برای تسهیل امر کشتی رانی سواحل خلیج تهیه کرد. در

نتیجهٔ زحمات «ماك‌كلور» نقشهٔ کاملی از ساحل شمال شرقی خلیج و نواحی شط‌العرب فراهم گردید لیکن قسمت اعظم سواحل جنوب غربی هنوز در نظر ملاحان اروپائی مجهول بود.

شرارتها و راهزنی‌های دزدان جواسم مأمورین انگلیسی را متوجه این نکته ساخت که باید هرچه زودتر با اوضاع و کیفیات خطوط ساحلی پیچ درپیچ عمان آشنائی کامل حاصل کنند تا بتوانند از عهدهٔ دفع دزدان برآیند. عملیات مساحی ازسال ۱۸۱۱ ببعد ادامه داشت لیکن خطر ومزاحمت دزدان که در آن موقع برتمامی آبهای آن نواحی مستولی بودند گاهگاه مانع پیشرفت کار می‌شد. بالاخره درسنه ۱۸۲۰ که طایفهٔ جواسم برای دفعه سوم ازقوای انگلیس شکست خورده وتسلیم گردیدند مهندسین اعزامی موفق شدند که نقاط جنوبی وغربی خلیج فارس را از ابتدای رأس مسندم مساحی و نقشه‌برداری کامل کنند. پس از آن عملیات نقشه برداری درخلیج عمان شروع شد ودرسال ۱۸۲۹ نیزمساحی سواحل مکران تاکراچی خاتمه یافت. این اقدامات متضمن صدمات ومشقات سخت وطاقت‌فرسا بود زیرا جهازاتی که برای مساحی بکارمی‌رفت کوچك وغیر متناسب باوضع آب و هوای محل بود و بااین جهت عده زیادی از افسران و مهندسین جان خود را برسر این کار گذاشتند وجمعی دیگر نیزدراثر بدی آب وهوا وسختی‌های دیگر علیل‌المزاج ومریض گردیدند.

مساحی ساحل جنوب شرقی عربستان درسالهای بین ۱۸۳۳ و ۱۸۳۷ خاتمه پیدا کرد ودرسنه ۱۸۳۹ نیزکه قشون انگلیس جزیرهٔ خارك را متصرف شده بود نقشه و گزارش جامعی راجع به‌کویت تهیه گردید.

ازبعد از انحلال بحریهٔ هندوستان تاسنه ۱۸۷۱ مساحی جدیدی درنواحی خلیج بعمل نیامد. در سال مذکور حکومت بمبی یکی از صاحب‌منصبان بحریهٔ

شاهی را مأمور نمود که نواحی بحرین وقطار و وخورالهاجر و بهمنشیر رامساحی کرده ونقشهٔ جامعی از آنها تهیه نماید. درسال ۱۸۹۰ مدخل شطالعرب و بهمنشیر ازسمت دریا مساحی گردید و معلوم شدکه درکشتی‌رانی کارون بهمنشیر نمی‌تواند مورد استفاده جهازات اقیانوس‌پیما واقع شود. درسال ۱۸۹۰ شعبه مطالعات جزر ومداز طرف انگلیسها دربوشهر ومسقط دائر گردید و در ایستگاههای بوشهر و جاسك نیز بوسیلهٔ تلگراف شروع بتعیین درجات طول جغرافیائی شد.

پس‌از آن بازعملیات مساحی ونقشه برداری موقوف ماند تاسال ۱۹۰۳ که لردکرزن نایب‌السلطنهٔ هندوستان بخلیج‌فارس‌مسافرت نمود وبنا بدستوراو ازسال مذکور تا سال ۱۹۱۴ مساحی‌های عمده از نواحی مختلف بعمل آمد. نقشه‌های جامع وکامل خلیج فارس‌که امروزه در دسترس کلیه ملل موجود است وبا وجود نقائصی که دارد باز از نقشه‌های تمام دریاهای دیگری‌که درتصرف مستقیم ملل اروپائی نیست‌کاملتراست فقط دراثرمساعی وجدیت‌های مأمورین انگلیسی‌بوجود آمده وکسانی که آنهارا مورد استفاده قرار میدهند باید خودرا مرهون زحمات ایشان بدانند.

راههای ارتباطی درخلیج‌فارس: دراوایل‌قرن هیجدهم‌خیلی اشخاص باین فکرافتاده بودندکه مابین دریای مدیترانه وخلیج فارس بوسیلهٔ راه‌آهن یاکشتی‌رانی در رودخانه رابطهٔ مستقیم دائرنمایند و بعبارت اخری وسائل ارتباط میان انگلستان و هندوستان را اصلاح و تکمیل کنند. در سنه ۱۸۳۵ هیئتی به‌ریاست «کلنل چزنی» به‌قصد مطالعه در موضوع کشتی‌رانی فرات از انگلیس به‌عراق عثمانی آمد و پارلمان‌انگلیس بیست هزار لیره‌وکمپانی هند شرقی نیز پنجهزار لیره بجهت مخارج آن اعطا نمودند. درسال ۱۸۲۶ دوفروندجهاز بخاری‌درقسمت علیای شط فرات به‌آب انداخته شد. یکی از آنها درموقع طوفان‌غرق گردید ولی

جهاز دیگر بنوبه در آبهای فرات و دجله و شط‌العرب و کارون مشغول کار شد. هیئت اعزامی «چزنی» دراواخر سال ۱۸۳۶ مراجعت نمود و هرچند درموضوع ایجاد وسائل ارتباط سریع مابین انگلیس و هند پیشرفت عمده‌ای حاصل نکرد ولی درعوض مطالعات جامع آن درخصوص رودخانه‌های معظم عراق کمك بزرگی به‌تحقیقات جغرافیائی نمود. پس از آن باز مانند سابق بحراحمر راه عمدهٔ ارتباط شرق وغرب گردید ومال‌التجاره‌های سنگین ومسافرین عموماً از آن راه به‌مشرق می‌آمدند.

تا اوایل قرن بیستم مسافرین و سیاحان متعدد در نواحی مختلف عربستان سیاحت کرده و هر یك مطلب تازه‌ای براطلاعات جغرافیائی ما افزوده‌اند و چون «دکتر هوگارت» شرح کلیه این مسافرتها را بتفصیل در کتاب خود نگاشته‌است لهذا ما از تکرار آن دراین‌جا خودداری می‌نمائیم. اما درسمت ایران مساحی‌هائی که به‌جهت احداث خطوط تلگرافی بعمل آمد وسیله شدکه مطالعات بسیار دقیق جغرافیائی در نواحی مرکزی و جنوبی آن مملکت به‌عمل آید و درنتیجه یکی از جامع‌ترین و نفیس‌ترین نقشه‌های ایران در سنه ۱۸۷۴ بتوسط «کاپیتان سن‌جان» تهیه و منتشر گردد.

از سال ۱۸۸۰ ببعد رودخانهٔ کارون جلب توجه انگلیسها را کرد و اهمیت آن در ارتباطات ساحلی خلیج وحمل مال‌التجاره بداخلهٔ ایران برایشان مشهود گردید. مدتها پیش‌ازاین‌تاریخ نیز «لایارد» و «لیوتنان‌سلبی» پی به‌اهمیت واقعی کارون از لحاظ ارتباط آن با شهرهای بزرگ ومراکز غله‌خیز غربی ایران برده و استفاده از آن‌را برای توسعهٔ تجارت هند انگلیس در تألیفات خودگوشزدکرده بودند. «لایارد» مخصوصاً بواسطهٔ مناسبات‌دوستانه‌ای که با محمدتقی‌خان رئیس قبایل بختیاری و باتجار شوشترداشت موفق‌شده بودکه موافقت وهمراهی‌ایرانی‌ها

را در خصوص افتتاح رودکارون جلب نماید وضمناً بدولت انگلیس پیشنهاد کرده بود که تا موقع مقتضی و مناسب است از آن استفاده کنند لیکن مناقشات سیاسی درایران مانع اجرای این نقشه گردید وفقط سی سال بعد موضوع راه رودخانهٔ مزبور موضوع مذاکرات رسمی بین طهران و لندن واقع شد. این دفعه باز مدت هفده سال بدون اخذ نتیجه «بمذاکرات سیاسی» گذشت تا عاقبت در سال ۱۸۸۸ شاه فرمانی صادر کرد و به‌موجب آن کارون سفلی‌را بر طبق شرایط مخصوصی بروی جهازات عالم مفتوح ساخت: «لرد کرزن» جنبه‌های جغرافیائی وسیاسی وتجارتی این موضوع‌را به‌تفصیل در کتاب خود مورد بحث قرار داده وفهرست کاملی ازکلیه تألیفات انگلیسها در خصوص کارون و نواحی مجاور آن نیز بدان افزوده است.

تنها شرکت انگلیس که ازامتیاز نامهٔ مذکوراستفاده نمود کمپانی کشتی‌رانی دجله و فرات بود که جهازات آن متجاوز از یکربع قرن بود بر روی دجله کار می کردند. کمپانی مزبور درایران مواجه با اشکالات وخسارات عدیده گردیدوهم مأمورین‌دولتی‌ایران وهم‌اهالی دائماً اسباب مزاحمت‌آن‌را فراهم‌می‌آوردند ولی دولت‌انگلیس‌سالیانه مبلغی‌کمك خرج به‌آن می‌دادکه‌عملیات خودرا ادامه دهد. تجارت صادراتی نواحی کارون بتدریج زیاد شد و سرویس کشتی‌رانی رودخانه‌ای منظماً دائر گردید و درنتیجهٔ توسعه‌تجارت و کشتی‌رانی ایالت‌خوزستان‌انگلیسها در سال ۱۸۹۰ یك قونسولخانه و در سال ۱۸۹۲ نیز یک دفتر پستی در محمره تأسیس نمودند.

چنانکه دیدیم نقشهٔ ارتباط انگلیس بامستملکات شرقی‌آن بوسیلهٔ راه‌آهن وکشتی پیشرفت زیادی حاصل نکرد وبه‌موقع اجرا در نیامد ولی در اواسط قرن نوزدهم لزوم احداث خط تلگرافی از راه عراق احساس گردید و مخصوصاً بعداز شورش هندوستان بردولت انگلیس ثابت شدکه اگربخواهد برهند حکومت‌نماید

حتماً لازم است ارتباط تلگرافی با آنجا داشته باشد. ابتدا تصمیم گرفته شد که خطی از راه بحر احمر به‌مشرق امتداد داده شود ولی خط مزبور در سنه ۱۸۶۰ قطع گردید و چون نگاهداری این خط متضمن زحمات و مخارج فوق‌العاده بود دیگر هیچ کمپانی حاضر به‌دایر کردن آن نشد. به‌این‌جهت دولت انگلیس شخصاً احداث تلگراف مزبور را بعهده گرفت و پس از مطالعات دقیق براو مسلم شدکه خلیج فارس ازهرجهت برای آن‌مقصود متناسب‌تر از بحراحمراست خط‌تلگرافی اسلامبول ببصره‌که بدستیاری‌مهندسین انگلیسی‌ساخته شده ومتعلق به‌دولت‌عثمانی بود و با خطوط تلگرافی اروپا ارتباط داشت تابغدادامتداد می‌یافت و اگر همان خط را تا «فاو» واقع دررأس خلیج‌ادامه داده و از آنجا بوسیلهٔ سیم زیردریائی آن را بکراچی متصل می‌ساختند شرق‌وغرب مستقیماً با یکدیگر رابطه واتصال پیدامی کرد. نظر به‌اینکه سیم‌بغداد به‌«فاو» بایستی ازسرزمین اعراب «منتفق» عبور نماید وقبایل مذکور دائماً بادولت عثمانی درجنگ وستیز بودند وسیم‌کشی در خاك آنها اشکالات زیاد داشت لهذا تصمیم گرفته شد که خطی از بغداد از راه کرمانشاه و طهران و اصفهان و شیراز ببوشهر کشیده شود و از آنجا به‌سیم‌های زیر دریـائی خلیج متصل گردد. امتیازات لازمه برای احداث این خط پس از مذاکرات طولانی از دولت ایران‌گرفته شد.

خطوط تلگرافی که درسال ۱۹۲۷ از طرف «ادارهٔ تلگراف هند و اروپ» در خلیج فارس اداره می‌شد از این‌قرار بود:

۱ـ خطی ازکراچی به‌جاسك‌که در سنه ۱۸۶۸ تأسیس‌شده، ۵۲۸ میل‌طول دارد و مراکز آن درکراچی و جاسك می‌باشد.

۲ـ خط دوسیمی از کراچی به‌جاسك‌که در سنه ۱۸۶٤ از کراچی بگوادر و در سنه ۱۸۶۹ از گوادر به‌جاسك امتدادیافته است. طول آن ۷۰۰ میل ومراکز

آن در کراچی و «ارمارا» و «پاسنی» و گوادر و چاه‌بهار و جاسک می‌باشد.

۳- خطی از جاسک به‌هنگام که در سال ۱۹۰۴ دائر شده، ۱۳۶ میل طول آنست و مراکز آن در جاسک و هنگام می‌باشد.

۴- خطی از هنگام به‌ریشهر (بوشهر) که درسال ۱۹۰۴ دائر شده، ۳۸۰ میل طول آنست و مراکز آن در هنگام و ریشهر می‌باشد.

۵- خط مستقیمی از جاسک بریشهر که درسال ۱۸۸۵ دائر شده، ۵۲۰میل طول آنست و مراکز آن در جاسک وریشهر می‌باشد.

۶- خطی از ریشهر به«فاو» که در سال ۱۸۶۴ دائر شده، ۱۵۰ میل طول آنست و مراکز آن در ریشهر و «فاو» می‌باشد.

۷- خطی از هنگام به‌بندرعباس که از جزیرهٔ قشم عبور می‌نماید ودر سال ۱۹۰۵ تمام شده است. طول سیم بحری این خط ۱۷ میل و سیم زمینی آن ۳۱ میل می‌باشد.

۸- خطی از جاسک به‌مسقط که در سال ۱۹۰۱ دائر شده، طول آن ۲۲۰ میل است و مراکز آن در جاسک و مسقط می‌باشد.

ساختمان و نگاهداری خطوط تلگرافی مزبور مواجه با اشکالات طبیعی و موانع‌عدیدهٔ دیگر بوده است و نباید تصور کردکه‌انگلیسها به‌آسانی‌موفق‌باحداث این خط شده‌اند. در سمت شرقی دجله وخلیج فارس سلسله‌های‌متعدد کوه‌بطرف شمال غربی و جنوب شرقی امتداد یافته و حتی در جلگه‌های آن‌حدود نیز تپه و ماهورهای بی‌شمار راه را بریده است. آب و هوای فلات مانند نقاط مرتفع ایران در تابستان‌گرم و خشک است و در زمستان سرد و پربارندگی است. خط تلگراف در چند جا از بعضی معابر کوهستانی عبور می‌کند که هشت هزار قدم تا سطح دریا ارتفاع دارد و سرما و برف آنها در زمستان اغلب بحدی است که‌عبور

و مرور از آنجا بکلی غیر مقدور می‌باشد. در این نواحی جاده‌های قابل عبور ارابه یافت نمی‌شده است و مأمورین تلگراف مجبور بوده‌اند اسباب و ادوات کار خود را با قاطر نقل کنند. از اینها همه گذشته طوایف و اقوامی در عرض این خط سکونت داشته‌اند که در تحت امر و نفوذ هیچکس نبوده و بوسیلهٔ دزدی و غارتگری امرار معیشت می‌کردند و مسلم است که سیم تلگراف با وجود ایشان با چه زحمات و مخاطراتی کشیده شده است.

امروزه مراکز تلگراف بی‌سیم درهنگام و بحرین و بوشهر ولنگه وهمچنین در بصره و آبادان تأسیس گردیده و تا کنون خدمات مهمی بکشتی‌رانی خلیج و تجارت آن‌حدود انجام داده است.

تجارت اسلحه: دراواخرقرن‌نوزدهم دولت‌انگلیس پس‌از آنکه بازحمات و فداکاریهای بسیارموفق بدفع دزدان دریائی والغای‌تجارت برده‌شد تازه مواجه با قضیهٔ سخت‌تر و مشکل‌تری گردید و آن عبارت بود از فروش و توزیع اسلحهٔ آتشی به‌مقادیر خیلی زیاد مابین‌قبایل مختلف نواحی‌خلیج. تجارت اسلحه‌ابتدا در خلیج خیلی کم رواج داشت ولی رفته رفته بر دائرهٔ وسعت و انتشار آن افزود بطوری که اهمیت آن بعدها تامدتی هرموضوع مهم دیگری‌را تحت‌الشعاع خود قرار داد. در زمان جنگ سوم افغان درسال ۱۸۸۰ کشف گردید که مقدار زیادی «چاشنی» وگلوله ازهندوستان صادرشده واز راه ایران به‌قشون افغان درهرات رسیده است و بعلاوه معلوم شد که تجارت اسلحه به‌مقدار کم از همین راه منظماً جریان دارد. با آنکه حکومت بمبی صدور اسلحه را از هندوستان غدغن کرده و شاه نیز ورود مهمات جنگی را از سرحدات ایران منع نموده‌بود معذلك‌انواع اسلحه مرتباً به‌محمره وارد می‌شد[1]. درسال ۱۸۸۳ تجارتخانه‌ای برای‌فروش‌اسلحه

۱ــ به‌توسط یك نفر تاجر فرانسوی.

در بوشهر دائر گردید وصاحبان آن بزودی بقدری سود بردندکه تجارتخانه‌های دیگری نیز شبیه به‌آن در سایر نقاط خلیج تأسیس گشت.

جلوگیری از فروش اسلحه در ایران مفید واقع نشد و تجارت مذکور دائماً در بوشهر توسعه‌می‌یافت خاصه‌که مأمورین‌گمرکی ایران‌فقط به‌تزئیدحقوق ورودی اسلحه اکتفا کرده و تجارت آن را چون مخالفتی با قانون نداشت غدغن نمی کردند. در نتیجه طولی نکشید که افراد طوایف فارس و خوزستان دارای تفنگهائی شدند که به‌مراتب از تفنگهای قشون دولتی ایران بهتر بود و بقول «سایکس» مردم در کوچه و خیابان می گفتند «مارتین خان شاه شده است»[1]. «فریزر» می‌گوید «تجارت اسلحه بتمام معنی یك تجارت انگلیسی بود زیرا تفنگها درانگلستان‌ساخته می‌شدو تجارتخانه‌های انگلیس آن‌راصادرمی‌کردند وکشتی‌های انگلیسی آن را حمل می‌نمودند و تجار انگلیس نیز آن را در ایران به‌فروش می‌رسانیدند».

دولت انگلیس نمی‌توانست اتباع خود را از فروش اسلحه منع نماید وراه جلوگیری از این تجارت را منحصر بغدغن دولت ایران می‌دانست زیرا در غیر آن صورت‌تجارت مذکور ازدست انگلیسها خارج‌شده به‌دست‌فرانسویها وآلمانها می‌افتاد و در نتیجه مشکلات سیاسی ایران زیادتر و پیچیده‌تر می‌شد. دولت انگلیس‌بخوبی می‌دانست که اگرحکومت ایران تجارت اسلحه‌را رسماً درقلمرو خاك خود منع وغدغن نماید بالطبع از تجارت مذکور جلوگیری بعمل آمده و دولت انگلیس مجبور نخواهد بود که تجارتخانه‌های اتباع خود را وادار به‌ترك معاملات خویش نماید و بالنتیجه مبالغی به‌عنوان خسارت به‌آنها بپردازد.

در سال ۱۸۹۷ تجارت اسلحه در بوشهر بقدری توسعه یافته بود که معادل

۱ـ اشاره به‌تفنگهای مارتین است

صد هزار لیره اسلحه بدانجا وارد شد. دولت ایران از این پیش‌آمد متوحش و مضطرب گردید و با دولت انگلیس و حکومت مسقط قراردادی منعقد ساخت که از تجارت مذکور جلوگیری بعمل آورد.

در مسقط نیز موضوع فروش اسلحه بتدریج کسب اهمیت نمود بطوری که میان سالهای ۱۸۹۰ و ۱۸۹۲ در حدود دوازده هزار اسلحه بدانجا وارد شد. سلطان شرایط قراردادی را که با انگلیسها بسته‌بود تماماً به‌موقع اجرا نگذاشت وفقط حکم کرد که صدور اسلحه ازمسقط به‌آفریقای‌شرقی‌غدغن باشد ولی اجازه‌نمی‌داد که جهازات عمانی‌مورد تفتیش ومعاینه واقع‌شوند درصورتی که یگانه‌وسیلهٔ مؤثر برای جلوگیری از تجارت مذکور همان تفتیش جهازات بود. بهمین جهت روز بروز بر توسعهٔ تجارت اسلحه افزوده می‌شد تا سال ۱۸۹۷ که عدهٔ تفنگهای وارده به‌مسقط به‌بیست هزار عدد بالغ گردید. مقداری از این تفنگها مابین عشایر داخلی عمان توزیع می‌شد لیکن قسمت اعظم آن به‌بحرین و قطر وکویت ارسال گردیده و عده‌ای هم بطور قاچاق وارد خاك ایران وعثمانی می‌گردید و بالنتیجه تمام اهالی این ایالات بتدریج صاحب جدیدترین اسلحه‌های جنگی شدند.

در این وقت دیگر لازم بود اقدامات فوری و جدی برای جلوگیری از این تجارت بعمل آید. در سال ۱۸۹۸ ازدولت ایران وسلطان مسقط قول گرفته شد که خرید و فروش آزاد اسلحه را در قلمرو ممالك خویش جداً منع نمایند. دولت ایران با عزم و تصمیمی قوی شروع به‌جلوگیری از تجارت مذکور نمود و بقدری سلاح‌های وارده را در سرحدات خود مخصوصاً در بوشهر توقیف کرد که بزودی تجارت اسلحه در ایران از میان رفت وجز مقدارکمی بطور قاچاق اسلحه وارد آنجا نمی‌شد. جهازات جنگی انگلیس نیز در نقاط مختلف خلیج فارس مقادیر مهمی از سلاح‌های وارده را ضبط و توقیف نمودند.

از سال ۱۸۹۸ ببعد تجارت اسلحه کلیتاً به‌مسقط منتقل گردید و تـا مدتی از آنجا اسلحه ومهمات جنگی به‌نواحی عمان وساحل مکران و افغانستان صادر می‌شد. تجارت مذکور در مسقط بیشتر در دست فرانسویها وآلمانها بود و اتباع انگلیس بواسطهٔ غدغن اکید دولت خود دیگر مداخله در آن نداشتند. ذکر کلیهٔ اقداماتی که در اواخر قرن نوزدهم برای‌جلوگیری از تجارت اسلحه بعمل‌آمده است از موضوع بحث این‌کتاب خارج می‌باشد وفقط بذکراین نکته اکتفامی‌کنیم که در سال ۱۹۱۲ پس از تهیهٔ مقدمـات کار، مخزن اسلحه‌ای در مسقط تأسیس گردید و مقرر شد که از آن ببعد کلیه معـاملات اسلحه و مهمات جنگی ـ چه صادرات و چه واردات ـ درتحت نظارت مستقیم دولت صورت بگیرد. اتخاذ این تدبیر هرچند تجارت مزبور را بکلی از میان نبرده است لیکن تا اندازهٔ مهمی‌از شیوع و توسعهٔ آن جلوگیری کرده وامروز دیگر مسئلهٔ فروش اسلحه ازمسائل جاری روز خلیج بشمار نمی‌رود.

فهرست نام کسان

فهرست نام جایها

«ب»

« پ »

فهرست پیمانها ، مؤسسات ، طایفه‌ها ، فرقه‌ها و نژادها

تصحیحات

صفحه: حرف / سطر / نادرست ـ درست

۳۲۱ : ب / ۲۸ / باسیدو ـ باسعیدو

۳۲۲ : ب / ۸ / بحرالمیت (جزیره) ـ بحرالمیت (دریاچه)

۳۲۲ : پ / ۲۹ / (محمره کنونی) ـ (خرمشهر کنونی)

۳۲۳ : ت / ۱۵ / تاب (رودخانه‌هندیان) ـ تاب (رودخانه‌هندیجان)

۳۲۳ : ج / ۳۱ / جندشاپور ـ جندی‌شاپور

۳۲۴ : د / ۲۷ / دشت پامیر ـ فلات پامیر

۳۲۴ : د / ۳۲ / دماغه موساندام ـ دماغه مسندم

۳۲۵ : د / ۳ / دوراك ـ دورق

۳۲۵ : ر / ۳۰ / ریك ـ ریگ

۳۲۶ : ش / ۶ / شیناس ـ شناس

۳۲۷ : ف / ۲۵ / فلاحیه ـ شادگان

۳۲۸ : ك / ۲۵ / کونگ ـ کنگ

۳۲۹ : م / ۱۴ / محمره ـ خرمشهر

۳۲۹ : ن / ۲۴ / نخیله ـ نخیلو

Printed in Ziba Press
Tehran, Iran

IRAN LIBRARY

General Editor
E. Yar-Shater

THE PERSIAN GULF

by

Sir Arnold Talbot Willson

Translated into Persian

by

MOHAMMAD SA'IDI

B.T.N.K.

Tehran, 1970

سر آرنولد ویلسن درسال ۱۹۰۹ به‌سمت کنسول بریتانیا در محمره (خرمشهر کنونی) و بندر بوشهر گمارده شد. مدت دو سال در جنوب غربی ایران بسر برد. دراین مأموریت فرصتی یافت تا مناطق دوردست و منزوی فارس و لرستان را که میدان تاخت و تاز وچپاول ایلات بود دیدن کند. ویلسن مشاهدات خودرا که‌طی سفرهایی که از سال ۱۹۰۷ تا ۱۹۱٤ انجام داده بود در کتابی بنام «جنوب غربی ایران» آورده‌است.

دیگر از آثار ارجمند ویلسن کتاب «خلیج فارس» است که در سال ۱۹۲۸ میلادی در انگلستان چاپ و منتشر گردید و کتاب حاضر ترجمهٔ آنست.

ویلسن زبانهای‌فارسی و عربی‌را نیکو می‌دانست. هنگامی که جنگ دوم جهانی درگرفت ویلسن باآن‌که پنجاه وپنج سال داشت داوطلب خدمت در ارتش شد ودر سال ۱۹٤۰ به‌سمت افسر وابسته به‌نیروی هوائی منصوب گردید. ولی‌او به‌گفتهٔ خود نتوانست که‌فقط شاهد و ناظر کشته‌شدن جوانان باشد و یك ماه بعد به‌سمت خلبان یك واحدبمب‌افکن نیروی‌هوائی پادشاهی انگلستان تعیین شد و چند روزی نگذشت که دریك نبرد هوائی با نازیها هواپیمایش آتش‌گرفت و خلبان دلیر و فداکار آن در پنجاه وشش‌سالگی کشته شد.

از چهارقرن پیش دریانوردان پرتغالی وپس ازآنان بازرگانان هلندی وانگلیسی و فرانسوی سخت کوشش داشتند تاتجارت خلیج فارس را در انحصار خود گیرند و برای تأمین این منظور رقبارا از میدان برانند و خود برخلیج استیلا یابند .

یکی از رؤیاهای طلائی پترکبیر تزار نیرومند روسیه ، دست یافتن به «آبهای گرم خلیج فارس» بود . ناپلئون بزرگ نیز کوشش بسیار کردکه دامنهٔ نفوذ خود را بخلیج فارس برساند .

لیکن علی‌رغم تمام این حوادث خلیج فارس ازقدیمترین ازمنهٔ تاریخی جزء لاینفکی ازکشور ایران بوده است و مدارک و اسناد محرز و متقن و معتبر تاریخ مؤید ومثبت این حقیقت است . اسم ورسم خلیج همواره بکشور وتاریخ و ملیت ما بستگی داشته و هرگز ازآن جدا نبوده است .

این کتاب حوادث و وقایع تاریخی راکه خلیج فارس شاهد آنها بوده است بنحوی دقیق و درعین حال شیوا و جذاب شرح میدهد .

بنگاه ترجمه ونشر کتاب